



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



تاریخ حکومت
طاهریان
از آغاز تا انجام

مجموعه



دکتر امیر اکبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام

نویسنده:

امیر اکبری

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۳	پیشگفتار ناشران
۱۴	فهرست مطالب
۱۹	مقدمه
۲۲	بخش اول : تحولات سیاسی خراسان در قرن اول و دوم هجری
۲۲	فصل اول: نگاهی بر پیشینه تاریخی خراسان تا پیروزی نهضت عباسی
۲۲	حدود جغرافیایی خراسان و اهمیت آن در عصر ساسانی
۲۵	ورود اسلام به خراسان و قیامهای ضد اموی
۳۲	اهمیت خراسان برای دعوت بنی عباس
۳۸	فرجام ابومسلم و رویگردانی خراسانیان از عباسیان
۴۴	فصل دوم: حضور خلفای عباسی در خراسان و بروز تحولات بنیادین
۴۴	هارون الرشید و تقسیم خلافت عباسی
۴۸	دلایل عزیمت هارون به خراسان
۴۹	اقدامات علی بن عیسی در خراسان
۵۲	خوارج و حمزه خارجی
۵۸	قیام رافع بن لیث
۶۰	حضور مأمون در مرو و ستیز پیشگی او با امین
۶۷	بخش دوم : ایام حکمرانی طاهریان در خراسان
۶۷	فصل سوم: نگاهی بر پیشینه تاریخی خاندان طاهری
۶۷	اصل و نسب طاهریان
۷۲	موالات و پیوند طاهریان با خزاعه

۷۷	طاهریان و دهگاناتان خراسان
۸۲	نفوذ خاندان طاهری پیش از حکومت
۸۵	فصل چهارم: طاهر بن حسین از حکومت پوشنگ تا فتح بغداد
۸۵	طاهر در امارت پوشنگ
۹۱	انتخاب علی بن عیسی و جنگ وی با طاهر
۱۰۰	مأموریت طاهر برای فتح عراق
۱۰۷	اقدامات طاهر از محاصره بغداد تا حکومت رقه
۱۱۰	سقوط بغداد
۱۱۸	فصل پنجم: خلافت اسلامی از قتل امین تا عزیمت مأمون به عراق
۱۱۸	اعزام طاهر به رقه
۱۲۴	اقدامات حسن بن سهل در بغداد
۱۲۸	ولایتعهدی امام رضا علیه السلام
۱۳۲	اقدامات فضل بن سهل و عزیمت مأمون به بغداد
۱۴۰	فصل ششم: قدرت یابی طاهر در خراسان
۱۴۰	موقعیت و مناصب طاهر در بغداد
۱۴۴	علل واگذاری حکومت خراسان به طاهر
۱۵۳	اقدامات طاهر در خراسان
۱۶۴	عصیان و فوت طاهر بن حسین
۱۷۰	فصل هفتم: حکومت طلحه بن طاهر در خراسان
۱۷۰	واکنشهای مرگ طاهر و انتخاب طلحه به حکومت خراسان
۱۷۵	اقدامات طلحه در خراسان
۱۸۳	فصل هشتم: ایام حکمرانی عبدالله بن طاهر در خراسان
۱۸۳	شخصیت و اقدامات عبدالله قبل از حکومت خراسان
۱۹۶	اقدامات عبدالله بن طاهر در نیشابور
۲۰۵	شورش محمد بن قاسم بن علی
۲۰۶	جنبش مازیار

سیاست و نحوه حکومت عبدالله در خراسان	۲۱۱
فصل نهم: آخرین حکام طاهری در خراسان	۲۲۶
امارت طاهربن عبدالله و اقدامات او در خراسان	۲۲۶
محمدبن طاهر، آخرین حکمران طاهری خراسان	۲۳۵
فصل دهم: تداوم قدرت نایبان طاهری در خراسان و بغداد	۲۴۸
تلاشهای حسین بن طاهر، احمدبن عبدالله خجستانی و رافع بن هرثمه برای بازیابی حکومت طاهریان در خراسان	۲۴۸
بازماندگان خاندان طاهری در بغداد	۲۵۷
اسحاق بن ابراهیم	۲۵۷
محمد بن عبدالله بن طاهر	۲۶۳
بخش سوم : اوضاع فرهنگی و تمدنی عصر طاهریان	۲۷۶
فصل یازدهم: بررسی ساختار اداری، نظام کشوری و لشکری در عصر طاهریان	۲۷۶
نظام کشورداری در عصر طاهری	۲۷۶
دیوانهای عصر طاهری	۲۸۲
نظام لشکری در عصر طاهریان	۲۹۳
وضع سپاه در دوره طاهریان	۲۹۶
فصل دوازدهم: اقتصاد و تجارت در روزگار طاهری	۳۰۲
مالکیت ارضی و کشاورزی	۳۰۲
آبیاری	۳۰۴
خراج و میزان دریافت آن از شهرهای خراسان	۳۰۶
تجارت	۳۱۲
مسکوکات	۳۱۶
فصل سیزدهم: اوضاع اجتماعی، مذهبی و تحولات فرهنگی خراسان در عصر طاهریان	۳۱۷
اوضاع اجتماعی	۳۱۷
اوضاع مذهبی	۳۲۸
تحولات فرهنگی	۳۳۵
فصل چهاردهم: مناسبات طاهریان با دستگاه خلافت و قدرتهای همجوار	۳۴۷

۳۴۷	روابط طاهریان با خلفای عباسی
۳۵۵	روابط طاهریان با علویان طبرستان
۳۶۱	روابط طاهریان با خاندان سامانی
۳۶۶	روابط طاهریان با صفاریان
۳۷۱	روابط طاهریان با خاندان عجلوی ری
۳۷۴	فهرست منابع
۳۹۵	نمایه
۴۴۴	درباره مرکز

تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام

مشخصات کتاب

سرشناسه : اکبری، امیر، 1347 -

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام / تالیف امیر اکبری.

مشخصات نشر : مشهد : آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی ؛ تهران : سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، 1387.

مشخصات ظاهری : 400ص. : جدول.

فروست : سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی ؛ 902 . تاریخ ؛ 24.

شابک : 38000 ریال : 0-827-444-964-978 ؛ 80000 ریال (چاپ سوم)

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی : Amir Akbari. A history of the Tahirid rule form [ie:from] beginning to end.

یادداشت : چاپ قبلی : آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی ؛ تهران : سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، 1384.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : چاپ سوم : 1391.

یادداشت : کتابنامه: ص. [361] - 379.

یادداشت : نمایه.

موضوع : ایران -- تاریخ -- طاهریان، 205 - 259ق.

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

شناسه افزوده : سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت). مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی

رده بندی کنگره : DSR600/الف7ت2 1387

رده بندی دیویی : 955/0451

شماره کتابشناسی ملی : 1916913

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام

تالیف امیر اکبری

ص: 3

بی تردید یکی از بنیادی ترین اهداف کانونها و مراکز تحقیقاتی، تقویت توان علمی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی است که استعدادهای برگزیده را در خود گرد آورده اند. پرداختن

بنیادهای علمی به این قشر تخصصی جامعه و تولید فراورده های پژوهشی برای استفاده دانشجویان، سزامنندترین تلاش این مؤسسات است. دانشگاهها

نیز برای جبران کمبودهای علمی در مراکز گوناگون، همواره باید نویافته های خود را در اختیار این کانونها قرار دهند، تا با فراهم آمدن زمینه های این پیوند پایای دو سویه، دهش و ستانشی پربار در پی آید و از این رهگذر، جنبه های نظری و دستاوردهای کاربردی علوم نمایان شود.

یکی از مصادیق برکت خیز این داد و ستد پژوهشگرانه در حوزه علوم انسانی، همکاری بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها(سمت) است که اینک هشتمین کار مشترک خود را با نشر کتاب تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام به جامعه علمی کشور عرضه می کنند.

این کتاب برای دانشجویان رشته تاریخ به عنوان بخشی از درس تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، دیلمیان و غزنویان به ارزش 2 واحد تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی، سایر پژوهشگران و علاقمندان نیز از آن بهره مند شوند.

تقدیم به خانواده ام و نیز به روان پاک برادرم آن اسوه اخلاق و محبت

تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام

تألیف: دکتر امیر اکبری

فهرست مطالب

مقدمه... 9

بخش اول: تحولات سیاسی خراسان در قرن اول و دوم هجری

فصل اول: نگاهی بر پیشینه تاریخی خراسان تا پیروزی نهضت عباسی... 15

حدود جغرافیایی خراسان و اهمیت آن در عصر ساسانی... 15

ورود اسلام به خراسان و قیامهای ضد اموی... 18

اهمیت خراسان برای دعوت بنی عباس... 24

فرجام ابو مسلم و رویگردانی خراسانیان از عباسیان... 29

فصل دوم: حضور خلفای عباسی در خراسان و بروز تحولات بنیادین...

ص: 5

هارون الرشید و تقسیم خلافت عباسی... 35

دلایل عزیمت هارون به خراسان... 39

- اقدامات علی بن عیسی در خراسان... 40

- خوارج و حمزه خارجی... 44

- قیام رافع بن لیث... 49

حضور مأمون در مرو و ستیز پیشگی او با امین... 51

بخش دوم: ایام حکمرانی طاهریان در خراسان

فصل سوم: نگاهی بر پیشینه تاریخی خاندان طاهری... 61

اصل و نسب طاهریان... 61

موالات و پیوند طاهریان با خزاعه... 66

طاهریان و دهگانان خراسان... 70

نفوذ خاندان طاهری پیش از حکومت... 75

فصل چهارم: طاهر بن حسین از حکومت پوشنگ تا فتح بغداد... 79

طاهر در امارت پوشنگ... 79

انتخاب علی بن عیسی و جنگ وی با طاهر... 85

مأموریت طاهر برای فتح عراق... 93

اقدامات طاهر از محاصره بغداد تا حکومت رقه... 98

سقوط بغداد... 102

فصل پنجم: خلافت اسلامی از قتل امین تا عزیمت مأمون به بغداد... 109

اعزام طاهر به رقه... 109

اقدامات حسن بن سهل در بغداد... 114

ولا یتعهدی امام رضا علیه السلام... 118

اقدامات فضل بن سهل و عزیمت مأمون به بغداد... 123

فصل ششم: قدرت یابی طاهر در خراسان... 131

موقعیت و مناصب طاهر در بغداد... 131

علل واگذاری حکومت خراسان به طاهر... 135

اقدامات طاهر در خراسان... 143

عصیان و فوت طاهر بن حسین... 154

فصل هفتم: حکومت طلحة بن طاهر در خراسان... 161

واکنش‌های مرگ طاهر و انتخاب طلحة به حکومت خراسان... 161

اقدامات طلحة در خراسان...

ص: 6

فصل هشتم: ایام حکمرانی عبدالله بن طاهر در خراسان... 173

شخصیت و اقدامات عبدالله قبل از حکومت خراسان... 173

اقدامات عبدالله بن طاهر در نیشابور... 184

شورش محمد بن قاسم بن علی... 193

جنبش مازیار... 194

سیاست و نحوه حکومت عبدالله در خراسان... 199

فصل نهم: آخرین حکام طاهری در خراسان... 213

امارت طاهر بن عبدالله و اقدامات او در خراسان... 213

محمد بن طاهر، آخرین حکمران طاهری خراسان... 221

فصل دهم: تداوم قدرت نایبان طاهری در خراسان و بغداد... 235

تلاشهای حسین بن طاهر، احمد بن عبدالله خجستانی و رافع بن هرثمه برای

بازیابی حکومت طاهریان در خراسان... 235

بازماندگان خاندان طاهری در بغداد... 242

اسحاق بن ابراهیم... 243

محمد بن عبدالله بن طاهر... 248

عبیدالله بن عبدالله بن طاهر... 253

بخش سوم: اوضاع فرهنگی و تمدنی عصر طاهریان

فصل یازدهم: بررسی ساختار اداری، نظام کشوری و لشکری در عصر

طاهریان... 263

نظام کشورداری در عصر طاهری... 263

دیوانهای عصر طاهری... 269

نظام لشکری در عصر طاهریان... 280

فصل دوازدهم: اقتصاد و تجارت در روزگار طاهری... 289

مالکیت ارضی و کشاورزی... 289

آبیاری... 291

خراج و میزان دریافت آن از شهرهای خراسان... 293

تجارت... 300

مسکوکات... 303

فصل سیزدهم: اوضاع اجتماعی، مذهبی و تحولات فرهنگی خراسان در عصر

طاهریان... 307

اوضاع اجتماعی... 307

اوضاع مذهبی... 317

تحولات فرهنگی... 323

فصل چهاردهم: مناسبات طاهریان با دستگاه خلافت و قدرتهای همجوار... 335

روابط طاهریان با خلفای عباسی... 335

ص: 7

وابط طاهریان با خاندان سامانی... 348

روابط طاهریان با صفاریان... 352

روابط طاهریان با خاندان عجلوی... 357

فهرست منابع... 361

نمایه... 381

مقدمه

روزگاری دراز سپری شد تا از مرده ریگ ایران باستان، خاندان ایرانی دیگری برای برپایی نخستین حکومت در ایران اسلامی ظهور کرد. اندیشه و هویت ایرانی در آستانه قرن سوم هجری پس از مخاطراتی چند، فرصت تازه ای یافت تا موجودیت خویش را در سایه دولتی ایرانی، تحت لوای حاکمیت ظاهری خلافت ابراز کند.

به نظر می رسد که طاهریان اولین سنگ بنای یک دولت تمام عیار را در ایران بعد از ساسانی بنیان نهادند، هم چنان که آغازگر یک تحول اساسی در ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در حوزه جغرافیایی شرق خلافت و در خاور ایران زمین نیز شدند. با پیدایش قدرت ظاهری، نبض حیات ایرانیان دوباره به تپش درآمد و در بنیانهای سیاسی جامعه ایرانی مجدداً طرحی نو را در انداخت. به این ترتیب شکوفایی غنچه های فرهنگ ایرانی در عهد طاهریان نمودار گشت و در حکومتهای صفاریان و سامانیان به بار نشست.

وجود مناسبات گرم و صمیمانه با خلافت بغداد، هر چند نشانگر استقلال کامل این حکومت نبود، لیکن تدبیر و درایت آنان اساسی ترین فضای رویش یک بستر مناسب را برای پی ریزی حکومتهای دیگر و استقلال نسبی آنان از خلافت بغداد را در خراسان بزرگ فراهم کرد. بنابراین خاندان طاهری اگر چه تداوم گر نهضت های ملی و مذهبی قرون پیش در خراسان بودند، اما زمینه ساز تحركات عظیم اجتماعی و فرهنگی در تقویت زمینه های لازم برای استقلال ایران شدند.

هر چند طاهریان در متابعت و برقراری ارتباط

ص: 8

اعلام استقلال قطعی طاهر بن حسین، در واقع در انداختن طرح نوینی از نظام های حکومتی همسو با خلافت بود. کسب این اقتدار و ارتباط توسط خاندان طاهری در خراسان و بغداد سبب شد تا فرزندان طاهر بن حسین، پس از وی گاه به رغم بی میلی خلفای عباسی در حکومت خراسان برقرار بمانند. با این حساب، اقتدار طاهریان و گاه مناسبات غیر دوستانه آنان با نهاد خلافت، یک تقابل سیاسی، نظامی شمرده نمی شد، بلکه بیشتر یک همزیستی مسالمت آمیز در راستای دست یابی تدریجی ایرانیان به اهداف سیاسی خود بود.

در کتاب حاضر تلاش شده است تا جایگاه روشنی از موقعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خاندان طاهری و نقش آنان در خراسان تبیین گردد. برخورد با خوارج و دیگر جنبش های پر غوغای خراسان و تحلیل زیر ساخت های گوناگون جامعه ایرانی در این عهد و چگونگی دست یابی این خاندان به قدرت از دیگر مباحث مورد توجه در این نوشتار است. نگاه عمیق به اقدامات و عملکرد امرای طاهری، به ویژه طاهر و فرزندش عبدالله بن طاهر نیز از دیگر مقولاتی است که از جهات مختلف مورد توجه قرار گرفته و تلاش گردیده تا با تکیه بر روایات معتبر، هر آنچه پیرامون وقایع این

حکمرانان در دسترس است مطرح شود. بررسی مناسبات گسترده طاهریان با دستگاه خلافت عباسیان و فراز و نشیبهای برخاسته از این تعامل نیز، از دیگر محورهای مورد توجه در کتاب حاضر است. هم چنین شیوه حکومت و سازمان اداری آنان با توجه به نقش از یاد رفته طاهریان در احیای فرهنگ ایرانی و نخستین جرقه های توجه

به زبان فارسی نیز از مباحث دیگر این پژوهش است. بنابراین کوشش شده تا نگاهی عمیق به اجزاء حکومت طاهری و عملکرد آنها در خراسان و بغداد صورت پذیرد.

نپرداختن پژوهش های موجود به صورت آشکار و گسترده به تحولات و وقایع این عصر که از مهمترین مشکلات اهل تحقیق در این زمینه به شمار می رفت باعث شد تا در کتاب حاضر تلاش بر رفع این کاستی شود. به همین سبب امید است تا کوشش نگارنده در استفاده از کلیه منابع و مآخذ موجود و ارائه دلایل و نظرات مستند، راهی برای روشن

ساختن مطالعات تکمیلی این عصر باشد. لیکن وی متواضعانه بر این نکته معترف است که هنوز هم پاسخگویی به تمامی سؤالات مطرح شده درباره این عصر به سادگی امکان پذیر نیست. هر چند بنابر توصیه مسئولان محترم سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) بسیاری از مطالب حاشیه ای این کتاب به جهت رعایت اختصار حذف گردید، اما با این همه امید است که وجیزه حاضر خود دیباچه ای بر تحقیقات گسترده محققان آینده برای این دوره بسیار مهم از تاریخ ایران باشد.

در همین جا بایسته است تا از دانشمند گرانمایه آقای دکتر اللهیار خلعت بری و هم چنین استاد فرهیخته جناب آقای دکتر رضا شعبانی که در انجام این پژوهش مشوق نگارنده بودند تشکر شود. هم چنین از تمامی مسئولان محترم بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی و دست اندر کاران نشر در گروه تاریخ سمت که در چاپ این اثر اهتمام لازم را به عمل آوردند قدردانی می گردد.

در پایان امید است تا این اثر، مقبول اهل

پدید آمده است، خوانندگان به دیده اغماض در آن نظر کرده و کریمانه در گذرند و با تذکر لازم، نویسنده را در رفع آن برای چاپهای بعد یاری فرمایند.

امیر اکبری

مشهد مقدس -- 1382

بخش اول: تحولات سیاسی خراسان در قرن اول و دوم هجری

فصل اول: نگاهی بر پیشینه تاریخی خراسان تا پیروزی نهضت عباسی

حدود جغرافیایی خراسان و اهمیت آن در عصر ساسانی

خراسان در پهلوی به معنای مشرق، یعنی جای بر آمدن آفتاب است. (1)

به قول فخرالدین اسعد گرگانی:

«خور آسان را بود معنی خور آیان

کجا از وی خور آید سوی ایران» (2)

خراسان بزرگ در ادوار مختلف تاریخ، یکی از بزرگ ترین حوزه های تمدن ایران زمین را در بر می گرفته است، به گونه ای که موسی خورنی، جغرافیدان ارمنی در قرن پنجم میلادی کوست - ناحیه - خراسان را دارای بیست و شش استان دانسته است. (3)

خراسان بزرگ، بلاد ماوراءالنهر از ری تا کاشغر و از خوارزم تا قهستان را شامل می شده است. برخی خراسان را به معنی قدیم یعنی خاور زمین در نظر گرفته اند که در اوایل قرون وسطی، به طور کلی بر تمامی ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بود، اطلاق می شده است. لذا سرزمین ماوراءالنهر را نیز در این تعریف، داخل در محدوده خراسان می دانند. بر طبق این نظر بعدها این حدود دقیق تر و

کوچک تر شده تا جایی که مرز جیحون، حد شمال شرقی خراسان شناخته شد. (4)

یاقوت حموی نیز، پایان حدود خراسان از سمت هند را، طخارستان، غزنه و سجستان می داند. (5) از نظر جغرافیدانان مسلمان نیز، خراسان همان گستردگی عصر ساسانی را داشت، چنان که مؤلف حدود العالم «اندر ناحیت» خراسان می نویسد:

«مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است و بعضی بیابان کرگس کوه و

- 1- - ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی، 1362، چاپ دوم، ص 111.
- 2- - فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، به اهتمام محمد جعفر محجوب، تهران: بنگاه نشر اندیشه، 1337، ص 128. خور به فارسی دری، نام خورشید است و آسان، اصل و جای شیئی را گویند.
- 3- - یوزف مارکوارت، ایرانشهر به روایت موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات، 1373، ص 38.
- 4- - گ، لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، 1367، چاپ سوم، ص 408.
- 5- - یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت: دارالاحیاء العربی، 1399 / 1979 ج 2، ص 350.

مغرب وی نواحی گرگان است و حدود غور و شمال وی رود جیحون است و این ناحیتی است بزرگ با خواسته بسیار و نعمتی فراخ...» (1).

این حدود سبب شده است تا بعضی خراسان را وسیع ترین موضع ربع مسکون بدانند (2) و برخی عرض آن را از بدخشان تا دریای خوارزم در نظر بگیرند (3).

به همین دلیل، اهمیت جغرافیایی خراسان باعث شد تا از قدیم الایام، این منطقه، حلقه اتصال شرق به غرب محسوب گردد و مهم ترین حرکت‌های سیاسی تاریخی ایران نیز در این ناحیه رقم بخورد. هر گاه که حرکتی از شرق به غرب و یا بالعکس صورت می گرفت، خراسان، مسیر اصلی این گذر بوده است. اوستا - کتاب مقدس زردشتیان - نیز مسیر اصلی مهاجرت آریاها را از خراسان می داند. بعدها این منطقه، سکونتگاه پارتها شد. قدیمی ترین سنگ نوشته یعنی کتیبه بیستون، اشاره بر این اقوام و موقعیت و شورش خراسان در زمان داریوش دارد. این منطقه، مرکز ظهور زرتشت - بزرگ ترین پیامبر ایرانی

- و نیز خاستگاه برآمدن اشکانیان - پایدارترین حکومت ایرانیان - بوده است. ساسانیان

بعد از به دست گرفتن قدرت، توجه خاصی به خراسان داشته اند، چنان که این منطقه از نظر سیاسی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی نیز اهمیت قابل توجهی داشته است. درگیریهای پیاپی دولت ساسانی با اقوام مهاجم شرقی، ضرورت توجه بیشتر به خراسان را می طلبد. به گونه ای که «در میان شاهنشاهان ساسانی شاهپور اول، هرمز اول، و هرام

اول، و هرام دوم پیش از جلوس، حکومت خراسان و عنوان پادشاهی کوشان را داشتند» (4). مرکز نظامی ساسانیان در مشرق خراسان، شهر مرو بود (5). این شهر نقطه

برخورد و ارتباط شرق با غرب آسیا به شمار می رفت. علاوه بر آن،

ص: 12

- 1- - گمنام، حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری، 1362، ص 88.
- 2- - گمنام، هفت کشور یا صورالاقالیم، به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1353، ص 87.
- 3- - ابواسحاق ابراهیم اصطخری، المسالک و الممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی، 1368، چاپ سوم، ص 222.
- 4- - آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، (تهران: دنیای کتاب، 1370)، چاپ هفتم، صص 155-156.
- 5- - ریچارد نلسون فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات صدا و سیما، 1363، چاپ دوم، ص 47.

ویژگیهای اقتصادی و فرهنگی این منطقه، بر اهمیت سیاسی آن می افزود. آن چنان که خراسان به عنوان مرکز ثقل تجارت ساسانی، محل عبور کالا و کسب درآمد انحصاری دولت از طریق جاده ابریشم به حساب می آمد.

بدین شکل قبل از سقوط دولت ساسانی خراسان از جایگاه اقتصادی، اجتماعی و مذهبی ارزشمندی در این امپراتوری برخوردار بوده است. در پرتو همین موقعیت ویژه، خراسان از زمینه های قدرتمند سیاسی نیز برخوردار گردید. اعراب مسلمان نیز با درک این اهمیت و بنا بر نیازمندیهای سیاسی و اقتصادی خویش، مسأله فتح بلاد شرقی و به ویژه خراسان را در اولویت قرار دادند و در همان دهه های آغازین قرن اول هجری، بنای هجوم و تسخیر خراسان را گذاشتند. بدین ترتیب، خراسان در دوران اسلامی نیز، همچون گذشته موقعیت والا و حسّاس خود را حفظ کرد. حوادث رخ داده در روزگاران بعد از فتح خراسان به درستی نشان می دهد که این ناحیه می تواند در قرون نخستین هجری نیز مرکز ثقل سیاسی، اقتصادی و مذهبی در برابر عراق به حساب آید.

ورود اسلام به خراسان و قیامهای ضد اموی

قرار گرفتن دولت وسیع و مقتدر ساسانی در همسایگی قدرت نوپای اسلام، دیر یا زود موجبات تصادم جدّی میان دو قدرت فرسوده و تازه نفس را فراهم می آورد. نامه پیامبر اسلام (ص) در سال هفتم هجری به خسرو پرویز در دعوت او به اسلام با مخالفت و واکنش وی همراه بود. این امر، تکلیف مسلمانان را برای جهاد در برابر امپراتوری ایران روشن کرده بود. هر چند پیش از آن اتحاد کوتاه مدت اقوام عرب، در جنگ ذوقار نشان داده بود که پیروزی بر قدرت مقتدر ساسانی نیز

دور از دسترس نیست. اما ظهور اسلام و اتحاد اعراب تحت تأثیر اندیشه های این دین، آنان را در حمله

به ایران راسخ تر کرد.

اوضاع نابسامان دولت ساسانی بیش از هر چیز به سقوط این دولت کمک می کرد. از میان عوامل مختلفی که بارها مورد بحث مورخان قرار گرفته، فرسایش و تحلیل قدرت امپراتوری ایران پس از سالها جنگ با رومیان، به همراه آشفته گی های ناشی از امر جانشینی بعد از مرگ خسرو پرویز را مهم ترین عوامل ضعف و سقوط دولت ساسانی در مقابل مسلمانان دانسته اند.

نخستین برخورد میان اعراب و ایرانیان در ایام خلافت ابوبکر در سال 11 ه / 632 م به وقوع پیوست. مثنی بن حارث شیبانی، به فرمان ابوبکر در محرم سال 12 ه / 633 م به حیره حمله کرد. با فتح آن ناحیه، کلید تصرف بین النهرین به دست مسلمانان افتاد.

نبرد سرنوشت ساز قادسیه در مغرب حیره در جمادی الاول سال 16 ه / 637 م بین دو سپاه ایران و اعراب مسلمان به وقوع پیوست. دو طرف هفته ها در برابر یکدیگر صف آرایی کردند و سرانجام این جنگ که سه یا چهار شبانه روز با شدت تمام ادامه داشت، به پیروزی اعراب مسلمان انجامید. غنایم این جنگ بیش از حد تصور بود. این امر به طور مسلم در حمله های بعدی مسلمانان به سوی شرق بی تأثیر نبوده است. به دنبال فتح تیسفون، اهواز، جندی شاپور و خوزستان نیز به تصرف مسلمانان درآمد.

پیکار نهاوند در سال 21 ه / 642 م آخرین زور آزمایی میان ایرانیان و مسلمانان بود که به پیروزی اعراب مسلمان منجر شد. این فتح، از

سوی

ص: 14

اعراب فتح الفتوح خوانده شده است. با این شکست، آخرین مقاومت متشکل ایرانیان در برابر اعراب مسلمان در هم

کوبیده شد. در طی ده سال بعد از جنگ نهاوند، بیشتر قلمرو دولت ساسانی در فلات ایران به تصرف مسلمانان درآمد.

با مرگ یزدگرد پادشاه ساسانی در مرو، عثمان، عبدالله بن عامر و سعیدبن عاص را فرماندار بصره و کوفه کرده بود و به آن دو نوشت که هر کدام از شما زودتر به خراسان پیشدستی کند، حکومت خراسان از آن او خواهد بود.⁽¹⁾ پیش از آنها در زمان خلافت عمر، سپاه اسلام به فرماندهی عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی تا طبس که دروازه های

جنوبی خراسان بود پیشروی کرده بودند.⁽²⁾ منابعی چون طبری و ابن اثیر در روایات پراکنده خود، اشاره به فتح خراسان در سال 22ه/642م دارند، اما مورخان بسیاری تصریح کرده اند که فتح خراسان به دست عبدالله بن عامر و در دوران خلافت عثمان صورت گرفته است.⁽³⁾

آنچه منابع، پیرامون فتوحات مسلمانان توسط ابن عامر در خراسان گزارش داده اند، تا منطقه بلخ بوده است. هیچ یک از مورخان به عبور مسلمانان از رود جیحون در زمان خلافت عثمان اشاره نکرده اند. ابن عامر و لشکریان او در طی چند ماه، سرزمینهای خراسان را فتح کردند. سعیدبن العاص که از جانب دیگر عازم خراسان شده بود، در قومس خبر موفقیتهای ابن عامر را شنید و به کوفه بازگشت. فتوحات عبدالله بن عامر در

خراسان چنان بود که مردم گفتند:

«هیچ کس چندان فتح که تو کرده ای نکرده که فارس و کرمان و سیستان و همه خراسان را گشوده ای. گفت باید به سپاسداری خدا از این جا مُحرم شوم و آهنگ عمره کنم و از نیشابور

ص: 15

1- - احمدبن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، 1371، ج2، ص 59.

2- - احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1346، ص 142.

3- - فتوح البلدان، صص 285-286؛ همچنین ر.ک: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انقلاب اسلامی، 1372، ص 282.

احرام عمره بست... (و) قیس بن هیشم را در خراسان جانشین خویش کرد». (1)

با وجود پیروزیها و فتوحات مسلمانان در خراسان، هنوز بسیاری از شهرها تن به مصالحه کامل و اطاعت از اعراب ندادند که شورشهای ضد عربی، بعضی از این شهرها و نواحی مختلف را فرا گرفت. فاتحان مسلمان عرب در رویارویی با شورشیان با آنان به شدت برخورد کردند و این برخورد منجر به سلطه مجدد آنان در این شهرها شد.

به دنبال مرگ یزدگرد، یک حرکت وسیع مخالف در خراسان در سال 32 ه / 3-652 م. برپا شد. این ناراضیان به رهبری شخصی به نام قارن و از شهرهای طبسین، بادغیس، هرات، و قهستان بودند. شمار این افراد را منابع تا چهل هزار نفر ذکر کرده اند.

عبدالله بن خازم، مأمور سرکوب این شورش گردید. او با تلاش زیاد توانست به محل استقرار سپاهیان قارن یورش ببرد و با کشتن و اسارت بسیاری از یاران قارن، او را نیز به قتل برساند. قتل قارن در این هنگام به منزله خاموش ساختن آتشی عظیم بود که همچون زنگ خطری مناسب، اعراب را نسبت به اداره سرزمینهای ایرانی واقف و آگاه تر کرد. عبدالله بن خازم، پس از سرکوبی شورش قارن، به پاس این خدمت بزرگ، بر امارت خراسان ابقا شد. (2)

معاویه ابتدا عبدالله بن عامر را به حکومت بصره گمارد که خراسان نیز تحت نفوذ و اداره وی بود، اما سه سال بعد، او را عزل و زیاد بن ابیه را به حکومت خراسان و سیستان

گمارد. زیاد در سال 45 ه / 665 م برای کنترل بهتر، خراسان را به چهار بخش تقسیم کرد. (3) مرو، نیشابور، فاریاب، هرات و

ص: 16

1- محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، 1369 ج 5، ص 2171.

2- برای آگاهی بیشتر ر. ک: تاریخ طبری، ج 5، صص 2171-2172؛ ابوبکر احمدبن احمدبن فقیه، ترجمه مختصرالبلدان، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگی ایران، 1349، ص 151؛ حاجی خلیفه چلبی، ترجمه تقویم التواریخ، به تصحیح میر هاشم محدث، (تهران: احیاء کتب، 1376)، ص 43.

3- تاریخ طبری، ج 7، صص 2790-2791؛ عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی (تهران: علمی، 1351)، ج 4، ص 323.

هر منطقه را به یکی از سردارانش سپرد. بعد از زیاد، پسرش عبیدالله به حکومت خراسان رسید. وی با بیست هزار تن به ماوراءالنهر حمله کرد و موفق شد اموال و غنایم فراوان به دست آورد.⁽¹⁾ بعد از او سعیدبن عثمان و

سپس سلم بن زیاد ولایتدار خراسان شدند. به روایت منابع، سلم رضایت مردم خراسان را جلب کرد و اعمال نیک انجام داد، «مردم خراسان هیچ امیری را مانند سلم بن زیاد دوست نداشته بودند و در آن سالها که سلم در خراسان بود، بیشتر از بیست هزار مولود را به خاطر دوستی که با سلم داشتند، سلم نام کردند».⁽²⁾ سلم به دنبال قیام عبدالله بن زبیر در حجاز، حکومت خراسان را به عبدالله بن خازم داد و او به علت مخالفت با عبدالملک بن مروان به

وسیله بحیربن ورقاء کشته شد. اختلاف میان سران قبیله بنی تمیم در این زمان سبب شد تا بزرگان خراسان نامه به خلیفه بنویسند که «خراسان را جز مردی از قریش نتواند داشت و عبدالملک، بحیر را عزل کرد و امیه را به جای او فرستاد».⁽³⁾ در دوران حکومت امیه در خراسان، اختلافات داخلی میان قبایل عرب در مرو شدت گرفت و برای اولین بار ایرانیان در منازعات میان عربها دخالت کردند. طبری اشاره می کند که حرث بن قطبه از

موالی خزاعه در سپاه امیه علیه بکیربن وشاح می جنگید.⁽⁴⁾ امیه هفت سال حاکم خراسان بود و سرانجام با حيله های حجاج، عبدالملک او را برکنار کرد. هنگامی که حجاج حکومت خراسان و سیستان را نیز به دست گرفت، مهلب بن ابی صفره را به خراسان فرستاد. او پیش از مرگش، پسرش یزید را جانشین خود کرد. وی نیز چهار سال حکومت

ص: 17

1- - فتوح البلدان، ص 295.

2- - تاریخ طبری، ج 7، ص 3172.

3- - ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، تاریخ گردیزی، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، 1363، ص 243.

4- - تاریخ طبری، ج 8، ص 3655.

خراسان را بر عهده داشت، اما حجاج سرانجام قتیبه بن مسلم باهلی را به حکومت خراسان گمارد و «هیچ یک از عمّال عرب که پیش از او به این ایالت آمده بودند، به اندازه او با مردم جور و ستم و غدر و پیمان شکنی ننمودند».⁽¹⁾ به طور مسلم او در خراسان همان سیاست های حجاج را در پیش گرفته بود. با روی کار آمدن سلیمان بن عبدالملک در سال

715/ه96 م وکیع بن اسود، به حکومت خراسان انتخاب شد و او سیاست ترس و

وحشت را در پیش گرفت و گفت: «عقوبت من تازیانه و چوب نبود، الا به شمشیر».⁽²⁾ سیاست وکیع در خراسان سبب شد تا سلیمان برای بار دوم یزیدبن مهلب را به خراسان بفرستد و او پس از ورود به خراسان به مجازات وکیع و بستگان قتیبه اقدام کرد. اما خود،

توسط عمر بن عبدالعزیز خلیفه جدید اموی خلع شد.

عمر بن عبدالعزیز، عمر بن جراح بن عبدالله حکمی را در سال 99 ه / 717 م به حکومت خراسان منصوب کرد و به او نوشت: هرکه نماز می خواند، جزیه را از او بردار. اما او به راحتی حاضر به پیروی از سیاست های خلیفه نبود و با عصبیت در میان مردم رفتار می کرد، حتی در توجیه سیاست خود به خلیفه نوشت: «اصلاح اهل خراسان جز به شمشیر نشاید».⁽³⁾ ستمگری ابن جراح باعث خلع وی شد و خلیفه بعد از او عبدالرحمان بن نعیم را به خراسان فرستاد. با مرگ عمر بن عبدالعزیز، سیاست مساوات طلبانه وی از بین رفت و خلیفه یزیدبن عبدالملک، ابتدا سعیدبن عبدالعزیز و سپس عمر بن هبیره را به حکومت خراسان گمارد. با قدرت یافتن خلیفه هشام بن عبدالملک، اشرس بن عبدالله سلمی به حکومت

ص: 18

1- - غلامحسین صدیقی، جنبشهای دینی ایران در قرنهای دوم و سوم هجری، تهران: پازنگ، 1375، ص 47.

2- - تاریخ گردیزی، ص 250.

3- - فتوح البلدان، ص 316.

خراسان فرستاده شد. او حاکمی مطلوب برای اداره خراسان به حساب می آمد، چرا که به امور کوچک و بزرگ به تنهایی رسیدگی می کرد. به همین سبب با ورود او به خراسان مردمان از خوشحالی تبریک گفتند.⁽¹⁾ سیاستهای او اگر چه در گسترش اسلام به سمت ماوراءالنهر مؤثر بود، اما به علت کاهش درآمد حاصل از خراسان وی مجبور به پیش گرفتن همان سیاست عمر بن جراح بن عبدالله در فشار بر مردم شد. او به عاملان خود دستور داد تا از هر کس حتی کسانی که اسلام آورده اند، چون گذشته خراج بگیرند.⁽²⁾ عمال وی در گرفتن جزیه سختگیری کردند و به ایرانیان سخت گرفتند آن چنان که «اشرس تازیان خراسان را وظیفه فزون تر معین فرمود (و) دهقانان

را خوار داشت».⁽³⁾ و این امر باعث شورش مردم سغد و بخارا بر ضد او شد. سرانجام هشام خلیفه اموی در سال 111 هـ / 729 م اشرس را خلع و جنید بن عبدالله بن مری را جانشین او کرد. جنید با حضور خود در خراسان با ترکان درگیر شد و بعضی از شهرها را از دست آنها آزاد کرد. در سال آخر حکومت او، قحطی و گرسنگی سختی در خراسان افتاد.⁽⁴⁾ با وفات جنید، قیام بزرگی قبل از حضور عباسیان در خراسان به وقوع پیوست.

در سال 115 هـ / 733 م حارث بن سریج، مردم را به حکومت خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فرا خواند و نیز مراعات حال ذمیان و مردم را وعده داد. قیام او بر ضد تبعیضهای حکام

اموی سبب شد تا بسیاری از ایرانیان به او بپیوندند. او با شصت هزار سپاهی که به دور

خود جمع کرده بود، توانست

ص: 19

1- تاریخ طبری، ج 9، ص 4090؛ تاریخ کامل، ج 8، ص 41.

2- تاریخ طبری، ج 9، ص 4094؛ تاریخ کامل، ج 8، ص 46.

3- فتوح البلدان، ص 319.

4- تاریخ طبری، ج 9، ص 4138؛ تاریخ کامل، ج 8، ص 80.

بر بخش بزرگی از خراسان مسلط شود. (1) در سال 117هـ

735م هشام، عاصم بن عبدالله را از حکومت خراسان برکنار کرد. علت این امر صلح و ارتباط عاصم والی اموی با شورشیان بود. (2) به دنبال این آشفتگیها، هشام، خراسان را به قلمرو خالد بن عبدالله در کوفه ضمیمه کرد و او نیز برادرش اسد بن عبدالله را به حکومت خراسان فرستاد.

اسد بن عبدالله با ورود به خراسان به تعقیب حارث بن سریج در ماوراءالنهر پرداخت و شهرهایی را که از وی حمایت کرده بودند، تسخیر کرد. حارث از مقابل وی فرار کرد و در طخارستان به خاقان ترک پیوست. اسد بن عبدالله بعد از آن سپاهی به فرماندهی جدیع کرمانی به جنگ حارث اعزام کرد. وی موفق شد بر گروهی از اصحاب حارث غالب آید و آنها را به شدت مجازات کند. (3) در سال 120هـ/738م اسد بن عبدالله حاکم

خراسان در بلخ درگذشت و خلیفه بعد از او نصر بن سیار را به حکومت خراسان برگزید. حارث بن سریج تا سال 128هـ/6-745م زنده بود و با والیان کشمکش می کرد. گاه به نصر می پیوست، تا از او در نزد خلیفه شفاعت کند و زمانی به جدیع کرمانی می پیوست و به کمک او به جنگ نصر می رفت. (4)

در واقع قیام حارث زمینه را برای پیشرفت جنبش ابومسلم در خراسان هموار ساخت و در بجهت این مجادله ها، ابومسلم با بهره یافتن از شرایط مساعد خراسان، آشکارا قیام ضد اموی خود را از مرو آغاز کرد. وی توانست انتقام تمامی قیامهای ناکام ضد اموی را با استفاده از تمامی امکانات موجود در خراسان از حاکم اموی بگیرد.

اهمیت خراسان برای دعوت بنی عباس

با توجه به آنچه پیرامون نحوه حکومت والیان اموی

ص: 20

1- تاریخ طبری، ج 9، ص 4143؛ تاریخ کامل، ج 8، صص 81-82.

2- تاریخ گردیزی، ص 258، تاریخ طبری، ج 9، ص 4158.

3- تاریخ کامل، ج 8، ص 96.

4- تاریخ طبری، ج 10، صص 4490-4494.

در خراسان بیان شد مشخص می شود که فشار و ستم والیان بر موالی خراسان، گاه از حد معمول افزون تر بود و اهل

ذمه و تازه مسلمانان از امویان و مأموران آنها ستم فراوان می کشیدند، چرا که والیان

دریافته بودند به سرعت جای خود را به دیگری خواهند داد. همین امر آنان را وسوسه می کرد تا در فرصت مقتضی مردم را استثمار کنند و جیب خود را پر سازند. اموالی که عبیدالله بن زیاد، سعید بن عثمان، قتیبه بن مسلم و دیگران از خراسان به یغما بردند،

زیانزد بود. (1) این ثروتها جز با فشار بر ایرانیان فراهم نمی آمد. در خراسان اهل ذمه که اسلام می آوردند، باز مجبور به پرداخت جزیه بودند. این مسأله، در حمایت گروههای مختلف از عباسیان که شعار مساوات را سر می دادند، مؤثر بود، چنان که پیش از این حارث بن سریج در وعده مدارا با اهل ذمه طرفداران زیادی پیدا کرده بود. (2) در واقع داعیان آغازین عباسی در خراسان خود این شرایط را دریافته بودند و به موفقیت کار خود نیز امیدوار بودند، تا آن جا که در گزارش به محمد بن علی اعلام کردند: در خراسان بذری کاشته اند که به هنگام ثمر خواهد داد. (3)

علاقه گروههایی از مردم خراسان به اهل بیت و حمایت آنان از زید و یحیی سبب شد تا عباسیان از گرایشهای شیعی مردم خراسان استفاده کنند و شعار «الرضا من آل محمد» را برای تبلیغ خود برگزینند. این شعار چند پهلو بدون ذکر نام رهبر قیام، تأثیر مهمی در ایجاد وحدت میان علویان و طرفداران نهضت جدید عباسی ایجاد کرد.

در مجموع بایستی اذعان داشت که اتحاد و هماهنگی در همه شهرهای خراسان، از عوامل دیگر

ص: 21

1- تاریخ گردیزی، صص 238 و 248؛ فتوح البلدان، صص 295-297.

2- تاریخ طبری، ج 9، ص 4143؛ تاریخ کامل، ج 8، صص 81-82.

3- احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، 1366، ص 76.

پیشرفت نهضت عباسی به شمار می‌آید تا آن‌جا که هواداران عباسی از سراسر خراسان به ویژه از شهرهای نیشابور، طالقان و مروالروید پشتیبانی می‌شدند. این گشاده رویی خراسانیان در برابر تبلیغات عباسیان حکایت از همخوانی شعارهای آنان با خواسته‌های مردم خراسان داشت.

در همین راستا خراسانیان اگر چه در کار خود کامیاب شدند و با نام ابناء الدوله معروف گشتند، ولی به دنبال پیروزی نهضت و مرگ ابومسلم، محیطی مملو از کشاکش‌های سیاسی در خراسان پدیدار گشت که می‌توانست تجدید نظر خراسانیان را نسبت به خلافت عباسی در پی داشته باشد. همین امر، ضرورت وجود یک حکومت ایرانی را در خراسان فراهم آورد.

در سال 100 هـ / 721-2 م کار دعوت عباسی در خراسان آغاز گشت. نخست دوازده نقیب در این منطقه کار دعوت را آغاز کردند و رهبری دعوت در این زمان بر عهده سلیمان بن کثیر بود. اما در سال 128 هـ / 746 م ابراهیم امام، ابومسلم را به خراسان فرستاد و کار دعوت را به او واگذاشت. (1) روایات مختلفی در باب تبار و نسب ابومسلم آورده‌اند. از آن میان نوشته‌اند که وی در اصفهان متولد شد و در زندان کوفه با نقیبان

عباسی آشنا گشت و برای همکاری با آنان اعلام آمادگی کرد. بنابر مصلحت، ابراهیم امام، نام وی را عبدالرحمن بن مسلم و کنیه اش را ابومسلم گذاشت. (2) ورود ابومسلم به

خراسان با استقبال نقبا و به خصوص سلیمان بن کثیر همراه نبود. اما وی با درایت خود توانست همه نیروهای عباسی را به سوی خود جلب و آنان را آماده بسیج و قیام همگانی کند. او سرانجام با بهره‌گرفتن از همه عوامل مستعد و

ص: 22

1- - اخبار الطوال، ص 381؛ تاریخ کامل، ج 8، ص 265.

2- - تاریخ کامل، صص 159-160؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 300.

مناسب خراسان در رمضان سال 129 هـ / 747 م در دهکده سفیدنج از توابع مرو، قیام خود را آشکار کرد. وی برای آگاه کردن مردم از آغاز قیام خود، دستور داد تا آتش زیادی برافروزند. با آگاهی مردم

خراسان از شروع قیام، آنان گروه گروه راه سفیدنج را در پیش گرفتند، به گونه ای که در

یک شب ساکنان شصت قریه از دهکده های حوالی مرو به او پیوستند. نخستین نبرد میان سیاه جامگان و نیروهای اموی در سیزده شوال 129 هـ / بیست و هفتم ژوئن 747 م با شکست امویان همراه بود. ابومسلم در نهم جمادی الاولی سال 130 هـ / پانزدهم ژانویه 748 م مرو، مقر حکومت خراسان را فتح کرد.⁽¹⁾ به دنبال آن، شهرهای خراسان یکایک به تصرف سپاهیان ابومسلم در آمدند. در این میان، رهبران نهضت نیز می کوشیدند تا با یادآوری افتخارات ایرانیان، نقطه اتکای خود را بیشتر بر خراسانیان قرار دهند؛ زیرا آنها در واقع، مایه اصلی این دعوت بودند. به همین دلیل، قحطبه طائی خطبه ای در خراسان خواند و از تباہکاریها و ستم امویان سخن گفت و با یادآوری گذشته پرشکوه ایرانیان، آنها را برای انتقام کشیدن و گرفتن داد از امویان برانگیخت.⁽²⁾ دعوات عباسی برای پیشرفت دعوت وظیفه داشتند خود را به هرفردی از خراسانیان نزدیک کنند. در نتیجه و اهمیت این کار، بعدها منصور خلیفه عباسی، خود، اعتراف کرده بود که:

«ای مردم خراسان شما پیروان و یاران و اهل دعوت ما هستید... خداوند شما را به پیروی و یاری ما برانگیخت و به کمک شما عزت ما را تجدید کرد و حق ما را آشکار کرد».⁽³⁾

بدین ترتیب خراسان از همان

ص: 23

1- تاریخ طبری، ج 10، صص 4532 - 4539؛ اخبار الطوال، صص 402-403.

2- تاریخ طبری، ج 10، ص 4565؛ تاریخ کامل، ج 9، ص 16.

3- علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، 1370، چاپ چهارم، ج 2، صص 304-305.

آغاز جایگاه طبیعی پیشرفت جنبش عباسیان تلقی شد. نصر بن سیار در سال 130ه/748م مجبور به ترک خراسان شد، و در

سال 131ه. 9/748 م در ساوه درگذشت. پیروزیهای پی در پی قحطبه و سپس پسرش حسن بن قحطبه و سپاهیان ابومسلم سرانجام به تصرف کوفه انجامید. طرفداران عباسیان به رهبری ابوسلمه خلال در این شهر پرچم سیاه عباسی را بر افراشتند و ابوالعباس سفاح به عنوان نخستین خلیفه عباسی برگزیده شد. (1) پس از آن در نبرد زاب که بزرگ ترین زور آزمایی میان مروان و سپاه عباسی به شمار می رفت، مروان شکست خورد و به غرب متواری شد. سرانجام وی در مصر به دست سپاهیان عباسی کشته شد و سرش را برای سفاح به عراق فرستادند. (2)

ابومسلم در تمام این مدت در خراسان مانده بود و به تقویت پایه های قدرت خویش می پرداخت. رابطه او با خلیفه، رابطه خادم و مخدوم نبود. به همین جهت، هر بار که منصور با انگیزه ای خاص به خراسان سفر می کرد، آزدگی وی از ابومسلم بیشتر می شد. کشتن سلیمان بن کثیر، یکی از بزرگ ترین نقیبان عباسی، در مقابل چشمان منصور در خراسان بر خشم او افزود و هنگامی که اطاعت محض مردان ابومسلم از وی را دید، که او را «تمثال ذات حق می پنداشتند» (3)، بر اضطراب و وحشتش از ابومسلم افزوده شد. به این دلیل و با توجه به گزارش منابع، سفاح با اصرار منصور چندین بار قصد کشتن

ابومسلم را کرد، (4) که هر بار ترس و احتیاط سفاح، مانع از انجام این کار شد. در مجموع، عوامل متعددی در تیرگی روابط منصور با ابومسلم نقش داشتند. هنگامی که ابومسلم و منصور در سفر حج بودند، خبر مرگ سفاح را شنیدند.

ص: 24

1- تاریخ طبری، ج 11، ص 4618؛ تاریخ کامل، ج 9، ص 36.

2- ابوعلی بلعمی، تاریخ نامه طبری، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: نشر نو، 1366، ج 2، ص 1049.

3- برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی، 1364، چاپ دوم، ج 1، ص 78.

4- تاریخ طبری، ج 11، صص 4678-4679؛ تاریخ کامل، ج 9، صص 91-92.

به خلافت رسیدن منصور برای ابومسلم بسیار گران تمام شد، زیرا دور از خراسان و نیروهایش می توانست مورد خشم دشمن کینه توز خود واقع شود، اما خروج عبدالله بن علی اندیشه قتل ابومسلم را تا مدتی

در ذهن منصور مسکوت گذاشت. (1) هرچند ابومسلم به بهانه اهمیت بیشتر خراسان (2) و

ترس از خلیفه قصد داشت به سرعت از عراق خارج شود، اما چاره ای جز جنگ با عبدالله بن علی نداشت. به دنبال این جنگ و پیروزی ابومسلم بر عبدالله بن علی - عموی

منصور - ثروت کلان سپاه وی به دست ابومسلم افتاد. منصور، مولای خود ابوالخصیب را برای ثبت غنایم به نزد ابومسلم فرستاد. ابومسلم از این کار که ناشی از بی اعتمادی

منصور بود، خشمگین شد و گفت: چگونه بر جانها امین هستم و در اموال خائنم (3)، و از فرط ناراحتی، فرستاده خلیفه را تهدید به مرگ کرد. ابومسلم بعد از این پیروزی به سمت

خراسان حرکت کرد، ولی منصور از ترس شورش وی، حکومت مصر و شام را به او پیشنهاد کرد، اما از همان آغاز معلوم بود که ابومسلم این پیشنهاد را نخواهد پذیرفت. او در این خصوص به فرستاده منصور گفته بود: خراسان از آن من است، آن گاه مرا حکومت شام و مصر می دهد؟ (4) حرکت ابومسلم به سوی خراسان، نوعی تمرد علنی از دستور منصور بود و منصور، خود، دریافته بود اگر در عراق جلو ابومسلم را نگیرد، هرگز

بدو دست نخواهد یافت. او می ترسید تا ابومسلم در خراسان - که قلب تپنده خلافت بود - شورش کند و احیاناً این منطقه بسیار با اهمیت را یا از آن خود کند و یا دست کم تا مدتها

دست خلیفه را

ص: 25

1- تاریخ طبری، ج 11، ص 4685؛ تاریخ کامل، ج 9، ص 97.

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 353.

3- تاریخ طبری، ج 11، ص 4696؛ تاریخ کامل، ج 9، ص 102؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 354.

4- تاریخ نامه طبری، ج 2، ص 1082؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 353.

از این خوان نعمت کوتاه نماید. علاوه بر آن تلاش مداوم منصور در برخورد با ابومسلم از ترس و نفرتی حکایت می‌کرد که بر اثر رفتار غرور آمیز ابومسلم در او به وجود آمده بود. این شرایط، آتش انتقام را در وجود خلیفه عباسی شعله ور کرد.

منصور با فرستادن نامه ای ابومسلم را به دربار فراخواند، اما ابومسلم به سخنی کوتاه

اکتفا کرد که دیگر دشمنی برای خلیفه نمانده که به وجود او نیاز باشد و مثالی از شاهان

ساسانی زد که هرگاه فتنه‌ها فرونشیند، وزیران به خطر می‌افتند. (1) منصور در آخرین

ترفند خود، هیأتی از درباریان را به نزد ابومسلم فرستاد تا به هر شکل ممکن او را بفریبند و نسبت به خلیفه امیدوار کنند. روایت منابع در رشوه دادن خلیفه به یاران نزدیک

ابومسلم (2)، می‌تواند دلیلی در تسلیم شدن ناباورانه ابومسلم به این خواست خلیفه باشد. حضور ابومسلم در نزد خلیفه، نمایانگر همان انتظار معمول و ترسی بود که از مدتها قبل

ابومسلم را نسبت به پذیرش دعوت خلیفه دو دل کرده بود. منصور که برای کشتن ابومسلم به شدت بی‌قرار بود، به سختی با توصیه‌های اطرافیانش چند روزی را برای استراحت به او مهلت داد. اما بی‌درنگ در دیدار دوم خود، شروع به خرده‌گیری و انتقاد

از رفتار ابومسلم کرد. بسیاری از سخنان وی حکایت از کینه‌های شخصی داشت و چون از سخنان و جواب ابومسلم در خشم شد، دستانش را بر هم کوفت و نگهبانانی که در پشت پرده پنهان شده بودند، ظاهر شده، با ضربه‌های شمشیر او را کشتند. (3)

فرجام ابومسلم و رویگردانی خراسانیان از عباسیان

مرگ ابومسلم دغدغه بزرگ منصور را برطرف کرد، تا آن جا که جعفر بن

ص: 26

1- تاریخ طبری، ج 11، صص 4696-4697؛ تاریخ کامل، ج 9، ص 103.

2- تاریخ طبری، ج 11، ص 4700؛ مروج الذهب، ج 2، ص 294.

3- تاریخ نامه طبری، ج 2، ص 1091؛ اخبار الطوال، ص 422؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 356.

حفظه به او گفت: آغاز خلافت خود را از امروز قرار ده. (1) پس از این واقعه، منصور فرصت یافت تا قدرت مطلقه و حکومت نیرومندی را به وجود آورد که نتیجه آن تحقق نیافتن اندیشه خود مختاری خراسان برای مدتها تا عصر مأمون بود. در این میان، گروهی از خراسانیان که در بغداد بودند، به خلیفه جدید وفادار ماندند و موقعیت خود را در همراهی با خلافت و به دست گرفتن امور دیوانی دانستند. اما خراسان به دنبال مرگ ابومسلم دستخوش تحولات دیگر گردید. شورشهای پیاپی، ارتباط نزدیک ابومسلم را با دوستان و فداییان او در خراسان نشان می داد. انتقام خون ابومسلم حرکتی بود که به

بهانه های مختلف از سوی طرفداران وی در خراسان بر پا شد و آغاز مبارزات پیاپی خراسانیان برای کسب استقلال و مخالفت با تسلط خلافت عباسی به حساب می آمد. تنوع و تعدد این حرکتها شاید از یک سو نشان از تأثیر شخصیت ابومسلم بر توده های خراسانی و همچنین واکنشی در مقابل ظلم و ستم خلافت عباسی به شمار می رفت.

اولین تجلی بیزاری از قتل ابومسلم در شورش سنباد نمودار گشت. شورش سنباد از نیشابور آغاز شد. (2) وی مجوسی از این شهر بود که با ابومسلم، حق صحبت و خدمت قدیم داشت. (3)

«(او) کسانی را به طلب خون بومسلم خواند و بومسلم را به خراسان شیعت بسیار بودند و این از پس کشتن بومسلم بود. به دوماه تعداد شصت هزار مرد بر این مغ گرد آمدند و روی از نیشابور به عراق نهادند و تا به ری پیامدند با این سپاه». (4)

به روایت بلعمی، دعوت سنباد به سرعت با کامیابی و استقبال مواجه شد. او

ص: 27

-
- 1- تاریخ طبری، ج 11، ص 4711؛ تاریخ کامل، ج 9، ص 111.
 - 2- تاریخ طبری، ج 11، ص 4715؛ تاریخ کامل، ج 9، ص 116.
 - 3- نظام الملک طوسی، سیر الملوک سیاستنامه، به اهتمام هیوبرت دارک، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1355)، ص 279.
 - 4- تاریخ نامه طبری، ج 2، ص 1093.

بر خزانه ابومسلم در ری دست یافت و چون نمی توانست با جمعیت انبوهی که بیشتر آنها از رعایا و روستاییان بودند، در محلی مقیم شود، بنابراین برای انجام نیت اصلی خود - یعنی برچیدن دستگاه خلافت - به جانب همدان روان شد. (1) منصور که خود

پیش بینی این واکنشها را در خراسان داشت، جهور بن مرار عجلی را با ده هزار نفر برای

مقابله با سنباد فرستاد. عربهای مقیم جبال نیز به او پیوستند و در فاصله ری و همدان

میان دو لشکر جنگی روی داد که تا چهار روز ادامه یافت. در پایان نبرد، سپاهیان سنباد شکست خوردند و تعداد کثیری از پیروان او کشته شدند. سنباد، خود، ما بین طبرستان و قومس کشته شد. (2)

اگر چه این شورش که دوماه بعد از قتل ابومسلم شروع شده بود، بیش از هفتاد روز

به طول نیانجامید، اما حرکتی مهم در راستای ناامیدی و سرخوردگی خراسانیان از نتایج انقلابشان شمرده می شد که همچنان یاد ابومسلم را در خاطرها زنده نگاه می داشت و علاقه ایرانیان را به آداب و رسوم و دیانت پیشین خود نشان می داد. در واقع جنبش سنباد

زمینه تشکیل یک جریان سیاسی و دینی به نام بومسلمیه را برای تقویت احساسات ضد عباسی فراهم آورد.

اسحاق تُرک، اولین کسی بود که اندیشه بومسلمیه را در ماوراءالنهر نشر داد. او همان دیدگاههای سنباد را تبلیغ می کرد. به روایت ابن ندیم، اسحاق مردم را به رسالت ابومسلم

فرامی خواند و می گفت که او نمرده است و همچنان که زرتشت زنده است و برای اقامه دین خود ظهور خواهد کرد، وی نیز ظهور می کند. این آرا در جنبش اسحاق، تازگی داشت

ص: 28

1- تاریخ طبری، ج 11، ص 4715؛ تاریخ کامل، ج 9، ص 116.

2- تاریخ طبری، ج 11، ص 4715؛ تاریخ کامل، ج 9، ص 117.

و نشانگرِ موقعیتِ زرتشتیان و ارتباط حرکت ابومسلم با این گروه بود. اگر چه این

جنبش در خراسان توفیقی نیافت، ولی در سالهای بعد، زمینه قیام مقنع در ماوراءالنهر شد.⁽¹⁾

جنبش قابل ذکر دیگری که به دنبال شورش اسحاق ترک در خراسان پیدا شد، قیام استادسیس در حدود سال 150ه/767م در منطقه بادغیس بود. اگر چه انگیزه های خونخواهی ابومسلم در این قیام کمتر به چشم می خورد، اما رهبر آن در مدت کوتاهی توانست پیروان فراوانی را به دور خود گرد آورد. بیشتر طرفداران او از مردم هرات، بادغیس و سیستان بودند. حمایت شهرهای مختلف از قیام استادسیس، نمایانگر نارضایتی و سرخوردگی و بدبینی مردم نسبت به حکومت بنی عباس و وجود زمینه های لازم برای قیام در خراسان بود. در نهایت نیز این شورش به وسیله خازم بن خزیمه درهم کوبیده شد.⁽²⁾

قیام هاشم بن حکیم معروف به «المقنع» در حدود سال 159ه/776م در میان قیامهای

این ناحیه از اهمیت خاصی برخوردار است. این شخص در دعوت عباسیان نقش فعال داشت و از جمله سرهنگان ابومسلم به حساب می آمد. او به دنبال قتل ابومسلم، ادعای پیامبری کرد. به همین دلیل، عاملان منصور، او را دستگیر کردند و به بغداد فرستادند.

پس از رهایی از بغداد به مرو بازگشت و به تبلیغ افکار خود پرداخت. وی مدعی شد روح ابومسلم در او حلول کرده است. به دنبال آن، وی ادعای خدایی نیز کرد.⁽³⁾ مقنع برای گسترش نهضت خود، داعیانی را به شهرهای مختلف فرستاد و پیغام داد که مردگان را زنده می کند و یارانش را به بهشت می برد.⁽⁴⁾ بیرونی معتقد است وی آیین مزدک را ترویج می کرده است.⁽⁵⁾ در نتیجه، این گونه تبلیغات، بسیاری از روستاییان

ص: 29

1- ابن ندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمد رضا تجدد، تهران: امیرکبیر، 1366، چاپ سوم، ص 615.

2- تاریخ کامل، ج 9، صص 236-237.

3- محمدبن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر القبای، تلخیص محمدبن زفرین محمد، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس، 1363، ص 91.

4- مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه و تعلیقات شفیع کدکنی، تهران: نشر آگه، 1374، مجلد چهارم تا ششم، ص 582.

5- ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: ابن سینا، 1352، ص 273.

و گروهی از تُرکان، دعوت وی را پذیرفتند. اینان در مخالفت با عباسیان - که رنگ سیاه، مظهر آنان بود - جامه سفید بر تن کردند. کار سفید جامگان در خراسان چنان بالا گرفت که مشکلات زیادی برای عباسیان به وجود آورد. اینان به کاروانها دستبرد می زدند، روستاها را غارت

می کردند و مسجدها را ویران کرده، زنان و کودکان را به اسارت می بردند.⁽¹⁾ وحشت مردم از اقدامات مقنع باعث شکایت آنها به مهدی، خلیفه عباسی شد. او حمیدبن قحطبه، امیر خراسان را مأمور دفع مقنع کرد. اما مقنع توانست از جیحون بگذرد و در ولایت کش دژ سنام را تسخیر کند. این قلعه نفوذ ناپذیر به سفید جامگان فرصت داد تا چند سال بتوانند در مقابل عاملان عباسی از خود دفاع کنند. کار مقنع و یاران او به صورت یکی از مشکلات مهم دولت عباسی در آمد.

در سال 159ه/776م حمیدبن قحطبه، والی خراسان درگذشت و مهدی خلیفه عباسی ابوعون عبدالملک بن یزید را والی خراسان و مأمور جنگ با مقنع کرد.⁽²⁾ هم زمان

با نهضت مقنع، شورش یوسف بن ابراهیم مشهور به برم نیز در آغاز حکومت مهدی، خراسان را آشفته ساخت. این مرد در اعتراض به رفتار مهدی دعوت به امر معروف و نهی از منکر می کرد و توانسته بود، پیروان زیادی را به دور خود جمع کند.⁽³⁾ برم نیز همچون مقنع دعوی پیامبری کرد. او توانست بر پوشنگ، مروالرود و طالقان دست یابد. مهدی، یزیدبن مزید شیبانی را به دفع او فرستاد. یزید، یوسف را اسیر و به نزد مهدی فرستاد و خلیفه دست و پای او را قطع کرد.⁽⁴⁾ این شورش به پیشرفت کار مقنع در ماوراءالنهر،

ص: 30

1- تاریخ بخارا، ص 93.

2- تاریخ کامل، ج 9، ص 296.

3- تاریخ طبری، ج 12، ص 5087؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 397.

4- احمدبن واضح یعقوبی، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343، ص 81؛ تاریخ کامل، ج 9، ص 297.

یاری بسیار رسانند. در این هنگام، منطقه وسیعی از خراسان را آشوب فرا گرفته بود. مهدی ابوعون را که نتوانسته بود در خراسان موفقیتی حاصل کند، عزل و معاذبن مسلم رازی را عامل خراسان کرد. معاذ خود پس از ترتیب دادن کارهای خراسان به جنگ مقنع و به لشکریان سعید حرشی پیوست. (1) سرانجام سعید حرشی امیرهرات که جنگ آوری توانمند بود، قلعه سنام را محاصره کرد. افزایش فشار بر پیروان مقنع سبب شد تا سی هزار تن از نیروهای او به حرشی بپیوندند. (2) مقنع تنها با گروهی محدود از خواص خود، در قلعه درونی همچنان مقاومت می کرد، اما چون شکست و اسارت خود را نزدیک دیدند، با نوشیدن زهر، خود را مسموم ساختند. (3)

شورش مقنع که از جهاتی نسبت به قیامهای قبلی به بهانه خونخواهی ابومسلم برای خلافت عباسی سهمگین تر می نمود، سرانجام پایان یافت. اما این آخرین حرکتی نبود که به نام ابومسلم برای مخالفت با عباسیان بر پا گشته بود. نام ابومسلم حتی سالها بعد در

قیام بابک بیش از هر قیام دیگری، مایه وحشت و نگرانی خلفا گردید. این قیامها نشان

داد که آرام ساختن حس ایرانی گری و تلاش برای کسب استقلال در خراسان به راحتی میسر نبوده است. بنابراین، جای تعجب نیست که به دنبال سرکوبی این قیامها که اعتقاد به ابومسلم و کیش زرتشت اساس آن را تشکیل می داد، اکنون افکار و عقاید خوارج در شمال شرقی ایران رونق گیرد. در این ایام، فعالیت خوارج در خراسان و سیستان شدت گرفت و اینان تا عصر طاهریان از مهمترین عوامل تشنج در خراسان و سیستان به حساب می آمدند.

از سوی دیگر، ناکامیهای مکرر قیامهای ضد عباسی

ص: 31

1- تاریخ گردیزی، صص 280-281.

2- تاریخ گردیزی، ص 281؛ تاریخ کامل، ج 9، ص 305.

3- تاریخ گردیزی، ص 282؛ البلدان، ص 81.

در خراسان آشکار ساخت که سلطه عباسیان را در خراسان به جهت توجه ویژه آنان در این منطقه نمی توان به آسانی کنار زد. عباسیان خراسان را هم چون پشتوانه دودمان خود و نیروهای نظامی و تأمین ضرورت‌های سیاسی، نظامی حکومت خویش می دیدند. نقش خراسانیان در پشتیبانی از مأمون که مادری ایرانی داشت، نمایانگر این نکته است که نگرش عباسیان نسبت به خراسان متأثر از یک واقعیت و الزام بوده است. (1)

فصل دوم: حضور خلفای عباسی در خراسان و بروز تحولات بنیادین

هارون الرشید و تقسیم خلافت عباسی

هارون الرشید چون خلافت را به دست گرفت، به مسأله جانشینی بعد از خود بیش از دیگران توجه کرد. این امر متأثر از تجربه هارون از اسلافش در مورد حل مسأله جانشینی

بود، ولی این تجربه، تأثیر نامطلوب و پیامدهای ناگواری به همراه داشت. هارون در سال

791/175 هـ م محمدبن زبیده، پسر پنج ساله خود را ولیعهد قرار داد (2) و او را به امین

ملقب ساخت. (3) این امر شاید برای حذف کسانی بود که رؤیای خلافت بعد از هارون را در سر می پروراندند، (4) و یا هارون در نظر داشت مسأله جانشینی خود را به شکل اساسی تری بنا نهد، زیرا به مشکلات جانشینی خلافت عباسی کاملاً واقف بود و می دانست منصور که در آغاز خلافت خود با ادعای جانشینی عبدالله بن علی مواجه شده بود، هرگز به وصیت برادرش سفاح مبنی بر جانشینی عیسی بن موسی بعد از خود عمل نکرد. مهدی نیز بر آن شده بود تا رشته جانشینی را که سلفش تعیین کرده بود، تغییر دهد. مهدی، نخستین خلیفه ای بود که برای هر دو پسرش بیعت گرفت و این امر مایه اختلاف گشت. چنان که هادی مکرر می کوشید تا نظر دیگران را نسبت به خلع هارون جلب کند. این تجربه

ص: 32

-
- 1- وجود این نگرش در اندیشه مأمون در انتقال پایتخت به خراسان و اولویت دادن به آن و واگذاری حکومت این ناحیه به قوی ترین و وفادارترین یاران خراسانی خود نیز بی تأثیر نبوده است.
 - 2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 413.
 - 3- محمد میرخواند، روضة الصفا، ج 1، تهذیب و تلخیص زریاب خوئی، تهران: علمی، 1375، چاپ دوم، ص 451.
 - 4- تاریخ طبری، ج 2، ص 5239.

اصرار هارون را بر محکم کردن مسأله جانشینی خود بیشتر می کرد.

هارون تا سال 183ه/799م سخنی از جانشینی مأمون به میان نیاورد. به گفته برخی منابع، عدم تمایل بنی هاشم نسبت به مأمون در این امر مؤثر بود. (1) اما او به تدریج بر لیاقت و درایت مأمون بیشتر آگاهی یافت. عوفی در جوامع الحکایات، داستان آزمودن امین و مأمون از سوی هارون را مطرح می کند که امین وعده انعام به غلام خود را به روزگار خلافت خود موکول کرد و مأمون خود را علاقه مند به قدرت یافتن بعد از مرگ هارون نشان نداد. (2) هارون در سال 183ه/799م مسأله جانشینی مأمون را بعد از امین مطرح کرد. (3) این مسأله تا سال 186ه/802م صورت قطعی پیدا نکرده بود و ظاهراً هارون تا این سال در انتخاب دقیق خود تردید داشته است.

مسعودی به مشورت‌های زیاد هارون با نزدیکانش اشاره دارد که در آن نسب محمد و لیاقت مأمون عامل قطعی شدن انتخاب دو جانشین بوده است. (4) در مجموع، مشکلات درونی و بیرونی، در ساختار خلافت موجبات تقسیم قدرت و قطعی شدن جانشینی را فراهم آورد. عواملی چون ضرورت انتخاب ولیعهد، آگاهی بر توانمندی و لیاقت اداره امور توسط مأمون، وجود نسب و حمایت هاشمیان از امین، علاقه مندی هارون به سهیم کردن همه فرزندان در حکومت، (5) گستردگی خلافت عباسی، پی بردن رشید به عدم توانایی اداره امپراتوری توسط امین، وجود شورش‌های پیاپی و ناآرامی در نقاط غربی و شرقی خلافت، چون شورش یمنی ها و مضریه‌ها در سال 176ه/792م در شام، شورش عامربن عماره در دمشق به سال 176ه/792م، شورش ولیدبن طریف حوری در سال 179ه/795م در جزیره، شورش هیصم بن

ص: 33

- 1- - مروج الذهب، ج 2، ص 356.
- 2- - محمد عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، جزء اول از قسم چهارم، با مقابله و تصحیح مظاهر مصفا، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1370، ص 199.
- 3- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 421؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5278.
- 4- - مروج الذهب، ج 2، صص 355-356.
- 5- - مسعودی در نظر خواهی هارون از عمانی شاعر نقل قول می کند که عمانی به هارون گفته بود: «امین چیز دیگری است». اما هارون در جواب وی گفت: «به خدا که من در عبدالله دورانیشی منصور و عبادت مهدی و عزت نفس هادی را می بینم و اگر می خواستم، چهارمی را نیز می گفتم». ر.ک: مروج الذهب، ج 2، ص 355.

همدانی در سال 179/هـ795م در یمن،

ضعف در برقراری آرامش شمال آفریقا، پیدایی دولت ادریسیان و واگذاری امور آفریقا به ابراهیم بن اغلب، درگیری هارون با بیزانس در سال 181/هـ797م، شورش حمزه در خراسان به سال 179/هـ795م، اقدامات علی بن عیسی در خراسان که به احضار وی در سال 183/هـ799م منجر شد و... (1) عواملی هستند که در تقسیم امپراتوری میان سه فرزند هارون برای سهولت در اداره این منطقه وسیع مؤثر بود.

در سال 186/هـ802م که هارون به همراه سه فرزندش محمد امین، عبدالله مأمون و قاسم روانه مکه شد، در آن جا برای مردم خطبه خواند و آنان را از این تصمیم خود آگاه

کرد و در داخل کعبه محمد و مأمون را فرا خواند و سپس:

«عهدنامه محمد را بر وی املاء کرد و محمد، عهدنامه را نوشت و او را بر آن چه در آن است سوگند داد و عهد و پیمانها بر وی گرفت و با مأمون نیز چنان کرد و مانند آن (عهد

و پیمانها را) بر وی گرفت» (2).

هارون امارت عراق و شام و سرزمین مغرب را به محمد امین داد و به او گفت: «تو در بغداد نشین» سپس مأمون را به جانشینی امین قرار داد و از همدان تا پایان سرزمینهای مشرق را به مأمون واگذار کرد، به او نیز گفت: «تو دارالملک به مرو سپار». سرزمین جزیره و بعضی از مناطق آذربایجان و روم را به سفارش عبدالملک بن صالح به پسر دیگرش قاسم سپرد (3). هارون که تا این زمان تصمیمی برای جانشینی قاسم نداشت، (4) به سفارش عبدالملک بن

صالح، او را نیز شریک خلافت برادران قرار داد؛ اما خلع و یا ابقای

ص: 34

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 415 - 417.

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 422.

3- عبدالرحمن بن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1366، ج 2، ص 347؛ تاریخ گردیزی، ص 164.

4- تاریخ طبری، ج 12، ص 5384؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، 1362، چاپ دوم، ص 305.

برعهده مأمون گذاشت. (1)

روایت کرده اند که امین وقتی در مقابل رشید سوگند یاد می کرد، جعفر بن یحیی که سرپرست مأمون بود، به او گفت: «اگر به برادرت خیانت کنی، خدایت زبون کند». (2) و این را سه بار تکرار کرد و او را قسم داد. بعد از نگاشتن عهدنامه ها گواهان معتبر، شهادت خود

را در آن ثبت کردند و نسخه هایی از آن را به اطراف ممالک فرستادند. (3) و نیز نسخه ای بر در کعبه آویختند که در هنگام آویختن، آن نسخه بر زمین افتاد و مردم گفتند: «این کار به

زودی از آن پیش که انجام یابد، می شکند». (4)

هارون در این عهدنامه، امین و مأمون را سوگندهایی سخت داد و آنها را از نظر قانونی، اخلاقی و شرعی به سختی مقید کرد و کفاره نقض عهد را به وضوح برای آنها بسیار سخت برشمرد. (5) هارون هر آنچه را عرف و شرع آن زمان بود، در پیشگاه همه، تمام و کمال، برای وفاداری برادران نسبت به یکدیگر انجام داد. اما او خود ظاهراً اطمینان چندانی بردوام این پیمان نداشت. برخورد او با عبدالملک بن صالح و زندانی کردنش نشان ترس وی در همان آغاز از به هم خوردن رابطه امین و مأمون توسط دسیسه چینان داشت. (6) به روایت دینوری، هارون از زبان موسی بن جعفر علیه السلام سخنی درباره اختلاف دو برادر شنیده بود. (7) همین نگرانی ها سبب شد (8) تا در وقت عزیمت به خراسان از همه شخصیت‌های لشکری و کشوری دوباره برای مأمون بیعت بگیرد. (9) این تأکیدهای هارون بعدها در جلب حمایت مردم به سوی مأمون از جانب ظاهر مؤثر بود.

تقسیم خلافت که براساس ضرورت و آگاهی انجام گرفته بود، در صورت اجرا می توانست آرامش را در امپراتوری برقرار سازد.

ص: 35

1- -- علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، 1365، چاپ دوم، ص 327؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 347.

2- -- مروج الذهب، ج 2، ص 357؛ محمد بن عبدوس جهشیاری، کتاب الوزراء والکتاب، با تحقیقات مصطفی سقا، ابراهیم الایبیری، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: بی نا، 1347، صص 283-284.

3- -- هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، به اهتمام عباس اقبال، تهران، کتابخانه طهوری، 1344، ص 153؛ تاریخ گردیزی، ص 164.

4- -- تاریخ طبری، ج 12، ص 5286.

5- -- برای آگاهی از متن عهدنامه ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 423-430 و نیز تاریخ طبری، ج 12، صص 5287-5294.

6- -- تاریخ طبری، ج 12، ص 5323.

7- -- اخبار الطوال، ص 430.

8- -- هارون به زبیده گفته بود: «من بیم دارم پسر تو با عبدالله بدی کند». ر.ک: مروج الذهب، ج 2، ص 357.

9- -- تاریخ ابن خلدون، ص 347؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5335.

پس هارون مناطق دور دست جزیره و مرزهای امپراتوری بیزانس را که احتمال ناامنی و بحران از آن جا بیشتر می رفت، به قاسم

واگذاشت. وجود او برای حفظ این مناطق کفایت می کرد، ولی عراق و حجاز و بخش هایی از یمن را که در آن هاشمیان و طرفداران امین بیشتر بودند، به او سپرد. همچنین مناطق شرقی کشور و بالاخص خراسان را که منطقه بحرانی و پرآشوب بود، به لایق ترین فرزندش یعنی مأمون برای برقراری آرامش واگذار کرد. این اقدام با اعتراض زبیده در واگذاری همه سپاه و سرداران به مأمون توأم بود؛ ولی هارون با خشم اعلام کرد، من قلمرو صلح را به پسر تو و ناحیه جنگ را به عبدالله داده ام، برای همین صاحب

جنگ بیشتر به مردان و سپاه احتیاج دارد.(1) او برای دو پسرش امتیازهای نسبتاً یکسانی در نظر گرفته بود. برای هر دو سپاه، قلمرو حکومت مشخص و درآمدهای بسیار تعیین کرده بود تا آن جا که گمان نمی رفت رابطه آنها دگرگون شود.(2) اما این دقت و تلاش برای عقد پیمانی سخت از جانب هارون، نتوانست ثمری برای حفظ وحدت خلافت داشته باشد و برخلاف انتظار او باعث بروز مشاجره هایی شد که اساس خلافت را تهدید کرد و زمینه را برای بروز تحولات چشمگیر در خراسان فراهم آورد.

دلایل عزیمت هارون به خراسان

هارون در دوران خلافت خود، دو بار عزم خراسان کرد. یک بار در سال 189ه/5-804م که برای رسیدگی به دادخواهی مردم از ظلم علی بن عیسی در خراسان تازی پیش رفت و سپس به دلایلی بازگشت و بار دیگر در سال 192 هجری بود که آشوبها و بحرانهای موجود در خراسان به ضرورت وی

ص: 36

1- - مروج الذهب، ج 2، ص 357.

2- - محمد الخضری بک، محاضرات التاریخ الامم الاسلامیه، مصر: مطبعه الاستقامه، 1382، ص 17.

را راهی این دیار کرد. او از یک سو برای فرونشاندن آتش فتنه خراسان، ماوراءالنهر و سیستان، به علت ناکامی و

بی لیاقتی علی بن عیسی مجبور بود خود عازم خراسان شود و از سوی دیگر، در تلاش بود تا امنیت و آرامش را در امپراتوری برای ولیعهدانش فراهم آورد. بذل توجه او به مأمون و اصرارش در ایجاد آرامش و حفظ حریم قدرت وی باعث می شد تا در واپسین ایام عمرش برای بازگرداندن آرامش در شرق به خراسان عزیمت کند. مهمترین عواملی را که برای حرکت هارون به خراسان می توان در نظر گرفت، عبارت اند از:

اقدامات علی بن عیسی در خراسان

هارون در سال 179ه/795م فضل بن یحیی را از حکومت خراسان عزل کرد. اقدامات او خاطره خوشایندی را نسبت به یک والی خوب در ذهن مردم خراسان ایجاد کرده بود. هارون بعد از فضل، منصور بن یزید حمیری را که دایی مهدی بود، ولایتدار خراسان کرد. (1) یعقوبی در کتاب البلدان (2) بر خلاف روایت دیگر در کتاب تاریخ خود یاد از ولایتداری او نمی کند. (3) شاید حکومت او چندان طولانی نبوده و همین امر سبب شده است تا ایام حکومت وی را مهم به شمار نیاورند. علی بن عیسی، فرمانده نگهبانان خاصه خلیفه، در آغاز سال 180ه/796م علی رغم مخالفت یحیی به حکومت خراسان انتخاب شد. (4) انتخاب او که به قول بیهقی «برمغایزه یحیی» (5) انجام گرفت، نتایج ناخوشایند برای حکومت هارون و خلافت عباسی به همراه داشت. دوران حکومت یازده ساله وی که ظاهراً بیشترین مدت حکمرانی در میان والیان پیشین خراسان بوده است، با بحران و آشوبهای بسیاری توأم گردید. وی «سیاست آشتی خواهانه و آرامی را که فضل بن یحیی دنبال می کرد، بگردانید... و خود را بسیار بدنام و بدآوازه کرد». (6) اقدامات علی بن

عیسی

ص: 37

1- تاریخ طبری، ج 12، ص 5269؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 90.

2- البلدان، ص 304.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 436.

4- تاریخ طبری، ج 12، ص 5333.

5- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: دنیای کتاب، 1371، ص 536.

6- ادmond کلیفورد باسورث، تاریخ سیستان از برآمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ترجمه حسن انوشه تهران: امیرکبیر، 1377، ص

خشم بزرگان خراسان را برانگیخت، به گونه ای که حسین بن مصعب، پدر طاهر بن حسین از سوء سیاست او به هارون شکایت برد. (1) دیگر بزرگان خراسان نیز یا خود به رشید نامه نوشتند و یا خویشاوندان متنفذ درباری خود را از اقدامات نابخردانه علی در

خراسان آگاه کردند. (2) این دادخواهی و فریادهای مردم خراسان ظاهرا در آغاز بر گوش هارون کارساز نبود چنان که او «سوگند خورد که هرکس از علی تظلم کند، آن کس را نزدیک وی فرستد». (3) به طور قطع هدایای بی شماری که علی برای هارون می فرستاد، در جلب نظر خلیفه بسیار مؤثر افتاده بود. منابع شرح جالبی از مراسم اهدای هدایای علی بن عیسی به هارون الرشید بازگو نموده اند. در مجمل التواریخ آمده است که:

«او را چندان مال آورد از غلام و کنیزکان و اسبان و جامه ها و زر و سیم و نامه و مشک و عنبر و میوه های گوناگون و از قاقم و سمور و انواع آن که آن را قیاس نبود و به میدان اندر جمع آورد و همه میدان پُر بود...». (4)

این هدایا که علی بدان وسیله خلیفه را فریفته بود، چندان باعث وجد او شد که به یحیی گفت: «این بود که می گفتم این مرز را بدو نسپاریم. با رأی تو مخالفت کردیم و مخالفت با تو مایه برکت بود» (5) به گزارش بیهقی یحیی جواب سختی در عاقبت به زور گرفتن این اموال از صاحبانش به هارون داد «چنان که آن هدیه بر وی منحص شد و روی ترش کرد». (6) تحلیل یحیی بن خالد در این که وضع خراسان به شکلی است که باید پول به آن جا فرستاد، (7) نه آن که دارایی های آن جا را به زور از مردم

ص: 38

1- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 346.

2- تاریخ طبری، ج 12، ص 5335.

3- تاریخ بیهقی، صص 536-537.

4- گمنام، مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، به همت محمد رضانی تهران: کلاله خاور، 1318، ص 344.

5- تاریخ طبری، ج 12، ص 5334.

6- برای آگاهی بیشتر ر.ک: تاریخ بیهقی، صص 536-539.

7- کتاب الوزراء والکتاب، صص 290-291.

غصب کرد، بسیار دقیق و صحیح از کار درآمد، زیرا مدتی نگذشت که انعکاس سیاستهای غلط علی نمودار شد. به همین

دلیل، اعتراضات مردم خراسان، که با شورش ابوالخصیب وهیب بن عبدالله نسائی در سال 183ه/799م بروز کرده بود، به همراه نامه علی بن عیسی به هارون در شرح ویرانیهای حمزه و همچنین رسیدن گزارش از قصد توطئه علی بن عیسی برضد هارون،⁽¹⁾ سبب شد تا وی در سال 189ه/804م عازم خراسان شود، اما ملاقات علی بن عیسی با هارون و به دنبال آن تقدیم هدایای هنگفتی به هارون و نزدیکانش مانع بازخواست و عزل او شد.⁽²⁾

هارون که خود در این وقت بر ستم علی بن عیسی نسبت به مردم خراسان واقف بود، بیش از هر چیز از تمرد و مخالفت علی بن عیسی هراس داشت.⁽³⁾ ولی در این سفر اطمینان خاطر خلیفه از نظر فرمانبرداری علی بن عیسی حاصل شد. حوادث بعدی نشان داد که خوش بینی خلیفه برای بهبود اوضاع خراسان، بی اساس بوده است. هنوز یک سال از برگشت هارون از ری نگذشته بود که خراسان را آشوبی دیگر فراگرفت، چنان که وحشت خلیفه را دو چندان کرد و آن شورش رافع بن لیث بن نصر بن سیار در سمرقند بر ضد علی بن عیسی در سال 190ه/805م بود. وی توانست تمام ناراضیان ماوراءالنهر را به دور خود جمع کند و ترکان را نیز به یاری خود بگیرد. یعقوبی می نویسد: چون رشید دریافت شورش رافع با طرح و نقشه علی بن عیسی انجام گرفته است، هرثمه را با سپاهی برای دستگیری و خلع علی بن عیسی فرستاد.⁽⁴⁾ طبری گزارشی از اقدام عیسی پسر علی در پنهان کردن سی میلیون درهم، در باغ بلخ ارائه می دهد و آن را عاملی برای برکناری

ص: 39

1- تاریخ طبری، ج 12، ص 5335؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 346.

2- تاریخ طبری، ج 12، ص 5336؛ روضة الصفا، ج 1، ص 453.

3- ترس مأمون از شورش علی بن عیسی در هنگام اعزام هرثمه به حکمرانی خراسان نیز مشهود است. او هرثمه را با فرمانی مأمور می کند تا در فرصت مقتضی علی بن عیسی را غافلگیر و اموالش را مصادره کند. این امر برای جلوگیری از هرگونه واکنش علی بن عیسی بوده است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: تاریخ نامه طبری، ج 2، ص 1204؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5347.

4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 436.

لی بن عیسی می داند، زیرا قبلاً وی ادعا کرده بود برای جنگ با رافع، زیور زنانش را

فروخته است. (1)

با این گزارش ناتوانی علی بن عیسی در فرونشاندن شورش رافع بن لیث، بیشتر از بیدادگری هایش توانست نظر خلیفه را دگرگون کند. عدم موفقیت علی بن عیسی در پایان دادن به ناآرامی های خراسان، هارون را متوجه اشتباه خویش در براندازی برمکیان ساخت. او دریافت که این اقدام و نیز حکومت ظالمانه علی بن عیسی تا چه اندازه اهل خراسان را از عباسیان بیزار کرده است. (2) بنابراین، وی برای آرام کردن اوضاع خراسان در سال 807/هـ 192م با تن بیمار به اجبار عازم خراسان شد. او سخنان یحیی برمکی را در عاقبت ستم و اعمال علی بن عیسی به یاد آورد و گفت: «به خدا یکصد هزار هزار به مصرف رساندم و به هیچ چیز دست نیافتم». (3) هارون که در آستانه عزیمت به خراسان بر عزل علی بن عیسی مصمم شده بود، هرثمه بن اعین را با فرمانی به حکومت خراسان منصوب کرد؛ همچنین او را مأمور جنگ با رافع بن لیث ساخت. هارون از ترس سرکشی علی بن عیسی به هرثمه سفارش کرد که ابتدا تظاهر کند، برای کمک رساندن به علی بن عیسی در نبرد رافع رفته است و سپس در فرصت مناسب، او را دستگیر و اموالش را بگیرد. (4) هرثمه نیز با همین شیوه موفق به دستگیری علی بن عیسی شد و اموال وی را که هشتاد میلیون درهم نقد و نیز هزار و پانصد بار شتر کالا بود، همه را ضبط کرد. (5) سپس وی را سوار بر شتری بدون پالان برای محاکمه نزد هارون فرستاد. (6)

خوارج و حمزه خارجی

از عوامل مهم دیگر عزیمت هارون به خراسان، غایله خوارج بود. سابقه ظهور این فرقه به جنگ صفین و

ص: 40

-
- 1- تاریخ طبری، ج 12، صص 5344-5345؛ تاریخ کامل، ج 10، صص 142-143.
 - 2- ریچارد فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، 1363، ج 4، ص 65.
 - 3- کتاب الوزراء و الکتاب، صص 290-291.
 - 4- تاریخ طبری، ج 12، ص 5247.
 - 5- احمد بن جلال الدین محمد خوافی، مجمل فصیحی، به تصحیح و تحشیه محمود فرخ، مشهد: چاپ توس، 1341، ج 1، ص 255.
 - 6- تاریخ کامل، ج 10، ص 144.

داستان حکمیت و سپس جنگ نهروان در زمان خلافت علی علیه السلام می رسد. (1) پیروان این فرقه به سبب باورها و تعصب مذهبی خود به سرعت رنگ سیاسی گرفتند و روحیه جنگجویی و مخالفت با خلفا را در میان خود پروراندند. در اندیشه آنان،

خلفای اموی و عباسی کمترین مشروعیتی نداشتند. برخورد مداوم اینها با خلفا سبب شد تا در منطقه عراق پراکنده شوند و سپس حجاز، جزیره و بسیاری از شهرهای ایران از جمله فارس، کرمان و سیستان مرکز ظهور و تمرکز آنان شد. سپاه خوارج در شهرهای ایران برای خود پناهگاهی جستند و سیستان به جهت موقعیت اقلیمی و دوری از مرکز خلافت، ویژگیهایی را برای جذب گروههای خوارج در خود دارا بود. قدرت خوارج در سیستان به طور عمده به شهرهای کوچک و روستاهای بیرون شهرها متمرکز می شد.

در طی سده دوم هجری در شرق عالم اسلامی تنها در سیستان، قهستان و بادغیس بود که خوارج همچنان به فعالیت خود ادامه می دادند. این امر شاید از آن نظر بود که آنها

از ناخرسندی های اجتماعی و دینی خاص مناطق روستایی ایران بهره برداری می کردند. افزایش بروز شورشها و درگیری های خوارج در سیستان و خراسان از زمان خلافت منصور عباسی سبب شد تا وی معن بن زانده شیبانی را که سرداری سالخورده و کارآزموده بود، برای سرکوبی خوارج بفرستد. او در مدت کوتاهی توانست خراسان و سیستان را زیر فرمان خود درآورد و گروههای بسیاری از خوارج را سرکوب کند. قاطعیت معن بن زانده باعث ناتوانی خوارج در مقابله با وی شد. تا آن جا که خوارج سرانجام با یک توطئه او را کشتند. (2)

گسترش فعالیت خوارج سبب شد تا به روایت یعقوبی،

ص: 41

1- - سید رضی گردآورنده، نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، (تهران: انقلاب اسلامی، 1372)، چاپ چهارم، خطبه شماره 40-61-60-59-58.

2- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 380.

این زمان به بعد جزء قلمرو خراسان به شمار آید. (1) تا پایان حکومت طاهریان، این نظارت با فرستادن والیانی از خراسان ادامه داشت. شورش حصین در حدود سال 791/هـ تا 175 م در منطقه سیستان به بحران و ناآرامی مشرق در عهد خلافت هارون دامن زده بود. حصین توانسته بود حمله حاکم سیستان، عثمان بن عماره را دفع کرده، به نواحی هرات، بادغیس و پوشنگ بتازد. حاکم خراسان، قطریف بن عطاء‌کندی، جریر بن یزید را با دوازده هزار سپاهی به جنگ حصین که به روایتی با او سیصد مرد بیشتر نبودند، فرستاد. این نبرد اگر چه به شکست جریر بن یزید انجامید، اما حصین نیز در اسفزار کشته شد. (2) شورش وی زمینه بالا-گرفتن فعالیت خوارج به رهبری حمزه بن آذرک در سالهای آتی بود.

حمزه بن آذرک خارجی را باید در میان خوارج سیستان نخستین کسی دانست که توانست قدرت متمرکزی را در سیستان برای چند دهه به وجود آورد. نام و آوازه او با شکوه و عظمت خوارج توأم بود. او را از نسل «زو» پسر تهماسب - قهرمان افسانه ای ایران - می دانند. این وابستگی به دلیل عدم توجه خوارج به مسأله نسب، خللی در قدرت حمزه ایجاد نمی کرد و بالعکس می توانست در تحکیم قدرت وی در نواحی شرقی - که پایبند مراسم و اعتقادات قومی خود بودند - مؤثر واقع شود. (3)

حمزه در حدود 796/هـ تا 180 م با کُشتن عامل عباسی سیستان که به او اهانت کرده

بود، عازم حج شد. وی در این سفر با گروهی از یاران قطری بن الفجانه آشنا گشت. (4) وی در بازگشت به سیستان توانست خوارجی را که دور خلف خارجی جمع شده بودند و نیز گروهی از یاران حصین را

ص: 42

1- - البلدان، ص 61.

2- تاریخ گردیزی، صص 286-287؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 67؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 345.

3- حمزه بن آذرک خارجی، نام پدر او را اترک نوشته اند، طبری او را جانفروش می داند و احتمال می رود که پدر وی با توجه به نامش زرتشتی باشد. و نام عبدالله که برای پدر وی در متون عربی آورده شده است، احتمالاً بعد از معروف شدن حمزه بوده است. اصحاب حمزه بن آذرک به روایت شهرستانی بعدها به عنوان حمزویه معروف شدند. برای آگاهی بیشتر ر.ک: محمد بن عبدالکریم شهرستانی، توضیح الملل ترجمه کتاب الملل والنحل، تحریر مصطفی خالد هاشمی، تعلیقات محمدرضا جلالی نائینی، تهران، شرکت افست، 1358، ج 1، ص 164؛ گمنام، تاریخ سیستان، به تصحیح جعفر مدرس صادقی، (تهران: نشر مرکز، 1373)، ص 81؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5269.

4- قطری بن الفجانه فرماندهی سپاه خوارج ازرقی را پس از کشته شدن زبیر بن علی بن ماجوزه برعهده گرفت. در زمان او فرقه ازرقه به اوج قدرت رسید. مهلب بن ابی صفره، قدرت او را درهم شکست. قطری در طبرستان کشته شد و سر او را برای حجاج فرستادند. وی نوزده سال با نیروهای حجاج جنگ کرد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: توضیح الملل، صص 151-152؛ تاریخ کامل، ج 6، صص 160 و 167.

که تعداد آنها پنج هزار نفر می شد، به دور خود جمع کند. (1) اولین برخورد حمزه با سپاهیان عیسی بن علی بن عیسی در سال 798/182 م بود که به فرار سپاه عیسی بن علی و شکست او انجامید. به دنبال این پیروزی، حمزه مردمان شهر و روستاهای سیستان را گرد آورد و گفت: «یک درهم خراج و مال بیش به سلطان مدهید، چون شما را نگاه نتواند داشت و من از شما هیچ نخواهم و نستانم که من بر یک جای نخواهم

نشست». (2) بعد از این تاریخ، دامنه نفوذ و قدرت حمزه گسترش پیدا می کند. او در سال 801/185 م به بادغیس حمله کرد، ولی از نیروهای علی بن عیسی شکست خورد و عقب نشست. (3) روایاتی که بغدادی در شرح حملات حمزه آورده است، احتمالاً مربوط به این تاریخ است. گزارش او بیانگر حملات هراس انگیز و تاخت و تاز مداوم خوارج است. وی می نویسد:

«(حمزه) سپس به خویشتن آهنگ هرات کرد، مردم شهر دروازه ها را بسته و او را بدانجا راه ندادند. حمزه در بیرون شهر سر راه بر مردم بگرفت و بسیاری از ایشان بکشت. چون کار بدین جا رسید، عمرو بن یزید ازدی که در آن هنگام والی هرات بود، با سپاه خود، به

جنگ وی شتافت و این نبرد در میان ایشان چند ماه به درازا کشید و از مردم هرات

گروهی کشته شدند... پس از آن حمزه بر کרוخ که از روستاهای هرات بود، بتاخت و اموال مردم آن جا را بسوخت و درختهایشان را بیفکند. پس از آن با عمرو بن یزید ازدی به

نزدیکی بوشنج نبرد کرد و او را بکشت. پس از آن علی بن عیسی بن ماهان که بدان روز والی

ص: 43

1- تاریخ سیستان، ویرایش متن مدرس صادقی، صص 81-82.

2- تاریخ سیستان، ص 82، یعقوبی خراج سیستان را در این زمان، ده میلیون درهم نقل کرده است؛ البلدان، ص 61.

3- تاریخ طبری، ج 12، ص 5281؛ تاریخ گردیزی، ص 290؛ البلدان، ص 82.

خراسان بود، با حمزه نبرد کرد و او را شکست داد و گذشته از پیروان وی شصت تن از سران لشکر حمزه کشته شدند»⁽¹⁾.

حمزه در سال 187ه/806م نیشابور را مورد حمله قرار داد و در مدت اندکی سیستان، خراسان و کرمان صحنه تاخت و تاز سپاهیان او قرار گرفت. وی سپاه سی هزار نفری خود را به دسته های پانصد نفری تقسیم کرده⁽²⁾ و همه شهرهای خراسان را با حملات بی امان، نا امن ساخت. حمله های او در بخش گسترده ای از مشرق عالم اسلام، بازتابی نگران کننده داشت. علی بن عیسی حاکم خراسان که از این وضع به ستوه آمده بود و خود را از شکست دادن حمزه عاجز می دید، به هارون الرشید نامه نوشت و او را از

اوضاع آگاه کرد که:

«مردی از خوارج سیستان برخاسته است و به خراسان و کرمان تاختن ها همی کند و همه عمال این سه ناحیت را بکشت و دخل برخاست و یک درم و یک حبه از خراسان و سیستان و کرمان به دست نمی آید.»⁽³⁾

این گزارشها هارون را بر آن داشت تا برای برقراری امنیت عزم خراسان کند. اما در ری خبر حمله سپاه روم را شنید و به بغداد بازگشت. سرانجام هارون در سال 191ه/806م علی بن عیسی را از ولایتداری خراسان عزل کرد. این اقدام به طور قطع بی ارتباط با بی لیاقتی علی بن عیسی در سرکوبی شورش حمزه نبوده است.⁽⁴⁾ حرکت

هارون در سال 192ه/807م به خراسان علی رغم فرونشاندن فتنه خراسان و ماوراءالنهر برای برخورد قاطع با حمزه خارجی نیز بوده است. نامه هارون از گرگان به حمزه، گواه بر

این است که خلیفه به هر شکل ممکن خواهان اطاعت و ترک عصیان اوست - زیرا

ص: 44

1- - ابو منصور عبدالقاهر بغدادی، ترجمه الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران: کتابفروشی اشراقی، 1367، چاپ چهارم، صص 59-60.

2- - تاریخ سیستان، به تصحیح مدرس صادقی، ص 83.

3- - تاریخ سیستان، ص 83.

4- - اگر گزارش ابن اثیر مبنی بر خروج حمزه در سال 179 را بپذیریم، بنابراین، تمام حکومت علی بن عیسی در نبرد با خوارج سپری شده است و در طول این مدت علی بن عیسی توفیقی در توقف کامل حملات خوارج نداشت. ر.ک: تاریخ کامل، ج 10، ص 90.

هارون بیشتر بر آن بود تا زمینه ولایتعهدی مأمون را به دور از بحران و آشوب در خراسان فراهم

آورد- به همین سبب در نامه خود به شکلی از مدارا و بخشش حمزه و یارانش سخن گفته، از او می‌خواهد تا به ولیعهدانش نیز وفادار بماند. وی همچنین به او اطمینان می‌دهد که در صورت اطاعت، تمام اموال به دست آمده در اختیار آنان باقی خواهد ماند. مدارا و نرمش هارون که از محتوای نامه اش پیداست، نیاز وی را به برقراری آرامش

و تسلیم شدن حمزه می‌رساند. جواب حمزه به هارون، قاطع و تند بود. او در آغاز سخن، خود را امیرالمؤمنین نامید و هارون را غاصبی معرفی کرد که به حکم شرع و وظیفه و نه

از جهت کسب مقام مکلف به جنگیدن با اوست. وی جنگهای خود بر ضدّ والیان خلافت در فارس، خراسان، سیستان و کرمان را در راستای مقابله با خونریزی‌ها و قتل و غارت‌های مردم توسط آنها می‌دانست. ابیاتی که در تاریخ سیستان از زبان شاعر ستایشگر حمزه نقل شده است، حکایت از رسالت حمزه و اطاعت و فرمانبرداری سپاهیان از او دارد. (1)

هنگامی که حمزه فرستاده هارون را با امان نامه و نظر خود بازفرستاد، برای هارون چاره‌ای جز جنگ با خوارج باقی نماند. وی از گرگان به سمت خراسان به راه افتاد. اما بیماری او سخت تر شد و در یازده جمادی الثانی 193ه/مارس 808م در روستای سناباد توس درگذشت. حمزه نیز با تعیین هدف خود و اعلان جنگ به هارون با سی هزار سپاه خود یکدل و مصمم آماده جنگ با هارون شد. به همین سبب آنان «کابین زنان بدادند و

وصیتها بکردند و

ص: 45

کفن‌ها اندر پوشیدند و سلاح‌ها از برآن و سی هزار سوار - همه زهاد و قرآن خوان - برفتند» (1).

خوارج در نزدیکی نیشابور، خیر مرگ هارون و بازگشت سپاهیان‌ش به بغداد را شنیدند. پس حمزه گفت دیگر بر ما واجب شد تا به جنگ بت پرستان برویم. او پنج هزار

نیروی خود را به دسته های پانصد نفری به خراسان و سیستان و پارس و کرمان فرستاد و اعلام کرد «مگذارید که این ظالمان بر ضعف‌ها جور کنند» (2). فعالیت حمزه همچنان تا زمان خلافت مأمون و حکومت طاهریان بر خراسان تداوم داشت.

قیام رافع بن لیث

یکی دیگر از عوامل عزیمت هارون به خراسان، شورش رافع بن لیث در ماوراءالنهر بود. این فتنه که تا زمان حکومت مأمون در خراسان به طول انجامید، خود، از موجبات عزل علی بن عیسی توسط هارون بود. رافع بن لیث از فرماندهان لشکری بود که همراه علی بن عیسی به خراسان آمده بود. او نوه نصر بن سیار، حاکم اموی پیشین خراسان بود که در سمرقند، سلیمان بن حمیر، حاکم آن جا را کشت و سر به شورش برداشت (3). برخی

منابع، داستان شخصی رافع با علی بن عیسی را دلیلی بر آغاز قیام دانسته اند. اما آنچه

پذیرفتنی است، دوام قیام رافع از سال 805/هـ تا 809/هـ است که بیانگر مستعد بودن زمینه قیام مردم به سبب اقدامات ستمگرانه علی بن عیسی بوده است. پیش از این به اقدامات علی بن عیسی در خراسان اشاره شد، ولی اکنون ماوراءالنهر برای رهاساختن خود از ستم علی بن عیسی و ظلم و تعدی عمال خلیفه به حرکت رافع روی خوش نشان داده بود. ابن اعثم کوفی از ستم علی بن عیسی که موجب زوال قدرتش شد، سخن گفته و در نامه ای که رافع برای هارون می نویسد، این مسأله را گوشزد کرده

ص: 46

1- تاریخ سیستان، ص 168.

2- تاریخ سیستان، ص 169

3- تاریخ طبری، ج 12، ص 5339؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 356.

است که آتشی را می بینم که شعله ور گشته و نیرنگی که در آن نیکویی نیست. پس از آن به ستیز

با علی بن عیسی برمی خیزد. (1) همکاری تمامی مخالفان علی بن عیسی با رافع (2)، گسترش

قیام او و تصرف بسیاری از شهرهای ماوراءالنهر را موجب گشت. (3) کار وی آن چنان در خراسان بالا گرفت که فرزند علی بن عیسی در مقابله با او کشته شد. علی بن عیسی نیز از

ترس وی بلخ را وا گذاشت و به مرو گریخت. مردم بلخ در غارتِ باغِ کاخِ پسرِ علی بن عیسی، سی میلیون درهم یافتند. این امر موجب ناخشنودی هارون از علی بن عیسی و درک بی لیاقتی اش در سرکوبی قیام رافع گشت. هنگامی که هارون هرثمه بن اعین را برای دستگیری علی بن عیسی فرستاد، به او مأموریت داد برای سرکوبی قیام رافع نیز بکوشد. خود نیز به دنبال وی راهی خراسان شد.

قیام رافع بن لیث، یکی از دلایل اصلی عزیمت هارون به خراسان بود. (4) خشم او از رافع در هنگام اسارت و کشتن برادرش روشن بود. چون در توس بشر بن لیث برادر رافع را نزد او آوردند، به او گفت: «آن قدر مزاحمت کردی تا با وجود بیماری به این سفر دراز آمدم». (5) و او را آگاه ساخت که اگر فقط لحظه ای از عمرم باقی باشد، می گویم تو را بکشند. (6) ناتوانی هرثمه در سرکوبی شورش رافع سبب شد تا هارون، مأمون را با گروهی از سپاهیان به مرو اعزام کند و خود از عقب آنها به راه افتاد. اما پیش از آن که بتواند

اقدامی برای مقابله با رافع بکند، در توس درگذشت. مرگ وی مأمون را با دشواریهای زیادی در خراسان رو به رو ساخت. هارون که در سفر خود نتوانست اقدامی

ص: 47

1- ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، الجزء الثامن، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، 1411ه/1991م، ص 396.

2- تاریخ نامه طبری، ج 2، ص 1204.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 450.

4- غریغوریوس ابن هارون ابن عبری، تاریخ مختصر الدول، ترجمه حشمت الله ریاضی، تهران: اطلاعات، 1363، ص 179؛ کتاب الوزراء والکتاب، ص 349.

5- مروج الذهب، ج 2، ص 368.

6- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 358؛ تاریخ مختصر الدول، ص 179.

برای بهبود اوضاع شرق انجام دهد، مأمون را وارث تمام آن اوضاع آشفته کرد. شورش حمزه، قیام رافع و خشم مردم خراسان از ستمهای پیشین عمال حکومتی، پایگاه محکمی را برای ولیعهدی مأمون فراهم نساخته بود. این امر به همراه ستیز زود هنگام امین با وی در بحران دامنگیر خلافت اسلامی مؤثر بوده است.

حضور مأمون در مرو و ستیز پیشگی او با امین

هارون در سفر به خراسان چون بازگشتی برای خود نمی دید با رضایت، حضور مأمون را در کنار خویش پذیرفت،⁽¹⁾ زیرا می بایست مقدمات استقرار او را در مقر حکومتش که همان مرو بود، فراهم آورد. منابع از اقدام و تلاش فضل بن سهل مشاور مأمون در این خصوص یاد کرده اند. فضل که دست پرورده برمکیان بود، به دست مأمون مسلمان شده بود و رایزنی امور او را برعهده داشت.⁽²⁾ فضل بن سهل به مأمون تأکید کرد که خراسان، ولایت تو می باشد و اگر اتفاقی برای هارون واقع شود، محمد امین که حمایت بنی هاشم را دارد، حتماً تو را خلع خواهد کرد. مأمون بنابر این توصیه همراه پدرش به خراسان رفت.⁽³⁾ هارون در گرگان مأمون را با سران سپاه به مرو فرستاد و خود در توس ماند. خبر بیماری او سبب شد تا امین، بکر بن معتمر را با نامه هایی برای فضل بن

ربیع و سران سپاه به توس بفرستد. هارون که از وجود جاسوسان امین و مأمون در سپاه خود آگاهی داشت،⁽⁴⁾ هدف مأموریت وی را دریافت و بکر بن معتمر را زیر فشار قرار داد تا نامه های خود را تحویل دهد و حتی دستور کشتن وی را نیز صادر کرد، اما پیش از اجرای حکم هارون، خود، درگذشت. بکر بن معتمر نامه های فضل بن ربیع و دیگر سران را که تعیین تکلیف آنان

ص: 48

1- تاریخ طبری، ج 12، ص 5342؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 147.

2- فضل بن سهل در خدمت یحیی برمکی بود و چون یحیی شایستگی او را در دبیری دریافت از او خواست تا اسلام بیاورد. به همین علت برای پیشرفت کار فضل، مقدمات اسلام آوردن او توسط مأمون را فراهم کرد و از آن پس نویسندگی تمام کارهای مأمون را وی انجام می داد. ر.ک: کتاب الوزراء والکتاب، صص 293 و 339؛ محمد بن علی ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: علمی و فرهنگی، 1367، ص 306.

3- تاریخ طبری، ج 12، ص 5361؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 146.

4- تاریخ طبری، ج 12، صص 5362-5363؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 147.

برای خدمت به امین در آن مشخص شده بود، به آنها تحویل داد. امین از فضل بن ربیع خواسته بود تا از تمامی لشکر برای وی بیعت بگیرد و با تمام اسب

و سلاح و خزانه سپاه، بر خلاف دستور هارون به جانب بغداد حرکت کند.⁽¹⁾ هر چند که

پیش تر هارون دو بار از این سپاه برای مأمون بیعت گرفته⁽²⁾ و تمام این لشکر را از آن مأمون دانسته بود، ولی به جهت تمایلی که فضل بن ربیع نسبت به امین داشت و از سوی دیگر نسبت به مأمون و فضل بن سهل حسادت و دشمنی می ورزید، سپاهیان را متقاعد کرد که روانه بغداد شوند. او خطاب به همه اعلام کرد که «من شاه حاضر را به خاطر دیگری که معلوم نیست کارش چه خواهد شد، رها نمی کنم».⁽³⁾ کسان دیگر که مردد بودند و قصد عزیمت به نزد خویشان و خاندان خود را داشتند، جانب فضل بن ربیع را گرفتند و پیمانهای خود را با مأمون رها کردند. علی رغم نظر برخی منابع، امین خود در آغاز با نوشتن نامه، سپاهیان را به پیمان شکنی واداشته بود، پیش از آن که فضل بن ربیع بر این

نفاق دامن زند.⁽⁴⁾ فضل این دستور را به خوبی انجام داد. تمایل شدید او به امین، نشانگر عدم داشتن جایگاه و اعتبار او در نزد مأمون بود. ارتباط او با زبیده در جریان برامکه و اطاعت از دستور امین در هدایت تمام سپاه به جانب بغداد با توجه به آگاهی اش از ضعف و سستی امین در امور حکومت، فرصت مناسبی را می توانست در اختیار فضل بگذارد تا با خوش خدمتی، همه امور را در خلافت امین بر عهده بگیرد. هر چند

ص: 49

-
- 1- - تاریخ کامل، ج 10، صص 160-161؛ عوفی، جوامع الحکایات، باب پنجم از قسم اول در ذکر تاریخ خلفا، به تصحیح جعفر شعار، تهران: مرکز نشر، 1366، ص 131.
 - 2- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5399؛ روضه الصفا، ص 455.
 - 3- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5406.
 - 4- - تاریخ کامل، ج 10، ص 146؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5399.

ابقای برمقامش را در توس از همان آغاز، امین به او وعده داده بود.⁽¹⁾ بنابراین سیاستهای بعدی او در راستای مقابله با مأمون و بیشتر جهت حفظ موقعیت خویش بود. بکربن معتمر برای مأمون نیز نامه ای همراه آورده بود. امین در این نامه به صراحت بیعت گرفتن از تمام مردم خراسان را بر همان اساسی که هارون قرار داده بود از برادر طلب کرد و مهمتر آن که به او گوشزد کرد تا هرکسی را که به شکلی از بیعت امتناع کرد سرش را برای وی بفرستد.⁽²⁾ ترس امین از تمرد سریع مردم خراسان و مأمون، او را به واکنش قاطع و گرفتن سریع بیعت از مردم خراسان واداشته بود. مأمون به دور از رویای فریبکارانه، ابتدا در خراسان برای امین بیعت گرفت و خلافت وی را به رسمیت شناخت.⁽³⁾ اما خیانت امین

در بازگرداندن لشکر به سوی خود بر او سخت گران آمد. چنان که در مشورت با بزرگان سپاه پدر، خود بر آن شد تا با دوستان تن از یارانش، آنها را که علی رغم وصیت هارون عازم بغداد بودند به مرو بازگرداند، ولی تذکر و توصیه فضل بن سهل مانع رفتن وی شد. فضل به مأمون یادآوری کرد، رفتن تو به نزد این گروه چون غنیمتی خواهد بود که تو را به

عنوان اسیر برای امین ببرند و بهتر است رسولانی برای این کار اعزام کنی. جوابی را که

این گروه در نیشابور به فرستادگان مأمون دادند، حکایت از پیش بینی دقیق فضل بن سهل داشت.⁽⁴⁾

منابع از این تاریخ به بعد از نقش و تلاش پیگیر فضل بن سهل یاد می کنند که به مأمون گفته بود «صبوری کن و من خلافت

ص: 50

-
- 1- تاریخ کامل، ج 10، ص 161.
 - 2- تاریخ طبری، ج 12، صص 5401-5402.
 - 3- تاریخ طبری، ج 12، ص 5406؛ ابن کازرونی، مختصر التاریخ، حقه و علق علیه مصطفی جواد، بغداد: بی نا، 1390ه، صص 130-131.
 - 4- تاریخ طبری، ج 12، ص 5406؛ الوزراء و الكتاب، ص 352؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 162؛ روضه الصفا، ص 455.

را برای تو عهده می کنم» (1). سال اول خلافت امین در مدارای با مأمون سپری شد و مأمون نیز در مقابل، نامه های احترام آمیز به همراه هدایای

زیاد از خراسان برای امین ارسال می کرد. (2) اما از سال 809/هـ 194م نشانه های اختلاف میان این دو برادر جدی شد. فضل بن ربیع و هواداران وی در بغداد محرک این نفاق بودند، زیرا فضل که آشکارا وصیت هارون را نقض کرده بود، از انتقام مأمون هراسناک بود. از سوی دیگر او و هاشمیان بغداد، رضایتی به نفوذ مجدد ایرانیان در دربار خلافت نداشتند و آنان به خوبی از ارتباط نزدیک دیوانسالاران ایرانی با یکدیگر آگاه بودند.

فضل بن سهل که خود دست پرورده برمکیان بود، همواره نسبت به طرفداران برمکیان توجه خاص داشت. بنابراین، فضل بن ربیع و پیروانش حاضر نبودند جایگزینی را برای

برامکه که به سختی آنها را کنار زده بودند، بپذیرند. حضور مأمون در مرو که اقامت در نزد دایی هایش تلقی می شد، (3) تصور واقع بینانه ای از تسلط کامل ایرانی ها بر خلافت عباسی بود. بنابراین، فضل بن ربیع، علی بن عیسی، سندی و عبدالملک بن صالح بیش از دیگران امین را بر خلع مأمون و بیعت با فرزندش ترغیب می کردند. (4) امین که خود از نظر شخصیتی فردی سست عنصر و نسبت به امورات حکومتی بی قید بود، تحت تأثیر افکار ضد مأمونی درباریانش قرار گرفت. وی در سال 809/هـ 194م فرمان داد پسرش موسی را در خطبه بیاورند و قاسم را از حکومت در جزیره بر کنار کرد و به بغداد فراخواند. دیگر توجهی به عهدنامه هارون نشد و امین دستور داد تا آن را از پرده کعبه

فرو گرفته و پاره کردند. (5) او حتی مأمورانی را به نزد مأمون فرستاد و

ص: 51

-
- 1- تاریخ طبری، ج 12، ص 5407؛ تاریخ فخری، ص 293.
 - 2- تاریخ طبری، ج 12، ص 5409.
 - 3- تاریخ طبری، ج 12، ص 5407؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 168.
 - 4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 450؛ مروج الذهب، ج 2، ص 390.
 - 5- تاریخ گردیزی، صص 165-166؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 173.

از او خواست موسی را که «الناطق بالحق» نامیده است، بر خود مقدم دارد. (1) از این زمان، مخالفت و برخورد با مأمون شدت یافت. تسلیم شدن رافع بن لیث به مأمون و بخشیدن وی که مسلماً موجب افزایش قدرت مأمون می شد، با اعتراض خلیفه رو به رو شد. امین در آغاز بر آن بود تا به

هر شکل ممکن قدرت مأمون را در خراسان محدود و عاملانش را به سوی خود جلب کند. (2) وی در نامه ای به مأمون از او خواست تا از ولایت قومس، نیشابور و سرخس چشم پوشد و مأموران خراج و برید را نیز از جانب خود تعیین کرد. (3)

مأمون در مشورت با اطرافیان خود سرانجام به پیشنهاد فضل بن سهل، خواسته های امین را ناحق دانست و تقاضاهای او را رد کرد. نامه مأمون سخت امین را به خشم آورد و

در نامه خود، او را تهدید کرد و سپس عزل وی را آشکار ساخت. مأمون نیز به دنبال این مخالفت ها، دستور داد نام خلیفه را از خطبه بپندازند. اکنون تیرگی روابط میان امین و

مأمون آشکار شده بود، در حالی که مأمون از هر نظر احساس ضعف و ناتوانی می کرد و حتی به گزارش ابن طقطقی قصد خلع خود را داشت، (4) زیرا تمام کسان او و اموالی را که رشید در بغداد از آن او کرده بود، در تصرف و اختیار امین قرار گرفته بود. این نامه های

مکرر که مدت یک سال میان امین و مأمون رد و بدل می شد، حکایت از بی اعتمادی و ترس آنان از یکدیگر داشت. امین در نامه ای مأمون را به عنوان مشاور به بغداد فراخواند، اما مأمون به بهانه ناامنی در شرق از اجابت خواسته

ص: 52

1- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5412؛ علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، 1365 ص 329.

2- - تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 450-451؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5412.

3- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5414؛ کتاب الوزراء و الکتاب، صص 364-365.

4- - تاریخ فخری، ص 293

او سر باز زد. (1) امین نیز توجهی به درخواست مأمون برای فرستادن زن و فرزندانش به مرو نکرد، حتی به پیشنهاد برخی از مخالفان قرار شد آنها را به عنوان گروگان در بغداد نگه دارند تا مأمون از دستوره‌های خلیفه اطاعت کند. (2) خانه همسر مأمون برای به چنگ آوردن گوهری گران قیمت به دستور امین غارت شد و درآمدهای او توقیف گشت. (3) این امر بر دامنه کشاکش و جبهه گیری دو برادر افزود. امین که خود بر عزل مأمون مصمم شده بود، نظر یحیی بن سلیم، عبدالله خازم و دیگران را جویا شد، اما چون وی را منع کردند، آنها را نیکخواه خود نشمرد. (4) مأمون نیز در خراسان علی رغم امین که از طرف سپاه عباسیان در بغداد حمایت می شد، می کوشید تا حمایت فرماندهان عالی رتبه مستقل در خراسان را کسب کند. (5) وی غیر از جلب نظر اعیان و بزرگان مردم خراسان، به پیشنهاد فضل بن سهل دست به اصلاحات جدی و مهم برای متمایل ساختن مردم به سوی خود زد.

اقدامات اصلاح گرایانه وی بعد از ستمهای علی بن عیسی با خرسندی بسیار توأم بود. او شیوه خراجگزاری علی بن عیسی را دگرگون کرده و مردم را از یک چهارم خراج معاف کرد. تلاش فضل بن سهل در جلب حمایت قبایل مختلف عرب ساکن در خراسان

به اتحاد و گرایش مردم به سوی مأمون بسیار مؤثر افتاد. این همبستگی سبب شد تا مردم خراسان درباره او بگویند: «پسر خواهر ماست و پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و سلم». (6) فضل که خود از ستمها و زیاده خواهی های علی بن عیسی بر مردم خراسان آگاه بود، حضور مأمون را در جمع علما و فقها و نیز قضاوت در میان مردم

ص: 53

-
- 1- تاریخ طبری، ج 12، ص 5417؛ تاریخ گردیزی، ص 294؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 171.
 - 2- تاریخ طبری، ج 12، ص 5420.
 - 3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 451.
 - 4- تاریخ طبری، ج 12، ص 5424؛ مروج الذهب، ج 2، ص 390؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 166.
 - 5- M. Lapidus, A History of Islamic Societies, Cambridge University Press. P.75 -1
 - 6- تاریخ طبری، ج 12، ص 5408؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 164.

را برای جلب نظر عامه، بسیار مفید ارزیابی کرد.⁽¹⁾ وی به مأمون توصیه می کرد که: «اظهار ورع و دین کند. مأمون نیز سیره نیکو در پیش گرفت.»⁽²⁾ این امر بر محبوبیت مأمون آنچنان افزود که آوازه آن رافع بن لیث را به تسلیم شدن وا داشت.⁽³⁾ فضل بن سهل در تلاش مداوم خود بسیاری از بزرگان خراسان را به بیعت با مأمون فرا خوانده بود و گاه در حضور آنان به صراحت امین را به نقض عهد و پیمان شکنی متهم می کرد و از آنان می خواست تا از مأمون که محق و متکی بر خدمت آنهاست، دفاع کنند.⁽⁴⁾ در این میان، گروهی از بزرگان خراسان چون علی پدر هشام و احمد، هم چون فضل معتقد بودند که کمترین امتیازی را به امین نباید داد.⁽⁵⁾ این

حرکتها در خراسان، مأمون را امیدوار ساخته بود تا خود را به دست تقدیر بسپارد که چندان ناامید نسبت به آینده نبود. به همین دلیل، مأمون حاضر به تسامح و مدارا در مقابل خواسته های امین نبود و با جدیت به ساماندهی اوضاع نابسامان خود پرداخت. در حالی که به گزارش بسیاری از منابع، امین با خوش گذرانی و معاشرت با مسخرگان و واگذاشتن امور حکومت، وضع خود را متزلزل ساخته، و موجبات سقوط خلافتش را فراهم آورده بود.⁽⁶⁾ امین در سال 195 هـ/ 810 م دستور داد تمام مسکوکاتی را که سال پیش از آن توسط مأمون ظاهراً در هرات ضرب شده بود، از رونق بیندازند.⁽⁷⁾ به دنبال آن،

ارتباط میان خراسان و بغداد قطع و تمامی راهها کنترل شد. از رفت و آمد جاسوسان و افراد مشکوک به شدت جلوگیری به عمل آمد.⁽⁸⁾ مأمون که از پذیرش تمامی خواسته های

ص: 54

1- تاریخ گردیزی، ص 295.

2- تاریخ فخری، ص 292.

3- تاریخ طبری ج 12، ص 5411؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 450.

4- تاریخ طبری، ج 12، ص 5415؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 168؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 451.

5- تاریخ کامل، ج 10، ص 168.

6- تاریخ فخری، صص 52 و 292؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5599؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 238.

7- تاریخ طبری، ج 12، ص 5429؛ مختصر تاریخ الدول، ص 182؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 176.

8- تاریخ طبری، ج 12، ص 5417؛ تاریخ کامل، ج 10 صص 169-170.

امین سر باز زده بود، به صراحت اعلام کرد: «که دیگر فرمان وی را نه می شنود و نه به کار می برد».⁽¹⁾ این موضع گیری با فراهم کردن شرایط مساعد سبب می شد تا مأمون، خود را آماده مقابله با واکنشهای بغداد کند، زیرا پیش از آن، مأمون موفق شده بود امنیت را در مناطق ماوراءالنهر حاکم ساخته، با امیران ترک آن جا روابط دوستانه ای برقرار کند.

همچنین اقدام او در فرستادن هدایایی برای پادشاه کابل و چشم پوشی از دریافت باج و خراج شهر اترار،⁽²⁾ باعث ایجاد روابط دوستانه ای شد که بر اساس آن، مأمون می توانست در صورت وقوع خطر از ترکان برای نبرد با امین و یا پناهنده شدن کمک بگیرد.

دسیسه های فضل بن ربیع و متحدانش به همراه ضعف امین و از سوی دیگر، قدرت یافتن مأمون و احاطه او بر بهترین سرزمینها و مناطق شرق خلافت و حمایت مردان جنگاور خراسان از او، ترس امین و یارانش را از قدرت یابی روزافزون مأمون دو چندان کرده بود. سرانجام، ناکامی تلاشهای مخالفان مأمون در بغداد برای محدود کردن قدرت و به فرمان آوردن وی پیامدی جز جنگ خانگی به همراه نداشت. جنگی که می رفت تا امید خراسانیان را برای زنده کردن تحقق خود مختاری به ثمر برساند و انقلاب دوم خراسانیان را برای به دست گرفتن خلافت موجب شود. در این میان، طاهربن حسین به عنوان فرمانده سپاه و فضل بن سهل به عنوان رهبر این حرکت، بیش از دیگران نقش داشتند.

بخش دوم : ایام حکمرانی طاهریان در خراسان

فصل سوم: نگاهی بر پیشینه تاریخی خاندان طاهری

اصل و نسب طاهریان

مسأله انتساب به یک پیشینه محکم تاریخی همواره برای دریافت یک مشروعیت ملی در سلسله های تاریخی ایران مرسوم بوده است. طاهریان سرآغاز چنین اقدامی در میان دودمانهای تاریخی ایران

ص: 55

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 450.

2- تاریخ کامل، ج 10، ص 171.

بعد از اسلام بودند. در باب نسب طاهریان، مورخان سخنانی متفاوت ابراز داشته اند. مؤلف طبقات ناصری نسب آنها را بافاصله بیست و دو نسل به منوچهر رسانیده است.⁽¹⁾ روایتی دیگر نیز آنان را از اولاد رستم، پهلوان اساطیری ایران معرفی کرده است.⁽²⁾

بیشتر منابع شجره نامه طاهریان را این گونه ثبت کرده اند: طاهربن حسین بن مصعب بن زریق بن اسعدبن زادن⁽³⁾ و یارزریق بن ماهان.⁽⁴⁾ برخی از محققین ورود نام اسعد را در

نسب طاهریان، اشتباه مورخان در تداخل با نسب طلحه بن عبدالله بن خلف بن اسعد معروف به طلحة الطلحات دانسته اند.⁽⁵⁾ به همین دلیل، بعد از نام اسعد اشاره بر خزاعی بودن طاهریان کرده اند.⁽⁶⁾

بعضی آوردن اسامی اسعد، دادویه، زادن⁽⁷⁾ را در نسب طاهریان صحیح ندانسته و زریق بن ماهان را با توجه به وجود نام ماهان در سرزمین خراسان، همانند علی بن عیسی بن ماهان و بکیربن ماهان برای انتساب طاهریان موثق تر دانسته اند.⁽⁸⁾ اتفاق نظر منابع درباره انتساب به ماهان می تواند دلیلی بر این مدعا باشد.⁽⁹⁾ پیرامون زریق یا زریق، جدّ دیگر طاهریان نیز اختلاف وجود دارد. برخی زریق را به معنی هدهد و آن را مقدم بر

زریق می دانند.⁽¹⁰⁾ اما وجود سی و هشت نام زریق در کتاب تاج العروس و نیز ذکر نام زریق در کتاب رجال و همچنین احتمال تغییر روزیک (رزق) به زریق را عاملی برای تقدم

زریق بر زریق می دانند.⁽¹¹⁾ اختلاف نظر منابع پیرامون این تقدم را با توجه به اهمیت و اعتبار راویان هر گروه، بایست بیشتر ناشی از عدم ثبت صحیح این نام دانست.

آنچه در پیرامون نسب طاهریان بیشتر جلب توجه می کند، وجود سه روایت در انتساب طاهریان به منوچهر، رستم و قبیله خزاعه است. کمی پیش از طاهریان، حمزه خارجی، نسب

ص: 56

1- - طاهربن المصعب بن زریق بن اسعدبن اسدبن رشدبن بلدبن بادان بن مای بن خسروبن بهرام، و مای بن خسرو اول من اسلم علی یدعلی رضی الله عنه، و سماه اسعد، و هو ابن بهرام ریز بن موت بن رستم بن السدیدبن روسان بن برسان بن جورک بن گرشاسپ بن اشراط بن اسهم بن تورک بن اتش بن شیدسپ بن اذرشب بن طوح بن روشید بن منوچهر الملک. ر.ک: منهاج السراج جوزجانی، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: اطلاعات، 1364، ص 190.

2- - التنبيه والاشراف، ص 329.

3- - ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، الجزء التاسع و العشرون دراسة و تحقیق عبدالله سالم، بیروت: دارالفکر، 1415هـ/1995م، ص 216؛ ابی سعد عبدالکریم سمعانی، الانساب، الجزء الرابع، تعلیق عبدالله عمرالبارودی، (بیروت: دارالکتب، 1408هـ/1988م)، ص 32.

4- - ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، المجلد الثالث، حققه الدكتور احسان عباس بیروت: دارصادر، 1398هـ/1978م، ص 83؛ ابی منصور ثعالبی، المنتحل، تصحیح احمد ابوعلی (اسکندریه: مطبعة التجارية، 1319هـ/1901م)، ص 322.

5- - عبدالمهدی یادگاری، «تحقیقی در نسب طاهریان»، مجله مقالات و بررسیها، ش 13/16، سال 1352، ص 306.

6- - طاهربن حسین بن مصعب بن زریق بن اسعدالخزاعی، ر.ک: ابوالحسن علی بن زید بهیقی ابن فندق، تاریخ بهیق، با تصحیح و

- تعليقات احمد بهمنيار، با مقدمه عبدالوهاب قزوینی، (تهران: کتابفروشی فروغی، 1361)، ص 55؛ تاريخ مدينة دمشق، ص 216؛ المنتحل، ص 332.
- 7- - تاريخ سيستان، به تصحيح ملك الشعراء بهار تعليقات، ص 172.
- 8- - «تحقيقى در نسبت طاهريان»، ص 306.
- 9- - وفيات الاعيان، ج 3، ص 83؛ تاريخ كامل، ج 10، ص 173؛ المنتحل، ص 332؛ اسماعيل پاشا بغدادى، هديه العارفين، ج 5 بيروت: دارالكتب العلمية، 1413 هـ / 1992 م، ص 429.
- 10- - سعيد نفيسى، تاريخ خاندان طاهرى، تهران: اقبال، 1335، ص 38، اين منابع زريق را مقدم بر زريق دانسته اند: التنبيه و الاشراف، ص 329؛ المنتحل، ص 332؛ شمس الدين محمد ذهبى، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، مجلد حوادث سنه 221 تا 230 هـ، تحقيق عبدالسلام تدمرى، بيروت: دارالكتب العربى، 1411 هـ / 1991 م، ص 231؛ ابن يوسف تغرى بردى، النجوم الزاهره، الجزء 2، (قاهره: المؤسسه المصريه، 1383 هـ / 1963 م)، ص 195؛ ابومنصور ثعالبى، ثمارالقلوب فى المضاف و المنسوب، پارسى گردان انزابى نژاد (مشهد: دانشگاه فردوسى، 1376) ص 235-236؛ دعبل بن على الخزاعى، شعر دعبل، صنعة عبدالكريم الاشرى، (مصر: مطبوعات المجمع العلمى العربى سنة 1964م)، ص 410؛ اخبار الطوال، ص 378.
- 11- - «تحقيقى در نسبت طاهريان»، ص 309؛ اين منابع زريق تقدم راء را بر زريق مقدم دانسته اند، وفيات الاعيان، ج 3، ص 83؛ تاريخ بيهق، ص 55؛ ابن قتيبه دينورى، الشعر و الشعراء، الجزء 2، تحقيق احمد محمد شاكر، (مصر: دارالمعارف، 1387 هـ / 1969 م)، ص 849؛ تاريخ مدينة دمشق، ص 216؛ ابن جوزى، المنتظم فى تواريخ الملوك والامم، الجزء السادس، حقه سهيل زكار، (بيروت: دارالفكر، 1415 هـ / 1995 م) ص 2093؛ الانساب، ج 4، ص 32؛ تاريخ سيستان، به تصحيح ملك الشعراء بهار، ص 172؛ ابو عبدالله حاكم نيشابورى، تاريخ نيشابور، ترجمه خليفه نيشابورى، (تهران: آگه، 1357) ص 88؛ محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، سير اعلام النبلاء، الجزء العاشر، اشرف على تحقيق الكتاب شعيب الارنؤوط، محمد نعيم العرقسوسى، (بيروت: مؤسسة الرسالة، 1410 هـ / 1990 م)، ص 108.

خود را به زو، پسر تهماسب از خاندان منوچهر می رسانید. این نسب سازهها، برای ادعای حکومت در تاریخ پیش از طاهریان مرسوم و متداول بود، چنان که اشکانیان خود را به اردشیر دوم هخامنشی و ساسانیان خود را به کیانیان(1) و روحانیان ساسانی نسب خود را به منوچهر می رساندند.(2) حمزه پیش از طاهریان خود را منتسب به تهماسب کرده بود و اکنون طاهریان نسبی پیشتر از او برای خود پذیرفتند. آنها

تحت شرایط خاص، با توجه به محیط زندگی خود که این نوع وابستگی ها را می طلبید، دست شعرا و اطرافیان خود را در بالابردن نسب خویش بازگذاشته بودند. طاهر و عبدالله بن طاهر در سخنان خود به نسب والای خویش، مکرر اشاره می کردند.(3)

شعرا در وصف خاندان طاهر هر یک به نوعی آنها را ستوده اند. ابوتمام در مدح خاندان مصعب، آنها را قومی قدرت طلب خوانده است.(4) دیگران نیز از حسین و جدش مصعب با صفات پسندیده یاد کرده(5) و نسب آنها را والا دانسته اند.(6) بطین، شاعر حمصی در سفر به مصر به عبدالله بن طاهر گفت: تو اگر در زمان زریق و مصعب نیز بودی، باز شایسته احترام بودی.(7) مسلما توجه و علاقه طاهریان به شعرا دست آنها را در وصف نیاکان طاهر و نسب سازی باز می گذاشت و طاهریان برای پیشبرد اهداف خود هرگز مانع آنها نمی شدند.

در آن زمان، دو جریان برای انتساب طاهریان به پادشاهان باستانی و قبیله خزاعه وجود داشت. این مسأله می تواند تحت تأثیر افکار شعوبیه و یار رقابت ایرانی و عرب به وجود آمده باشد. چنان که نفوذ خاندان طاهری در خراسان و بغداد برای مدت یک قرن، به همراه حمایت و بذل و بخششهای بی کران آنها به علما

ص: 57

1- - حسن پیرنیا، ایران باستانی، تهران: دنیای کتاب، 1370، ص 281.

2- - فرنبغ دادگی، بندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس، 1369، صص 152-153.

3- - ابن معتر، طبقات الشعراء، تحقیق عبدالستار احمدفراج، مصر: دارالمعارف، 1375ه/1956م، ص 300؛ ابن عبدربه الاندلسی، العقد الفرید، الجزء 2، شرحه و ضبطه احمد امینی، (قاهره: دارالکتب العلمیه، 1384ه/1965م)، ص 199.

4- - ابوتمام حبیب بن اوس طائی، شرح دیوان ابی تمام، الجزء الاول خطیب التبریزی، بیروت: دارالکتب العربی، 1414ه/1994م، الطبعة الثانية، ص 129.

5- - ابن الابار، اعتاب الكتاب، حقه و علق علیه صالح الأشر، بیروت: دارالاوزاعی، 1406ه/1986م، الطبعة الثانية، ص 160.

6- - تاریخ مدینه دمشق، ص 218.

7- - ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، الجزء 2، قاهره: المؤسسه المصریه، 1383ه/1963م، ص 195.

و شعرا، سبب جذبشان به سمت این خاندان شده و رقابتی را برای انتساب این خاندان به سوی خود از جانب دو گروه عرب و ایرانی به همراه آورده بود.

وجود موالات - پیوند فامیلی - میان بسیاری از ایرانیان و عربها، دلیل دیگری بر انتساب طاهریان به قبیله خزاعه عرب بوده است. اگر ما موالات را به عنوان یک پیمان متداول در جامعه آن روز میان خاندان طاهری و بنی خزاعه بپذیریم، در خواهیم یافت که تلاش شعوبیانی چون بشار بن برد طخارستانی برای ترک موالات و همبستگی ایرانیان با اعراب، بیشتر در راستای بازگشت به نسب و ملیت ایرانی خود بوده است. (1) شایان

یادآوری است که بنا بر روایت ابوالفرج اصفهانی طاهر با اشعار بشار آشنایی داشته است؛ چنان که قبل از عزیمت برای نبرد با علی بن عیسی در پیش مأمون اشعاری از بشار در برتری نژادی خود نقل کرده بود. (2)

اعلان شعوبی نیز از رهبران بزرگ شعوبیه است که خود، در خدمت طاهر بن حسین بود. او در کتاب المیدان فی المثالب خویش، اشاره بر مثالب اعراب و قریش و همچنین قبیله خزاعه داشته است. (3) اگر داستان اهدای جایزه طاهرین حسین به وی را برای نگارش این کتاب بپذیریم، (4) چگونه است که وی اعتراضی در هجو هم پیمانان خود نکرده است. از سوی دیگر، اعلان در ستایش عبدالله بن طاهر به دلیل تبار و سابقه ایرانی اش می گوید: عبدالله از نسل رستم است با اصالت خانوادگی بالا به تاج مزین شده

و نشانه های نجابت و صداقت و اقتدار در وجودش نهفته است، اجداد ما از مقربان سلطنتی ایران، رهبران فوق العاده، نمونه های برجسته و درخشان و روحهای سخاوتمند به شمار می آیند. (5) این سخنان با توجه

ص: 58

1- - حسینعلی ممتحن، نهضت شعوبیه، تهران: باوردان، 1368، ص 321.

2- - ابوالفرج اصفهانی، برگزیده آغانی، ترجمه مشایخ فریدنی، تهران: علمی و فرهنگی، 1368، ج 1، ص 305؛ و نیز الاغانی، تحقیق علی النجدی ناصف، (بیروت: مؤسسه جمال، 1392/ه 1972م)، ج 3، ص 195.

3- - الفهرست، صص 175-176.

4- - نهضت شعوبیه، ص 264.

5 - C.E. Bosworth, The Heritage of Rulership in Early Islamic Iran and The Search for Dynastic - 1

Connections with The Past, Iranian Studies, Volume X1, 1973, P.56

به کثرت منابعی که به شکلی برای طاهریان پایگاه‌باستانی و ایرانی در نظر گرفته اند، نشان می‌دهد که تلاش شعویان برای قطع هرگونه وابستگی طاهریان با اعراب، طبق برنامه منظمی صورت گرفته است.

از سوی دیگر، در انتساب طاهریان به خزاعه، بعضی از شعرای عرب بر آن شدند تا ایشان را به جهت این وابستگی به قبیله خود ستایش کنند، چنان که دعبل بن علی که خود از قبیله خزاعه است، در اشعاری هجوآمیز خطاب به مأمون، اقدام طاهر بن حسین را در کشتن امین ستایش می‌کند و می‌گوید: من از همان قبیله ای هستم که شمشیرهای آنها برادر تو را کُشت. (1) انتخاب عبیدالله بن عبدالله بن طاهر، حاکم بغداد، به عنوان شیخ خزاعه از یک سو به خاطر اعتبار فراوان خاندان طاهری در بغداد صورت گرفت (2) و از

سوی دیگر، شکل تشریفاتی و نمادین قضیه را نشان می‌داد که عبیدالله بن عبدالله به سبب زندگی در بغداد و ارتباط با قبایل عرب، این ریاست افتخاری را پذیرفته است. اشاره ای بر سابقه انتساب طاهریان با خزاعه، ما را با پیشینه اجتماعی طاهریان و نیز ضرورت و کثرت وجود موالات در این زمان، بیشتر آشنا خواهد ساخت.

موالات و پیوند طاهریان با خزاعه

اولین عضو نامی خاندان طاهری، رزیک بن ماهان بود که به خدمت طلحه الطلحات شیخ خزاعی پیوست و با او موالات یافت. طلحه بن عبدالله بن خزاعی معروف به طلحة الطلحات در زمان خود یکی از بخشنده ترین اهالی بصره بود و چون در یک سال هزار جاریه بخشید، به طلحه الطلحات معروف شد و در صدر بخشندگان پنجگانه بصره به شمار آمد. (3) وی در سال 56 هـ / 675 م همراه با سعید بن عثمان در فتح سمرقند شرکت داشت. در سال 62 /

ص: 59

1- ابن قتیبه دینوری، الشعر و الشعراء، تحقیق احمد محمد شاکر، مصر: دارالمعارف، 1387هـ / 1969م، الجزء الثاني، ص 849؛ العقد الفريد، الجزء 2، ص 196.

2- 2- C.E.Bosworth: The Heritage of Rulership in Early Islamic Iranian Studies, X1, P.54

3- شعر دعبل، ص 410.

ه 681 م به همراه مسلم بن زیاد و دیگر اعضای اشراف عرب به خراسان آمد. او از جانب مسلم حکومت سیستان را به دست گرفت و در اواخر سال 64 ه / 683 م در گذشت. انتساب طاهریان به خزاعه، بنابر گزارش منابع، بیشتر از روی موالات و پیمان با طلحه الطلحات بوده و ما نمی توانیم هیچ تصویری را پیرامون بندگی طاهریان، نسبت به قبیله خزاعه داشته باشیم. سکوت منابع و حتی عدم اشاره دشمنان طاهریان در هنگام هجو آنها به این مورد، می تواند خود، دلیل بر یک پیمان معمولی میان

طاهریان و قبیله خزاعه باشد. البته شاید بتوان دلایل مختلفی را برای این پیمانها و موالات در جامعه خراسان آن عصر در نظر گرفت. همچون حضور جماعات مختلف عرب و اسکان آنها در خراسان که ضرورت وحدت و همبستگی میان آنان را با اقشار متنفذ جامعه برقرار می ساخت. این امر گاه به وسیله ازدواج دهگانان با خانواده های

متعلق به ساختار قدرت انجام می گرفت(1) و یا فقط به صورت پذیرش یک نام خانوادگی و تغییر صوری اسمی، وابستگی قبیله ای پذیرفته می شد.(2) ضرورتها و نیازهای اقتصادی در ایجاد این ارتباط و پیوستگی، بیشتر مؤثر بود. در آن هنگام که تعصبات قبیله ای که

ناشی از وضع اقتصادی پیشین عرب بود، جای خود را به دسته بندیهای جدید اقتصادی داد. اعراب با موالیان این ناحیه برای دفاع از منافع اقتصادی خود به هم آمیختند.(3) گاهی

ممکن بود دهقانها متوسل به شیوه مرسوم به التجا شوند؛ یعنی در برابر تجاوزات و تعدیات حکام، زمینهای خود را به مأموران دولتی و یا به رهبران متنفذ محلی به عنوان

حامی واگذارند.(4) شاید که خاندان طاهری نیز

ص: 60

1- ریچارد بولت، گروش به اسلام در قرون میانه، ترجمه محمد حسین وقار، تهران: نشر تاریخ، 1364، صص 57 - 58.

2- گروش به اسلام در قرون میانه، صص 66-67.

3- مهدی خطیب، حکومت بنی امیه در خراسان، ترجمه، باقر موسوی، تهران: توکا، 1357، صص 46-47.

4- برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، (تهران: علمی و فرهنگی، 1373)، چاپ دوم، ج 2، ص 295.

به همین نحو با انتساب فامیلی به خزاعه، برای حفظ منافع خود، چنین حامیانی را به یاری خواسته باشند. زیرا با توجه به نقل منابع، اعراب نسبت به انساب خود از قدیم الایام حساسیت داشتند و به تفاخرات قومی خود که یکی از ویژگیهای مهم اجتماعی آنها در طی قرون به شمار می رفت، ارج بسیار می نهادند. بنابراین، بعید می نماید که قبیله خزاعه که خود را از جهاتی اصیل تر از قریش

نیز می دانست، (1) اجازه انتساب و یا ایجاد موالات با افراد عامی و معمول جامعه را به خود بدهد. به همین علت، این انتساب به شکل موالات با قبیله خزاعه می تواند از اهمیت قومی خاندان طاهری در خراسان حکایت کند، چرا که پیوند رزیک با خزاعه چندان عادی و بی دلیل به نظر نمی آمد. آگاهی از وضعیت فرزندان رزیک در خدمت شیخ خزاعی سلیمان بن کثیر، (2) به عنوان دبیر مخصوص و واسطه داعیان خراسان و ابراهیم امام، ما را بر پذیرش پایگاه علمی و اقتصادی خانواده رزیک در منطقه زادبوم محلی خود،

نزدیک خواهد ساخت. هر چند دلایل محکمی را پیرامون این نظر نمی توان مطرح ساخت، چنان که این پیمانها و موالات به هر دلیل و گونه ای نیز صورت می گرفت. از

مصادیق این جریان می توان به این موارد اشاره کرد:

پدر ابوتمام طائی مسیحی بود و چون خود اسلام آورد، نام پدر را به اوس تغییر داد و به قبیله طی انتساب جست، سپس لقب طائی گرفت. (3) اسحاق موصلی، شاعر و موسیقیدان ایرانی که به تبار خود افتخار می کرد، روزی با ابن جامع در حضور هارون مجادله کرد، چون ابن جامع گفت اگر من تو را به عمل زشتی نسبت دهم،

ص: 61

1-1 - C.E. Bosworth, *The Heritage of Rulership Early in Islamic Iranian Studies*, P.54

2- - التون دنیل، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی، 1367، ص 23.

3- - حنا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: قومس، 1361، ص 357.

کسی مرا دروغگو نمی پندارد. اسحاق به نزد خازم بن خزیمه رفت و پیشنهاد کرد ولا و انتساب خود را به او بپذیرد. وی در نتیجه این پیوند چنین گفت: «وقتی آزادگان اصل و تبار من باشند و خازم و پسر خازم مدافع من در برابر ستمکاران باشند. با غرور بایستی بالا آمد...» (1) در واقع موالات اسحاق، فقط برای رهایی از ستم و ظلم بوده است و حال این که به تبار ایرانی خود همیشه افتخار می کرد.

جالب این که ابوالعتاهیه، شاعر مشهور شعوبی نیز منتسب به عنزه بن اسد ربیعہ بود (2) که پیوند موالات داشته و یا بشار بن برد طخارستانی هم در شعری، خود را منتسب به بنی عامر کرده است. (3) این در حالی بود که آن دو از پیشگامان مبارزه با مسأله ولاء طرفدار ایرانیان بودند که به تبار ایرانی خویش، افتخار می کردند. انتساب اینان از یکسو

نشان دهنده ایجاد پیمان و دوستی بود که از طریق آن، درصدد جست و جوی حامی برای رهایی از ظلم و ستم دشمنان خود بودند و در آن انتساب هیچ افتخاری به قوم عرب نداشتند، هم چنان که بعدها بشار در سخن صریح خود حتی از این موالات معمول و مرسوم هم تبرّی جُست و گفت:

«تو ای بشار (خطاب به خود می کند) بنده خدای ذوالجلال هستی، بعضی از مردم بنده عریب (به تصغیر تحقیری عرب) هستند تو به این فضیلت بناز و فخر کن که خواجه تو از قبیله تمیم که مردان کارند و نیز از قریش که اهل مشعر (مکان مقدس) هستند، کریمتر

است. تو به مولای خود که خدا باشد، بدون ترس و ممانعت دیگران پناه بیر، منزه است

ص: 62

1- برگزیده آغانی، ج 1، ص 584.

2- نهضت شعوبیه، ص 237.

3- نهضت شعوبیه، ص 230؛ گلدزیهر، شعوبیه، ترجمه محمد حسین عضدانلو، ویرایش محمود افتخارزاده، تهران: نشر میراث‌های تاریخی، 1371، ص 405.

وضعیت این شعرا که خود در دربار خلفا و مرکز تجمع متنفذان عرب بودند، نشان می داد که سنت ولا گاه برای رهایی از زخم زبان و ستم عربها انجام می گرفت و دیگر آن

که به مرور تعرب مرسوم و متعارف شد و بسیاری از افراد نام عربی و یا نسبتهای «سلمی» «قریشی» «شیبانی» «تمیمی» و یا «خزاعی» برای خود گرفتند و «عربی با ولاء» شدند. (2)

در حقیقت این اقدام، نوعی کوشش غیرعرب برای مستحیل شدن در هویت اسلامی و حاکی از ضروریاتی بود که ایرانیان و اقوام دیگر، در فضای نژاد گرایانه عصر اموی احساس می کردند تا بدین وسیله هویتی جدید و همسان با اعراب مسلمان بیابند، بدان دست زدند. لذا انتساب طاهریان به قبیله عرب تبار خزاعه بنابر چنین ضرورتی انجام گرفت. آن چنان که بنابر رسم متداول تعرب، خاندان طاهر آن را پذیرفته بودند، حتی پس

از به حکومت رسیدن هم به علت ارتباطشان با خلافت و عدم حساسیت در این موارد، نسبت به نفی آن اقدامی نکردند و هرگاه که شعرا برای تعریف و تمجید طاهریان و یا تنظیم ردیف قافیه اشعارشان به این انتساب اشاره می کردند، طاهریان در برابر آن واکنش

نشان نمی دادند، چنان که این روند تا قرون بعد از طاهریان در جامعه ایرانی و به ویژه در خراسان به شدت ادامه داشت. (3)

لیکن در خصوص انتساب آل طاهر به انساب ایران پیش از اسلام به ویژه انتساب آنان به منوچهر و رستم این نکته شایان یادآوری است که با توجه به گنجایش و پذیرش این وابستگی ها، در خراسان اقدام به این امر بر ارزش و اهمیت قومی و منطقه ای آنان

ص: 63

1-- نهضت شعوبیه، ص 231.

2-- تاریخ نیشابور مقدمه، ص 16.

3-- در میان دوهزار و هفتصد نام از دانشمندان نیشابور که در فاصله سالهای 100/718 م تا 400/1009 م در نیشابور ظهور کردند، درصد ناچیزی نامهای ایرانی دارند مابقی نام عرب و یا کنیه های عربی گرفتند. تاریخ نیشابور، مقدمه، صص 15-16. همچنین در سالهای برابر با حکمرانی طاهریان، نامهای اسلامی در ایران به اوج خود می رسد، ر.ک: گروش به اسلام در قرون میانه، صص 75-76.

نیز می افزوده است. (1) هم چنین ممکن است ارتباطی که در آستانه اقتدار آنها میان ایشان با

گروهها و اقشار متنفذ خراسان برقرار شد، خود، عاملی برای نزدیک تر ساختن طاهریان با دهگانان و سنت گرایان جامعه خراسان بوده باشد، هم چنان که خاندانهای دهگانی مدافع طاهریان چون «میکالیان» خود را به بهرام گور (2) و «کامگاریان» خود را به یزدگرد ساسانی منتسب می نمودند. (3) طاهریان هم به عنوان حاکمان خراسان بهتر آن دیدند که خود را به منوچهر - نیای اسطوره ای روحانیت زرتشتی - و در واقع قوی ترین پایگاه انتسابی پیش از اسلام برسانند. از همین رو بود که به عنوان طاهریان رستمی نیز مشهور

شدند. (4)

طاهریان و دهگانان خراسان

سخن در خصوص خاستگاه دهقانی طاهریان و رابطه ایشان با دهگانان خراسان، کمی دشوار است. منابع آشکارا از پایگاه دهقانی خاندان طاهری سخن نگفته اند، اما به طور پراکنده از اصل و نسب کهن و ریشه دار آنها در منطقه یاد کرده اند.

بررسی موقعیت خاندانهای کهن و دهقانان در خراسان که طاهریان نیز مرتبط با آنها بودند، ما را با زمینه های وابستگی آنان بیشتر آشنا خواهد ساخت. منابع از دو ویژگی اقتصادی و فرهنگی توأمان، که دهقانان خراسان از عصر ساسانی به ارث برده بودند، سخن رانده اند. این پیشینه کهن آنان را برای قرون متمادی در جامعه متنفذ و محترم داشته بود. اگر چه در عصر ساسانی دهگانان از پایین ترین مرتبه اجتماعی در میان اشراف برخوردار بودند. اما واقعیت این است که اهرم های اقتصادی کشور برای

جمع آوری مالیات در دست آنها بود. عامل تمایز آنها از روستاییان را شاید بتوان در تعلیم و تربیت و لباس دانست. اینان اگر چه با زمینداران و مالکان بزرگ این عهد،

ص: 64

1- - خانواده هاو امیران محلی که تمایل به پیشرفت داشتند بر انتساب به پیشینه های باستانی بیشتر رغبت نشان می دادند طاهریان مایل بودند که از نسل رستم، آل زیار از کاوه، آل بویه از بهرام گور، سامانیان از بهرام چوبین و بالاخره قراخانیان و سلجوقیان از افراسیاب بوده باشند.

2- - اصل و نسب این خاندان را یاقوت در معجم الادباء چنین آورده است «میکال بن عبدالواحد بن جبرئیل بن القاسم بکرین دیواستی و هوسورین سورین سور اربعة الملوک بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام جور». ر.ک: یاقوت حموی، معجم الادباء، بیروت: دارالاحیاء العربی، 1408هـ./1988م، الجزء الثامن عشر، ص 137.

3- - تاریخ گردیزی، ص 332، در دوره ساسانی نیز انتساب بعضی از دهقانان را به فریدون دانسته اند، ر.ک: مجمل التواریخ و القصص، ص 73.

4- - التنبیه والاشراف، صص 329-330.

قیاس نبودند، اما خداوندگاران روستا به شمار می رفتند و در ملک کوچکی که به طور خانوادگی به ارث برده بودند، زراعت می کردند. (1)

موقعیت آنها به عنوان واسطه مردم و دربار و نیز اطلاعشان از اوضاع رعایا و املاک حیظه نفوذ خود، عامل اصلی پیوند دولت با آنها بود. با فتح ایران، دهقانان برای حفظ قدرت محلی و تداوم نفوذ اجتماعی خود به اسلام گرویدند. آنها به جهت سابقه و آگاهی که در امر خراج داشتند، این وظیفه را در دوره اسلامی نیز بر عهده گرفتند. بدین گونه نه تنها از اعتبار پیشین آنان کاسته نشد بلکه موقعیت به مراتب بهتری از گذشته نیز به دست

آوردند. اینان گاه مالیات هر ناحیه را بر طبق قرار و یا به میل خود جمع کرده و از آن تنها مبلغی را که از پیش با اعراب فاتح در مورد آن توافق کرده بودند، به آنها پرداختند. (2)

عدم تشکیلات دیگری برای جمع آوری مالیات، حکومت بنی امیه را ناگزیر از همکاری با دهگانان ایرانی می کرد، به عنوان نمونه، اشارات طبری مبنی بر این که عبدالله قسری و حجاج هیچ گاه امر خراج را به اعراب نمی سپردند، (3) نشان می دهد که نفع امویان در سپردن امور مالیاتها به دهگانان بوده است. به همین علت، ضرورت وجود ارتباط و همکاری با دهگانان خراسان، همواره از سوی امویان به والیان محلی گوشزد می شده است. (4) آن چنان که کسانی چون قتیبه بن مسلم می کوشیدند تا میان اعراب و دهقانان تفاهم ایجاد کنند. (5) اسدبن عبدالله نیز در خراسان، خاندانهای بزرگ و مردمان

اصیل را نیکو می داشت. (6) زیادبن ابیه، حاکم خراسان هم معنی در ورود دائمی دهگانان به دربار خویش نمی دید. (7) بنابراین، دهقانان علاوه بر نفوذ اجتماعی و

ص: 65

-
- 1- - آن . س. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی، 1377 چاپ چهارم، ص 56، در مجمل التواریخ، دهقان به عنوان رئیسان و خداوند ضیاع و املاک آمده است. مجمل التواریخ، ص 420.
 - 2- - عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران: امیر کبیر، 1371 چاپ سوم، ص 54، آنها گاه در خراسان خویشاوندان خود را از مالیات معاف می داشتند؛ حکومت بنی امیه در خراسان، ص 78.
 - 3- - جنبشهای دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری، صص 65-66.
 - 4- - حکومت بنی امیه در خراسان، صص 94-95.
 - 5- - تاریخ بخارا، ص 42.
 - 6- - تاریخ بخارا، ص 81.
 - 7- - جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، تهران: امیرکبیر، 1373، ص 205.

اقتصادی از موقعیت فرهنگی نیز برخوردار بودند.

آنها حافظ موارث کهن و سنتهای باستانی ایران به شمار می رفتند. هم چنین بسیاری از روایات شفاهی تاریخ و سنن ایرانی در میان آنها سینه به سینه نقل می شد. فردوسی که

خود را از دهقانان توس بر می شمارد. (1) برای اثبات صحت اقوال خویش، همواره روایات منقول را به دهقانان نسبت می داد. او نقل گفتار و سخن از قول دهقانان و نام آنها را در هفتاد و سه بیت از شاهنامه خود آورده است. (2)

در مقدمه شاهنامه ابومنصوری نیز آمده است: «این نامه ها را هر چه گزارش کنیم، از گفتار دهقان باید آورد». (3) در برخی متون قرون چهارم و پنجم هجری از دهقانان با احترام یاد شده است، چنان که یک باب از کتاب قابوسنامه اختصاص به دهقانان و آیین دهقانی دارد. (4) این قدرت و نفوذ دهقانان تا پایان دوره حکومتهای ایرانی استمرار داشت، چنان که مسعودی در زمان خود (قرن چهارم) نوشته است که هنوز خاندانهای اشراف ایرانی

و از جمله دهقانان در سواد عراق می زیسته اند. (5)

قدرت طاهریان و سامانیان تا حد زیادی ریشه در اشتراک منافع با دهقانان داشت. (6) تا آن جا که طاهریان هم در مقابل به دهقانان نیازمند بودند و آنها را در همین راستا به

خدمت می گرفتند.

اشاراتی که منابع بر لیاقت رزیک (7) و دو فرزندش طلحه و مصعب، به عنوان دبیر داعیان عباسی داشته اند، (8) با توجه به آن که طلحه را خطیبی توانا و مطلع به حکمت و منطق دانسته اند، (9) می تواند حکایت از توانمندی مالی و فرهنگی و نفوذ اجتماعی رزیک برای تربیت و آموزش فرزندانش به صورت همسان با دهگانان داشته باشد.

نسب طاهریان، خویشاوندی آنها را با

ص: 66

-
- 1- نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی، شرح لغات محمد معین، تهران: دیبا، 1372، ص 75.
 - 2- از جمله اشعار فردوسی در مورد دهقانان عبارت است از: ز دهقان کنون بشنو این داستان که برخواند از گفته باستان جهانجوی دهقان آموزگار چه گفت اندرین گردش روزگار چو گفتار دهقان بیاراستم بدین خویشان را نشان خواستم ر.ک: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، به تصحیح محمد روشن و مهدی قریب تهران: فاخته، 1374 صص 702 و 716 و 764.
 - 3- بیست مقاله قزوینی، به نقل از ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، تهران: امیر کبیر، 1363، ص 62.
 - 4- قابوس بن وشمگیر بن زیار، قابوس نامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1352)، ص 240.
 - 5- التنبیه و الاشراف، ص 99.
 - 6- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 2، ص 281.
 - 7- شماره القلوب، صص 236 و 245.

- 8- - كتاب الوزراء و الكتاب، ص 119؛ خضرى بك، محاضرات التاريخ الامم الاسلامية الدولة العباسية، مصر: مطبعة الاستقامة، 1382، ص 203.
- 9- - تاريخ كامل، ج 8، ص 301.

خاندانهای کهن ایرانی روشن می‌کند. (1) حسین بن مصعب که خود جزو بزرگان خراسان بود، به فرزندش طاهر یاد آور می‌شود که وی دارای اصل و ریشه کهن خانوادگی است. طاهر هم مدعی شده بود در وقت بیرون رفتن از خراسان نه جزو اعیان بزرگ و نه از طبقه پایین بودم، ولی با همه خانواده های

بزرگ این منطقه، رابطه خویشاوندی و دوستی نزدیک داشته ام. (2)

پذیرش نفوذ اجتماعی و داشتن یک پایگاه مهم اقتصادی و فرهنگی همانند دهقانان در خراسان دلیلی بر این مدعاست، به همین سبب، طاهریان به عنوان نماینده گروه دهقانان حکومت خراسان و نمونه بارز و مظهر تمایلات ایشان محسوب می‌شدند. (3) اشاره های منابع به رابطه مستحکم طاهریان با دهقانان خراسان حکایت از یک پیوند ریشه دار در میان آنها دارد، چنان که گردیزی اشاره می‌کند که احمدبن سهل از بزرگان عهد سامانی «از اصیلان عجم بود و نبیره یزدجرد شهریار و از جمله دهقانان جیرنج بود از دیهای بزرگ مرو (و جد او کامگار نام بود) و این کامگاریان خدمت طاهریان کردند» (4). به عنوان مثال، ارتباط «کامگاریان» دهقان زاده از نسل یزدگرد همراه با پشتیبانی خاندان «میکالی» که از دهقانان عصر ساسانی منتسب به بهرام گور بودند، (5) با طاهریان در طول دوران حکومتشان (6) می‌تواند حکایتگر خویشاوندی و ارتباط آل طاهر با خاندانهای بزرگ محلی باشد و این که شاید طاهریان از اخلاف برخی دهگانان محلی بوده اند. (7) بنابراین، سخن طاهر - به نقل از ابن طیفور - گواه بر این است که او با بسیاری از خاندانهای معروف

و مهم زمان خود پیوند و ارتباط خویشاوندی داشته است. (8) به همین سبب در صورت عدم اشارت گسترده منابع به دهگانی بودن طاهریان می‌بایست با توجه به

ص: 67

1- - دهگانان همواره به نژاد و وابستگی های خانوادگی خود مباحثات می‌کردند فردوسی می‌نویسد: زدهقان نژاد ایچ مردم مباد که خیره دهد خویشتن را به باد سخنان عبدالله بن طاهر و شعرا در تمجید اصالت نسبت خاندان مصعب و حتی اشاره هجوآمیز برخی شعرا در زاده آتشکده بودن طاهریان گواه بر وابستگی خانوادگی و پیوندشان با خانواده های ریشه دار ایرانی است. ر. ک: شاهنامه فردوسی، ص 818؛ العقدالفرید، الجزء 2، ص 199؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5437.

2- - کتاب الوزراء و الکتاب، ص 366.

3- - علی شجاعی صائین، تاریخ تکوین دولت صفاری، تهران: قلم، 1376، ص 57.

4- - تاریخ گردیزی، ص 332.

5- - محمدبن اسماعیل ثعالبی نیشابوری، تاریخ ثعالبی، با مقدمه زنتبرگ و دیباچه مجتبی مینوی، ترجمه محمد فضاییلی، (تهران: نشر نقره، 1368)، صفحه بیست و یک مقدمه کتاب.

6- - سعید نفیسی، تعلیقات تاریخ بیهقی، ج 2، تهران: کتابخانه سنائی، بی تا ص 972.

7- - دیوید مورگان، ایران در قرون وسطی، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، 1373، ص 24.

8- - ابن طیفور، بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، بغداد: مکتبة المثنی، 1388 ه / 1968 م، صص 65-66.

ارتباط نزدیک و خویشاوندی طاهریان حتی قبل از به حکومت رسیدن آنها با خاندانهای دهگانی خراسان را، به شکلی نشانه ارجمندی مقام و پیشینه خانوادگی آنها دانسته و همطرازی با

دهگانان را دست کم برای آنها پذیریم. (1) همین قضیه، نشانگر موقعیت بالا و ویژه اجتماعی این خاندان در میان اهل خراسان و سایر اقوام ایرانی به شمار می آمده است.

نفوذ خاندان طاهری پیش از حکومت

منابع در ذکر نسب خاندان طاهری تا نام رزیک متفق اند. به همین سبب، آگاهی های مختصری پیرامون موقعیت اجداد طاهربن حسین نگاشته اند. ثعالبی در ذکر وجه تسمیه ذوالیمینین برای طاهربن حسین از شایستگی خود او و دیگر، شایستگی نیای وی رزیک در امر حکومت یاد کرده است. (2) منابع از شخص رزیک آگاهی های دیگری به دست نمی دهند، اما فرزندان او به نامهای طلحه و مصعب که از تربیت و آموزش کافی برخوردار بودند (3)، در تحولات سیاسی عهد خود، نقش زیادی داشته اند. اینان جزو اولین دعوت کنندگان نهضت عباسی در خراسان به شمار می رفتند. طلحه بن رزیک که کنیه او ابومنصور بود جزو پنج تن نقیب اولی بود که محمدبن علی آنها را برای دعوت به خراسان فرستاد. (4) آنها در تمام شهرهای خراسان رفت و آمد کردند و زمینه دعوت را در همه سرزمینهای خراسان فراهم آوردند. (5) طلحه بن رزیک، علاوه بر نقش مهمی که در پیشرفت و گسترش دعوت عباسی در خراسان داشت، وظیفه مکاتبات با ابراهیم امام را از جانب داعیان نیز بر عهده گرفته بود و نامه های ابراهیم امام را برای داعیان عباسی

می خواند.

با ورود ابومسلم، ابومنصور طلحه بن رزیک همان وظایف حساس را بر عهده گرفت و ابومسلم برای استواری در پیوند وفاداری لشکریان خود از ابومنصور طلحه بن رزیک که منطق و حجّت قوی داشت، خواست تا دوباره

ص: 68

1- - و. و. بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1352، ج 1، ص 462.

2- - شماره القلوب، صص 235-236؛ علی بن محمد شابشتی، الدیارات، تحقیق کورکیس عواد، بغداد: مکتبه المثنی، 1368 هـ / 1996م، ص 142.

3- - تاریخ کامل، ج 8، ص 301.

4- - کتاب الوزراء و الكتاب، ص 119.

5- - اخبار الطوال، ص 379؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 307.

برادر ابومنصور، مصعب بن رزیک جد طاهر بن حسین نیز در خدمت عباسیان به امر دعوت اشتغال داشته و کاتب سلیمان بن کثیر بود. (2) ظاهراً وی بعد از پیروزی عباسیان به پاس خدمتش حکومت موطن خود پوشنگ را به دست آورد. منابع در هنگام شورش

یوسف بن ابراهیم معروف به برم از او به عنوان حاکم پوشنگ یاد می کنند. این شورش که به روایتی در پوشنگ آغاز گشت، به مجادله با مصعب بن رزیک انجامید، ولی مصعب در این شورش از یوسف طرفداری نکرد و در نتیجه توسط او از شهر رانده شد. سپس شورشیان به مرور، طالقان و جوزجان دست یافتند. (3) خلیفه مهدی عباسی، یزید بن مزید شیبانی را به جنگ برم فرستاد و او پس از سرکوبی شورش، یوسف را دستگیر و به بغداد روانه کرد. منابع بعد از این اشاره ای به مصعب بن رزیک ندارند و به احتمال، وی به همان منصب پیشین خود ابقا شده است.

حسین بن مصعب، پدر طاهر نیز در خراسان موقعیت و اعتبار زیادی داشت. او در زمان حکومت منصور به همراه سپاه خراسان، روانه بغداد شد. در این سفر، فرزند خردسالش طاهر را همراه داشت که تربیت کودکی خود را در آن جا یافته بود. (4) او بعدها به زادگاه خود، پوشنگ بازگشت و در هنگام حکومت علی بن عیسی بر خراسان ظاهراً جزو افرادی بود که دیگران را در توطئه بر ضد علی بن عیسی تشویق می کرد. او و دیگر بزرگان خراسان یا خود به رشید نامه نوشتند و یا از خویشاوندان خود در دربار خواستند

تا هارون را از ستم علی بن عیسی بر مردم خراسان آگاه کند. (5) این کارها از چشم علی بن عیسی که نسبت به بزرگان

ص: 69

1- - المنتظم، الجزء 6، ص 2093؛ تاریخ کامل، ج 8، ص 301.

2- - محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، ص 203.

3- - تاریخ کامل، ج 9، ص 297؛ تاریخ گردیزی، ص 280.

4- - طبری، نقل از نفیسی، تاریخ خاندان طاهری، ص 29.

5- - تاریخ کامل، ج 11، ص 29.

خراسان مظنون شده بود، دور نمی ماند. به همین سبب چون حسین بن مصعب روزی به همراه هشام پسر فرخسرو بر علی بن عیسی وارد شدند، علی بن عیسی حسین بن مصعب را که به ظاهر از وی ناخشنود؛ و گزارشهایی نیز از توطئه او دریافت کرده بود، عتاب کرد و گفت:

«ای ملحد، پسر ملحد، خدا سلامت نگوید. وضع تو را می دانم که دشمن اسلامی و عیب دین می گویی. درباره کشتن توانتظار اجازه خلیفه را دارم که خدای خون تو را مباح کرده و امیدوارم که به زودی خدا آن رابه دست من بریزد و زودتر تو را سوی عذاب خویش برد. مگر تو نبودی که از آن پس که از شراب مست شدی، درباره وضع من شایعه پراکنی کردی و پنداشتی که در مدینه السلام درباره عزل من نامه ها به تو رسیده، به سوی خشم

خدا برون شو. خدایت لعنت کند که به زودی به طرف آن می روی».⁽¹⁾

حسین بن مصعب در جواب علی بن عیسی، این سخنان را سعایت سخن چینان دانست، اما علی بن عیسی به او اظهار داشت که سخنان تو، شایسته مجازات سخت است. «شاید خدا به زودی تو را به عذاب و عقوبت خویش بگیرد، از پیش من برون شو که نه خلوت نشینی و نه یار».⁽²⁾ هشام، پسر فرخسرو، از ترس علی بن عیسی وانمود کرد که فلج است و حسین بن مصعب که به رغم خشم علی بن عیسی از او ظاهرا به جهت نفوذش نتوانست او را مجازات کند، روانه مکه شد و از ستم علی بن عیسی به رشید پناه برد. وی که در نزد رشید، منزلتی یافته بود،⁽³⁾ مورد توجه خلیفه قرار گرفت و به ظاهر بعد از عزل علی بن عیسی - که یکی از

ص: 70

1- تاریخ طبری، ج 11، ص 5331.

2- تاریخ طبری، ج 11، ص 5346.

3- خیرالدین زرکلی، الاعلام، الجزء 3، ص 275.

دلایل آن تلاش حسین بن مصعب و دیگر بزرگان خراسان بود - به حکومت پوشنگ گمارده شد.

هارون در سفر آخر خود به خراسان با استقبال سران خراسان از جمله حسین بن مصعب رو به رو شد. رشید از حسین برای مأمون بیعت گرفت(1) و این کار در پیشرفت اهداف مأمون به ویژه با حمایت‌های فرزندش طاهر، بسیار موفقیت آمیز بود.

فصل چهارم: طاهر بن حسین از حکومت پوشنگ تا فتح بغداد

طاهر در امارت پوشنگ

طاهر بن حسین در سال 159 ه / 775 م در پوشنگ زاده شد.(2) و در کودکی به همراه پدر خویش مدتی در بغداد بسر برد. اما اقامت وی در آنجا نباید چندان به درازا کشیده شده باشد. با این که این مسافرت در تعلیم و تربیت و پختگی طاهر بسیار مؤثر بود، اما

شخصیت کامل طاهر در خراسان شکل گرفت و تربیت نهایی او در این منطقه انجام شد. طاهر همانند برادر که برخی از هنرها مثل موسیقی و آواز را در خراسان آموخته بود،(3) علوم متداول را در این ناحیه فرا گرفت. بنابراین، می توان خراسان را محل نشو و نما و

جایگاه بالندگی او در نظر گرفت. طاهر با توجه به تواناییها و سوابق خانوادگی اش در سال

181 ه / 797 م از جانب علی بن عیسی به حکومت پوشنگ منصوب شد.(4) پیش از او جدش مصعب از جانب منصور، حکومت آن شهر را داشت.(5) عزیمت حسین بن مصعب به بغداد ظاهراً سبب شده بود تا وی از این مقام برای مدتی دور بماند. به همین دلیل، علی بن عیسی که در زمان حکومت خود، تمایلی به حسین بن مصعب نداشت،(6) انتصاب

طاهر را به جای پدرش به حکومت پوشنگ، بیشتر ترجیح می داد.

پیامدهای ناشی از تاخت و تاز خوارج به پوشنگ، ضرورت انتخاب طاهر

ص: 71

-
- 1- تاریخ طبری، ج 12، ص 5405.
 - 2- یوسف بن یحیی یمنی صنعانی، نسمة السحر، تحقیق کامل سلمان الجبوری، بیروت: دارالمورخ العربی، 1420 ه / 1999 م، الجزء الاول، ص 85؛ وفيات الاعیان، ج 2، ص 157.
 - 3- عمر بن بحر جاحظ، تاج، ترجمه محمد علی خلیلی، تهران: ابن سینا، 1343، صص 121-122.
 - 4- تاریخ کامل، ج 10، ص 95.
 - 5- تاریخ کامل، ج 9، ص 297.
 - 6- تاریخ طبری، ج 12، ص 5345.

را که حکمرانی جوان و شایسته بود، بیشتر می طلبید. پوشنگ، هرات و بادغیس که از قدیم تحت فرمان یک حاکم بودند، (1) در این زمان به جایگاهی امن برای خوارج تبدیل شده و زمینه های ناآرامی را در خود فراهم آورده بودند. (2) تاخت و تاز مداوم خوارج و به خصوص حمزه به این منطقه به علت واقع شدن در مسیر عبور خوارج به سیستان عامل ناامنی همیشگی این منطقه شده بود. (3) به همین علت:

«علی بن عیسی، طاهر بن حسین را در پوشنگ امارت داده بود. او برای جنگ با حمزه بیرون آمد (سبب آن بود که حمزه در قریه ای سی شاگرد مکتبی و معلمشان را کشته بود). طاهر قصد قریه ای کرد که در آن جماعتی از خوارج بودند ولی در آن فرقه گروهی به جنگ نمی اندیشیدند. طاهر با وجود این، آنان را قتل عام نمود». (4)

برخورد طاهر با خوارج بسیار خشونت آمیز و بی سابقه بود. او برای مجازات و تنبیه خوارج بر آنان بسیار سخت می گرفت، به گونه ای که چون بر گروهی از آنان دست می یافت، سر درختان را به هم می پیوست، در حالی که هر پای آنها را نیز به یکی از درختان می بست، آن گاه دو درخت را رها می کرد، در نتیجه، آن شخص از وسط به دو نیم می شد. (5) این نحوه برخورد سبب می شد تا هیبت و اقتدار طاهر در منطقه، کاملاً تثبیت گردد. هم چنین در فرو نشانیدن حرکت های تند خوارج مؤثر افتد. آن هنگام که هرثمه

او را برای نبرد با رافع بن لیث فراخواند «خراسان از حشم خالی شد و حمزه بیرون آمد و

کشتن و غارت کردن گرفت». (6) بنابراین حضور چشمگیر طاهر در سرکوبی حرکت های خوارج و لیاقت

ص: 72

1- - بلاذری، به نقل از مارکوارت، ایرانشهر به روایات موسی خورنی، ص 136.

2- - ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ سیستان از برآمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، 1377، ص 182.

3- - از پوشنگ تا سیستان از طرف بیابان پنج منزل و به قولی هفت منزل راه است. ر. ک: البلدان، ص 56. نزدیکی پوشنگ به سیستان از عوامل هجوم مکرر خوارج به این ناحیه بوده است. همچنین کوهستانی بودن آن نیز پناهگاه خوبی برای دشمنان حکومت می توانست باشد.

4- - تاریخ گردیزی، صص 291-292؛ الفرق بین الفرق، ص 61.

5- - تاریخ گردیزی، ص 291.

6- - تاریخ گردیزی، ص 292؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 148.

وی در اداره امور پوشنگ موجب شد تا هارون به هنگام عزیمت به خراسان از طاهر بخواهد به کمک هرثمه برای نبرد با رافع برود، (1) ولی برخی از منابع اعتقاد دارند که فراخواندن طاهر توسط هرثمه صورت گرفته است. (2) این دعوت چه از جانب هارون و چه از جانب هرثمه انجام گرفته باشد، حکایت از موقعیت و توانمندی نظامی او در حکومت پوشنگ داشت. این قابلیت ها و ویژگیهای ممتاز طاهر بن حسین، یکی از عوامل انتخاب وی برای فرماندهی سپاه مأمون به شمار می رفت.

پیش از این، به آغاز ستیز میان امین و مأمون و دلایل شکسته شدن عهد و پیمان میان آنان اشاره داشتیم، آن هنگام که اطرافیان امین او را برای به دست گرفتن تمام اختیارات

خلافت تشویق می کردند، مأمون نیز سر سخنانه در مقابل خواسته های نامعقول امین ایستادگی می کرد. این کشاکش، روابط را تیره تر و موجبات نبرد را فراهم می ساخت. امین در آغاز، عصمة ابن ابی عصمه سیعی را به مرز خراسان فرستاد و چون از وی خواسته بود داخل مرز خراسان شود، او خودداری کرد و گفت: «بر ما بیعت گرفته شده که داخل خراسان نشویم». (3) اما بعد از تصمیم امین در جنگ با برادرش مأمون، علی بن عیسی به دلایل مختلف به فرماندهی سپاه بزرگ و مجهزی برای عزیمت به خراسان انتخاب شد. آوازه حرکت سپاه علی بن عیسی موجب بیم و اضطراب خراسانیان شد. به همین دلیل، مأمون می بایست برای تعیین فرماندهی، کسی را که توان مقابله با او داشته باشد، برگزیند. مأمون در آن شرایط، کسی بهتر از طاهر را برای تصدی این منصب سراغ نداشت و لذا او را به عنوان

ص: 73

1- شهاب الدین عبدالله خوافی حافظ ابرو، «مجمع التواریخ السلطانیة» نسخه خطی، آستان قدس رضوی، به شماره ثبت 1485، ص 241.

2- تاریخ گردیزی، ص 292؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 481؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 356.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 451.

برخی از منابع، انتخاب طاهر را در نتیجه پیش‌گویی‌های کسانی همچون رویان منجم

و فضل بن سهل دانسته‌اند. صاحب مجمل‌التواریخ در این مورد نوشته است: «... رویان منجم که او را ملک کابل فرستاده بود به مأمون وی را نشان داد از مردی اعور که این کار تمام بکند و فضل بن سهل وزیر مأمون بود آن نشانه‌ها را در طاهر بن حسین بیافت». (1)

در روایتی دیگر و در خصوص پیش‌گویی فضل بن سهل درباره انتخاب طاهر آمده است که: «از اوضاع نجوم و سیر کواکب چنین معلوم می‌شود که این مهم را طاهر بن حسین بن مصعب کفایت کند». (2) پس از آن فضل بن سهل طاهر را گفت: «تورا لوابی بستم که از این زمان تا شصت و پنج سال هیچ کس نگشاید». (3)

این سخنان از آن نظر که آینده طاهر و پیروزی او را از پیش نشان می‌داد، صحیح به نظر نمی‌رسد. مأمون و نیز جبهه طرفدار او می‌بایست دست به سیاست نظامی تازه‌ای می‌زدند و برای سپاه خراسان که تنها برگ برنده به حساب می‌آمد، سپهسالاری از میان خود آنان انتخاب می‌کردند. طاهر بن حسین به سبب اصل و نسب کهن (4) و نفوذ در میان

خراسانیان مناسب‌تر از دیگران دیده شد. به همین دلیل در آغاز، هرثمه بن اعین که سرداری کار آزموده بود و نیز سمت فرماندهی نگهبانان مأمون را در اختیار داشت، (5) برای این انتخاب مطلوب به نظر نیامد. به واقع می‌توان ادعان داشت که فضل بن سهل در انتخاب طاهر به فرماندهی سپاه چند مسأله را مد نظر داشت:

1- هرثمه اگر چه سرداری بزرگ بود، ولی وی یک عرب بود و خود را

ص: 74

1- - مجمل‌التواریخ و القصص، صص 349-350؛ تاریخ گردیزی، ص 294.

2- - مجدالدین محمد الحسینی، زینت المجالس، تهران: کتابخانه سنائی، 1362، ص 174؛ عوفی، منتخب جوامع الحکایات و لوامع

الروایات، به اهتمام ملک الشعراء بهار، (تهران: علمی، 1324)، صص 233-234

3- - مجمل‌التواریخ و القصص، ص 349.

4- - الوزراء والکتاب، ص 366.

5- - تاریخ کامل، ج 10، ص 167.

نیز بنده هارون می دانست(1). بنابراین، احتمال داشت در جنگ با علی بن عیسی، جانب امین را بگیرد.

2- فضل بن سهل با انتخاب طاهر بن حسین به فرماندهی سپاه، قصد داشت همان

طوری که دیوانسالاری دستگاه مأمون را خود و دیگر ایرانیان در اختیار داشتند، بخش نظامی را نیز به دست ایرانیان - و در واقع خودش - بسپارد و در حقیقت اشتباه خاندان برمکی را که در دوران وزارت از توجه به سپاه و تقویت بنیه خود از این نظر غافل بودند،

جبران کند. جهشیاری نیز در خصوص انتخاب طاهر بن حسین به فرماندهی سپاه روایت می کند، چون حسین بن مصعب شنید، فرزندش طاهر به این مقام منصوب شده است، از فضل خواست تا او را کمک کند، زیرا مدعی شد در هنگام حکمرانی علی بن عیسی بر خراسان، طاهر، در برابر دیگران از دیدن علی بن عیسی همه تش می لرزیده است. وی احتمال می داد این ترس از علی همچنان در وجود فرزندش طاهر باقی مانده باشد.(2)

اگر این سخن را مبنی بر ترس پدر طاهر از برخورد فرزندش با علی بن عیسی به احتمال ضعیف نیز بپذیریم، ترس تنها منحصر به وی نبوده است و روایت طبری این مسأله را تأیید می کند. او نوشته است وقتی علی بن عیسی روانه خراسان شد:

«مأمون سردارانی را که با وی بودند، پیش خواند و نبرد با علی را بر یکایک آنها عرضه کرد، اما همگیشان از بیم سخن داشتند و به بهانه ها چنگ می زدند که برای معافیت از مقاتله و نبرد وی راهی بجویند».(3)

طاهر پیش از این، لیاقت خود را نسبت به دیگر سرداران در نبرد با خوارج و رافع بن لیث

ص: 75

1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5572.

2- الوزراء والکتاب، ص 366.

3- تاریخ طبری، ج 10، ص 167.

نشان داده بود. مسلماً برای مأمون و فضل بن سهل که نجات و دوام قدرت خود را در نتیجه اقدام طاهر می دانستند، این انتخاب یک حرکت حساب شده و دور اندیشانه بود. روایت طبری، گواه ترس همه فرماندهان مأمون از نبرد با علی بن عیسی می باشد.

در این میان، طاهر مردی مبارز و شجاع بود که نسبت به دیگران توقع و کبر نیز نداشت. (1) انتخاب طاهر از روی حزم و دور اندیشی انجام گرفت و مأمون بذل و بخشش زیادی به طاهر و سپاهیان او کرد و به همین منظور جشنی برپا ساخت و لشکریان را آن

چنان انعام داد که خزانه خالی شد. فضل بن سهل به او گوشزد کرد تا از بخشش زیاد خود بکاهد، اما مأمون اظهار داشت که ما از آنها انتظار داریم جان خود را فدای ما کنند، پس

باید به آنها انعام بیشتری بدهیم تا در خدمت به ما مخلص تر باشند. (2) انگیزه سپاه

خراسان در حمایت از مأمون فقط بخششهای او نبود. هر چند کمکهای وی با آنچه که محمد امین به سپاهیان خود می داد، قابل مقایسه نبود، اما خراسانیان بیشتر تمایل داشتند، تا بار دیگر در خدمت خود به عباسیان، مأمون را که از جانب مادر وابسته به خود می دیدند، حمایت کنند و بر بغداد، پایتخت خلافت دست یابند. منابع اشاره بر این دارند که خشم مردم خراسان از خلافت بنی عباس در این طرفداری مؤثر بوده است. مسعودی می نویسد: چون سر امین را برای مأمون به خراسان فرستادند، سپاهیان را گفت تا او را لعنت کنند، یکی از خراسانیان گفت: «خدا این را با پدر و مادرش و همه فرزندان او لعنت کند». (3) ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی

ص: 76

1- - عوفی، جوامع الحکایات، جزء دوم از قسم دوم، مقابله و تصحیح امیر بانو مصفا، مظاهر مصفا، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1362، صص 233 - 234.

2- - عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، جزء اول از قسم دوم، به تصحیح بانو مصفا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1359، ص 155.

3- - مروج الذهب، ج 2، ص 414.

نقل کرده است که مأمون قبل از حرکت طاهر به سمت علی بن عیسی از وی و سپاهیانش بازدید کرد. طاهر هنگام عبور از مقابل مأمون شعری از بشار بن برد را خواند و گفت: «کمی صبر کن تا اسبهای نجیب ما در عراق شیشه بکشند. گویی ضحاک را می بینی که نوحه گران بر جنازه اش زاری می کنند»⁽¹⁾.

مأمون این شعر را به فال نیک گرفت و از او خواست تا بار دیگر این شعر را برایش بخواند. سپس طاهر را با سپاهیان خود روانه ری کرد. دینوری اشاره بر این دارد که انتخاب طاهر به حکومت ری، یک سال پیش از این صورت گرفته بود، زیرا او در ری از فرستادگان محمد امین در آن هنگام استقبال کرده بود. طبری نیز در وقایع سال 194 هـ / 809 م بعد از بسته شدن مرزها بین سرزمینهای امین و مأمون اشاره به حرکت طاهر بن حسین به سوی ری دارد⁽²⁾. این انتخاب چه قبل از حرکت علی بن عیسی و چه بعد از او

انجام گرفته باشد، نمی تواند لیاقت طاهر را نفی کند. در واقع، فرماندهی سپاه برای برخورد با علی بن عیسی به او محول شده بود⁽³⁾. لذا او برای نبرد با وی از خراسان عازم ری شد.

انتخاب علی بن عیسی و جنگ وی با طاهر

یکی از غفلتها و عوامل ضعف امین را انتخاب علی بن عیسی به فرماندهی سپاه در برخورد با طاهر دانسته اند⁽⁴⁾. این شخص در ایام حکومت خود در خراسان، تنفر مردم را برانگیخته و به همین جهت در سال 193 هـ / 808 م توسط هارون به زندان افتاده بود، ولی با وساطت امین از زندان آزاد و همدست فضل بن ربیع و عامل سیاستهای ضد مأمونی در

ص: 77

1- برگزیده آغانی، ج 1، ص 305 و نیز آغانی، ج 3، ص 195.

2- تاریخ طبری، ج 12، ص 5428.

3- ابن العبری فقط اشاره بر این دارد که خبر آمدن علی بن عیسی سبب شد تا مأمون، هرثمه بن اعین را با سپاهی کمتر از چهار هزار نفر آماده نبرد کند و طاهر بن حسین را به مقدمه سپاه فرستاد، اما به واقع، عدم همراهی هرثمه در برخورد با علی بن عیسی به اشاره منابع و نیز فرمان مأمون برای حرکت طاهر به سمت عراق به گفته خود ابن العبری دلیلی بر نفی انتخاب هرثمه به فرماندهی سپاه است. ر.ک: مختصر تاریخ الدول، ص 183.

4- تاریخ فخری، ص 294.

دربار امین شده بود. هم چنین وی را اولین کسی دانسته اند که با خلع مأمون از ولایتعهدی موافقت کرده بود، به همین سبب امین او را با سپاهی عظیم روانه خراسان کرد.⁽¹⁾ گروهی انتخاب وی را نقشه فضل بن سهل دانسته اند، زیرا او در نزد فضل بن ربیع، جاسوسانی داشت و به همین منظور در نامه ای از مأموران خود خواسته بود که:

«اگر قوم در کار مخالفت مصمم شدند، دقت کن که کار آن را به علی بن عیسی بسپارند. ذوالریاستین علی را خاص این کار می خواست که در مردم خراسان اثر بد داشت و بر کراهت وی همدل بودند.»⁽²⁾

از طرف دیگر علی بن عیسی که خود نیز بسیار علاقه مند بود کار فرماندهی سپاه را بر

عهده بگیرد، به امین گفته بود که مردم خراسان در نامه ای به من اظهار کرده اند که فقط از

حکومت تو بر خراسان پشتیبانی می کنیم.⁽³⁾ این سخن می تواند گزافه گویی علی بن عیسی و یا از نقشه ها و نامه های جعلی فضل بن سهل برای انتخاب وی بوده باشد.

در مجموع، انتخاب علی بن عیسی از روی ناباوری و بدون تفکر انجام نگرفت، زیرا امین نیز از جهاتی علی بن عیسی را مناسب تر می دیده است. علی بن عیسی مدتی دراز حاکم خراسان بود و در این منطقه نسبت به دیگر اطرافیان خود هواخواهان بیشتری داشت، و از سوی دیگر آشنایی او به کل منطقه و صداقت و وفاداری اش نسبت به امین بیشتر می توانست جلب نظر کند. انتخاب علی بن عیسی بدینی خراسانیان را نسبت به امین بیشتر می کرد، زیرا حضور مجدد این فرمانده، یادآور دوران سخت و محنت بار حاکمیت او بر خراسان بود.

سرانجام وی با سپاهی که به اختلاف، آنها

ص: 78

1-- مروج الذهب، ج 2، ص 391.

2-- همان کتاب، ج 2، ص 391.

3-- احمد بن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، تحقیق، علی شیری، بیروت: دارالاضواء، 1411 هـ / 1991 م، الجزء الثامن، ص 408.

را بین چهل تا شصت هزار دانسته اند، با غرور و اطمینانی که سرشار از کامیابی بود در جمادی الآخر سال 195 ه / 811 م از بغداد به سمت ری به راه افتاد. حرکات وی تا زمان برخوردش با طاهر نشان از این غرور داشت. او بندی نقره ای از زبیده گرفته بود تا با آن پاهای مأمون را زنجیر کند. امین تا دروازه خراسان آنها را بدرقه کرد و نصایح امیدوار کننده ای به سپاهیان می داد.

علی بن عیسی با چنان شکوه و تجهیزاتی از بغداد خارج شد که مردم سپاهی کامل تر و آراسته تر از سپاه او تا آن زمان ندیده بودند. (1) وی در مسیر راه از سوی حاکمان حمایت می شد، چنان که به دستور امین، ابودلف عجلی و هلال بن عبدالله حضر می وی را یاری دادند. هم چنین او خود نامه و هدایایی برای حاکمان دیلم و طبرستان فرستاد و از آنها

خواست تا راههای ارتباطی خراسان را قطع کنند. (2) علی بن عیسی چون به همدان رسید، با کاروانی از خراسانیان برخورد کرد و در گفت و گو با آنها دریافت که طاهر بن حسین با

نیروهایی در ری آماده مقابله با وی شده است و از خراسان و ولایت اطراف نیز به طاهر

کمکهای بسیار رسیده است. سؤال علی بن عیسی که آیا از خراسان کسی که در خور اعتنا باشد آمده است یا خیر، (3) گواه بر بی اعتنایی او نسبت به طاهر بوده است. او از حضور طاهر که پیشتر زیر دست خودش بود، اظهار خوش اقبالی کرد. سخن وی که گفته بود: «طاهر خاری از شاخ من و شراره ای از آتش من است»، نشان از امیدواری اش به شکست دادن طاهر

ص: 79

1- تاریخ فخری، ص 294؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5454؛ تجارب السلف، ص 154.

2- تاریخ کامل، ج 10، ص 179؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 363.

3- تاریخ طبری، ج 12، ص 5455.

در جنگ بود. رویه او در به دست گرفتن همه امور سبب شده بود تا شعرا خیانت وزیر و جهالت مشیر (که عیسی بن ماهان باشد) را باعث تباهی خلافت امین بدانند و با خود می گفتند: آنها چیزی می خواهند که مایه مرگ امین است و این به جز راه غرور رفتن نیست. (1)

علی بن عیسی مطمئن بود که طاهر با مشاهده سپاه مجهز وی قادر به مقابله نخواهد بود، به همین جهت به نصایح سرداران خود، مبنی بر رعایت احتیاط و فرستادن جاسوسان به اطراف اعتنایی نکرد و در جواب آنها گفت:

«برای کسی همانند طاهر تدبیر و احتیاط نمی کنند، کار طاهر به یکی از دو چیز می کشد: یا در ری حصار می شود و مردم ری بدو شییخون می زند و زحمتش را از ما برمی دارند. یا وقتی که سواران و سپاهیان ما نزدیک وی شوند، ری را رها کرده، پشت می کند و باز می گردد». (2)

نزدیک شدن و رویارویی سپاه علی بن عیسی با طاهر نشان داد که سپاه طاهر بر خلاف پیش بینی علی نگرینخت، چون یاران علی این امر را به او گوشزد کردند، خود اعتراف به توانمندی طاهر کرد و گفت:

«مردان وقتی با همگنان خویش مقابل شوند، احتیاط می کنند و وقتی حریفشان همسنگ آنها باشد، آمادگی می گیرند». (3)

طاهر بن حسین پیش از رسیدن علی بن عیسی به ری توانسته بود با استقرار در آن جا

موقعیت خویش را محکم کند. او برای راهها پادگانی قرار داد و در همه جا دیده بان و جاسوسان گذاشته بود. او معتقد بود یک جاسوس به تنهایی لشکری را بر هم می زند. (4)

طاهر پیش از بیرون رفتن از ری با سرداران خود مشورت کرد. فرماندهان وی گفتند: اقامت در

ص: 80

-
- 1- - الوزراء والكتاب، صص 368-369؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5438؛ مروج الذهب، ج 2، ص 398.
 - 2- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5456؛ مروج الذهب، ج 2، ص 391؛ تاریخ کامل، ج 10، صص 179-180.
 - 3- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5456.
 - 4- - روضة الصفا، ص 457.

ری از هر جهت مناسب تر است، زیرا اگر جنگ طولانی شود، در شهر آذوقه فراهم تر است و نیز در صورت سرد شدن هوا به خانه ها پناه برده و امیدوار به رسیدن کمک از خراسان خواهیم بود. اما طاهر نظر آنها را نپسندید و اظهار داشت اگر «متحصن شوم، خود را ناتوان پنداشته ام و مردم شهر هم به سبب قدرت دشمن به او متمایل می شوند و برای من مشکلی بزرگتر از دشمن خواهند شد که از علی بن عیسی بیم دارند.»⁽¹⁾

بدین ترتیب طاهر ورود به شهر را در صورت شکست، مفید دانست و سردارانش نظر او را پسندیدند و همه در شعبان سال 195 ه / 811 م از شهر خارج شدند. سپس در قلوصله یا قسطانه⁽²⁾ که نخستین منزل بعد از ری بود، اردو زدند. طاهر به جهت کمی سپاهیان از تعلل در جنگ خودداری می ورزید، زیرا بیم داشت یارانش، از مشاهده سپاه علی بن عیسی مضطرب شوند و دشمنان نیز با وقوف بر این امر در کار جنگ دلیر گردند. آمار سپاه طاهر را چهار تا بیست هزار نفر نوشته اند، که بیشتر آنها خراسانی بودند. طبری اگر چه آمار سپاه او را چهار هزار و هشتصد تن دانسته است اما خود به رسیدن کمکهای پیاپی به طاهر از اطراف خراسان اشاره کرده و احتمال داده است که در آغاز حرکت از خراسان این مقدار از سپاه همراه وی بوده اند، سپس در بین راه، سپاهییانی

به او پیوسته اند و از خراسان نیز نیروها و تجهیزاتی برای او ارسال شده است. آمار کم

سپاه او - در همان حدود چهار هزار نفر - که نمایانگر اهمیت و عظمت کار طاهر

ص: 81

1- - اخبار الطوال، ص 439.

2- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5433؛ اخبار الطوال، ص 439، این مکان دهکده ای در ده فرسنگی ری بوده است.

است، چندان پذیرفتنی نیست. گروهی از سپاهیان طاهر که احتمالاً شکست خود را قطعی می دانستند، به علی بن عیسی پیوستند و او نه تنها طبق رسم معمول آنها را تشویق نکرد،

بلکه دستور داد آنها را تازیانه بزنند.⁽¹⁾ این خبر مانع از فرار و پیوستن سپاه طاهر به دشمن شد. از سوی دیگر، طاهر به سپاه خود اعلام کرد که:

«ای قوم به پیشروی خود مشغول باشید و به کسانی که پشت سر مایند توجه مکنید و بدانید که شما را یاور و تکیه گاهی جز شمشیرها و نیزه هایتان نیست، همان را پناهگاه خود قرار

دهید».⁽²⁾

سخنان طاهر در تشویق و اتحاد سپاه مؤثر بود و آنها همه تلاش را برای پیروزی به کار بستند. طاهر به جنگ مصمم شد و اظهار کرد اگر فتح با ما بود، سرافراز خواهیم بود

و اگر وضع دیگری پیش آید، من نخستین کسی نیستم که کشته خواهم شد.

علی بن عیسی چون از قتل سپاهیان طاهر آگاهی یافت، به سپاهیان خود گفت باید به سرعت بر اینان حمله کنید که در مقابل ضربت شمشیرها و نیزه های شما طاقت نخواهند آورد.⁽³⁾ سپس به آرایش سپاهیان خود - آن چنان که رسم آن زمان بود - پرداخت و برای سپاهش ده پرچم قرار داد که افراد زیر آن پرچم هزار نفر، و فاصله میان هر دو پرچم نیز

به مسافت یک تیر رها شده بود. زره پوشان را پیشاپیش قرار داد و اعلام کرد چون گروه پرچم اول از جنگ خسته شدند، گروه دوم با سپاهیان خود، جای آنها را بگیرند تا همواره سپاه تازه نفس با لشکریان طاهر مشغول نبرد باشد. علی بن عیسی بعد از

ص: 82

1- تاریخ طبری، ج 12، ص 5432.

2- اخبار الطوال، صص 439 - 440.

3- تاریخ طبری، ج 12، ص 5458؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 181؛ تاریخ ابن خلدون، ص 364.

داران را پیشاپیش پرچمداران قرار داد و خود با یاران شجاع و شکیبایش در قلب ایستاد. (1)

در مقابل آرایش جنگی علی بن عیسی، طاهر که افزونی سپاه او را دیده بود، دریافت که نمی تواند همچون سپاه دشمن، آرایش جنگی داشته باشد. به همین دلیل، به سپاهیان خود گفت: «خارجی وار می جنگیم». (2) سپس سپاهیان خود را به دسته های چهار گوش تقسیم کرد و هفتصد تن از خوارزمیان را که ظاهراً سپاهیان زبده ای بودند و کسانی چون

داوود سیاه و میکائیل از جمله آنان به شمار می رفتند، در قلب سپاه قرار داد. (3) طاهر در انجام ترتیب سپاه آن چنان سرگرم بود که در وقت تجهیز سپاه قطعه نانی در دست خود و کوزه آبی در دست غلامش بود. به همین سبب یکی از افرادش به او اعتراض کرد که ای امیر اکنون وقت خوردن نیست. طاهر بن حسین در جواب او گفت: از تو و کسانی که از حال من بی اطلاع اند عذر می خواهم. این کار من به خاطر آن است که من سه روز است به خاطر مشغولیت در کار جنگ غذایی نخورده ام، از ترس آن که مبادا در جریان جنگ نتوانم روی پای خود بایستم (4) این کار را می کنم. بدین ترتیب تلاش مستمر و جدی طاهر برای آمادگی در مقابله با سپاه علی بن عیسی در خور تقدیر بوده است.

او قبل از شروع جنگ برای آن که ضعف و سستی در کار علی بن عیسی به وجود آورد دستور داد تا احمد بن هشام عهدنامه ای را که علی در پایان حکومت خود در خراسان به فرمان هارون از مردم برای مأمون گرفته بود، بر سر نیزه کند. احمد بن هشام گفت:

ص: 83

1- تاریخ طبری، ص 5458؛ تاریخ کامل، ص 181.

2- مروج الذهب، ج 2، ص 392؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5434.

3- النجوم الزاهرة، الجزء الثاني، ص 149؛ مروج الذهب، ج 2، صص 391-392.

4- الدیارات، ص 143؛ نسمة السحر، الجزء الثاني، ص 306 - 307.

مگر این بیعتی نیست که تو برای مأمون گرفته ای؟ از خدا بترس که بر درِ قبرِ خویش رسیده ای. بعد از آن علی بن عیسی گفت، هر کس سر احمد را بیاورد، هزار درهم جایزه دارد. شنیدن این خبر باعث شد تا مردی از یاران علی بن عیسی برای کشتن احمد بن هشام و گرفتن جایزه به او حمله کند که با طاهر درگیر شد و با آن که این شخص، کلاهخودی بر سر داشت، طاهر با دو دست خویش ضربتی بر او زد که کلاهخود و سرش را شکافت. این ضربت آن چنان شگفتی آور بود که آوازه آن به قول برخی سبب شد تا مأمون، طاهر را «ذوالیمینین» بخواند. (1) از سوی دیگر، آن ضربت را عامل فتح طاهر و ترس و شکست سپاه علی بن عیسی دانسته اند. (2) بعد از آن، جنگ شدت یافت. طاهر سپاهیان را تهییج می کرد و می گفت: اگر یکی از پرچمداران را عقب برانید، پرچمداران دیگر عقب خواهند نشست. بدین شکل با شکست دادن نخستین گروه از

پرچمداران سپاه، بقیه راه فرار پیش گرفتند.

در جریان جنگ، علی بن عیسی نیز که با تیر و یا ضربت داوود سیاه از اسب افتاده بود، کشته شد. مرگ او باعث شکست و فرار سپاهیان امین شد. (3) طاهر رو به آنان گفت: کجا می گزیدید؟ مأمون، برادر امین است، سلاح بیندازید و هر کجا می خواهید بروید. (4)

عده بسیاری از سپاهیان امین با این وضعیت تسلیم طاهر شدند. پیروزی در جنگ سبب شد غنایم و ثروت بی شماری که در سپاه علی بن عیسی بود، از جمله هفتصد کیسه هزار درهمی به تصرف طاهر درآمد. آن هنگام که سر علی بن عیسی را برای طاهر آوردند، او به شکرانه این

ص: 84

-
- 1- - الدیارات، ص 143؛ تاریخ کامل، ص 182؛ مروج الذهب، ج 2، ص 391.
 - 2- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5435؛ الدیارات، ص 143؛ مروج الذهب، ج 2، ص 392.
 - 3- - تاریخ کامل، ج 10، صص 182 - 183؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 364.
 - 4- - حافظ ابرو، مجمع التواریخ السلطانیة نسخه خطی آستان قدس رضوی، به شماره ثبت 1485، ص 242.

پیروزی نماز خواند. (1) سپس همه غلامان خویش را آزاد کرد. این پیروزی در دهم شعبان (2) (یا شوال) (3) سال 195 هـ به دست آمد. طاهر بعد از پیروزی وارد ری شد و کاتب خود را مأمور نوشتن نامه کرد. چون وی نتوانست گزارش فتح را بنویسد، طاهر، خود به فضل بن سهل این چنین نوشت:

«خدا تو را پایدار بدارد و دشمنانت را زبون کند و هر که را که با تو دشمنی کند، فدای تو نماید. این نامه را در حالی به تو نوشتم که سر علی بن عیسی در مقابل من و انگشترش در

دست من و سربازانش در اختیار من می باشند. از خدای جهانیان سپاسگزارم.» (4)

این نامه که در نهایت ایجاز نوشته شده بود، (5) موجب ناراحتی فضل نیز شد زیرا که پیش از این، طاهر او را با نام «امیر» خطاب می کرد، اما در این نامه، کلمه «امیر» را از قلم انداخته بود. (6)

فتحنامه او، توان علمی طاهر را نیز نشان می دهد چرا که اختصار کلام در نزد دبیران ستوده بود. از این رو در یکی از منابع آمده است: «هیچ کس فتحنامه موجزتر از آن نبسته است که طاهر ذوالیمینین نوشت.» (7)

خبر این فتح از ری تا مرو - با دویست و پنجاه فرسنگ فاصله - بعد از سه روز به وسیله برید در روز یکشنبه به دست فضل رسید. (8) قبل از رسیدن نامه، ظاهراً مأمون، هرثمه را با سپاهی برای کمک به طاهر آماده کرده بود، ولی با توجه به تأخیر در پیوستن هرثمه به طاهر و نیز وجود گزارشی مبنی بر شورش سپاهیان بر ضد مأمون در خراسان، (9) احتمال زیاد می رود که این سپاه قبل از شنیدن پیروزی طاهر، رغبت چندانی

ص: 85

1- - المنتظم، الجزء السادس، ص 2719،

2- - التنبيه والاشراف، صص 329 - 330.

3- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5461.

4- - الوزراء والکتاب، صص 369 - 370؛ مروج الذهب، ج 2، ص 392؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5465.

5- - ابو سلیمان بن داود بناکتی، تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، 1348، ص 154.

6- - الوزراء والکتاب، ص 369.

7- - محمد عوفی، جوامع الحکایات، به سعی و اهتمام محمد رمضانی، تهران: چاپخانه خاور، 1335، ص 259.

8- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5436؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 183؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 364.

9- - زینت المجالس، صص 174 - 175.

برای جنگ نداشته اند. دریافت خبر پیروزی طاهر، انعکاس خوشایندی در مرو داشت. مأمون، فضل بن سهل را ذوالریاستین و طاهربن حسین را ذوالیمینین لقب داد. در واقع از آن روز

بود که با او به خلافت بیعت کردند و او را امیرالمؤمنین خواندند.⁽¹⁾ مأمون در خطبه خود، خطاب به مردم، وعده اجرای حق و رعایت حال آنها را داد.⁽²⁾

خبر کشته شدن علی بن عیسی هنگامی به امین رسید که وی مشغول صید ماهی بود. او ظاهراً هیچ واکنشی از خود در مقابل شکست سپاهش نشان نداد و حتی به آورنده خبر گفت: وای بر تو کوثر خادم دو ماهی صید کرده و من تا کنون هیچ ماهی نگرفته ام.⁽³⁾ این روایات که در بیان غفلت و بی توجهی زیاد امین نقل شده است، چندان منطقی به نظر نمی رسد، زیرا او که خود امید به پیروزی علی بن عیسی بسته بود، از شنیدن این خبر

بسیار مضطرب شد.

چنانچه عوفی نقل می کند آن هنگام که امین، نامه شکست علی بن عیسی را خواند بی هوش شد و حیرت بر او چیره گشت و تصمیم به صلح با برادر گرفت.⁽⁴⁾ این حوادث سبب شد تا به دستور امین، فضل بن ربیع تمام اموال مأمون را در بغداد توقیف کند.⁽⁵⁾ امین بعد از آن، عبدالرحمن بن جبلة ابنای او را به امید متوقف ساختن طاهر روانه همدان کرد.

مأموریت طاهر برای فتح عراق

چون علی بن عیسی کشته شد، پسرش یحیی با جمعی از یاران و سپاهیان متواری بین ری و همدان توقف کرد. او تصور می کرد که امین بعد از کشته شدن پدرش، وی را به فرماندهی سپاه برای جنگ با طاهر اعزام خواهد کرد. اما امین، عبدالرحمن ابنای او را با

بیست هزار نفر به جانب همدان

ص: 86

-
- 1- حمزة بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیر کبیر، 1367، ص 204؛ المنتظم، ص 2719.
 - 2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 453.
 - 3- جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، مصر: مطبعة السعادة، 1371ه/ 1952م، ص 299؛ تاریخ فخری، ص 295.
 - 4- محمد عوفی، جوامع الحکایات ولوامع الروایات، جزء دوم از قسم سوم، با مقابله و تصحیح امیر بانو مصفا، مظاهر مصفا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1353، ص 649.
 - 5- وزراء والکتاب، ص 369؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5438.

اعزام کرد. هم چنین به یحیی بن علی دستور داد از او اطاعت کرده و در همان مکان آماده مقابله با طاهر شود، ولی یحیی بن علی از آن جا به سمت همدان عقب نشست. طاهر بعد از شنیدن حرکت عبدالرحمن، به جانب همدان رفت. جنگی سخت میان سپاهیان او و عبدالرحمن در گرفت و عده زیادی از دو طرف کشته شدند. سرانجام بر اثر مقاومت طاهر، نیروهای عبدالرحمن شکست خوردند و او ناگزیر به حصار همدان پناه برد. بعد از دو ماه محاصره و قطع شدن آب و آذوقه منطقه آنها، از طاهر امان خواسته و تسلیم شدند. طاهر در هنگام محاصره همدان، نواحی قزوین و جبال را برای اطمینان از پشت سر خود فتح کرد. او از جانب مأمون مأموریت داشت حاکمانی از طرف خود به نواحی فتح شده بفرستد. عبدالرحمن که تسلیم طاهر شده بود، قصد قتل طاهر را کرد، لیکن اطرافیان طاهر با او و یارانش جنگ خونینی کردند

و یاران عبدالرحمن چندان مقاومت ورزیدند که شمشیرها و نیزه هایشان در این نبرد

شکست و خود او نیز در جریان نبرد کشته شد. بقایای سپاهیان وی به نیروهای دو سردار دیگر به نام عبدالله و احمد، پسران حرشی که از سوی امین برای کمک به عبدالرحمن فرستاده شده بودند، پیوستند. این سپاه نیز بعد از آگاهی از شکست و قتل عبدالرحمن، بدون هیچ گونه برخوردی با طاهر و یارو به رو شدن با سپاه وی، از نیمه راه

به جانب بغداد گریختند. بدین ترتیب، طاهر بدون هیچ مانع مهمی به پیشروی خود به جانب بغداد ادامه داد و شهر به شهر را بدون جنگ و مبارزه

مهمی فتح کرد تا به قریه شلاشان از قراء حلوان رسید. در آن جا با ایجاد خندق به تقویت نیروهای خود برای حرکت به سمت بغداد پرداخت. (1) شکست عبدالرحمن خشم فضل بن ربیع را دو چندان کرد. او اسدبن یزیدبن مزید را که از سرداران بزرگ عرب بود، به نزد خویش فراخواند و در حالی که به شدت بی توجهی و باده گساری امین را سرزنش می کرد، از عاقبت کار وی و بی قیدی اش به امور حکومت خشمگین بود. فضل بن ربیع، در تعریف از اسدبن یزید او را پهلوان و بزرگی دانست که راهگشای این کار سخت، یعنی نبرد با طاهر است و به وی فهماند که هلاکت امین، هلاکت همه ماست. اسدبن یزید که ضعف و زبونی خلافت و نیاز آنها به خود را دریافته بود، شرایطی سخت برای نبرد با طاهر پیشنهاد کرد، اول آن که حقوق دو ساله سپاه را زودتر دریافت کند و در انتخاب سپاه آزادی عمل داشته باشد. همچنین در تصرف اموال شهرهای فتح شده هیچ بازخواستی از او نشود. این پیشنهادها ظاهراً مورد قبول قرار گرفت، اما خواسته وی در گروگان گرفتن فرزندان مأمون و دریافت اجازه کشتن آنها در صورت لزوم خشم امین را برانگیخت و او را زندانی کرد. امین، عبدالله بن حمیدبن قحطبه و نیز برادرزاده اسد به نام احمدبن مزید را برگزید و هر کدام را با بیست هزار سپاهی روانه نبرد با طاهر کرد. طاهر برای این سپاه حيله ای به کار بست و اعلام کرد امین در بغداد دیوان عطا نهاده است و به سپاهیان عطای دو ساله می دهد. این

خبر باعث تفرقه سپاهیان بغداد شد. سپس آنها بدون

ص: 88

1- - تاریخ طبری، ج 12، صص 5462 - 5465؛ تاریخ کامل، ج 10، صص 180-187؛ الفتوح، الجزء الثامن، ص 409؛ تاریخ نامه طبری، ج 2، صص 1216 - 1217؛ اخبار الطوال، صص 440-441؛ ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، الجزء الثانی، اشرف علی تحقیقه عبدالقادر الارناؤوط، بیروت: دار ابن کثیر، 1408ه/ 1988م، ص 461.

هیچ درگیری و نیز به جهت اضطراب از برخورد با طاهر راهی بغداد شدند. (1) سال 811/هـ/196م آغاز آشوب و جدالهای بزرگ در نواحی بغداد بود. در این سال، هرثمه به فرمان مأمون با سی هزار سپاهی به حلوان آمد. (2) مأمون به طاهر دستور داده بود که جمیع نواحی مفتوحه را به هرثمه تحویل دهد و خود به جانب اهواز حرکت کند. بعید می نماید که طاهر خود درخواست کمک و آمدن هرثمه را کرده باشد. وی که تا این جا به پیروزی های بزرگ دست یافته بود، امید و اطمینان برای ادامه فتوحات را در خود می دید. بلعمی اشاره به

نوشتن نامه طاهر و درخواست سپاه و کمک از مأمون می کند. (3) اما دینوری، طبری و ابن اثیر سخنی مبنی بر درخواست کمک از سوی طاهر نداشته اند. توجه مأمون به این امر که شاید هرثمه از طاهر اطاعت نکند باعث شد تا طاهر را مأمور حرکت از راه اهواز و هرثمه را از راه نهروان در مسیر جداگانه از طاهر روانه بغداد کند. این اقدام نشان می داد

که مأمون خود برای پیشرفت و یکسره کردن کار جنگ، هرثمه را به این مأموریت فرستاد. رقابت طاهر با هرثمه در جریان اسارت امین نشان داد که طاهر حاضر به تقسیم افتخارات و تلاشهای خود نبوده است.

وضع بغداد در این سال، بسیار آشفته بود. امین، عبدالملک بن صالح را به حکومت شام فرستاد تا از آن جا سپاهیان را اجیر و برای کمک به بغداد بفرستد. حسین بن علی بن

عیسی که یکی از فرماندهان سپاه او بود نیز وی را در شام همراهی می کرد. عبدالملک در رقه بیمار شد و از همان جا نامه نوشت که بیست هزار

ص: 89

1- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5487؛ المنتظم، ص 2729؛ ابن ابی الفداء، المختصر فی اخبار البشر، المجلد الاول، بیروت: دارالمعروفه، بی تا ص 19.

2- - اخبار الطوال، ص 441.

3- - تاریخنامه طبری، ج 2، ص 1218.

سپاهی از شام را اجیر کرده است و مژده این خبر را به امین داد. اما وقوع اختلافی که میان سپاه شام و سپاه بغداد رخ داد، کار آنها را به مجادله و سپس به جنگ قومی کشاند. عبدالملک بن صالح که بیمار بود، کار میانجی‌گری را به حسین بن علی بن عیسی داد ولی او جانب بغدادیان را گرفت و

این امر باعث گسترش اختلاف شده و کار آنها به جنگ کشید. در این میان، تعداد زیادی از سپاهیان شامی کشته شدند و بقیه به سرزمین خود برگشتند. عبدالملک در رقه درگذشت و حسین بن علی بن عیسی با سپاه خود به عراق بازگشت. اقدام او موجب خشم امین شد به گونه ای که او را در همان شب فراخواند و حسین بن علی از ترس امین شبانه با دیگر فرماندهان سپاه خود قرار توطئه و خلع امین را گذاشت. فردای آن روز در

رجب سال 196ه/811م بعد از چند روز جنگ میان سپاهیان طرفدار امین و مأمون، سرانجام مخالفین پیروز شده و کار دعوت برای مأمون را در بغداد آشکار کردند. اما عدم توانایی حسین بن علی بن عیسی در پرداخت مقرری به سپاهیان مجدد موجب رویگردانی مردم از او و پیوستن به امین شد. حسین بن علی دستگیر و مورد عفو امین قرار گرفت، به امید آن که بتواند در جنگ با طاهر کار آمد باشد. اما ترس حسین بن علی

سبب شد تا برای پیوستن به سپاه طاهر از بغداد فرار کند، ولی توسط نیروهای امین دستگیر و کشته شد. (1) طاهر به فرمان مأمون مسیر اهواز را در پیش گرفت و سپاهیان وی با هنرنمایی توانستند محمد بن یزید مهلبی را که از سواران جنگجوی عرب

ص: 90

1- - تاریخ طبری، ج 12، صص 5478-5479؛ تاریخنامه طبری، صص 1221-1222؛ تاریخ فخری، صص 295-296.

بود، به همراه بسیاری از سپاهیان‌ش بکشند. اهواز توسط طاهر فتح شد. طاهر بعد از فتح اهواز به واسط رفت و کارگزارانی را برای شهرهای مختلف چون: یمامه، بحرین و عمان تعیین کرد. هم چنین در شهرهای کوفه و بصره، برای مأمون بیعت گرفته شد. تمام سپاهیان‌ی که از بغداد به نواحی مختلف عراق فرستاده می شدند، به دست عمّال طاهر و طرفداران او شکست می خوردند. تا این که او به شهر مداین روی آورد و حاکم آن شهر چون بانگ طبل یاران طاهر را شنید، بدون درگیری به بغداد گریخت. طاهر بعد از سلطه بر امور آن شهر به ناحیه «صرصر» رفت و فرمان داد پلی بر روی دجله ببندند و مدتی در آن جا توقف کرد. در رجب سال 196ه/812م در مکه و مدینه، داوودبن عیسی برای مأمون بیعت گرفت. سپس از راه بصره، فارس و کرمان به مرو وارد شد و مأمون را از اقدام خودآگاه

کرد. مأمون حکومت مکه و مدینه را به وی واگذاشت و او را با برادرزاده اش عباس بن موسی باز فرستاد. آنها در نزدیکی بغداد با طاهر ملاقات کردند و طاهر ایشان را گرامی

داشت و جریرین یزیدبن خالد را همراه آنها به یمن فرستاد. او نیز موفق شد مردم را در

یمن به خلع امین و بیعت با مأمون فراخواند.

امین در آخرین تلاش‌های خود برای مقابله با پیشروی طاهر در رجب و شعبان سال 196ه/812م چهارصد پرچم برای چهارصد فرمانده برافراشت و آنها را به جنگ هرثمه بن اعین فرستاد. در ماه رمضان، این جنگ درگرفت و سرانجام علی بن محمدبن عیسی، فرمانده آنها گرفتار شد. هرثمه توانست سپاه خود

را در نهروان مستقر کند. (1) پیروزیهای مکرر طاهر و هرثمه در کنار بغداد بر وحشت امین می افزود. او چاره ای در دادن مقرری و انعام های بی شمار به سپاهیان خود نداشت. لذا آنچه را سفاح، منصور، مهدی و هارون الرشید از اموال گردآوری کرده بودند، (2) صرف سپاهیان و جنگ با طاهر کرد. آوازه بخششهای او که تا این زمان بسیار زیاد بود سبب شد تا پنج هزار نفر از سپاهیان طاهر به امین پناهنده شوند. اینان ظاهرا اولین گروه منسجم از سپاهیان طاهر بودند که به امین می پیوستند. به همین سبب، پیوستن یک چنین جمعیتی باعث خرسندی امین شد. او برای تشویق دیگران و همچنین برای آن که باعث برهم زدن روحیه سپاه طاهر شود، چون پولی نیز در اختیار نداشت، دستور داد تا آنها را احترام بگذارند و ریشهای آنها را با غالیه که نوعی عطر بود، خوشبو کنند. به همین دلیل آنها را «قوادالغالیه» لقب دادند. (3) امین فرصت را برای جذب سپاهیان طاهر مناسب دیده بود. بنابراین، جاسوسانی را میان سپاه وی فرستاد تا موجب تفرقه و اختلاف در سپاه او

شوند. وی از این کار، نتیجه لازم را به دست آورد، زیرا گروهی از سپاهیان طاهر تطمیع شده بودند و نیز آوازه بخششهای امین را شنیدند و به وی پیوستند. در همین حال، سپاهی از بغداد به جنگ طاهر بیرون آمد ولی شکست خورده و به بغداد عقب نشینی کرد. امین چون این وضع رامشاهده کرد، جماعتی از مردم اطراف بغداد را گرد آورد و به آنها مال و انعام داد و آنها را به کار جنگ با طاهر گماشت و میان گروه دیگر سپاهیان

چیزی تقسیم نکرد.

ص: 92

-
- 1- تاریخ طبری، ج 12، صص 5487-5494؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 455؛ المنتظم، ص 2731.
 - 2- ابومنصور ثعالبی، لطائف المعارف، ترجمه علی اکبر شهابی، مشهد: آستان قدس رضوی، 1368، ص 2731.
 - 3- بلعمی می نویسد: امین چون پولی نداشت تا به آنها بدهد ریش آنها را «پرغالیه کردی و ایشان بیرون آمدندی با غالیه - نه درم و نه خلعت و نه صلت و مردمان بغداد بر ایشان بخندیدند». تاریخنامه طبری، ص 1221.

بنابراین، سپاهیان او که به بخششهای پیاپی وی عادت کرده بودند از این امر ناخرسند شدند. طاهر از این موفقیت استفاده کرد. جاسوسانی را فرستاد تا سپاهیان بغداد را بر ضد امین تحریک کنند. چون سپاهیان بنای شورش و مخالفت با امین را گذاشتند، امین اقدام به سرکوبی آنها کرد. طاهر از فرصت استفاده کرده درصدد جلب موافقت این شورشیان برآمد و بدین گونه بسیاری از سپاهیان مخالف امین به او پیوستند.

طاهر بعد از این به جانب بغداد حرکت کرد و در نزدیکی های این شهر اردو زد. (1)

اقدامات طاهر از محاصره بغداد تا حکومت رقه

طاهر و هرثمه با لشکرهای خود، اطراف بغداد را محاصره کردند که با تشدید آن، فشار بر سپاهیان امین افزایش می یافت. با آغاز سال 812/هـ 197 م چندین میلیون درهم اموال خزانه امین به اتمام رسیده بود و یاران او هر روز کمتر می شدند. (2) به همین دلیل، جامه های زرین و سیمین و آنچه برایش باقی مانده بود به سپاهیان می داد تا در ترمیم و استحکام دروازه های بغداد بکوشند.

به اذعان تمام منابع، امین، خود چندان جدیتی در برخورد با طاهر نشان نمی داد، زیرا وی خلوت خویش و غرق شدن در تفریحات را بر امور دیگر ترجیح می داد. (3)

چنانچه، بر زنان میلی تمام داشت (4) و در هنگام طرب و پراکندن مال، هیچ کس به پایش نمی رسید. (5) از میان خلفای بنی عباس، تنها او پدر و مادر هاشمی داشت، (6) و علی رغم ادب و نیروی بدنی و قوت فراوان، سست رأی بود و صلاحیت خلافت را نداشت. (7) واگذاری تمامی امور توسط امین به مشاوران خود، چون فضل بن ربیع، موجبات هرج و مرج خلافت وی را از همان آغاز فراهم ساخته بود. او با این شیوه و اخلاق در

ص: 93

1- تاریخ طبری، ج 12، صص 5501-5502؛ تاریخ کامل، ج 10، صص 203-207؛ تاریخنامه طبری، ص 1221.

2- P.M. Holt "Al-Mamun", The Encyclopeda of Islam Vol VI P.334-1

3- مروج الذهب، ج 2، ص 395.

4- تاریخ گزیده، ص 307.

5- تاج، صص 86-87.

6- تاریخ فخری، ص 291.

7- تاریخ الخلفاء، ص 297.

لحظه های سخت مقابله با طاهر نیز، جز به امور خاص خود توجه نمی کرد. همین امر سبب می شد تا یاران امین که عاقبت کار وی را وخیم می دیدند، یکایک به طاهر روی بیاورند.

طاهر به شیوه های مختلف برآشفتگی اوضاع بغداد می افزود، چنان که تمام مقدمات محاصره و فتح آن شهر بزرگ برای وی فراهم گردید. او در آغاز سال 197ه/812م با عده ای از بزرگان سپاه خود مانند هرثمه و زهیر بن المسیب به محاصره این شهر بزرگ و آخرین نقطه امید امین مبادرت ورزید. وی تمام وسایل کوبیدن حصارهای محکم بغداد را فراهم آورد و هر یک از سرداران و بزرگان سپاه خود را مأمور فتح قسمتی از حصارهای آن شهر کرد. سپس با منجیق ها و عراده ها شهر بغداد را کوبید و قسمتهایی از

آن را ویران کرد. بسیاری از خانه های بغداد طعمه حریق شد و محلات مختلف آن در سمت دروازه خراسان و سوریه ویران شد و عظمت بغداد از میان رفت. (1) آن چنان که مردم گمان کردند این ویرانی تا مدت ها باقی خواهد ماند. (2) طاهر چنان در این راه،

سختگیری و پشتکار داشت که وحشت را بر اهالی بغداد مستولی گرداند. عمرو وراق درباره نبرد و ترس سپاهیان از طاهر، شعری به این مضمون دارد: «اگر خواهی سپاهی را به خشم آری و بروی امارت جویی، بگو ای گروه سپاهیان، طاهر به سوی شما می آید». (3) ویرانی و خرابی بغداد سبب شد تا مدیحه سرایی ها جای خود را به مرثیه گویی ها درباره اوضاع آن شهر بدهد. (4)

برای طاهر، فتح بغداد و فیصله دادن کار، بسیار مهم و اساسی بود و برای رسیدن به مقصود خود سعی در جلب بزرگان و طرفداران امین داشت، به

ص: 94

1- - عبدالعزیز دوری، «تاریخ بغداد» مجموعه مقالات، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، 1375، ص 17 و

نیز حیدر احمد شهابی، تاریخ الامیر، الجزء الاول، اشراف نظیر عبود، (مصر: دار النظیر عبود، 1993م)، ص 196.

2- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5520.

3- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5560.

4- - تاریخ الخلفاء، ص 299.

همین دلیل، بر هر قسمت شهر که تسلط می یافت اموال کسانی از بزرگان را که به اطاعت او در نمی آمدند، تصاحب می کرد. این روش در میان سپاهیان و فرماندهان امین ایجاد سستی می نمود، چنان که به تدریج بزرگان دولت وی شروع به تسلیم شدن و قبول اطاعت از طاهر کردند. امین که این وضعیت را دید دانست که کار او به آخر رسیده است، چنان که همه را دشمن خود دانست و گفت: اینها مال مرا می خواهند و آنها نفس مرا. (1) او دیگر هیچ امیدی به شکست و یا حتی به توقف جنگ توسط طاهر نداشت. مبارزه و کشاکش مداوم در بغداد از دو طرف، کشته های بسیار گذاشت. تلفات سپاهیان طاهر در هنگام محاصره نیز کم نبود، حتی در باب شماسیه، هرثمه، خود به اسارت درآمد، ولی با کمک یارانش نجات یافت. طاهر در نامه ای، هرثمه را سرزنش کرد که ضعیف و ناتوان شده است و از وجود نیروهایش به خوبی استفاده نمی کند. سپس وی را مأمور کرد که حملات خود را بیشتر متوجه بغداد کند و او اطاعت کرد. (2) طاهر به گروهی از بزرگان و رجال بغداد نامه نوشته (3)

و آنان را به بیعت با مأمون فرا خواند. آنان چون اموال و املاک خود را در اختیار طاهر

می دیدند و از سوی دیگر، عاقبت کار را نیز در فتح و پیروزی سپاهیان او می دانستند، به

ناچار تسلیم وی شدند. (4) آشفتگی اوضاع بغداد و طولانی شدن مدت محاصره چنان بود که حتی یاد آن را در خاطره های مردم برای سالها باقی گذاشت. طرفداران خلیفه در طول مدت محاصره به سختی از شهر دفاع کردند. این احساس وظیفه عمومی برای

ص: 95

1- - مروج الذهب، ج 2، صص 409-410؛ نسمة السحر، الجزء الثاني، ص 307.

2- - تاریخ کامل، ج 10، ص 219.

3- - المنتظم، الجزء السادس، ص 2743.

4- - المنتظم، الجزء السادس، ص 2749؛ تاریخ الامیر، ص 196.

دفاع از شهر، کار را به دست عیاران انداخت، زیرا آنان که بنابر طریقت خود، جانبداری از مظلوم را مدّ نظر داشتند و یا به عنوان مزدور استخدام می شدند، وارد عرصه مبارزه شدند. (1) آنها با سلاحهای مختصر خود که سپرهایی از حصیر قیراندود و گرز و شمشیر و یا حتی فلاخن بود، به مقابله با سپاهیان طاهر پرداختند. اگر چه آنها از امین سرسختانه

دفاع می کردند، اما حضور اینان در صحنه جدال با طاهر سرانجام به تاراج و یغماگری و ستم بر مردم توسط خود آنها منتهی شد. (2) آن هنگام که اقامت مردم در بغداد بسیار سخت شد به ناچار از بغداد مهاجرت کردند و گروههایی نیز به بهانه حج از شهر بیرون می رفتند تا به این بهانه جان خود را نجات دهند. با طولانی شدن مقاومت عیاران، طاهر

به شدت عمل خود برای فتح بغداد افزود. سپس فرمان داد خانه هر کس را که با سپاه خراسان مخالفت کند، بسوزانند و ویران کنند. این کار اگر چه چندین روز به طول انجامید، ولی نتیجه ای از آن حاصل نشد. بنابراین، طاهر آخرین حربه ها را برای تسلیم

شدن شهر به کار گرفت. تا آن جا که ورود و خروج خواروبار و آذوقه به شهر را تحت نظارت گرفت، چندان که «مردم به تنگنا افتادند و از گشایش نومید شدند». (3) این اقدامات،

سرانجام دفاع بغداد را سخت کرد و اسباب سقوط آن را فراهم ساخت.

سقوط بغداد

محاصره بغداد تا سال 198/813م برای مدت چهارده ماه به طول انجامید. (4) طاهر که تا این زمان جنگ را به صورت فرسایشی ادامه می داد، (5) در محرم سال جدید بر شدت حملات خود افزود و محلات بغداد را یکی بعد

ص: 96

1-- تاریخ مردم ایران بعد از اسلام، ص 520.

2-- تاریخ طبری، ص 5539؛ المنتظم، صص 53-54.

3-- مروج الذهب، ج 2، صص 407-408.

4-- سیوطی آن را پانزده ماه قید کرده است، ر.ک: تاریخ الخلفاء، ص 299.

5-- المنتظم، الجزء السادس، ص 2742.

از دیگری گشود. او به لشکریان خراسان دستور داده بود تا یک باره برای فتح نهایی بغداد، حمله کنند. (1) یاران امین که سرانجام نابودی و شکست او را به چشم می دیدند، یکایک به طاهر می پیوستند و یا به گونه ای می گریختند تا جان خود را نجات دهند. از دو سپاه، افراد بسیار کشته شدند و هر

کس می توانست با لوازم خود به اردوگاه طاهر بگریزد، جانش و مالش سالم می ماند. (2) در این هنگام، تمامی شهرها حتی ساکنان حجاز نیز با مأمون بیعت کرده بودند و کار بر امین

هر روز سخت تر می شد. به دنبال ورود طاهر به بغداد، وی فرمان داد هر کس در خانه اش بنشیند، در امان است. (3) امین با گروهی اندک از یارانش در مدینه المنصور محصور گردید و در اندیشه تسلیم شدن به هرثمه بود. اما یارانش به وی پیشنهاد کردند، شبانه با شکستن حلقه محاصره از بغداد به جانب شام یا جزیره فرار کند. آن گاه «دولت رفته باز

می گردد» و در آن جا فرصت خواهد داشت تا نیروی کافی برای مقابله با طاهر فراهم آورد. امین این نظر را پذیرفت و تصمیم به انجام آن گرفت. اما چون طاهر این خبر را شنید، احساس کرد تمام زحمات و تلاشهایش در آستانه بر باد رفتن است. بنابراین، بعضی از نزدیکان و مقربان امین چون سلیمان بن منصور و محمد بن عیسی بن نهیک و سندی بن شاهک را تهدید کرد و به آنها نوشت:

«به خدا سوگند، اگر شما امین را از این فکر و تصمیم باز ندارید و منحرف نکنید، من تمام املاک و مزارع و اموال شما را مصادره خواهم کرد تا این که جان شما را از تن شما

بگیرم». (4)

آنان

ص: 97

1- - مجمع التواریخ السلطانیة، نسخه خطی، ص 242.

2- - برگزیده اغانی، ص 305.

3- - المنتظم، الجزء السادس، ص 2749.

4- - تاریخ کامل، ج 10، ص 223.

پس از این تهدید به خدمت امین رفتند و با بهانه گیری و آوردن دلایل نامعقول، او را از آن کار منصرف کردند و او را نسبت به امان گرفتن از طاهر، خوشبین ساختند.

هم چنین به او گفتند با طاهر مکاتبه کن و سوگند یاد کن که کار خویش را به او واگذار می کنی. بنابراین، امین در نامه ای خطاب به طاهر، نظر او را جویا شد. مسعودی متن این

نامه را این گونه نگاشته:

«اما بعد، تو مأموری، صمیمیت از تو خواستند و صمیمیت کردی و جنگ کردی و پیروز شدی. باشد که غالب، مغلوب و موفق منکوب شود، صلاح می بینم که برادر خود را یاری کنم و خلافت را بدو واگذارم... اگر امان ترا درباره من معتبر شمرد که خوب و

گر نه رأی، رأی اوست»⁽¹⁾.

امین در این نامه با تحکم سخن گفت و طاهر را مأمور فرستادن او به نزد برادرش کرد و از سوی دیگر، به شکلی با اهانت به طاهر، کشته شدن به دست مأمون را بر ضربه خوردن از دست طاهر ترجیح داد.⁽²⁾ طاهر که بر شکست و نهایت کار امین واقف بود، به این نامه وقعی ننهاد و اظهار داشت که باید تسلیم حکم من شود.⁽³⁾ سخن طاهر، نشان از قاطعیت برخوردار او داشت که به تسلیم و فرستادن امین به نزد مأمون رضایتی نمی داد. شاید از روزی که طاهر به فرماندهی سپاه انتخاب شد و به مأمون، گریه و زاری نوحه گران بر جنازه ضحاک را وعده داده بود،⁽⁴⁾ تصمیم لازم را درباره عاقبت کار امین گرفته بود. در اغراض السیاسه اشاره ای به نامه مأمون در وقت محاصره بغداد به طاهر شده

ص: 98

-
- 1- - مروج الذهب، ج 2، ص 400.
 - 2- - ابوحیان التوحیدی، البصائر والذخائر، الجزء السادس، تحقیق الدكتور و داد القاضی، بیروت: دارالصادر بیروت، 1419 ه / 1999 م، ص 215؛ تاریخ الخلفاء، ص 305.
 - 3- - مروج الذهب، ج 2، ص 397.
 - 4- - برگزیده اغانی، ص 305.

که در آن مأمون به شکلی کُشتن امین را فرمان داده بود و طاهر در هنگام پشیمانی

مأمون در بغداد از مرگ برادر، متن نامه را به او گوشزد کرد.⁽¹⁾

هر چند این دلایل نمی تواند دقیقاً تصمیمی از پیش تعیین شده برای کشتن امین به حساب آید. سخن امین به طاهر که عاقبت خدمتکاران بنی عباس جز شمشیر نبوده است، گواه بر آگاهی امین از قاطعیت طاهر و تصمیم او بود.⁽²⁾ امین خوب می دانست که طاهر طالب افتخار و شهرت است و وفاداری او را به مال و وعده نمی تواند جلب کند، در حالی که اعتراف به قدرت طاهر دارد، چنان که به یارانش گفت: «اگر اطاعت مرا

می پذیرفت و سوی من می آمد و همه مردم زمین به دشمنی من برمی خاستند اهمیت نمی دادم،

خوش می داشتم این را می پذیرفت».⁽³⁾

با توجه به ناامیدی امین از طاهر، وی مصمم به امان خواستن از هرثمه شد. او خود دریافته بود اگر قرار است تسلیم شود، هرثمه بهترین است. او هرثمه را از موالی خود و

پدرش می دانست و به وفاداری اش نیز مطمئن تر بود، هم چنین شرایط پیش آمده این شناخت و اعتماد را به او داده بود. حتی او برای قوت قلب خود درباره پیوستن به هرثمه

به یارانش گفته بود، که خواب بدی در مورد طاهر دیده، به همین دلیل از او وحشت دارد.⁽⁴⁾ بنابراین، در نامه ای به هرثمه از او کمک و امان خواست. هرثمه که این را برای خود افتخار بزرگی می دانست، بسیار خرسند گشت، چرا که فتح و پیروزی نهایی را در مقابل طاهر از آن خود می دید. هرثمه بنابر عصبیت نژادی خود، مخالف نقشه خراسانیان بود و⁽⁵⁾ «دوست می داشت که جان امین

ص: 99

1- محمدبن علی ظهیری، اغراض السياسة فی اغراض الرياسة، تصحیح و اهتمام جعفر شعار، تهران: دانشگاه تهران، 1349، صص 314-315.

2- مروج الذهب، ج 2، ص 397.

3- تاریخ طبری، ج 13، ص 5568.

4- تاریخ کامل، ج 10، ص 224؛ شذرات الذهب، الجزء الثاني، ص 463.

5- محمد غبار، «طاهر خراسانی» آریانا، شماره هفتم، سال سوم، ص 7.

محفوظ بماند و کارش رو به راه شود.»(1)

برای این منظور، به امین قول داد او را از هر آسیبی مصون دارد و به نزد مأمون بفرستد.(2) حتی در صورت نیاز وعده داد که در نزد مأمون نیز از او شفاعت کند و در صورت مخالفت مأمون، با او درگیر شود.(3)

تعهدات هرثمه برای امین بسیار خوشایند بود. بنابراین، قرارهای لازم را برای تسلیم شدن با وی گذاشت. آگاهی طاهر از این خبر توأم با ناراحتی و خشم بود. او که تمام تلاش جنگ و پیروزیها تا این زمان را از آن خود می دانست، حاضر نبود نتیجه نهایی و افتخار را برای هرثمه باقی بگذارد و اعلام کرد:

«من او را به وسیله محاصره و پیکار بیرون کشیدم که کارش به طلب امان کشید رضایت نمی دهم که سوی هرثمه رود و فتح از آن وی باشد.»(4)

هرثمه به دنبال مخالفت طاهر، مجلسی از بزرگان بغداد تشکیل داد و در آن مجلس، گروهی از نزدیکان امین به طاهر گفتند، که امین هرگز تسلیم تو نخواهد شد، اما انگشتری و عصا و ردای خلافت را به نزد تو خواهد فرستاد.(5) طاهر که به دریافت نشانه های خلافت رضایت داده بود، مخالفتی با تسلیم شدن شخص امین به هرثمه نکرد. اما یکی از سران سپاه امین به نام «هرش» توطئه آنها را برای طاهر فاش ساخت و اعلام کرد که امین با همان نشانه های خلافت به هرثمه خواهد پیوست. طاهر با توجه به عدم اعتماد نسبت به امین و هم چنین هرثمه در صدد قتل یا اسارت امین بر آمد، چنان که قصر امین و مادرش را تحت نظر گرفت و دستورهای لازم را

ص: 100

1- - اخبار الطوال، ص 441.

2- - نسمة السحر، الجزء الثاني، ص 309.

3- - تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 373.

4- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5569.

5- - المنتظم، الجزء السادس، ص 750؛ شذرات الذهب، الجزء الثاني، ص 464.

به سپاهیان خود برای جلوگیری از پیوستن امین به هرثمه داد. امین پنج شب مانده از محرم سال 198 هـ/813م به قصد تسلیم شدن به هرثمه از کاخ خود بیرون رفت. پیش از بیرون آمدن امین، هرثمه که از احتمال وقوع توطئه توسط سپاهیان طاهر مضطرب بود، به امین پیغام داد که فردا برای تسلیم شدن بیرون بیاید، تا وی به همراه سپاهیان بتواند از جان او در صورت خطر دفاع کند.⁽¹⁾ اما امین که دیگر ماندن برای لحظه ای را جایز نمی دانست پیغام داد،

همین امشب و در همین ساعت به نزد او خواهد رفت.

سپس امین بر قایقی که بر کنار دجله برای او آماده کرده بودند، وارد شد و هرثمه خود با آن قایق به استقبال امین آمده بود. برخورد هرثمه با امین در هنگام ملاقات، فرمانبرداری او از امین را نشان می داد و این که او در تعهدات خود به امین صداقت داشت. طبری می گوید: او دست امین را می بوسید و او را مولای خود و پسر مولای خود خطاب می کرد.⁽²⁾ هنوز قایق آنها مسیری را طی نکرده بود که سپاهیان طاهر از کمین بیرون آمدند و سنگ و تیر بر قایق پرتاب کردند و سپس گروهی برهنه و شنا کنان زیر کشتی رفته، قایق را واژگون ساختند. هرثمه که شنا یاد نداشت، توسط یکی از یارانش نجات یافت و امین جامه خود را پاره کرد تا به راحتی شنا کند و توانست خود را به کنار آب برساند. پیش از اسارت امین، احمد بن سلام از یاران او را اسیر کرده، به نزد طاهر

بردند. طاهر از او در مورد امین پرسید،

ص: 101

1- تاریخ کامل، ج 10، ص 236.

2- تاریخ طبری، ج 13، ص 5572؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 236.

ولی وی اظهار بی اطلاعی کرد. ظاهراً نیروهای طاهر، مأمور یافتن وی بودند. با اسیر شدن امین، محمدبن حمید طاهری وی را شناسایی کرد و پس از آگاه کردن طاهر، او بلا درنگ دستور قتل امین را به قریش دندانی(1) حاجب خود داد.(2) منابع از نحوه کشته شدن امین متفق سخن گفته اند و سخن مجمل التواریخ که امین در وقت اسارت می لرزیده، حکایت از ترس و وحشت او داشته است.(3) بعد از کشته شدن امین، بدن او را در باغ مونسه دفن کردند(4) و سرش را برای

مأمون به مرو فرستادند. طاهر بعد از قتل امین، یکی از فرماندهان سپاه هرثمه را برای

دریافت خبر فراخواند و سر امین را به او نشان داد تا سپاهیان هرثمه و کسانی که طرفدار

امین بودند، کار او را تمام شده بدانند.

مرگ امین هیچ واکنشی را از سوی هرثمه به همراه نداشت، هر چند او در این موقعیت قادر به واکنش نیز در مقابل عمل طاهر نبود. طاهر سر امین را به همراه فتحنامه

به وسیله محمدبن حسن بن مصعب عموزاده خود به نزد مأمون فرستاد. این فتحنامه یک روز بعد از مرگ امین نگاشته شد و در آن طاهر فتنه انگیزی، خیانت، توطئه هرثمه و عدم وفای به عهد امین را عامل کشته شدن او دانست.(5) این خبر در روز سه شنبه دوازدهم صفر سال 198 هـ / 813 م به مأمون رسید. ذوالریاستین سر را بر سپری نهاد و به نزد مأمون برد، مأمون سجده شکر به جا آورد(6) و به محمدبن حسن بن مصعب هزارهزار درهم صله داد.(7) طبری در روایتی می گوید فضل بن سهل از دیدن سر اظهار ندامت کرد(8) و مسعودی این ندامت را

ص: 102

1- - المنتظم، ص 2751؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5571.

2- - مجمل التواریخ والقصص، ص 351.

3- - مجمل التواریخ والقصص، ص 350 و نیز نسمة السحر، ص 236.

4- - شذرات الذهب، الجزء الثاني، ص 463.

5- - تاریخ طبری، ج 13، صص 5581-5585.

6- - تاریخ طبری، ج 13، صص 5579 و 5593؛ تاریخ ابن خلدون ج 2، ص 274.

7- - ابن کثیر، البدایه و النهایه، الجزء السابع، تحقیق علی یوسف شیخ محمدالبقاعی بیروت: دارالفکر، 1418هـ/1997م، ص 244.

8- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5598؛ و نیز جهشیاری می نویسد: فضل گفت: «ما به او دستور دادیم وی را اسیر کند»؛ الوزراء و الکتاب، ص 383.

به مأمون نسبت می دهد، اما اظهار می کند که مأمون خود دستور لعن امین را بعد از دیدن سر وی به سپاهیان نیز داد. (1) تناقض گویی مورخان، تنها اشاره ای به اظهار ناراحتی آنان از کشته شدن شخص خلیفه اسلام است، نه ناراحتی واقعی مأمون و یا فضل بن سهل از کشته شدن امین، بلکه واقعیت امر نشان می دهد که این افراد هر یک از کشتن امین اظهار خوشبختی نمودند. پیروزی بر امین، تحقق یافتن تمام تلاشها و خواسته های طاهر بود. اشعاری را که طبری به طاهر نسبت می دهد، گواه بر مباهات و تلاش او برای انجام این کار است. طاهر بعد از کشتن امین، اشعاری بدین مضمون خواند:

«خلیفه ای رادر خانه اش کشتم / و اموالش را به کمک شمشیر [به غارت دادم]»

... خلافت را سوی مرو کشاندم / که سوی مأمون همی شتافت. (2)

و همچنین گفته بود: «فرمانروای مردم شدم به خاطر داشتن قدرت و ستمکاران بزرگ را

کشتم.» (3) عبدالله بن طاهر نیز به اقدام پدر مباهت کرد و اشعاری در وصف اقدام طاهر سرود و به نسب خود نیز افتخار کرد. (4) طاهر بعد از کشتن امین، سر او را در معرض دید مردم قرار داد تا آنها را به تسلیم شدن وادارد. سپس همه مردم را امان داد. او در روز

جمعه به بغداد وارد شد و خطبه ای بلیغ برای مردم خواند که در آن استناد به آیات بسیار

قرآن کرد. او در این خطبه، پیروزی خود را از جانب خداوند دانست که خلافت را خاص مأمون گردانیده و بار سنگین آن را نیز بر دوش او قرار داده است. سپس مردم را به اتحاد

و فرمانبرداری دعوت کرد. (5)

پنج روز بعد از

ص: 103

1- - مروج الذهب، ج 2، ص 414؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5594.

2- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5594.

3- - شذرات الذهب، الجزء الثاني، ص 465.

4- - النجوم الزاهرة، الجزء الثاني، ص 196؛ ابن معتر، طبقات الشعراء، تحقیق عبدالستار احمد فراج، مصر: دارالمعارف، 1375ه/1956، ص 300.

5- - العقد الفريد، الجزء الرابع، ص 124؛ البداية والنهاية، الجزء السابع، ص 244.

قتل امین، شورش‌ی به خاطر عدم دریافت مقرری در میان سپاهیان طاهر رخ داد. این شورش به حدی سخت بود که طاهر به ناچار از بغداد خارج شد و خود را آماده جنگ با شورشیان کرد. چون سپاهیان وی دریافتند طاهر برای مقابله با آنها

مصمم شده، با ارسال نمایندگانشان اظهار ندامت کردند.⁽¹⁾ طاهر چند ماه بعد از فتح بغداد تمامی بلاد جبال و عراق، فارس، اهواز، حجاز و یمن را که تحت نظر داشت به دستور فضل بن سهل در اختیار حسن بن سهل قرار داد و خود در ماه ربیع الاول برای فرونشاندن فتنه نصر بن شیبث خارجی راهی رقه شد.⁽²⁾

فصل پنجم: خلافت اسلامی از قتل امین تا عزیمت مأمون به عراق

اعزام طاهر به رقه

بعد از کشته شدن امین، حضور و استقرار طاهر در بغداد چندان به درازا نکشید. فضل بن سهل برادرش حسن را به حکومت بغداد منصوب کرد و از آن پس طاهر بن حسین برای چندین سال از صحنه سیاستهای اصلی خلافت به دور ماند. طرد وی از میدان قدرت و گرفتن امتیازاتی که او خود به زحمت به دست آورده بود، بدون شک نمی توانسته رخدادی اتفاقی تلقی شود. در این میان، فضل بن سهل که خود را عامل و گرداننده اصلی خلافت مأمون می دید، نسبت به طاهر رشک و یا کدورتی داشته است. این امر به همراه گزارشهای منابع، نقش و دخالت او را در برخورد با طاهر و علت فرستادن وی به رقه را برای ما روشن می نماید. منابع بر نقش فضل بن سهل در انتخاب طاهر به عنوان فرمانده سپاه مأمون برای نبرد با علی بن عیسی اعتراف داشته و حتی تصمیم او را در این انتخاب عامل اصلی دانسته اند.⁽³⁾ اما بعد از پیروزی طاهر بر علی بن عیسی، زمینه هایی

ص: 104

1- تاریخ طبری، ج 13، صص 5589-5592؛ تاریخ کامل، ج 10، صص 242-243.

2- الفتوح، الجزء الثامن، ص 428.

3- تاریخ گردیزی، ص 294؛ مجمل التواریخ و القصص، ص 50-349.

سبب ایجاد کدورت میان طاهر و فضل شد. این رقابت از غرور هر یک از این دو شخصیت حکایت می کرد. طاهر در اولین اقدام خود بعد از پیروزی بر علی بن عیسی در نامه خود خطاب به فضل عنوان امیر را از نامه حذف کرد.⁽¹⁾ این امر بر فضل گران آمد، اما ارزش کار طاهر در این پیروزی آن چنان درخشان بود که تأثیر این خشم را در نظر فضل کمرنگ نمود. پیروزی های مستمر طاهر و سرانجام قتل امین، گواه

بر بعضی خود سری ها و اعمال قدرت طاهر در اداره امور بود. اظهار ناراحتی فضل بن سهل از کشته شدن امین.⁽²⁾ در واقع ناراحتی او از نفوذ طاهر به حساب می آمد. منابع در دلجویی و طرفداری فضل از امین جز در دلگیری وی از مرگ امین سخن دیگر نگفته اند. فضل بن سهل در این خصوص گفته بود: «طاهر به ما چه ها که نکرد: شمشیرها و زبانهای مردم را بر ما تیز کرد. او را گفتیم که امین را اسیر بفرستد و سر بریده او را فرستاد.»⁽³⁾ حال، اگر این سخن را خالصانه بپنداریم، تأکید آغازین او در جمله اش که «طاهر به ما چه ها که نکرد» از یک نوع خشم و دلخوری نسبت به شخص طاهر حکایت می کند. شاید روایت بیهقی گویاتر و روشنتر این واقعیت باشد که خشم فضل از کارهای طاهر در بغداد به گونه ای بود که در مرو با پدرش حسین بن مصعب عتاب کرد و گفت: «پسرت طاهر دیگر گونه شد و باد در سر کرد و خویشتن را نمی شناسد.»⁽⁴⁾ جواب حسین بن مصعب به فضل در خصوص کارهای پسرش، گواه بر رقابت و عدم فرمانبری طاهر از فضل است. او اظهار

ص: 105

1- - کتاب الوزراء و الکتاب، ص 369.

2- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5598؛ الوزراء و الکتاب، ص 333.

3- - الوزراء و الکتاب، ص 383.

4- - تاریخ بیهقی، ص 169.

داشت که طاهر بعد از این پیروزیها و کشتن امین، لشکر و قدرتی به دست آورده که بر هیچ کس پوشیده نیست و اضافه کرد: «می خواهی که تو را گردن نهد و همچنان باشد که اول بود؟ به هیچ حال، این راست نیاید مگر او را بدان درجه بری که از اول بود». (1) طاهر اگر بر فرمانروایی بغداد باقی می ماند، مسلماً رقیب خطرناکی برای فضل می شد. پس به ناچار این قدرت می بایست از او گرفته شود. شورش نصر بن شبث در رقه (2) بهانه لازم را برای پیشنهاد عزیمت طاهر به آن جا از سوی فضل بن سهل به مأمون فراهم آورد. این کار، حرکتی حساب شده بود، چرا که حوادث بعدی نشان داد وجود طاهر در رقه همانند حضورش در بغداد نمی توانست مؤثر باشد. مأمون خود به ایجاد اختلال در صورت رفتن طاهر از

بغداد آگاه بود، (3) اما به جهت پذیرش سخن فضل با اعزام برادر او به بغداد موافقت کرد. (4) فضل بن سهل قبل از اعزام برادرش، علی بن ابی سعید خاله زاده خود را به بغداد فرستاد و در نامه ای به طاهر و هرثمه از آنها خواست تا تمام کارها و امور دیوانی را تحویل وی

دهند. (5) این اقدام «برطاهر دشوار آمد وگفت امیرالمؤمنین درباره من انصاف نداد». (6) برخورد

طاهر با علی بن سعید و اختلافی که میان آن دو در به دست گرفتن امور مالی ایجاد شد، ناشی از ناراحتی و خشم طاهر بوده است. (7) فضل بن سهل، خود نیز ناراحتی طاهر از این فرمان را پیش بینی می کرد. بنابراین به برادرش حسن بن فضل نوشت: «و برای طاهر هرچه توانی کار نیک بکن و برای او خوب نبود که توبه این مقام رسیدی». (8) عزل طاهر از حکومت بغداد موجب نگرانی مردم

ص: 106

-
- 1- تاریخ بیهقی، ص 169 و ابی حیان توحیدی، البصائر والذخائر، الجزء 1، تصحیح عبدالرزاق محیی الدین، بغداد: مطبعة النجاة، 1954م، ص 70.
 - 2- رقه شهری است برکنار شرقی فرات بین او و حران سه روز راه است و از شهرهای جزیره به حساب می آید که بر سر راه شام قرار دارد. معجم البلدان، ج 3، ص 59.
 - 3- تاریخنامه طبری، ج 2، صص 1229-1230.
 - 4- عوفی، جوامع الحکایات، باب پنجم از قسم اول در ذکر تاریخ خلفا، به تصحیح جعفر شعاع، تهران: نشر دانشگاهی، 1366، ص 134؛ تاریخ نامه طبری، ج 2، ص 1229.
 - 5- کتاب الوزراء و الكتاب، ص 384؛ البلدان، ص 83.
 - 6- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 463.
 - 7- المنتظم، ج 6، ص 68.
 - 8- العقد الفرید، الجزء 4، ص 200.

بغداد از نفوذ فضل بر مأمون شد. (1) این ناراحتی در شورشهای بعدی مردم بغداد بر ضد مأمون بی تأثیر نبوده است. واکنشهای هرثمه نیز نسبت به حسن بن سهل و تمرد از دستوره‌های او نشان داد که وی هیچ رضایتی به حضور حسن بن سهل در بغداد ندارد، هر چند که این مخالفت سرانجام به مرگ هرثمه منجر شد. خشم و ناراحتی طاهر نیز از حسن بن سهل، تا زمان عزیمتش به خراسان ادامه داشته تا آن جا که وساطت دیگران نیز برای آشتی دادن آنها کارساز نبود. (2) همچنین

فضل بن سهل دیگر در نظر او جایگاه پیشین را نداشت، به گونه ای که نحوه برخورد عیسی بن عبدالرحمان دبیر طاهر با فضل بن سهل در مرو، نشان بی اعتباری فضل در نزد طاهر و دبیر اوست. جهشیاری نقل می کند که طاهر عیسی بن عبدالرحمان، دبیر خود را

از رقه برای عذرخواهی به نزد فضل در مرو فرستاد. اما در سخنان تند و برخورد غیر معمول دبیر طاهر، هرگز نشانه‌هایی از عذرخواهی دیده نمی شد. پس از این سخنان چون فضل او را تهدید به قتل کرد تا بدین گونه دست و زبان طاهر را قطع کرده باشد، وی

اعلام کرد طاهر هزاران نفر اشخاص شایسته تر از من در کنار خود دارد. او به درباریان

فضل گفته بود تا ارباب من (طاهر بن حسین) زنده است، فضل بن سهل در نظرم ناچیزتر از این مو می باشد. (3) کیفیت این برخورد به هر شکل که انجام گرفته باشد، نارضایتی طاهر از فضل را نشان می دهد. این تصور به سفر او نزدیکان طاهر نیز سرایت کرده بود. حتی طرفداریهای بعدی دوستان طاهر از وی در نزد مأمون (4) نشان از آگاهی‌شان بر ناراحتی طاهر از قرار داشتن در

ص: 107

1- - روضه الصفا، ص 253؛ تاریخ ابن خلدون، ص 376.

2- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5689.

3- - الوزراء و الكتاب، صص 389-390.

4- - تاریخ طبری، ص 5672؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 290؛ تاریخ ابن خلدون، ص 387.

وضع موجود و طرد شدن به رقه داشت. با آمدن حسن بن سهل به بغداد، فرمان حکومت موصل، شام و مغرب به طاهر بن حسین داده شد و او با خشم و ناراحتی برای نبرد با نصر بن سیار بن شیبث عقیلی عازم رقه شد. (1) قیام نصر در ربیع الاول سال 199 هـ شروع شد. وی از طرفداران امین بود که بعد از کشته شدن او کینه مأمون را به دل گرفت و بنای مخالفت با او را گذاشت. وی در شمال حلب اقامت داشت و چون بر «سمیساط» (2) مسلط شد، گروه بسیاری از اعراب مخالف و قبایل عرب به او پیوستند و کار وی آن چنان بالا گرفت که قسمت شرقی رود فرات و حران را نیز تصرف کرد. (3) نبود یک نیروی مقاوم در مقابل قدرت وی، باعث گرویدن بسیاری از مردم به سمت او شد. در این زمان گروهی از علویان به اعتبار مخالفت نصر با مأمون می خواستند از نیروی وی برای مقابله با عباسیان استفاده و به یاری او خلافت را به خاندان خود منتقل کنند، اما وی بدینی خود را از علویان اظهار داشت و علت جنگ و

ستیز خود را اقدام مأمون در برتری دادن عجم بر عرب ذکر کرد. (4) مطمئناً اشعاری که طاهر و دیگران در فخر بر کشتن امین می خواندند، (5) در تحریک اعراب این منطقه مؤثر بوده است، چنان که اشعار عبدالله بن طاهر در افتخار به اقدام پدرش باعث شد تا محمد بن یزید اموی سخت برآشفته شود و در هجو عبدالله و طاهر شعری بگوید و اعلام کند چرا باید یک ایرانی بر اعراب مباحات کند و بگوید که یکی از پادشاهان عرب را کشته است. وی در هنگام

ص: 108

-
- 1- - بلعمی آن را نصر بن شیبث ربیعی خارجی دانسته است، اما با توجه به تعصب او در حمایت امین، خارجی بودن او صحیح به نظر نمی آید. منابع دیگر نیز او را از خوارج ندانسته اند، تاریخ نامه طبری، 1229.
 - 2- - شهری است بر کنار غربی فرات؛ معجم البلدان، ج 3، ص 258.
 - 3- - تاریخ کامل، ج 10، صص 243-244؛ روضه الصفا، ص 459.
 - 4- - تاریخ کامل، ج 10، صص 251-252؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 375.
 - 5- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5594؛ العقدالفرید، الجزء 2، ص 196.

عزیمت عبدالله به شام از ترس انتقام او وحشت کرد و اظهار

داشت که از روی تعصب عربی خود آن قصیده را خوانده است و عبدالله او را بخشید. (1) همچنین برخورد یکی از اعراب شامی با مأمون که از وی خواسته بود تا با آنها همانند خراسانی ها رفتار کند. (2) گواه بر این است که این خشم و ناراحتی از برتری ایرانی ها در نظر مردم ناحیه شام از همان آغاز پیروزی بر امین توانسته بود دلیلی بر مخالفت و برخورد آنها با خلافت مأمون باشد.

اولین اقدام طاهر در ورود به رقه، نوشتن نامه ای به نصر بود، که از او خواست تا تسلیم شود. (3) اما نصر که قدرت زیادی پیدا کرده بود، توجهی به خواسته طاهر نکرد. بدین گونه نخستین برخورد میان طاهر و نیروهای نصر بن شیبث در کیسوم (4) به وقوع پیوست. در این نبرد، طاهر مجبور به عقب نشینی شد. (5) و تا زمان رفتنش در رقه باقی ماند. اگر چه قیام نصر تا سال 209/هـ 824م به مدت ده سال ادامه داشت و سرانجام عبدالله بن طاهر با محاصره قلعه کیسوم و سخت گرفتن بر نصر او را مجبور به تسلیم شدن

کرد، اما طاهر به واقع نبرد و برخورد قاطع و سختی را برضد نصر به راه نینداخت. وی به

عمد در این جنگ سستی کرد و فقط «نصر بن شیبث را به حصار گرفت و بر در حصار بنشست

و نه جنگ کرد و نه هیچ». (6) اقدام او که نوعی اعتراض به حسن بن سهل تلقی می شد (7) از سوی دیگر دوستانش نیز موجّه جلوه داده شد. (8) در زمان اقامت طاهر در رقه پدرش حسین بن مصعب در خراسان درگذشت، ظاهراً برای او مراسم سوگواری مفصلی برپا کرده

ص: 109

1- - النجوم الزاهرة، ج 2، ص 196؛ طبقات الشعراء، ص 300.

2- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5777.

3- - تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 375؛ محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، ص 194.

4- - کیسوم، قریه ای است از نواحی سمیساط در غرب فرات، معجم البلدان، ج 4، ص 497.

5- - عصر المأمون، ص 273.

6- - تاریخنامه طبری، ج 2، ص 1230.

7- - عصر المأمون، ص 273؛ محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، ص 195.

8- - تاریخ کامل، ج 10، ص 290؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 387.

بودند. مأمون و فضل بن سهل در مراسم تشییع جنازه وی شرکت داشته و فضل بن سهل، خود او را در خاک گذاشته بود. نامه تسلیت مأمون به طاهر نشان همدردی و توجه خاص او به التیام روحی طاهر می باشد. (1) مدت اقامت طاهر در رقه از سال 199 تا 204ه که به فرمان مأمون به نهروان فراخوانده شد، به طول انجامید.

اقدامات حسن بن سهل در بغداد

با مأموریت طاهر به رقه و فراخواندن هرثمه به خراسان (2)، تمام عراق، فارس، اهواز، حجاز و یمن در اختیار حسن بن سهل قرار گرفت. کارهای او در بغداد نشان داد که وی تواناییهای لازم را برای اداره غرب خلافت اسلامی ندارد، زیرا با ورود او این منطقه را

سراسر بحران و آشوب فرا گرفت، چنان که یکی از مهمترین وقایع سال 199 ه / 814م قیام محمدبن ابراهیم علوی معروف به ابن طباطبا بود و سبب قیام او را به شکلی با عزل

طاهربن حسین مرتبط می دانند. (3) به نظر او مردم بغداد از نفوذ فضل بن سهل بر مأمون خشمگین شده و با آمدن برادرش حسن بن سهل به این شهر مخالفت کردند. آنها در همین راستا جرأت برخورد و مقابله با وی را به دست آوردند. آغاز قیام ابن طباطبای علوی را همگام با پیوستن سری بن منصور شیبانی، مشهور به ابوالسرایا از سرهنگان هرثمه (4) به وی می دانند، اما به گفته ابوالفرج اصفهانی، ابن طباطبا قبل از آشنایی با

ابوالسرایا در دیداری با نصر بن شیب، وعده یک قیام رسمی را در جزیره (5) با یکدیگر گذاشته بودند. (6) اما به علت عدم توافق بعد از بازگشت نا امیدانه ابن طباطبا از سفر جزیره با ابوالسرایا آشنا شد. او نیز که به علت تأخیر در دریافت مستمری اش از جانب

ص: 110

-
- 1- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 375.
 - 2- تاریخ کامل، ج 10، ص 244.
 - 3- تاریخ طبری، ج 13، ص 5629.
 - 4- روضة الصفا، ص 253.
 - 5- جزیره ناحیه ای میان دجله و فرات است و از شهرهای آن، حران، رها، رقه و نصیبین می باشد. ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، برگزیده مشترک یاقوت، ترجمه پروین گنابادی، تهران: ابن سینا، 1347، ص 53.
 - 6- ابوالفرج اصفهانی، ترجمه مقاتل الطالبیین، ترجمه رسولی محلاتی، مقدمه و تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، 1349، صص 477-478.

هرثمه نسبت به اوضاع ناراضی بود،⁽¹⁾ به ابن طباطبا پیوست و وعده قیام را در کوفه با یکدیگر گذاشتند. با آغاز قیام، عامل حسن بن سهل را از کوفه بیرون کردند و سپس کار قیام در این

شهر بالا-گرفت. حسن بن سهل، زهیر بن مسیب را با ده هزار سوار و پیاده به جنگ آنها فرستاد. اما این سپاه شکست خورده و عقب نشستند. بعد از این پیروزی ابن طباطبا در گذشت. مرگ فوری او باعث شد تا گروهی ابوالسرایا را عامل قتل و مسموم ساختن او بدانند.⁽²⁾ ابوالسرایا، یکی از جوانان علوی به نام محمد بن محمد بن زید را به جای ابن طباطبا «اسما به امامت برگزید».⁽³⁾

این اقدام او برای آن بود تا خود بتواند بر امور تسلط بیشتر داشته باشد. حسن بن سهل، عبدوس بن محمد را با چهار هزار سوار به جنگ ابوالسرایا فرستاد، ولی او نیز در رجب سال 199 هـ / 814 م شکست خورده و کشته شد. ابوالسرایا بر بصره، واسط، حجاز و یمن مسلط شد و حتی در کوفه به ضرب سکه پرداخت. حسن بن سهل به ناچار هرثمه بن اعین را که عازم خراسان بود با تهدید و تطمیع به جنگ ابوالسرایا فرا خواند.

هرثمه کوفه را محاصره کرد و در نبردی سخت با ابوالسرایا بسیاری از یارانش را کشت و کوفه را تصرف کرد.⁽⁴⁾ ابوالسرایا به همراه محمد بن محمد بن زید و هشتصد تن از یارانش

به اهواز گریخت و در آن جا از حسن بن علی شکست خورد و به جلولا رفت و در حالی که به سختی مریض بود، به اسارت درآمد. حسن بن سهل دستور داد گردن او را بزنند. ولی محمد بن محمد را

ص: 111

1-- تاریخ طبری، ج 13، ص 5629.

2-- تاریخ طبری، ج 13، ص 5630.

3-- تاریخ گزیده، ص 311.

4-- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 463؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 378.

به نزد مأمون فرستاد(1) و در خراسان وی را مسموم کردند.(2) مدت قیام ابوالسرایا را ده ماه دانسته اند.(3) هم زمان با شورش ابوالسرایا، ابراهیم بن موسی بن جعفر نیز بر یمن مسلط شد و در این شهر دست به قتل عام مردم زد. به همین علت، او را قصاب می گفتند.(4) او سپس وارد مکه شد و قدرت را در این شهر به دست گرفت. حسن بن سهل از آغاز به دست گرفتن حکومت در بغداد تا زمان آمدن مأمون هرگز نتوانست آرامشی در قلمرو حکومت خود برقرار کند. در سال 200 هـ / 815 م گروهی از سپاهیان بر ضد وی شورش کردند و قرار گذاشتند حسن بن سهل و عمال وی را از بغداد بیرون کنند. آنها اسحاق بن موسی هادی را به عنوان والی از طرف مأمون برگزیدند و جنگ و درگیری آنها با سپاهیان حسن بن سهل چندین ماه به طول انجامید. با اخراج علی بن هشام والی حسن بن سهل از بغداد وی که تا این زمان در مداین بود در سال 201 هـ

816 م به واسطه گریخت. مردم بغداد در این زمان تصمیم گرفتند منصور بن مهدی را به خلافت بردارند، ولی وی رضایت داد بر این که جانشین مأمون در بغداد باشد،(5) تا بدین وسیله تنفر خود را از حکومت حسن بن سهل اعلام کند.(6) در این سال، هرج و مرج در بغداد و شهرهای مختلف عراق به حد اعلا رسیده بود. اوپاش و تبهکاران در بغداد دست به آزار مردم و غارت اموال آنان می زدند، خانه ها و روستاها تاراج شده و از هیچ

کس کاری ساخته نبود.

در این میان، پرهیزگاران شهر برای مقابله با رندان، خود دست به کار شدند و مردی به

ص: 112

-
- 1- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5629؛ ابن قتیبه دینوری، المعارف، حقه و قدّم له ثروت عکاشه، مصر: دارالکتب، 1379 هـ / 1960 م، ص 388؛ مروج الذهب، ج 2، ص 439.
 - 2- - مقاتل الطالیین، ص 510.
 - 3- - تاریخ کامل، ج 10، ص 255.
 - 4- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5638؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 256.
 - 5- - تاریخ ابن خلدون، ج 2، صص 2380-382؛ تاریخ کامل، ص 261.
 - 6- - بنی هاشم و فرماندهان بغداد می گفتند: «ما گبر و گبرزاده را که حسن بن سهل باشد نمی خواهیم»، ر. ک: تاریخ کامل، ج 10، ص 267.

نام خالد درویش، همسایگان خود را برای مقابله با او باس به کمک طلبید. مردم خود به مقابله با این جماعت پرداختند و توانستند تا حدی آرامش را در شهر برقرار کنند.⁽¹⁾ انتخاب علی بن موسی به ولیعهدی مأمون یکی دیگر از عوامل بحران و آشوبهای مختلف عراق بود، زیرا مأمون فرمان ولیعهدی امام رضا علیه السلام نیز دستور تغییر لباس سیاه را که شعار عباسیان بود به لباس سبز - که شعار علویان بود - به همه حاکمان خود صادر

کرده بود. حسن بن سهل نیز در رمضان سال 201ه/مارس 817م مردم عراق را از این ولایتعهدی آگاه کرد و به اصحاب و سپاهیان و سرداران خود دستور داد بعد از این از لباس سبز به عنوان لباس رسمی استفاده کنند. وقوع یک چنین رخدادی که برای اولین و آخرین بار از سوی یک خلیفه عباسی انجام گرفت، باعث شگفتی مردم بغداد شد. گروهی به این امر رضایت داده و گروهی که تحت تأثیر سران بنی هاشم بودند و نمی خواستند خلافت از خاندان عباسی بیرون رود، ابراهیم بن مهدی ملقب به «شکله»⁽²⁾ را به خلافت انتخاب کردند.⁽³⁾ هر چند ابن اثیر اشاره می کند که عباسیان در بغداد پیش از مسأله ولایتعهدی امام رضا علیه السلام ابراهیم بیعت کرده بودند،⁽⁴⁾ اما به گزارش منابع علت اصلی بیعت مردم بغداد با ابراهیم بن مهدی که در محرم سال 202ه/817م انجام گرفت در نتیجه ولایتعهدی ایشان بوده است.⁽⁵⁾ ابراهیم بن مهدی نیز بعد از به قدرت رسیدن،

دوران آرامی را در بغداد سپری نکرد درگیری مداوم او با سپاهیان و طرفداران حسن بن سهل در بغداد در تمام مدت یکسال و یازده ماه امارت وی ادامه داشت.⁽⁶⁾ سرانجام وجود این آشوبها مأمون را بر آن داشت تا

ص: 113

1- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 383؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 269.

2- مادر ابراهیم بن مهدی کنیزی بود به نام شکله. بنابراین، برای تحقیر، او را به نام مادرش ابراهیم شکله می نامیدند. وی خواهری داشت و هر دوی آنها از موسیقی دانه‌های معروف زمان خود بودند. ک: تاج، صص 7-86؛ دعبل بن علی در اشعاری برای تمسخر منصب خلافت گفته بود: اگر قرار است ابراهیم بن مهدی خلیفه باشد بعد از وی محارق - از مغنیهای معروف دربار هارون و مأمون - باید به خلافت برسد. محمد حبیب الهی، ارمغان نوید اصفهان، میثم تمار، 1363، ص 320.

3- تاریخ طبری، ج 13، ص 5660؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 384؛ مروج الذهب، ج 2، ص 441.

4- تاریخ کامل، ج 10، ص 271.

5- مروج الذهب، ج 2، ص 441؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5660؛ ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج 2، ترجمه حمیدرضا مستفید، علی اکبر غفاری، تهران: نشر مصدق، 1373 ص 378؛ شیخ مفید، الارشاد، ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی، (بی جا، انتشارات علمیه، بی تا)، ج 2، ص 250.

6- تاریخ طبری، ج 13، ص 5681.

ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

یکی از مهمترین رخدادهای زمان خلافت مأمون، مسأله ولایتعهدی امام رضا علیه السلام بود. امروزه محققان به این مسأله از جهات و ابعاد متفاوت توجه کرده و این قضیه را به شکل

مبسوط مورد بررسی قرار داده اند. بنابر نقل مسعودی، مأمون در سال 815/هـ 200م رجاءبن ابی ضحاک و یاسر خادم(1) را مأمور آوردن امام رضا علیه السلام به مرو کرد. آنان در مدینه، مأموریت خود را با امام بازگو کردند و ایشان را در حالت الزام با خود به خراسان

آوردند. بیهقی چنین نقل می کند که امام علیه السلام در مسیر حرکت خود به مرو از بغداد عبور کرده و یک هفته در نزد طاهر بن حسین اقامت داشته اند، طاهر اول کسی بوده است که با امام بیعت کرد و به همین علت نیز ذوالیمینین نامیده شده است.(2) روایت بیهقی از نظر زمانی و مکانی دچار اشکال است. اولاً، آن که در سال 816/هـ 201م طاهر در بغداد حاضر نبوده است، زیرا از سال 814/هـ 199م او در رقه اقامت داشت. ثانیاً، امام رضا علیه السلام در مسیر مهاجرت خود از سمت بصره به اهواز و سپس به سمت خراسان آمده اند و

اشاره ای به مسیر حرکت امام از جانب بغداد نشده است.(3) با ورود امام به مرو، مأمون ایشان را با احترام خاصی پذیرفت و مسأله واگذاری خلافت و نیز ولایتعهدی را با ایشان

مطرح کرد. درباره این ولایتعهدی، دیدگاههای مختلفی مطرح شده است. به طور کلی دو نوع نگرش میان مورخان وجود دارد، عده ای هدف مأمون را از طرح ولایتعهدی صادقانه یافته و تلاش او را در آشتی دادن خانواده علویان و عباسیان برای برقراری دوستی و

ص: 114

1- - مروج الذهب، ج 2، ص 441؛ بعضی از منابع از جمله الارشاد و مقاتل الطالبیین می نویسند: مأموری که مأمون برای عزیمت امام از مدینه به سوی مرو گسیل داشته بود، عیسی بن یزید جلودی بود. اما اکثر منابع در مورد رجاءبن ابی ضحاک و یاسر خادم اتفاق نظر دارند و روایت صحیح نیز همین می باشد، چرا که عیسی بن یزید جلودی همان کسی بود که به دستور هارون الرشید خانه های علویان را در مدینه غارت کرد و با امام رضا علیه السلام نیز در آن زمان برخوردی داشت. بنابراین، چنین فردی برای مأموریت مأمون انتخاب مناسبی نبود. ر.ک: الارشاد، ج 2، ص 250-251؛ مقاتل الطالبیین، ص 523؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، صص 330-331.

2- - تاریخ بیهقی، ص 171.

3- - محمدبن حسن قمی، تاریخ قم، تصحیح و تحشیه سید جلال الدین تهرانی، تهران: قومس، 1361، صص 199-200.

تفاهم دانسته اند.⁽¹⁾ گروهی دیگر تصمیم او را در این مورد مکارانه و ناشی از ضرورت‌سیاسی می‌دانند که وی بدان گرفتار بود. آنچه در این مورد قابل توجه است، شناخت موقعیت و شرایط زمانی است که مأمون با آن مواجه بود. برخی نیز نذر و تعهد مأمون در واگذاری خلافت به علویان را دلیلی بر⁽²⁾ نیت صادقانه او در انتخاب امام رضا علیه السلام به

ولیعهدی دانسته اند و این مسأله از نظر مأمون زمانی مطرح شد که او هیچ‌امیدی در به دست‌گیری خلافت نداشت. او خود بیان کرده بود که: «من با خدا عهد کردم که اگر بر برادر امین پیروز شدم، خلافت را به برترین مردم از خاندان ابی طالب بسپارم».⁽³⁾ اما واقعیت این است که از زمان مرگ امین در محرم سال 198ه/ سپتامبر 813م تا زمانی که اندیشه دعوت امام رضا علیه السلام مطرح گردید، دست‌کم دو سال سپری شده بود. سکوت مأمون و عدم توجه به مسأله تعهد و نذر خود در این زمان نشان می‌دهد که شرایط پیش‌آمده جدید او را ملزم به انتخاب امام رضا علیه السلام به عنوان ولیعهد نموده است. بنابراین، با توجه به شفاف بودن ضرورت و نیاز مأمون به دعوت امام سعی شده است این اقدام تحت عنوان تعهد و نذر گذشته او قلمداد شود تا کمتر هویت واقعی کار او آشکار گردد. برخی

منابع از تصمیم خود مأمون برای انتخاب علی بن موسی علیه السلام به ولایتعهدی سخن گفته

اند.⁽⁴⁾ گروهی نیز آن را نقشه فضل بن سهل دانسته اند.⁽⁵⁾ اما اوضاع و شرایط بحرانی خلافت به همراه اتکای مأمون به سیاستهای فضل بن سهل برای فرونشاندن این شورشها بیش از هر چیز در دعوت امام علیه السلام مؤثر بوده است.

ص: 115

1-1 P.M. Holt , "AL Mamun" , The Encyclopedia of Islam. vol VI , P.334

2- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 330-331؛ تاریخ بیهقی، صص 170-171؛ ابن قفطی، تاریخ الحکماء، به کوشش بهین دارائی، تهران: دانشگاه تهران، 1371، ص 309.

3- مقاتل الطالبیین، صص 523-524؛ الارشاد، ج 2، ص 250.

4- مروج الذهب، ج 2، ص 441؛ تجارب السلف، ص 158؛ تاریخ بناکتی، ص 156؛ مقاتل الطالبیین، ص 523.

5- عیون اخبار الرضا، ج 2، صص 377-378؛ تاریخ بیهقی، صص 170-171؛ تاریخ فخری، ص 301؛ طبری نیز می‌نویسد: مردم بغداد اعتقاد داشتند این نیرنگ فضل بن سهل است، تاریخ طبری، ج 13، ص 5660.

خروج ابن طباطبا و حمایت ابوالسرایا از او تأثیر بیشتری در مأمون برای این اقدام باقی گذاشت چرا که دامنه این مخالفتها آنچنان بالا گرفت که سایر علویان نیز بنای تعرض گذاشتند. سرانجام در شهرهای بصره و اهواز زید بن موسی بن جعفر، در یمن ابراهیم بن موسی بن جعفر، در فارس اسماعیل بن موسی بن جعفر، در مکه حسن افضس و در مداین محمد بن سلیمان به قدرت رسیدند.⁽¹⁾ به دنبال این قیامها، شهرهای دیگر نیز دستخوش آشوب گردید، چنان که حجاز به دست محمد بن جعفر افتاد و احمد بن عمر بن خطاب ربیعی بر نصیبین و توابع آن چیره شد. در موصل سید بن انس، در میافارقین موسی بن مبارک یشکری، در ارمنستان عبدالملک بن حجاج سلمی و در عراق عجم (ایالت جبال ایران) ابودلف عجلی به قدرت رسیده بودند.⁽²⁾ در چنین شرایطی بود که مأمون به ناچار حیات و بقای حکومت خود را تنها در حمایت از علویان می دید. از این رو، بر خلاف میل عباسیان، ناگهان تغییر روش داد و به

شدت متمایل به علویان شد. نزدیکی وی به امام رضا علیه السلام یگانه روزنه امیدی بود که مأمون را از این گرفتاریها رهایی می بخشید. میرخواند در این باره چنین می نویسد: در

ایام خلافت مأمون از اطراف و اکناف ولایت اسلام، علویان خروج می کردند و مأمون از

این جهت، پیوسته ملول و دلتنگ بود. سرانجام با عاقلان و اصحاب رأی در این باب مشورت کرد. رأی ها بر آن قرار گرفت که باید یکی از اولاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام را که آراسته به حلیه علم و زیور عمل باشد، ولیعهد ساخت و قرعه اختیار بر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام افتاد.⁽³⁾

البته مشکل مأمون در این زمان تنها علویان نبودند،

ص: 116

1- تاریخ یعقوبی، صص 461-462؛ تاریخ کامل، ج 10، صص 244-248؛ مروج الذهب، ج 2، صص 439 - 444.

2- تاریخ یعقوبی، صص 461-462؛ تاریخ فخری، صص 304-305.

3- میرخواند، روضه الصفا، ج 3، تهران، قیام، بی تا ص 485؛ حافظ ابرو، جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، تصحیح غلامرضا ورهرام، (تهران: اطلاعات، 1370)، ص 62.

بلکه خاندان عباسی نیز عامل تهدید کننده دیگری برای او به حساب می آمدند، زیرا عباسیان و خاندان هاشمی اختلاف دیرینه ای با مأمون داشتند. کشتن امین بر خشم آنها افزوده و مأمون در مقابل پایگاه آنها در بغداد، مرورا انتخاب کرده بود و همچنین رضایتی به حضور در بغداد نداشت. (1) در چنین شرایطی که مأمون هم از سوی علویان و هم از طرف عباسیان تحت فشار بود، با نزدیکی به امام رضا علیه السلام رقبای عباسی را از این انتخاب خشمگین ساخت (2) و نیز با اقدام خود، مدعیان علوی را خلع سلاح کرد. او در آغاز به حل بحران و مشکل علویان بیشتر می اندیشید و به عواقب مخالفت با عباسیان کمتر توجه داشت. بنابراین، در

روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال 201ه/مارس 817م (3) امام علیه السلام را به عنوان ولیعهد خویش انتخاب کرد. هر چند وی در آغاز با اصرار زیاد پذیرش خلافت را به امام علیه السلام پیشنهاد می کرد و تا دو ماه نیز بر این امر اصرار داشت، ولی امام علیه السلام که از قصد وی آگاه بودند، امتناع کردند و به ناچار به پذیرش ولیعهدی تن دادند. شرح این وقایع و

جریان واگذاری ولیعهدی به همراه متن این عهدنامه در منابع آمده است. (4) مأمون کسانی از درباریان، چون عبدالله بن طاهر را به متن عهدنامه ولایتعهدی شاهد گرفت (5) و در یک جلسه رسمی که فضل بن سهل بزرگان دربار را از این موضوع مطلع کرد، کسانی با این

انتخاب مخالفت کردند. (6) مأمون بعد از بیعت آغازین، بزرگان کشور و مردم را برای تجدید بیعت خود یک هفته بعد نیز به دربار فراخواند و مراسم با شکوهی بر پا کرد که در آن تمام مردم لباس سیاه

ص: 117

1- جوامع الحکایات، باب پنجم از قسم اول، ص 134.

2- ابن العبری، ترجمه تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمد علی تاج پور و حشمت ا... ریاضی تهران: اطلاعات، 1364، ص 197.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 465.

4- عیون اخبار الرضا، ج 2، صص 308-383؛ الارشاد، ج 2، صص 250-255.

5- المنتظم، ج 6، ص 2779.

6- شیخ صدوق، عیسی بن یزید جلودی، علی بن ابی عمران، ابویونس را از جمله کسانی می داند که مخالف با ولیعهدی امام رضا علیه السلام بوده اند. ر.ک: عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 366.

را ترک و جامه های سبز پوشیده بودند. به دنبال این مراسم یکایک مردم با امام بیعت می نمودند(1) و مخارج و روزی یک سال خود را به خاطر آن روز فرخنده از مأمون دریافت می کردند.(2) علی بن موسی علیه السلام بعد از این مراسم، رضای آل محمد صلی الله علیه و آله نامیده شد.(3) خطبا و شعرا در وصف این بیعت سخنها بسیار گفتند و کسانی چون دعبل بن علی خزاعی به مرو آمده و مشهورترین قصیده خود را به نام مدارس آیات(4) برای امام رضا علیه السلام خواند.(5) مأمون به نام امام رضا علیه السلام مرو سکه زد(6) و به تمام والیان خود نوشت برای آن حضرت از مردم بیعت بگیرند. واکنش مردم به خصوص در عراق نسبت به این اقدام منفی و علاوه بر آن با افزایش نارضایتی آنها توأم بود. بعد از مدت کوتاهی روابط مأمون با امام علیه السلام نیز در مرو به سردی و تیرگی کشیده شد. نصایح امام به مأمون در بیم از خدا و تذکر برخی اعمال ناشایست او برای مأمون سخت بود. به ویژه هنگامی که مأمون محبت و گرایش مردم خراسان در طرفداری از امام علیه السلام را

در واقعه نماز عید فطر سال 201/817م مشاهده کرد، نسبت به نفوذ امام وحشت کرد.

اما مهمترین جریانی که مأمون را نسبت به عواقب سیاستها و کارهای خود آگاه کرد، واکنش مردم بغداد در انتخاب ابراهیم بن مهدی به خلافت بود. او که به علت نقشه های فضل بن سهل از تمامی حوادث عراق کاملاً بی اطلاع بود(7) برای نجات خلافت و حکومت خود در اولین اقدام از مرو به سوی عراق حرکت کرد. در این هنگام اندیشه کشتن فضل و شهادت امام علیه السلام برای رضایت خاطر اهل بغداد در ذهن مأمون شکل گرفت.

اقدامات فضل بن سهل و عزیمت مأمون به بغداد

ص: 118

1- - عباس بن مأمون را نخستین کسی می دانند که با امام بیعت کرد. ر.ک: مقاتل الطالبيين، ص 524.

2- - مقاتل الطالبيين، ص 524.

3- - تاریخ فخری، ص 300؛ مقاتل الطالبيين، ص 524.

4- - دعبل خانه ها و دیار خاندان رسالت را به مدارس تشبیه کرده که محل تلاوت قرآن بوده و در حقیقت منظور وی از تعبیر مدارس آیات همان جایگاه مخصوص خواندن قرآن بوده است. ر.ک: عبدالرحیم غنیمه، تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی، ترجمه نورالله کسائی، تهران: دانشگاه تهران، 1372، چاپ دوم، ص 110.

5- - عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 649.

6- - تاریخ یعقوبی، ص 465؛ مروج الذهب، ج 2، ص 441؛ تاریخ الخلفاء، ص 307.

7- - تاریخ کامل، ج 10، ص 289؛ مجمل التواریخ والقصص، ص 352.

فضل بن سهل، وزیر مأمون عباسی، نقش مهمی در به خلافت رسیدن و قدرت یابی مأمون داشت. پدرش سهل از زرتشتیانی بود که به وسیله حسین بن خالد مسلمان شد.⁽¹⁾ فضل، خود نیز به دست یحیی و به روایتی به دست مأمون در سال 190 هـ / 805 اسلام آورد.⁽²⁾ وی بعد از این به خدمت مأمون در آمد و با امیدی که بر آینده روشن مأمون داشت در نزدیک ساختن خود به او بسیار می کوشید. او در طالع مأمون، نشانه های سلطنت را دیده بود،⁽³⁾ به همین سبب، جهشیاری می نویسد: در زمانی که مأمون، ولیعهد بود، یکی از نزدیکان وی به فضل گفت: «امیر درباره تو نظر مساعد دارد و من امیدوارم تو روزی صاحب هزار هزار درهم بشوی.» فضل در جواب گفت: «همت من بالاتر از کسب مال است و زمانی محل انگشتر من بر شرق و غرب نافذ خواهد بود.»⁽⁴⁾ او در جریان عزیمت هارون به خراسان، مأمون را تشویق کرد به همراه پدرش برای جلوگیری از خطرات احتمالی که ممکن است از جانب امین متوجه او شود، راهی خراسان گردد. با حضور و استقرار مأمون در خراسان و آغاز اختلاف وی با امین، فضل بن سهل نقش فعال خویش را در راهنمایی و موفقیت مأمون به کار بست. او که در بلاغت و حُسن تدبیر اشتهار داشت،⁽⁵⁾ می کوشید تا مأمون را نسبت به حوادث آینده امیدوار سازد.⁽⁶⁾ به همین دلیل،

خود با همه بزرگان خراسان برای حمایت از مأمون ملاقات می کرد⁽⁷⁾ و تمام کارها را به دست خود پیش می برد.⁽⁸⁾ حتی نقش وی در انتخاب طاهر بن حسین به فرماندهی سپاه مأمون برای جنگ با علی بن عیسی⁽⁹⁾ بسیار مهم بوده است. به همین سبب مأمون بعد از این

ص: 119

-
- 1- - النجوم الزهرة، ج 2، ص 172-173
 - 2- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5340؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 377.
 - 3- - تجارب السلف، ص 162.
 - 4- - کتاب الوزراء و الكتاب، ص 355.
 - 5- - روضة الصفا، ص 247.
 - 6- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5417؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 168؛ تاریخ فخری، ص 293.
 - 7- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5408.
 - 8- - النجوم الزاهرة، صص 172-173.
 - 9- - تاریخ گردیزی، ص 294؛ مجمل التواریخ و القصص، ص 349؛ زینت المجالس، ص 174.

پیروزی او را ذوالریاستین نامید که منصب سیف و قلم را داشت، زیرا علی بن هشام، پرچم جنگ و نعیم بن حازم، قلمدان او را حمل می کردند. (1) او نخستین وزیری بود که صاحب لقب شد و نخستین کسی بود که مقام وزارت و لقب را یک جا حایز گردید. او در هنر شمشیر و قلم هر دو مسلط بود (2) و به قول صاحب مجمل التواریخ: «اورا در احکام ذوالریاستین خوانند به لقب و بر درسته‌های (3) جعفری نقش ذوالریاستین، ضرب آن روزگار است به لقب او». (4) مأمون، حکومت همدان تا بلاد تبت و از دریای فارس تا دریای دیلم و گرگان را به او داد و حقوق وی را سه هزار درهم تعیین کرد. (5) او در محافظت از این حدود موفق و کارآمد بود. (6) نفوذ و اهمیت فضل بن سهل در نزد مأمون تا بدان حد رسیده بود که مأمون نامه ای به خط خود برای فضل بن سهل نوشت و در آن اظهار داشته بود:

«تو با همکاری خود با من بر اطاعت خدا افزودی و سلطنت مرا استوار نمودی. از این پس تو را به مقام کسی برگزیدم که هر چه بگوید اطاعت شود. هیچ کس از حیث مقام بر تو تقدم نخواهد داشت. من خدا را به تمام این مطالب گواه گرفتم». (7)

اعتبار فضل بن سهل سبب شد تا وی به علت کدورتی که با طاهر پیدا کرده بود، برادرش حسن بن سهل را به حکومت بغداد و عراق منصوب و طاهر را مأمور جنگ با نصر بن شبث در رقه کند. مأمون بدون هیچ قید و شرطی، تمام امور کشور را در اختیار او گذاشته بود و خود،

وقت خویش را با علما و دانشمندان سپری می کرد. (8) به علاوه، استیلا

ص: 120

-
- 1- - تجارب السلف، ص 162؛ تاریخ ابن خلدون، ص 365؛ سیر اعلام النبلاء، الجزء العاشر، صص 99-100؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 196.
 - 2- - وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ج 4، ص 41.
 - 3- - درست یعنی سکه تمام مقابل نیم درست.
 - 4- - مجمل التواریخ و القصص، ص 350.
 - 5- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5477؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 365؛ تاریخ پیامبران و شاهان، ص 205.
 - 6- - محمد بن اسماعیل ثعالبی، خاص الخاص، شرح محی الدین جنان، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1414 هـ. / 1994 م، ص 134.
 - 7- - کتاب الوزراء والکتاب، صص 385-386.
 - 8- - ذبیح الله صفا، علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران: دانشگاه تهران، 1371، صص 59 و 129.

و نفوذ این وزیر در خلیفه به حدی بود که نمی گذاشت احدی به درگاه او راه یابد. به همین دلیل، هرثمه بن اعین که از وضعیت آشفته بغداد و اعتراض مردم برای نفوذ فضل بر مأمون به خشم آمده بود، کوشید تا به هر شکل ممکن به نزد مأمون راه یابد و شرح دقیقی از تمام وقایع رخ داده را به عرض خلیفه

برساند، زیرا وی نیز همانند طاهر بن حسین چندان تمایلی به حسن بن سهل و اطاعت از فرمان وی نداشت به همین سبب، هنگامی که عازم خراسان بود، به نامه های حسن بن سهل برای جنگیدن با ابوالسرایا توجهی نکرد، اما سرانجام به اصرار و تهدید وی، خود را به نبرد با ابوالسرایا راضی ساخت. (1) اما بی درنگ بعد از پیروزی بر او راهی خراسان شد و توجهی به فرمان بازگشت حسن بن سهل و نامه های پی در پی مأمون در به دست گرفتن حکومت شام و حجاز نکرد. (2) هرثمه قصد داشت مأمون را از آنچه مردم درباره او و فضل بن سهل می گویند، مطلع کند، اما فضل که خود، رضایتی به حضور و گزارش وی نداشت، مأمون را نسبت به نافرمانی او تحریک کرد و نیز شورش ابوالسرایا را به دستور او دانست. این سخنان سبب شد تا در بدو ورود هرثمه، مأمون، وی را به اتهام یاری علویان و ابوالسرایا بدون شنیدن توضیحاتش زندانی کند. (3) و در زندان توسط فضل کشته شد. (4) مرگ هرثمه، فضل بن سهل را از افشای حقایق رهایی داد. او توانسته بود در طول این

مدت با اعمال نفوذ و قدرت فزاینده ای امور خلافت را در دست خود بگیرد. وی به رسم پادشاهان ساسانی بر روی صندلی دسته داری می نشست که آن را

ص: 121

-
- 1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5631.
 - 2- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 380.
 - 3- جهشیاری آورده است که مأمون به تمام سخنان هرثمه گوش داد و هرثمه که اعتنایی به فضل نمی کرد در مقابل مأمون او را نیز متهم به خیانت کرد و سرانجام از مأمون خواست که فضل را تسلیم او کند بعد از آن بود که مأمون خشمگین شده و دستور زندانی کردن وی را داد. ر.ک: الوزراء والکتاب، ص 398-399.
 - 4- تاریخ طبری، ج 13، ص 5646؛ تاریخ کامل، ج 10، صص 259-261؛ العیون والحدایق، ص 442؛ الوزراء والکتاب، ص 392.

تا کنار مأمون برایش حمل می کردند.⁽¹⁾ نقش و تأثیر وی در انتخاب علی بن موسی علیه السلام به ولایتعهدی مأمون⁽²⁾ سبب شد تا گروهی از نزدیکان مأمون به شدت بر او بتازند، چنان که نعیم بن حازم در برابر این سیاستها به فضل گفت:

«تو می خواهی حکومت را از دست ابن عباس بیرون بکشی و به اولاد علی علیه السلام بسپاری، سپس به آنان نیرنگ بزنی تا حکومت به خاندان کسری منتقل گردد».⁽³⁾

سخنان نعیم باعث رانده شدنش از مرو شد. وی نزد ابراهیم بن مهدی در بغداد رفت و بی تردید در تحریک مردم بغداد بر ضد فضل، نقش مهمی ایفا کرد. بعد از این، مخالفتها با فضل بیشتر در جهت گرایش او به علویان انجام می گرفت.⁽⁴⁾

بی تردید یکی از عوامل تلاش فضل در ولایتعهدی امام علیه السلام باقی ماندن مرکز خلافت در خراسان بود، زیرا اهل بغداد راضی به بیعت با یکی از علویان نبودند و خراسان نیز که

زمینه های این پذیرش را بیشتر داشت، می توانست به اقامت طولانی تر مأمون کمک کند و فضل در نتیجه آن به نفوذ قدرت خود همچنان ادامه می داد، اما سیاستهای وی برای مردم بغداد و بزرگان عباسی قابل پذیرش نبود. آنها این اقدامات را دسیسه فضل بن سهل می دانستند.⁽⁵⁾ گسترش آشفتگی در غرب خلافت، حضور مأمون در بغداد را بیشتر می طلبید، و از سوی دیگر سعایت درباریان از فضل در آگاهانیدن مأمون، نسبت به آنچه در بغداد می گذشت، مؤثر بود و از سیاستهای فضل بن سهل که تصویری آرام و مطیع از

بغداد ترسیم کرده بود، پرده بر می داشتند. مخالفان فضل، طرد طاهر از بغداد را با توجه به خدماتش از سیاستهای فضل می دانستند.⁽⁶⁾ با آگاهی مأمون از اوضاع خطرناک بغداد

ص: 122

-
- 1- - الوزراء والکتاب، 396.
 - 2- - به گفته ابن طقطقی، فضل پیشنهاد ولایتعهدی علی بن موسی علیه السلام را به مأمون مکرر می داد، تاریخ فخری، صص 300-301؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 378.
 - 3- - الوزراء والکتاب، ص 392-393.
 - 4- - در نسائم الاسحار علت قتل فضل بن سهل توسط مأمون به خاطر محبت وی به اهل بیت نقل شده است. ر.ک: ناصرالدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار من لطائم الاخبار، به تصحیح میر جلال الدین حسینی، تهران: اطلاعات، 1364، ص 18.
 - 5- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5660.
 - 6- - تاریخ ابن خلدون، ص 387؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 290؛ البدایة و النهایة، ص 251.

تصمیم وی برای عزیمت به پایتخت و حفظ خلافت خویش قطعی شد. او که تا کنون برای بریدن از بغدادیان، خراسان را به عنوان مرکز حکومت برگزیده و به علویان نیز روی خوش نشان داده بود، می بایست بغداد را انتخاب کند و موانعی را که بر سر روابطش با بغداد ایجاد کرده بود از میان بردارد. کشتن فضل بن سهل و به شهادت رساندن امام علیه السلام دیگر اقدامات او اولویت داشت. لذا به دنبال فرصتی بود تا به این نیات خود جامه عمل بپوشاند.

مأمون در سال 817/202م رجاء بن ابی ضحاک را به حکومت خراسان گذاشت و خود رهسپار عراق شد. تصمیم مأمون برای عزیمت به بغداد با توجه به آگاهی اش از کارهای فضل به احتمال زیاد، موجب ترس و نگرانی فضل از حوادث بعدی شده بود. به همین سبب به گزارش یعقوبی تعهدنامه ای را که مبنی بر اجابت خواسته های خود از مأمون گرفته بود، به همراه داشت. (1) اما با وجود این، مأمون در موقعیتی قرار نداشت که پای بند تعهدات و قرارهای پیشین خود باشد. او در سرخس، نقشه قتل فضل بن سهل، وزیر خویش را پی ریزی کرد، چرا که وجود او را مانع دست یافتن خود به بغداد می دید، چهار تن به نامهای مسعودی، سیاه قسطنطنی روحی، فرخ دیلمی و موفق صقلابی مأمور (2) این کار شدند. اینان فضل را در حمام سرخس در روز جمعه دوم شعبان 202ه/فوریه 818م به قتل رساندند. (3) کشتن او ظاهراً با واکنش مواجه شد. شیخ صدوق از اعتراض و شورش سپاهیان برای خونخواهی فضل بن سهل سخن گفته است، که مأمون از ترس به امام پناهنده شد و امام سپاهیان را به آرامش دعوت کرد. (4) یعقوبی از

تبعید

ص: 123

- 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 469.
- 2- تاریخ طبری، ج 13، ص 5672.
- 3- العیون و الحدایق، ص 442.
- 4- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 374.

بعضی فرماندهان سپاه در این زمان یاد می‌کند. (1) اینان به احتمال زیاد در شورش بر ضد مأمون به سبب کشتن فضل بن سهل دست داشته‌اند. این وقایع، مأمون را بر آن داشت تا برای دستگیری قاتلان تلاشی از خود نشان دهد. بنابراین، برای دستگیری آنها ده هزار دینار جایزه گذاشت و مدتی بعد عباس بن هیشم، آنها را گرفت و به نزد مأمون آورد. متهمان در مقابل مأمون اعلام کردند که این امر به دستور شخص خلیفه انجام گرفته

است، ولی مأمون توجهی به سخن آنها نکرد (2) و گفت: «من شما را به سبب اقراری که کردید، می‌کشم». (3) اعتراف متهمان به همراه تأیید سخنان توسط مأمون، هیچ تردیدی را برای نقش مأمون در قتل فضل باقی نمی‌گذارد. اما او ناگزیر بود برای حسن بن سهل که در بغداد دارای نفوذ و نیز سپاه بود، خود را میرا از قتل برادرش جلوه دهد، زیرا در صورت

پیوستن حسن بن سهل به ابراهیم بن مهدی، کار مأمون دشوار می‌شد (4). بنابراین، سرهای قاتلان فضل را به همراه نامه تسلیم خود به نزد وی فرستاد. دادن امتیازات برادرش به او

و هم چنین خواستگاری از دختر وی پوران، نشان داد تلاش مأمون در آرام کردن حسن بن سهل و جلوگیری از هرگونه آشوب و بحران احتمالی توسط او در بغداد زیاد بوده است. هنگامی که فضل کشته شد، او را «نه مالی بود و نه مزرعه ای و نه اسبی» (5). بذل و بخشش او در زمان وزارت، زبانزد شعرا بود. (6) در پند و نصیحت و منع اطرافیانش از تملق گویی تلاش می‌کرد. (7) آن گاه که مسلم بن ولید از او حاجتی خواست، گفت: «امروز

تورا به وعده و

ص: 124

-
- 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 469.
 - 2- همه منابع به شکلی قتل فضل بن سهل را به مأمون نسبت داده و یا اعتراف قاتلان را مبنی بر دستور شخص مأمون در این فاجعه در کتاب خود آورده‌اند. ر. ک: تاریخ فخری، صص 301-302؛ تاریخ طبری، ص 5673؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 469؛ مروج الذهب، ج 2، ص 442؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 290.
 - 3- تاریخ فخری، ص 302.
 - 4- تاریخ نامه طبری، ج 2، ص 1247.
 - 5- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 469.
 - 6- تاریخ فخری، صص 307-308.
 - 7- ابو منصور ثعالبی، تحسین القبیح و تقبیح الحسن، تحقیق شاکر العاشور، بغداد: وزارة الاوقاف، 1401 هـ / 1994، ص 55.

فردا به روا کردن حاجت خود خرم می گردانم تا تو حلاوت امید بدانی و من به جامه وفا آراسته شوم»،⁽¹⁾ مرگ او بر بسیاری از ایرانیان سخت آمد و از امیدها و آرزوهایشان نسبت به مأمون کاسته شد.

به دنبال قتل فضل بن سهل، یکی از موانع عمده مأمون در سازش با بنی عباس حذف شده بود، اما مسأله ولایتعهدی امام رضا علیه السلام همچنان به عنوان یک مشکل اساسی دیگر، باقی مانده بود. مسلماً خلع امام از ولایتعهدی با مخالفتهای تند و آشکار می توانست همراه باشد. به همین علت، برای او چاره ای جز توسل به همان شیوه نیاکان خود در طرح توطئه قتل پنهانی امام علیه السلام باقی نمانده بود. بنابراین، او توانست در اجرای این نقشه به شکل ماهرانه ای عمل کند که همانند قتل فضل بن سهل، رد پای وی آشکار نگردد. شاید جریان قتل فضل بن سهل و رسوایی که در مرگ وی با شورش سپاهیان بر پا شد، به او تجربه کافی داده بود تا در شهادت امام به شکل مرموزانه ای عمل کند. او خود

با شرکت در مراسم به خاک سپاری امام علیه السلام و اظهار تضرع فراوان⁽²⁾ در مجلس سوگواری که ترتیب داده بود تا حدی در رفع سوء ظن ها و مبّرّا کردن خود، از قتل امام موفق شد.

منابعی که به شکلی مأمون را مقصر در قتل فضل بن سهل می دانستند، در مورد شهادت امام رضا علیه السلام به او مظنون نبودند.⁽³⁾ اما از محتوای نامه مأمون پس از شهادت امام به مردم بغداد مشخص می شود که وی در حرکت خود به سمت بغداد تلاش بسیار برای جلب رضایت آنها انجام می داده

ص: 125

1- - شرف الدین عثمان بن محمد قزوینی، ترجمه جاویدان خرد مسکویه رازی، به اهتمام محمدتقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران، 1359، ص 169.

2- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 471.

3- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5675؛ تاریخ کامل، ص 293؛ البداية والنهاية، ص 252؛ تاریخ فخری، ص 302؛ مقاتل الطالبیین، ص 528؛ مجمل التواریخ والقصص، ص 352.

است. او در نامه ای به بنی عباس به آنها اعلام کرد آنچه در

شورش و مخالفت شما در بیعت با علی بن موسی بود، اکنون از بین رفت. (1) پاسخی را که مأمون دریافت داشت، دور از انتظار او بود، زیرا مردم بغداد، دیگر تمایلی به پذیرش او

نداشتند. بنابراین، با تمام نیروهای خود عازم بغداد شد.

مأمون

از توس به جرجان رفت و چند ماه در آن جا اقامت کرد. وی در آن جا رجاء بن ابی ضحاک را که چند ماه قبل به حکومت خراسان منصوب کرده بود عزل، و غسان بن عباد را حاکم خراسان، جرجان، طبرستان، سجستان و کرمان کرد. (2) سپس در مسیر

حرکت خود از گرگان و ری به طاهر بن حسین که در رقه بود، نامه نوشت و از او خواست به او پیوندد. طاهر بن حسین به سرعت از رقه حرکت و در نهروان خود را به مأمون رساند و از آن جا به همراه مأمون در نیمه صفر سال 204 / 819 م وارد بغداد شدند.

فصل ششم: قدرت یابی طاهر در خراسان

موقعیت و مناصب طاهر در بغداد

ورود مأمون به بغداد با مشکل خاصی توأم نبود. مردم پیش از آن، ابراهیم بن مهدی را از خلافت خلع کرده و تمامی مخالفان او نیز هر یک در گوشه ای پنهان شده بودند. مأمون

نیز طاهر بن حسین را به نهروان، آخرین توقفگاه خود پیش از ورود به بغداد فراخوانده بود تا وجود وی و سپاهیانش بر قدرت و شوکت او بیفزاید. انتخاب طاهر به عنوان رئیس شرطه، (3) تلاشی بود که مأمون برای برقراری امنیت و آرامش کامل در بغداد انجام داد. (4) او که از آشوبها و بحرانهای پیشین بغداد نگران بود، اکنون به شخصیت نافذ و

ص: 126

1- تاریخ الخلفاء، ص 307.

2- تاریخ ابن خلدون، ص 388؛ تاریخ پیامبران و شاهان، ص 205؛ یعقوبی در البلدان، عزل رجاء ابی ضحاک را بعد از ورود مأمون به بغداد می داند، ص 84.

3- شرطه از شرط و به معنای محافظان و در واقع به منزله ریاست پلیس و شهربانی امروزه بوده است. در زمان طاهر، این مقام به منزله سپهسالار کل نیروها به حساب می آمده است. ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 475؛ مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 479.

4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 475؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 389؛ محاضرات تاریخ الامم و الاسلامیه، ص 205.

برای کنترل و اداره کامل پایتخت نیازمند بود. طاهربن حسین وفاداری و لیاقت خویش را برای این مهم ثابت کرده بود؛ چرا که هرگز در اموری که به او واگذار می شد، دچار ناکامی نشده و اکنون با کنترل نظامی (1) شهر بهتر می توانست امنیت را برقرار و همه مشکلات احتمالی را برطرف کند. اشاره منابع به این که مأمون در وقت ورود به بغداد تا

یک هفته لباس سبز برتن داشت (2) و سرانجام به خواهش طاهربن حسین لباس سیاه

پوشید، (3) خود گواه بر نزدیکی و موقعیت طاهر در نزد مأمون است. مأمون که پیش از ورود به بغداد موانع اختلاف خود با بنی عباس را به وسیله کشتن فضل و شهید کردن امام

رضا علیه السلام برطرف کرده بود، نگرانی خاصی از ورود به بغداد نداشت. اما اکنون به سبب مصالح سیاسی با همان لباس سبز وارد شد، تا از یک سو قدرت خود را در مخالفت با بنی عباس نشان دهد و از سوی دیگر، التماس و خواهش آنها را برای برگشتن به وضع پیشین بطلبد. سران بنی عباس که از نفوذ طاهربن حسین در نزد مأمون اطلاع داشتند و نیز تلاش مأمون را برای جبران سختیهای طاهر در رقه با اجابت آرزوهایش می دیدند، دست به دامان او شدند و از وی خواستند که مأمون را به پوشیدن لباس سیاه تشویق کند. صاحب مجمل التواریخ می نویسد: «پس آل عباس درخواستند و بزرگان اهل بیت که لباس و رأیت سیاه بکنند و برسان پدران و در این باب طاهربن حسین شفاعت کرد». (4) ابن طقطقی معتقد است مأمون به پیشنهاد زینب، دختر سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس که از زنان محترم

بنی عباس بود، مبادرت به این کار کرد. (5) به دنبال

ص: 127

1- - محاضرات تاریخ الامم و الاسلامیة، ص 205.

2- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 472؛ طبری مدت آن را هشت روز و به قولی بیست و هفت روز دانسته است و نیز ابن اعثم آن را بیست و نه روز دانسته است. ولی با توجه به گفته سیوطی که مأمون مدتی در این کار درنگ کرد، این امر نباید بیشتر از این تاریخ به دراز کشیده شده باشد، تاریخ طبری، ج 13، ص 5683؛ الفتوح، الجزء الثامن، ص 425؛ تاریخ الخلفاء، ص 307.

3- - تاریخ طبری، ص 5683؛ المنتظم، ص 2820؛ البداية والنهاية، ص 253.

4- - مجمل التواریخ والقصص، ص 352-353؛ تاریخ نامه طبری، ج 2، ص 1250.

5- - تاریخ فخری، صص 303-304؛ تجارب السلف، ص 159.

پذیرش مأمون در انجام این کار او دستور داد تا لباس سیاهی را آماده کنند و آن را اول بر تن طاهر کرد و این امتیاز را خاص او گردانید. در هر صورت این اقدام چه به شفاعت طاهر یا به پیشنهاد او برای تسریع در

ایجاد آرامش و رضایت مخالفان انجام گرفته باشد، نشان از تمایل شخص مأمون به انجام این کار و نفوذ طاهر بن حسین در نزد وی است. مأمون با پوشیدن لباس سیاه، آخرین حلقه اتصال خویش با علویان را قطع کرد و سپس سرداران و همه کسانی که به طرفداری از او این کار را کرده بودند؛ لباس سیاه را همچون گذشته پوشیدند و پس از آن، مأمون با

اقتدار، دوران خلافت خویش را در بغداد آغاز کرد. طاهر بن حسین در مدت اقامت یک

ساله در بغداد، صاحب شرطه و مسئول اصلی نظم عمومی این شهر گردید.⁽¹⁾ این مقام به جهت لیاقت طاهر و ارتباط و نزدیکی که میان خاندان او با خلفا ایجاد شده بود، برای سالها در میان خانواده اش موروثی شد.⁽²⁾ انتخاب طاهر به امیری بغداد و فرمانروایی تمام ولایتها از بغداد تا نواحی دوردست مشرق به انضمام حکومت شام که پیش از این داشته،⁽³⁾ نشان می دهد که اداره امنیت کشور در واقع در دست طاهر بوده است. آنچه از مقام شرطه مبنی بر ریاست نظم و اداره یک شهر استنباط می شود، مسلماً به عنوان جزئی از حوزه اختیار و فعالیت طاهر بن حسین به حساب می آید، زیرا نظارت بر کار دیوانها که قبلاً بر عهده برمکیان، بود اکنون به طاهر بن حسین سپرده شده بود.⁽⁴⁾ همچنین مسئولیت جمع خراج سواد عراق که منطقه کشاورزی

ص: 128

-
- 1- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 12؛ تجارب الامم، الجزء الرابع، ص 145.
 - 2- - عبیدالله بن عبدالله بن طاهر که تا سال 300 هجری زنده بود، آخرین فرد این خاندان است که این مقام را بر عهده داشت؛ تاریخ یعقوبی، ص 534.
 - 3- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5685؛ تاریخ نامه طبری، ص 1251؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 302.
 - 4- - Holt "Al-Mamun" Vol VI P.33 -1

بود برعهده او گذاشته شد.⁽¹⁾ وی از جانب خود، مأمورانی را برای دیوان خراج شهرهای مختلف می فرستاد و در انتخاب آنها دقت کرده، نصایح لازم را برای اداره امور به آنها

می داد. به عنوان مثال، آن هنگام که وی عباس بن موسی را به دیوان خراج کوفه فرستاد،

چون مدتی در فرستادن خراج تأخیر کرد، در یکی از توقیعات خود به او نوشت: جوانمرد نیست کسی که در کارهای مهم خود کندی می کند.⁽²⁾ همچنین وقتی که دبیر وی برای دادن گزارش به نزد طاهر آمد، چون شخص یاوه گویی بود و حتی اظهار کرده بود من عباس را نان می خورانم، طاهر نامه ای به عباس بن موسی نوشت که: «عباس از پایگاه خویش بازداشته می شود بدین گناه که کارگزاران خویش را نیکو نمی آید».⁽³⁾ طاهر تنها دیگران را از یاوه گویی و سبکسری باز نمی داشت، بلکه خود نیز از شوخی پرهیز

می کرد. هنگامی که وی به همراه ابوعیسی بن رشید که شخص مسخره ای بود با مأمون غذا می خوردند، ابوعیسی برگه کاسنی را در سرکه فرو برد و بر چشم سالم طاهر زد. طاهر از این کار وی برخشم شد و به مأمون گفت: آیا رواست در حضور تو با من چنین شوخی کند، ولی مأمون به وی گفت به خدا بیشتر از این با من نیز شوخی می کند.⁽⁴⁾

طاهر در مدت اقامت خود در بغداد، احترام و اعتبار زیادی به دست آورده بود. وی در مجالس خصوصی مأمون شرکت می کرد و شعرا نیز در وصف و تعریف از او اشعاری می سرودند.⁽⁵⁾ اعتبار طاهر در نزد مأمون باعث شد تا فضل بن ربیع که به علت خیانت خود و ترس از مجازات مخفی شده بود، به

ص: 129

1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5685؛ البداية والنهاية، ص 253.

2- العقد الفريد، الجزء 4، ص 221.

3- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیه، ص 70.

4- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء 10، تحقیق علی النجدی ناصف، اشرف محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: مؤسسه جمال للطباعة، 1392ه/1972م، ص 229؛ محمد بن یحیی الصولی، اشعار اولاد الخلفاء، (مصر: الناشره هیورث. دن، 1355ه/1936م)، ص 88.

5- عبدالله بن اسعد یافعی، مرأة الجنان، وضع حواشیه خلیل المنصور، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1417ه/1997م، الجزء 2، ص 26؛ المنتظم، الجزء 6، ص 2851.

نزد طاهر بن حسین بیاید و با تعظیم در مقابل طاهر از او خواهش کند تا او را در نزد مأمون شفاعت کند و مأمون بعد از دیدن او اظهار

داشت: چون طاهر در باره تو صحبت کرد، تو را بخشیدم. (1) وی در بغداد به ساخت ابنیه و عمارت های مختلف اقدام کرد. او ظاهرا در همان چند ماه فرمانروایی در بغداد پیش از

رفتن به رقه مسجدی را در این شهر به نام خود بنا کرد. (2) اما از مهمترین بناهای طاهری در این شهر «حریم طاهری» در بالای شهر و در قسمت غربی بغداد بوده است. این منطقه که توسط طاهر ساخته شد، به وسیله دیگران نیز توسعه یافت و نیز مسجد، باغها و بازارهایی داشت که بر رونق آن می افزود. (3) اگر چه عواملی خاص باعث ورود طاهر به خراسان شد، اما خاندان او تا مدتها در بغداد، وارث تمامی امتیازاتی شدند که وی

توانسته بود به دست آورد. خویشاوندان آنها در بغداد برای سالها که حکومت طاهریان خراسان پایدار بود، به عنوان نمایندگان آنان انجام وظیفه می کردند.

علل واگذاری حکومت خراسان به طاهر

اقامت طاهر در بغداد با احترام و قدرت بسیار همراه بود. منابع اولین گزارش در پیدایی اختلاف میان مأمون و طاهر را در ماجرای تأسف خوردن مأمون از مرگ برادرش امین دانسته اند و این مسأله را مهمترین عامل فرستادن طاهر به حکومت خراسان در نظر گرفته اند. اشاره ای به شرح کامل این ماجرا ما را با دلایل و علل واقعی عزیمت طاهر به

خراسان آگاه خواهد ساخت.

بنابر گزارش منابع، هنگامی که میان محمد بن ابی العباس، برادر زن طاهر و علی بن هیشم در نزد مأمون مناظره ای رخ داد، مأمون از سخنان محمد بن

ص: 130

1- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 6؛ المنتظم، ص 2866.

2- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5657.

3- - صفی الدین البغدادی، مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه والبقاع، الجزء الثانی، تحقیق و تعلیق، علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفة، 1373/1954م، ص 877؛ منظور از حریم آن بوده است که هرکس بدان جا پناه می برد در امان بوده است. ر.ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، برگزیده مشترک یاقوت، ص 64.

ابی العباس خشمگین شد. وی به دلیل ترس از مأمون به نزد طاهر بن حسین رفت و از او خواست تا میان او و مأمون برای رفع کدورت واسطه شود. بنابراین، طاهر به خدمت مأمون آمد و اجازه همنشینی با خلیفه را به دست آورد، اما در آن هنگام، مأمون را افسرده و گریان دید. تصور او این بود که خلیفه مشکلی در کار خلافت خود دارد و برای دلداری او عظمت خلافتش و آرامش اوضاع را برای حکومت او یادآور شد. اما مأمون در حالت ابهام گفت: برای چیزی می‌گیرم که گفتش ذلت و پوشاندن آن اندوه است. (1) سپس شفاعت طاهر را در مورد خویشاوندش محمد بن ابی العباس پذیرفت و گناه او را بخشید. نحوه برخورد و سخن مأمون در این مجلس، طاهر را دچار تردید کرد. به همین علت برای آگاهی دقیق از نیت مأمون، هارون بن جیغویه را که یکی از بزرگان خراسان بود، با سیصد هزار درهم مأمور این کار کرد. (2) او دویست هزار درهم به حسین خادم داد تا در فرصت مناسب از این راز مطلع شود. حسین خادم در یک مجلس خصوصی علت گریه مأمون در نزد طاهر را

جوینا شد. مأمون بعد از تهدید حسین خادم مبنی بر کتمان این راز، اظهار داشت دیدن طاهر مرا به یاد برادرم امین انداخت و بر زبونی و خواری وی گریه کردم (3) «اما چیزی از من به طاهر نمی‌رسد که ناخوش بدارد». (4) حسین خادم شرح ماجرا را برای طاهر نقل کرد. طاهر به جهت ترس و وحشتی که از ناراحتی مأمون و سرانجام خیانت او پیدا کرده بود، به نزد احمد بن ابی خالد رفت و با دادن سه میلیون درهم به وی تقاضا کرد (5) تا او

ص: 131

-
- 1- - الدیارات، ص 145.
 - 2- - الاغانی، الجزء 15، ص 226؛ شابشتی هارون ابن جیغویه را دبیر طاهر دانسته است که نقشه ای طرح کرده و حسین خادم را رشوه داد تا راز مأمون را کشف کند؛ الدیارات، ص 145.
 - 3- - مرآة الجنان، ص 28؛ الدیارات، ص 145.
 - 4- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5688.
 - 5- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 475.

را از جلو چشم مأمون دور کند و حکومت خراسان را برایش بگیرد. (1) احمدبن ابی خالد که سابقه دوستی و نزدیکی با طاهر داشت، (2) این خدمت را برای وی انجام داد و توانست ذهن مأمون را نسبت به ناتوانی غسان بن عباد خویشاوند حسن بن سهل (3) که حاکم خراسان بود، دگرگون کند و برای این منظور، ترس حمله ترکان به خراسان را به او گوشزد کرد. مأمون که خود قبل از آن در اندیشه فرستادن شخص دیگری به جای غسان به حکومت خراسان بود، نظر احمدبن ابی خالد را در این باره جویا شد و او طاهر بن حسین را پیشنهاد کرد. اما مأمون ترسید که طاهر در خراسان عصیان کند و این نکته را به او گوشزد کرد، ولی احمدبن ابی خالد ضمانت کرد و اظهار داشت که طاهر هیچ عمل خلافی در خراسان انجام نخواهد داد. بعد از آن بود که مأمون با اعزام طاهر به خراسان موافقت کرد و حکومت خراسان تا حلوان را به وی واگذار نمود. بنابراین، وی با به دست گیری حکومت خراسان در آخر ماه ذی القعدة سال 205ه/ آوریل 821م از بغداد به سمت خراسان به راه افتاد. (4) این واقعه، اگر چه از سوی مورخان به عنوان مهمترین دلیل اعزام طاهر به خراسان یاد شده است، اما به واقع بسیاری از نکات آن با تردید همراه است.

سخن منابع در این که مأمون هرگاه طاهر را می دید، خون برادرش در تن می جوشید (5) و یا گریه بسیار می کرد، (6) پذیرفتنی نیست. زیرا طبری خود می نویسد که مأمون در هنگام اظهار غم گفته بود این چیزی نیست که به خاطر آن آسیبی به طاهر برسانم. از سوی دیگر، شواهدی در دست است که نشان می دهد

ص: 132

-
- 1- - الاغانی، جزء 15، ص 226.
 - 2- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسية، ص 128.
 - 3- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5688؛ المنتظم، ص 2833.
 - 4- - گمنام، العیون والحدایق فی اخبار الحقایق، الجزء الرابع، تحقیق عمر السعیدی، دمشق: بی نا، 1972م، ص 448؛ مراه الجنان، صص 26-27؛ المنتظم، الجزء 6، ص 2833.
 - 5- - مجمل التواریخ والقصص، ص 353؛ جوامع الحکایات، جزء دوم از قسم سوم، ص 533.
 - 6- - مجمل فصیحی، ص 275؛ روضة الصفا، ص 342.

مأمون از قتل برادر خویش خرسندی داشته و یا به روایتی، خود فرمان این کار را به طاهر داده بود. (1) همچنین هنگامی که سر امین را برای او به مرو آوردند، سجده کرد (2) و دستور داد آن سر را برای مردم به نمایش بگذارند. (3) پس اکنون چگونه است که خون او یک باره به جوش آمده است؟ شاید مورخان نمی توانستند بی اعتنایی خلیفه را نسبت به مرگ برادرش بپذیرند و ضرورت رفتن طاهر به خراسان را نشانه ناراحتی مأمون از طاهر، به خاطر مرگ برادرش قلمداد کرده اند. به هر صورت، این امر، اگر چه نمی تواند به عنوان تنها عامل اصلی اعزام طاهر

پذیرفتنی باشد، اما واقعیت این است که مرگ امین، واکنشهایی را در جامعه همچون شورش نصر بن شبث به همراه داشت. (4) شعرا و مخالفان مأمون نیز به گونه ای در اشعار خود، مرگ امین را یادآور می شدند، چنان که حسین بن ضحاک در اشعاری، از خواری که بر امین و خانواده او رفته بود، پرده برداشت. (5) زبیده نیز در نامه ای برای مأمون از آنچه بر امین و حال او گذشته بود، اظهار تأسف کرد. (6) این یادآوریها که به شکلی مأمون را تحت

تأثیر قرار می داد، می توانست عاملی باشد تا با دور کردن طاهر، از یکسو یاد و خاطره امین را فراموش کند (7) و موجبات التیام روحی خود را فراهم آورد (8) و دیگر آن که از گزند زخم زبان شعرا (9) و مردم خود را برهانند. در این میان طاهر نیز با همه نفوذ و قدرتی که داشت، از نزدیکی با مأمون خرسند نبود. او خود، به فراست دریافته بود که ممکن است روزی سعایت درباریان در انتقام خون امین برای او مشکل آفرین باشد، (10) چرا که نامه

امین به

ص: 133

-
- 1- - مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه و تعلیقات شفیعی کدکنی، تهران: نشر آگه، 1347، ج 2، ص 71؛ اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة، ص 315.
 - 2- - تاریخ طبری، ج 13، صص 5579 و 5593؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 274.
 - 3- - مروج الذهب، ج 2، ص 414.
 - 4- - تاریخ کامل، ج 10، صص 251-252؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 375.
 - 5- - حسین بن اسعد دهستانی، ترجمه فرج بعد از شدت، تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1355، ج 1، صص 199-203.
 - 6- - شذرات الذهب، الجزء الثانی، ص 460؛ مروج الذهب، ج 2، صص 415-416؛ محمود بن عمر زرخشری، ربیع الابرار و نصوص الاخبار، تحقیق عبدالامیر مهنابیروت: مؤسسة الاعلمی، 1412/هـ/1992م، الجزء الرابع، صص 248-249.
 - 7- - در نسمة السحر آمده است: مأمون به حال مادر امین بسیار گریه کرد و طاهر را به بدی یاد نمود، نسمة السحر، الجزء الثالث، ص 236.
 - 8- - تاریخ گزیده، ص 314.
 - 9- - الشعر والشعراء، الجزء الثانی، ص 849؛ العقد الفرید، الجزء الثانی، ص 196.
 - 10- - العقد الفرید، الجزء الثانی، ص 196.

او در روزهای آخر محاصره بغداد، یادآور این بود که پاداش خدمت تو به عباسیان، چون دیگران شمشیر و مرگ خواهد بود.⁽¹⁾ بنابراین، ترس از سخنان اطرافیان، یکی از عوامل رضایت مأمون و طاهر توأمان برای دور بودن از یکدیگر بود.

مأمون در اعزام طاهر به خراسان، اهداف و سیاستهای مهمتری را دنبال می کرد و نمی توان پذیرفت که وی با آگاهی از احتمال عصیان و تمرد طاهر در آینده، او را به خراسان فرستاده باشد.⁽²⁾ آن چه مهم است، بررسی این واقعیت است که مأمون نسبت به خراسان توجه و علاقه خاصی داشت، زیرا اقامت چهارساله وی در خراسان، الفتی میان او و مردم این منطقه ایجاد کرده بود که حتی می توان گفت به راحتی رضایت به ترک آن جا نداد.⁽³⁾ از نظر او خراسان یک کشور بود⁽⁴⁾ و می بایست به خوبی اداره شود. به همین سبب رجاءبن ابی ضحاک در حکومت خراسان بعد از مأمون چندان دوامی نیاورد، زیرا به سبب ضعف و بی لیاقتی خود برکنار شد،⁽⁵⁾ و انتخاب غسان بن عباد بعد از وی نشان داد که مأمون خواهان حضور حاکمی قدرتمند در خراسان است، علی رغم آن که یعقوبی در

گزارش خود، حکومت غسان را موفق دانسته است،⁽⁶⁾ اما ظاهراً خلاف این گزارش به آگاهی مأمون می رسید. چنان که حمله ترکان و خوارج به خراسان را به عنوان نشانه های ضعف او به مأمون گوشزد می کردند.⁽⁷⁾ بنابراین، مأمون که خود، زمان اقامتش در مرو با ترکان مشکل داشت، در این هنگام نسبت به تداوم صلح با آنان خوشبین نبود و این امر بر

نگرانی او نسبت به اوضاع خراسان دامن می زد.⁽⁸⁾ از سوی دیگر، خوارج که همواره عاملی برای ناامنی منطقه بودند،

ص: 134

1- - مروج الذهب، ج 2، ص 397.

2- - تاریخ فخری، ص 311؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5688.

3- - تاریخ گردیزی، ص 169.

4- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 475.

5- - البلدان، ص 84.

6- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 470.

7- - العیون و الحدایق، ص 488؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5688؛ المنتظم، ص 2833.

8- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5690.

ذهن مأمون را سخت به خود مشغول داشتند چرا که وی در زمان اقامت در مرو، خطر آنها را تجربه کرده بود.⁽¹⁾ بنابراین، با توجه به نامه های مکرری که بعدها برای دفع خوارج به طاهر می نویسد،⁽²⁾ می توان دریافت که وی در انتخاب طاهر، مسأله سرکوبی خوارج را نیز در نظر داشته است. عدم توانایی غسان در مقابله با خوارج سبب شد تا عبدالرحمن مطوعی از جانب خود با همکاری مردم نیشابور به نبرد با خوارج اقدام کند.⁽³⁾ این امر، ضعف آشکار غسان بن عباد را در نظر مأمون بزرگ جلوه داد. به همین سبب، آن هنگام که احمد بن ابی خالد نامه جعلی مبنی بر استعفای غسان بن عباد را به نظر مأمون رساند،⁽⁴⁾ وی به راحتی از حکومت خراسان عزل شد، اما به جای او جانشینی بهتر از طاهر پیشنهاد نگردید.

انتخاب طاهر به حکومت خراسان از جهاتی به سیاست خود مأمون بازمی گشت، زیرا اقدام او در کشتن فضل بن سهل و شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان با ترس از واکنش مردم خراسان همراه بود. او که از نفوذ این دو شخصیت در خراسان آگاه بود، بیم داشت

که مرگ آنها بازتابی چون قتل ابومسلم به همراه داشته باشد، چرا که خود نیز با رفتنش به

تمام خواسته ها و کمکهای خراسانیان پشت کرده بود. به همین دلیل، به حضور شخصیت نیرومندی در میان خراسانیها⁽⁵⁾ که هم بتواند تأمین کننده احساس محلی و همچنین برقرار کننده امنیت آن جا باشد، نیازمند بود. بنابراین، انتخاب طاهر بن حسین بهترین بود. مأمون به نفوذ طاهر در خراسان و ارتباط وی با بسیاری از خاندانها و بزرگان این منطقه که یکی از امتیازات او به حساب می آمد،

ص: 135

1- - الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، ص 60.

2- - الدیارات، ص 146.

3- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5689.

4- - الاغانی، الجزء 15، ص 226؛ مرآة الجنان، الجزء 2، صص 26-28.

5- - محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، صص 204-205.

آگاهی داشت. (1) بنابراین، وجود او را برای اداره سرزمین خراسان مفیدتر می دانست. اقدام هارون در تقسیم خلافت نشان داده بود که اداره یک چنین قلمرو وسیعی برای خلافت عباسی دشوار است. اکنون با توجه به همه شرایط مناسب، وجود یک حکومت قدرتمند در منطقه خراسان از نظر مأمون تا حدی می توانست به حل بحران و آشوبهای این منطقه کمک کند. (2)

اشاره منابع به ذکاوت و سیاست بیش از حد مأمون برای ما جای این سؤال را باقی نمی گذارد که حرکت طاهر به خراسان را نتیجه کینه مأمون و آگاهی او از قیام آتی طاهر

بدانیم. اگر مأمون به عصیان و تمرد طاهر اطمینان می داشت با توجه به تجربه پیشین خود

در شهادت امام رضا علیه السلام و کشتن فضل بن سهل اکنون نیز می توانست به کنار گذاشتن طاهر اقدام کند. (3) در مجموع، آنچه در این ماجرا به واقعیت نزدیکتر است، بررسی علل انتخاب طاهر به حکومت خراسان از دو بعد است: 1- ضرورت انتخاب او از سوی مأمون (4) بیشتر برای ایجاد آرامش از خطرات احتمالی ترکان و خوارج در منطقه صورت گرفت، (5) زیرا تاریخ خراسان در عهد اموی و عباسی نشان داده بود که این منطقه خاستگاه برآمدن بسیاری از حرکت‌های سیاسی است. بنابراین، در زمان مأمون نیز سیاستی به جز آرامش و اطمینان خاطری، از اوضاع آینده این منطقه در ذهن سیاستمداری چون او متصور نمی شد. به همین سبب برای وی ضروری بود، شخصیتی

چون طاهر را با آن امتیازات و ویژگیهای خاص خود به این منطقه بفرستد، (6) تا شاید بدین وسیله به آرزوی دیرینه خراسانی ها در داشتن یک حکومت وابسته به خود و نیز مطیع دربار خلافت بتواند جامه عمل بپوشاند. 2- انتخاب طاهر

ص: 136

-
- 1- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسية، ص 62.
 - 2- - عصر زرین فرهنگ ایران، صص 203-204.
 - 3- - عوفی در جوامع الحکایات نقل می کند که حسین خادم به مأمون گفت: اجازه بده من گردن طاهر را بزنم. ولی مأمون گفت این کار به مصلحت نیست، ر.ک: جوامع الحکایات، جزء دوم از قسم سوم، بانو مصفا، ص 534.
 - 4- - Holt, "Al-Mamun", The Encyclopedia of Islam, P336-1
 - 5- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5690.
 - 6- - محاضرات تاریخ الامم السلامیه، صص 204-205

به حکومت خراسان، اقدامی نبود که فقط از سوی مأمون انجام گرفته باشد، بلکه در حقیقت، تلاشی بود که بیشتر از سوی طاهر و در نتیجه نفوذ او در اتحاد با دوستانش برای به دست گیری حکومت خراسان صورت گرفت. روایت یعقوبی از خستگی اقامت طاهر در بغداد(1) نشان می دهد که او خود، پیشنهاد دریافت حکومت خراسان را داده بود.(2) بنابراین، پیش از آن که اندیشه ناگواری به ذهن مأمون نسبت به طاهر و یا اقدامات او خطور کند، او خود علاقه مند بود تا از دربار خلافت دور شود و به یکی از آرزوهای دیرینه خویش که حکومت خراسان بود، دست یابد.(3) هم چنین طاهر از نظر روحی نیز علاقه مند بود تا در میان خویشان و نزدیکانش باشد؛ زیرا هنگامی که در شام بود مردمان به پیشواز او می آمدند و از چپ و راست بر او گل نثار می کردند. اما طاهر بی توجه به کسی راه می پیمود، چون سبب اندوه او را پرسیدند، او گفت: «اینها به چه کارم آید که پیرزنان پوشنچ را بین نظارگیان نمی بینم».(4) این سخن نشان می دهد که اقامت طولانی وی در خارج از خراسان برایش ناگوار بود و او دل در خراسان و وطن خود داشت. از طرف دیگر، اقدام طاهر در انتخاب دوستانش به مشاغل مختلف در وقت به حکومت رسیدن در خراسان، نشان از انتظار و آرزوی آنها در به حکومت رسیدن طاهر داشت.(5) علی رغم همه این موارد، دست یافتن وی به حکومت خراسان را می توان پاداش خدمتی دانست که از جانب مأمون به او اعطا شده بود.(6) چیزی که خود، انتظارش را می کشید و کمتر از آن را

حق خویش نمی دانست. آن چنان که

ص: 137

-
- 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 475.
 - 2- الاغانی، الجزء 15، ص 226.
 - 3- عوفی، جوامع الحکایات، جزء دوم از قسم سوم، ص 534.
 - 4- بدیع الزمان به نقل از آدام متر، تمدن اسلام در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران: امیرکبیر، 1364، ج 1 ص 279.
 - 5- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 61.
 - 6- محاضرات تاریخ الامم الاسلامیة، ص 205؛ تمدن اسلام در قرن چهارم هجری، ص 257.

به گزارش طبری، حسن بن سهل قبل از رفتن طاهر به خراسان دوباره او را نامزد مقابله با نصر بن شیبث کرده بود. سعی وی برای دور کردن طاهر - مدعی حکومت خراسان - به شام ممکن است در جهت حمایت از خویشاوندش غسان بن عباد(1) انجام گرفته باشد که ظاهراً گزارشهایی از ناتوانی او به دربار رسیده بود ولی طاهر در اعتراض به این مأموریت اعلام کرد:

«با خلیفه ای جنگ کردم و خلافت را به سوی خلیفه ای کشانیدم و به چنین کاری وادار شدم! شایسته است که یکی از سرداران من به این کار فرستاده شود».(2)

اقدام طاهر برای کسب حکومت خراسان، چه برای رسیدن به آرزوی دیرینه و یا دریافت حق واقعی خویش و نیز فرار از مأموریت‌های دیگر انجام گرفته باشد، نشان از تلاشی است که او با دیگر خراسانیها برای رسیدن به این مقصود بکار بست. احمد بن ابی خالد که ظاهراً در وقت وساطت برای طاهر، از جانب حسن بن سهل که به علت مریضی خانه نشین شده بود، کارها را اداره می کرد،(3) سابقه دوستی دیرینه ای با طاهر داشت. او به جهت خدمتی که به برمکیان کرده بود، مورد توجه فضل بن سهل قرار گرفت و طاهر در وقت محاصره بغداد او را با احترام به مرو فرستاده بود.(4) این سابقه آشنایی سبب شد تا هنگام آمدن مأمون به بغداد طاهر با احمد بن ابی خالد روابط نزدیک و صمیمی خود را ادامه دهد(5) و «هر چه کردند به موافقت و مشورت یکدیگر کردند».(6) چنان که یکدیگر را نیز پند می دادند.(7) بنابراین، هنگامی که ضرورت و نیاز طاهر به پا در میانی احمد بن ابی خالد برای فرستادن وی به حکومت خراسان احساس شد، با توجه به

ص: 138

-
- 1- - غسان عموزاده حسن بن سهل بوده است، ر.ک: تاریخ طبری، ج 13، ص 5689.
 - 2- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5689؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 304.
 - 3- - تاریخ فخری، ص 310.
 - 4- - عوفی، جوامع الحکایات، به تصحیح محمد معین، تهران: دانشگاه تهران، 1355، ص 92.
 - 5- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیه، صص 128-129.
 - 6- - عوفی، جوامع الحکایات، جزء دوم از قسم سوم، ص 531.
 - 7- - شرف الدین عثمان بن محمد قزوینی، ترجمه جاویدان خرد مسکویه رازی، به اهتمام محمد تقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران، 1359، ص 166.

ریافت سه میلیون درهم رشوه از سوی طاهر، (1) وی توانست مأمون را برای اعزام طاهر به خراسان راضی کند. (2) به گفته صاحب اغانی، احمدبن ابی خالد به همه سردارانی که مأمون برای حکومت خراسان پیشنهاد می کرد، ایراد می گرفت، تا آن که در مورد طاهر گفت: کسی که می تواند خوب کارش را انجام دهد، این است. (3) بنابراین، مأمون طاهر را برای حکومت خراسان انتخاب کرد.

اقدامات طاهر در خراسان

طاهر در ماه شوال سال 205ه/مارس 821م به امیری خراسان منصوب شد (4) و در همان وقت فرزندش طلحه را به جانشینی خود به مرو فرستاد. (5) وی مدتی در خارج از بغداد اردو زد تا سپاه و تدارکات کافی برای سفر دایم خود به خراسان مهیا کند. ظاهراً در طول مدتی که وی در خارج از بغداد اقامت داشت، مبلغی پول از جانب مأمون برای او می رسید و تا آخر ماه ذی القعدة سال 205ه/آوریل 821م که به سمت خراسان حرکت کرد، (6) در مجموع، مبلغ ده میلیون درهم از جانب مأمون برای مخارج اداره خراسان به او بخشیده شد. (7) طاهر که حکومت تمامی نواحی شرقی تا حلوان را به دست آورده بود، می بایست بر خراسان بزرگ، سیستان، کرمان، قومس، طبرستان، رویان و ری نظارت داشته باشد. (8) آن هنگام که خبر شورش عبدالرحمان نیشابوری به وی رسید، از بغداد به

سمت خراسان حرکت کرد. (9)

خوارج که از سالها قبل، عامل اصلی ناامنی سیستان و خراسان به حساب می آمدند، با جنگهای فرسایشی خود، حاکمان خراسان را به ستوه آورده بودند. از جمله، ظهور حمزه خارجی، یک تحوّل اساسی در حرکت خوارج به وجود آورده بود، چرا که در طول آن سالها فتنه، رافع بن لیث و درگیری امین و مأمون فرصت کافی برای مقابله با حمزه را

ص: 139

-
- 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 475.
 - 2- ابن طقطقی ذکری از رابطه احمدبن ابی خالد با طاهر نمی کند و اشاره دارد که مأمون خود قصد این کار را داشت و برای انجام آن با طاهر مشورت کرد. ر.ک: تاریخ فخری، ص 311.
 - 3- الاغانی، جزء 15، ص 226.
 - 4- تاریخ گردیزی، ص 297؛ اصفهانی آن را در ماه رمضان می داند، ر.ک: تاریخ پیامبران و شاهان، ص 205.
 - 5- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 205؛ تاریخ گردیزی، ص 297.
 - 6- تاریخ نامه طبری، ج 2، ص 1251؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5690.
 - 7- تاریخ الاسلام، حوادث سنه 201 تا 210، ص 192؛ النجوم الزاهرة، ج 2، ص 178.
 - 8- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 205.
 - 9- تاریخ طبری، ج 13، ص 5690؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 303.

راهم نیاورده بود. این امر، باعث نفوذ و گسترش قدرت حمزه و یارانش گردید، آن چنان که یکی از مأموریت‌های اصلی طاهر در خراسان، نبرد با حمزه خارجی و خوارج بود. او که در زمان امارت علی بن عیسی در خراسان با خوارج جنگ‌های بسیار کرده بود، به شیوه‌های نبرد با آنها کاملاً واقف بود.⁽¹⁾ در آن وقت، نحوه برخورد طاهر با خوارج با شدت عمل و قاطعیت خاص توأم بود. زیرا در هر جا با خوارج برخورد می‌کرد، به شدت آنها را شکنجه و مجازات می‌نمود. آن هنگام که در خدمت علی بن عیسی بود، شنید که خوارج در نزدیکی پوشنگ، سی کودک را به همراه معلمشان کشته‌اند، بنابراین، به تعصب بر سر خوارج برآمد و چون بر گروهی از آنها دست یافت، دستور داد آنها را بر تنه‌های درخت ببندند و سپس درختها را قطع کنند، آن گونه که آنها از وسط به دو نیم

شدند. این برخورد قاطع، آوازه و وحشت از طاهر را در دل خوارج برای مدتها زنده نگه داشته بود. پیش از ورود او ظاهراً به علت ضعف حاکمان خراسان در برخورد با خوارج، حملات آنها به شهرهای خراسان ادامه داشت، تا آن جا که عبدالرحمن مطوعی در نیشابور گروهی از مردم را به دور خود جمع کرده بود⁽²⁾ تا بدون اذن حاکم خراسان - غسان بن عباد - به نبرد با خوارج و دفع حملات آنها اقدام کند. این شخص پیش از این نیز

در زمان علی بن عیسی موفق شده بود تا بیست هزارتن از جنگجویان نیشابور را برای نبرد با حمزه خارجی بسیج کند.⁽³⁾ با توجه به سابقه پیشین او در این کار،

ص: 140

1- - او در نبرد با علی بن عیسی به یارانش گفت: «خارجی وار می‌جنگیم». مروج الذهب، ج 2، ص 392؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5434.

2- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5689؛ تاریخ کامل، ج 10، صص 303-304.

3- - الفرق بین الفرق، ص 61.

نوعی حرکت خود سرانه به حساب می آمد (1) که غسان بن عباد، حاکم خراسان را دچار مشکل کرده بود، زیرا وی نمی دانست که آیا حرکت عبدالرحمن به فرمان مأمون است یا خیر. بنابراین، در مقابل برخوردهای وی با خوارج، واکنش نشان نداد. (2) از سوی دیگر در مورد قیام او که به عنوان برخورد با خوارج شکل گرفته بود، توهم و تردیدهایی وجود داشت که مبادا قیام عبدالرحمن با دسیسه ای به همراه باشد. (3) اما واقعیتها نشان می داد که دیگر زمان پیدایی گروههای مطوعه برای برخورد با خوارج به دلیل ضعف حاکمیت فرا رسیده بود، زیرا رکود کشاورزی و ناامن شدن راههای تجاری در سیستان و به خطر افتادن منافع عمومی به خصوص طبقه خاص و خانواده های معینی مانند خاندان نصر در بست، سرانجام مردم را وا می داشت تا خود، برای دفع این فتنه که طولانی گشته بود، قدمی بردارند.

ظاهراً با آمدن طاهر به خراسان، حرکت عبدالرحمن مطوعی فرونشست و فعالیت خوارج نیز با توجه به شکوه و هیبت طاهر در خراسان کمتر شد، ولی مأمون ظاهراً انتظار داشت تا فتنه خوارج به طور کلی دفع و نابود شود. هرچند طاهر پیایی لشکر بر سر حمزه می فرستاد، (4) ولی این امر گویا مأمون را راضی نمی کرد، به گونه ای که وی در نامه ای، طاهر را به کوتاهی در جنگ با خوارج متهم کرده بود. (5) این اتهام که بعدها مایه اختلاف مأمون و طاهر شد، نمی توانست دلیلی بر بی لیاقتی طاهر باشد، زیرا وسعت حکومت او به همراه پراکندگی حوزه فعالیت خوارج و کمبود سپاهیان که خود به مأمون آن را اظهار داشته بود، (6) نشان می دهد که دفع و نابودی کامل آنها هرگز از

ص: 141

1- تاریخ کامل، ج 10 صص 303-304؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 390.

2- العیون والحدایق، ص 448؛ المنتظم، ص 2833.

3- تاریخ طبری، ج 13، ص 5689؛ تاریخ کامل، ج 10، صص 303-304.

4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 475.

5- الدیارات، ص 146.

6- الدیارات، ص 146.

عهدده یک تن و در زمان کوتاه بر نمی آمده است، هر چند که وی علی رغم این مشکلات، موفق شده بود تا خوارج را به سیستان عقب براند. به دنبال این اقدام، طاهر برای مقابله با

حرکتهای خوارج در سیستان، محمدبن حنین قوسی را که چهارده سال قبل، ولایتدار

واقعی سیستان بود و شناخت خوبی درباره مسایل منطقه داشت،⁽¹⁾ در جمادی الاول سال 820/206م به سیستان فرستاد. انتخاب این شخص قوی و با سابقه، برای ایجاد آرامش در سیستان مؤثر افتاد، به گونه ای که وی «با مردمان نیکویی کرد و ضیاع بسیار خرید و دل مردمان به خویشتن کشید».⁽²⁾ برقراری آرامش در سیستان سبب شد تا طاهر حکومت این منطقه را به پسرش طلحه واگذار کند، اما مرگ زود هنگام طاهر مانع از رفتن طلحه به سیستان شد. برخورد با خوارج، جزئی از فعالیتهای وی برای برقراری آرامش در خراسان بود. او برای جلوگیری از حمله ترکان نیز فرزندان اسدبن سامان خدات را بر ماوراءالنهر حکومت داد.⁽³⁾

دوران اقامت کوتاه طاهر در خراسان با تحولات دیگری نیز همراه بود. به روایتی طاهر بعد از حرکت به سمت خراسان قصد داشت پوشنگ را مرکز حکومت خود قرار دهد.⁽⁴⁾ اما این سخن فقط برای اظهار علاقه خاص طاهر به پوشنگ⁽⁵⁾ عنوان شده است، در حالی که مرو تا زمان عبدالله بن طاهر، مرکز حکومت اسلامی در خراسان بود. ابومسلم اداره امور خراسان را در مرو که کانون قدیم نظامی خراسان بود، قرار داد و در

زمان مأمون در این شهر، قصرها و امارتهای بسیار بنا شد.⁽⁶⁾ طاهر نیز قصر حکومت خود را در این شهر قرار داد. ورود طاهر به خراسان ظاهراً با موافقت و حمایت

ص: 142

1- تاریخ سیستان از برآمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ص 215.

2- تاریخ سیستان، ص 215.

3- تاریخ گردیزی، ص 322.

4- حافظ ابرو نوشته است که طاهریان فوشنج پوشنگ را مرکز حکومت قرار دادند و سپس به نیشابور رفتند. ر.ک: جغرافیای تاریخی خراسان، ص 27.

5- جهشیاری نقل می کند که یکی از آرزوهای طاهر در همان آغاز جوانی به دست گرفتن حکومت پوشنگ بوده است، ر.ک: وزراء والکتاب، ص 366.

6- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص 476.

دوستانش و مخالفت دشمنانش همراه بود. به همین دلیل، طاهر که خود را از جهاتی وامدار بعضی از افراد می دانست، در واگذاری مشاغل به آنها راه افراط در پیش گرفت و مشاغل حساس

را به بعضی از دوستانش واگذار کرد. ابن طیفور گزارش کاملی از انتخاب این افراد و علت آن را از جانب طاهر ارائه می دهد. وی می نویسد هنگامی که طاهر، عیسی بن عبدالرحمن دبیر پیشه را حاجب خویش کرده بود و سعیدبن جنید روستایی را بر دیوان خراج و نیز ابوزید بی سواد را دیوان مهرباری داده بود، بسیاری از نزدیکانش نسبت به

این اقدام که تناسبی میان مشاغل و تجربه آنها نبود، واکنش نشان دادند و طاهر، خود، علت این واگذاری را با توجیه منطقی به عبدالله بن جعفر بغوی این گونه توضیح داد: عیسی بن عبدالرحمن به سبب علم و دانش، لازم بود تا میان من و مردم خراسان واسطه باشد و او را علی رغم شغل دبیری، مقام حاجبی خویش نیز داده ام، اما سعیدبن جنید را

که خدمات بسیار به من کرده بود، می خواستم به پاس خدمتش او را در نزد مردم مقامی بلند اعطا کنم و اگر او کوچکترین دخالتی در دیوان خراج می داشت، او را از این مقام برمی داشتم و ابوزید نیز چون از خردی با من دوست بود، برای توانگر ساختن وی دیوان رسایل را به وی سپردم.

با توجه به این گزارش طاهر که ظاهراً خود را برای این انتصابات از جهت وامداری و رعایت حال دوستی آنان ملزم می دانسته است، به صراحت اعلام داشت که: «مردم بدانند

که من خود، به همه کارها می رسم و کارگشایان و دبیران مرا

دستی نیست و از همین روی بود که در دیوان خراج مردی بی کفایت گماشتیم. همه مردم عذر مرا در این کار بدانند تا این رنج بر من سبک شود» (1). دفاع طاهر از سیاست خود اگر چه تا حدی برای نزدیکانش پذیرفتنی بود اما بسیاری از آنها خود به آنچه طاهر به آنان واگذار کرده بود، قانع نبودند، به گونه ای که چون طاهر، عباس بن عبدالله بن حمیدبن زرین را حکمران سمرقند کرد، وی از این انتخاب ناراحت شد و چون آرزو داشت حکمران ماوراءالنهر باشد، از حکمرانی سمرقند کناره گرفت. تلاش طاهر برای جلب رضایت عباس، نتیجه ای نداشت. طاهر ظاهراً از این قضیه ناراحت بود که اگر چشمداشت تمام دوستانش را رعایت نکند، خواهند گفت آن روزی که بدان دل بسته بودیم و آرزوها برای به حکومت رسیدن طاهر داشتیم، همه بیهوده بوده است. (2) میرد در الکامل خود به تأسی از تاریخ بغداد ابن طیفور، اشعاری درباره این اقدام طاهر سروده است. وی می نویسد:

«ومن یجیء علی التقریب منک لهُ

وانت تعرف فیہ المیل و الصَّعرا

اعط الرجال علی مقدار انفسهم

و اول کلاً بما اولی و ماصبراً».

و کسی که می آید به خود نزدیک می کنیم / و حال آن که انحراف و کوچکی را در او می شناسی / مردان را به اندازه لیاقتشان بده / و به هرکس آنچه سزاوار است، بسپار. (3)

طاهر که شخص لایق و خستگی ناپذیری بود، گمان می کرد که خود با کفایت و رسیدگی به همه امور می تواند کارها را پیش ببرد و اگر به ظاهر و بنا بر مصالحی لازم

است تا مشاغلی را به دوستان قدیمی اش واگذار کند این امر مشکلی

ص: 144

1- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، صص 60-61.

2- - همان کتاب، ص 62.

3- - محمدبن یزید المبرد، الکامل، حققه محمد احمد الدالی بیروت: مؤسسة الرسالة، 1413ه/1993م، الجزء الثاني، ص 542.

به وجود نمی آورد. در واقع نیز همین گونه بود. شخصیت نافذ طاهر مانع ایجاد خلل می شد. او «مردم را استمالت داد و بر سیرت پسندیده می رفت» (1) وجود وی باعث حذف کاستیها و به مقام و عزت رسیدن یاران و خویشاوندانش بود. روایاتی که درباره دقت طاهر در انتخاب کارگزارانش نقل شده، نشان می دهد که وی در خراسان به اعتراف خویش، بنابر یک الزام، تن به این کار یعنی گماردن افراد ضعیف بر کارهای مهم آن هم در یک یا دو مورد

داده است. او خود به فرزندش می گوید: «مردم خاندانها که حاجت افتاده اند بجوی ... و

وضعشان را سامان بر» (2) طاهر هنگامی که عباس بن موسی را به دیوان خراج کوفه فرستاد، به علت آن که دبیر نالایقی را برای خود انتخاب کرده بود، وی را عزل کرد (3) شهرت طاهر به ذوالیمینین تا حدّ زیادی متأثر از همین کفایت و لیاقت او بود. بنابراین، منابع

هرگز طاهر را به بی لیاقتی یاد نکرده اند. اشاره ای در اختلاف نظر منابع پیرامون معروف

بودن طاهر به ذوالیمینین در مجموع، گواه بر توانمندی و اعتبار و منزلت طاهر در میان

بزرگان عصر خود می باشد.

در باب منشأ این لقب طاهر، میان مورخان اختلاف نظر وجود دارد. بسیاری از منابع، اقدام او را در گشتن یکی از سرداران علی بن عیسی، باعث ملقب شدن به این نام

دانسته اند، به گونه ای که وی با هر دو دست و در هر حال با دست چپ آن چنان ضربتی بر فرق یکی از سرداران دشمن زد که موجب حیرت دیگران شد (4). روایت دیگر آن است که چون مأمون طاهر را برای نبرد با علی بن عیسی اعزام کرد، به او گفت: دست راست

ص: 145

1- - مجمع التواریخ السلطانیة، نسخه خطی، ص 243.

2- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5702.

3- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 70.

4- - الدیارات، ص 143؛ تاریخ طبری، ج 12، ص 5435؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 5.

تو دست راست من است و دست چپ تو دست راست توست و هر که را امان دهی از جانب من ایمن است. (1) به همین سبب به روایت بیهقی که دچار اشکال است، طاهر در بغداد با دست چپ خود با امام رضا علیه السلام بیعت کرد و دست راست خویش را مشمول بیعت با مأمون دانست. (2) شایستگی علت نام ذوالیمینین را به سبب داشتن دو شایستگی می‌داند. یک شایستگی رزق نیای طاهر، در حکومت و دیگری شایستگی خود وی در دولت مأمون. (3) در هر حال، نامیدن طاهر به ذوالیمینین به جهت شگفتی کار او و مقام و احترامی بود که در نزد مأمون داشته است. همین احترام، سبب توجه بسیاری از شعرا به طاهر می‌شد. اسماعیل بن جریر البجلی، مداح طاهر بود (4) و عوف بن محلم خزاعی تا زمان مرگ طاهر در پیشگاه او و سپس به خدمت پسرش عبدالله درآمد. (5) آنان در قصیده‌های خود، طاهر را می‌ستودند و صله‌های هنگفت دریافت می‌کردند، چنان که طاهر در یک روز، هزار هزار درهم بخشید و به حراقه بن العین، سیصد هزار درهم داد. سپس به وی گفت: بیشتر بگو تا بیشتر بدهیم. (6) منابع اشاره بر تعریف و تمجید بسیاری از شعرا از طاهر و خاندان او دارند (7) و در مقابل نیز گروهی از شعرا او را هجو می‌کردند و او

را «اعور» یا یک چشم می‌نامیدند، (8) که ظاهراً از کودکی این نقص را داشته است. (9) توجه و بذل و بخشش طاهر تنها مختص شعرا نبود، بلکه علاقه او به علما و دانشمندان نیز بسیار

بود. او عاشق علم و ادب و مشوق صاحبان آن بود. (10) علمایی چون سبیل المطران (11) از

مترجمان معروف و ابوعثمان سهل بن بشر بن علی در خدمت طاهر بوده‌اند. (12) او در هر

ص: 146

-
- 1- - شماره القلوب، صص 235-236؛ تاریخ نامه طبری، ج 2، ص 1216.
 - 2- - تاریخ بیهقی، ص 172؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 5؛ مجمل فصیحی، ج 1، ص 259، زینت المجالس، ص 207. در مجموع پیرامون ملاقات طاهر با امام رضا علیه السلام در بغداد از نظر زمان و مکان اشکالهایی وارد است.
 - 3- - الدیارات، ص 142.
 - 4- - مرآة الجنان، ص 27.
 - 5- - طبقات الشعراء، ص 97.
 - 6- - المنتظم، ص 1851.
 - 7- - الكامل، الجزء الثانی، ص 547؛ خطیب تبریزی، شرح دیوان ابی تمام، بیروت: دارالکتب العربی، 1414هـ/1994م، الجزء الاول، صص 129-130؛ الشعر والشعراء، صص 872-874؛ الاغانی، ج 20، ص 98.
 - 8- - الاغانی، ج 20، ص 155.
 - 9- - ثعالبی، لطائف المعارف، ص 160.
 - 10- - احمد فرید رفاعی، عصر المأمون، مصر، مطبعة دارالکتب، 1346هـ/1927م، المجلد الثانی، ص 272.
 - 11- - محمود نجم آبادی، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، تهران: دانشگاه تهران، 1366، ص 291.
 - 12- - الفهرست، ص 493.

فرصتی به دیدار علما می شتافت. چون به حضور ابو عبید قاسم بن سلام رسید، به وی هزار دینار بخشید، سپس به او گفت: چون برای جنگ به خراسان می روم، دوست ندارم تو را همراه خویش ببرم و ابو عبید نیز کتاب غریب المصنّف را تا بازگشت طاهر از جنگ تدوین و به او تقدیم کرد. (1) اخلاق و روحیه طاهر، موجبات بخشش به شعرا را فراهم می ساخت. وی کمتر انعام خود را از دیگران دریغ می داشت. حتی در وقت جنگ برای صدقه دادن آستین خود را پُر درهم می کرد. (2) او بسیاری از نیازهای حاجتمندان را برآورده می کرد. (3) توصیه های او به فرزندش عبدالله برای رعایت حال این گروه که فقرا را ناامید مکن و برای مداوای مریضان، بیمارستان بساز، بسیار ارزشمند است. (4) او به مسائل اخلاقی توجه خاصی داشت و برانگشتر او قید شده بود «تسلیم در برابر حق، عزّت است». (5) طاهر از شوخی و یاوه گویی بسیار پرهیز می کرد. فرزندش عبدالله را نیز به آن نصیحت می کرد. هنگامی که شنید عبدالله در بغداد شراب نوشیده و بدان حد افراط

کرده که در عالم مستی، خانه او آتش گرفته است، در نامه خود این چنین او را سرزنش کرد. که اگر خبر مرگت به من می رسید، بر من آسانتر بود از این رسوایی. (6) خواسته ها و

تذکرات اخلاقی طاهر در بسیاری از نامه ها و توقیعات او نمایان است. توقیع طاهر به حسین بن عیسی کاتب نیشابوری، در رعایت حال نفس و پرهیز از خطاها معروف است. (7) نقل است طاهر روزی از ابو عبدالله مروزی پرسید: چه مدت است که به عراق آمده ای؟ گفت بیست سال، ولی سی سال است که مرتب روزه می گیرم. طاهر که خود طبعی نکته سنج داشت، به او گفت: من یک سؤال کردم

ص: 147

- 1- - جمال الدین ابی الحسن علی بن یوسف قفطی، انباه الرواة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: مطبعة دارالکتب، 1955/هـ/1374م، الجزء الثالث، ص 15.
- 2- - ابن جوزی، الاذکیاء، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا، ص 153؛ ابی منصور ثعالبی، تحسین القبیح و تقبیح الحسن، تحقیق شاکر العاشور، (بغداد: وزارة الاوقاف، 1401/هـ/1981م)، ص 32.
- 3- - محمد بن اسماعیل ثعالبی، خاص الخاص، شرح محیی الدین جنان، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1414/هـ/1994م، ص 133.
- 4- - مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 604.
- 5- - البصائر والذخائر، ص 62.
- 6- - الدیارات، ص 132.
- 7- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیه، ص 68.

و تو دو جواب دادی. (1) طاهر در توقیعات و نوشته های خود، مسائل اخلاقی را بسیار گوشزد می کرد. مهمترین نوشته او همانا نامه معروفش به فرزندش عبدالله است که مشحون از نکات بدیع و ظریف اخلاقی و سیاسی است.

طاهربن حسین، گذشته از مهارت در کار جنگ، در تدبیر و سیاست و اداره مملکت هم بصیرت داشت. به قول ابن ندیم او و فرزندش عبدالله، شاعر و نویسنده ای بلیغ بودند. (2) هنگامی که مأمون خواست عبدالله را برای حکومت شام و مصر انتخاب کند، از طاهر در مورد فرزندش سؤال کرد. او گفت: اگر عبدالله را ستایش کنم، او را هجو کرده ام

و اگر او را بدگوی کنم، به او ستم کرده ام، ولی من بدان حد که او احسان می کند، نمی کنم. (3) سخن طاهر در وصف عبدالله به گونه ای بود که مأمون خود به عبدالله گفت: «ما تو را از آنچه پدرت درباره ات گفته، برتر می بینیم». (4)

چون عبدالله برای نبرد با نصر بن شبث و مأموریت به جانب مصر انتخاب شد، طاهر

از خراسان (5) نامه ای به او نوشت «اندر وعظ و کار سیاست، سخت عظیم، نیکو و پرفایده». (6) هنگامی که مردم از متن اخلاقی این نامه آگاهی یافتند، درباره آن بحثهای بسیار صورت گرفت و گاه به واسطه عبارتهای نیکو قسمتی از آن را به آب طلا نگاهشته (7) و آن را دست

به دست کرده، نسخه ها از آن نوشتند، (8) زیرا هیچ کس از آن سفارشها خود را بی نیاز نمی دانست. (9) آوازه نامه طاهر در همه جا پیچید و بر اعتبار او به عنوان یکی از بزرگ ترین شخصیتهای عصر مأمون افزوده شد. مأمون، خود بعد از مطالعه این نامه گفت:

«ابوطیب از کارهای دین و دنیا و تدبیر و رأی و سیاست و

ص: 148

1- - عمرو بن بحر جاحظ، کتاب الحيوان، الجزء الثالث، تحقيق و شرح عبدالسلام محمد هارون، بيروت: احياء التراث، 1388هـ/1969م، ص 8؛ ابن جوزي، اخبار الحمقى و المغفلين، صححه و قدم له كاظم المظفر، (نجف: منشورات المكتبة، 1386هـ/1966م)، ص 129.

2- - الفهرست، صص 268-269.

3- - البصائر والذخائر، الجزء الخامس، ص 225.

4- - تاريخ طبرى، ج 13، ص 5691.

5- - البداية والنهاية، ص 263.

6- - مجمل التواريخ و القصص، ص 353. جهت اطلاع از متن كامل نامه طاهر به عبدالله ر. ك: طبرى، ج 13، صص 5692-5705؛ بغداد فى تاريخ الخلافة العباسية، ص 67.

7- - تاريخ الامير، ص 205.

8- - تاريخ كامل، ج 10، ص 321.

9- - محاضرات تاريخ الامم الاسلاميه، ص 194.

سامان ملک و رعیت و حفظ ابناء و اطاعت خلیفگان و به پاداشتن خلافت چیزی نگذاشته، مگر آن که استوار داشته و در باره آن سفارش کرده است»⁽¹⁾.

مأمون دستور داد که آن را برای تمام عاملان حکومت خود بفرستند. این نامه، قانونی بود که عبدالله را با محتاطانه ترین تصمیمها وفق می داد و دارای ارزش علمی، ادبی،

اجتماعی و سیاسی فراوان بود.⁽²⁾ در واقع آنچه را مأمون به عنوان ویژگی نامه طاهر برشمرده است، در اندرز اردشیر بابکان، مؤسس سلسله ساسانی (651-224م) نیز نهفته است و همانندی در مضامین آن را می توان دید. مورخان خود نیز به اقتباس یا به

یکنواختی این نامه با اندرز اردشیر بابکان اعتراف داشته اند. صاحب مجمل التواریخ می نویسد: «و آن را برابر عهد اردشیر بابکان شمرند»⁽³⁾. همانندی توقیعات طاهر نیز با

توقیعات کسری انوشیروان،⁽⁴⁾ نشان از تأثیرات فرهنگی عهد ساسانی بر ادوار بعد تاریخ ایران می باشد. توصیه های طاهر به عبدالله در باب بهترین طریقه های حکومت کردن و اجرای عدالت، همان اصلی است که اردشیر بابکان در اندرز خود به عنوان پایه های اصلی حکومت بر می شمارد.⁽⁵⁾ اردشیر بابکان نیز در وصیت به جانشینانش برای دوام و بقای حکومتشان، توجه به مسأله دین و ترس از عواقب بی توجهی به توده های مردم را گوشزد می کند. سخن او نیز در دلسوزی و مهر و فروتنی همان نکته ای است که طاهر نیز عبدالله را بدان سفارش کرده است. توصیه اردشیر به رسیدگی روزانه امور توسط جانشینان و گماردن چشمانی از جانب خود برای کنترل بهتر امور را نیز طاهر مورد تأکید

قرار داده است.⁽⁶⁾ در مجموع، آنچه که اردشیر در این اندرزنامه ذکر کرده، نکته های اخلاقی و اجتماعی است حاوی تدبیرهای لازم خطاب به جانشینانش

ص: 149

-
- 1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5705.
 - 2- عصر المأمون، ص 272-273.
 - 3- مجمل التواریخ والقصص، ص 353.
 - 4- سعید نفیسی، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران: امیرکبیر، 1336، ص 349.
 - 5- عهد اردشیر، یا اندرز اردشیر بابکان پس از اوستا، کهنترین متنی است که به صورت کتاب مدون از روزگار پیش از اسلام برجای مانده است. ر.ک: مجتبی مینوی، نامه تنسر به گشنسپ تهران: خوارزمی، 1354، ص 19.
 - 6- ابن مسکویه رازی، تجارب الامم، ج 1، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، 1369، صص 114-129؛ گمنام، تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، تصحیح رضا انزلی نژاد، یحیی کلانتری، (مشهد: دانشگاه فردوسی، 1373)، صص 192-195.

برای احیای سنتهای دوره ساسانی. توجه ابن مسکویه (320-421 ه/932-1030 م) به این متن و ترجمه آن نشان می دهد که این اندرز نامه، نسخه معروفی بود(1) که مورخان با آن آشنایی داشته اند و به احتمال زیاد در زمان طاهر بن حسین آگاهی از این متون پهلوی سبب شده است، تا میان مضمون نامه طاهر با اندرز اردشیر بابکان حتی از نظر مقدار مطالب همانندهای زیادی وجود داشته باشد. در نهایت، با توجه به توقیعات و توانمندی طاهر در نگارش نامه و فرمانهای شیوا(2) به همراه آموخته های او در خراسان نشان می دهد کهوی آشنایی کامل با اطلاعات به جای مانده از عهد گذشته را داشته است.

عصیان و فوت طاهر بن حسین

ظاهرا در همان سال اول ورود طاهر به خراسان میان او و مأمون کدورتی به وجود آمده بود.(3) شبی علت این ناراحتی را انتظار مأمون از طاهر برای نبرد با خوارج دانسته است. او در نامه های مکرر طاهر را به مقاومت و جنگ در برابر خوارج برمی انگیزد و طاهر در جواب او دشواری کار و مقصّر نبودن خود را در این مورد گوشزد می کرد. اما مأمون که گمان می کرد طاهر در این مورد مسامحه می کند، نامه ای تند

توأم با ناسزا برای وی نوشت.(4) طاهر نیز نامه او را با جواب تند و قاطعانه پاسخ داد.(5) ظاهرا نامه طاهر موجب خشم مأمون شده بود، به گونه ای که قبل از اظهار عصیان علنی طاهر، مأمون کنیزی را برای مسموم ساختن وی به مروفستاده بود و طاهر که از تبت آن

کنیز آگاه شده بود، او را به نزد خویش فرا خواند و در حالی که موهای سرش را تراشید و

قرآن را در مقابل روی خود قرار داد،

ص: 150

1- - مجمع التواریخ و القصص، ص 61.

2- - G.E.Bosworth, "The Tahirids and Persian literature", Iranian Studies, volume VII, 1969, p, 103-1

3- - البلدان، ص 84.

4- - الدیارات، ص 146.

5- - تاریخ فخری، ص 311.

به آن کنیز گفت: ما فرستاده امیرالمؤمنین یعنی «سم» را قبول کردیم ولی تو را قبول نکردیم. آن کنیز خبر را به مأمون رساند و مأمون به

نزدیکان خود گفت: تراشیدن سر و نشستن بر روی فرش سفید نشان از اطاعت طاهر است، و قرآن گشوده، یادآوری عهد و پیمان میان ماست و مراد وی از شمشیر نیز نشان جنگ در صورت پیمان شکنی است. بعد از آن بود که مأمون به یارانش گفت: دیگر حرف او را نزنید. (1) این سخن با توجه به نامه های مکرر مأمون نشان می دهد که قطعاً طاهر دشمنانی در نزد مأمون داشته است و آنها ذهن او را نسبت به طاهر که جایگاهی والا- به دست آورده بود، خراب می کردند. به همین علت مأمون از آنها خواست تا آرام باشند. تداوم این مخالفتها سرانجام به عصیان علنی و آشکار طاهر منجر شد. او بعد از یک سال و شش ماه که «کمال استقلال یافت» (2) در یک روز جمعه، نام مأمون را از خطبه

انداخت و برای او دعا نکرد. (3) در ممالک اسلامی این زمان رسم بود که در خطبه روز جمعه بعد از نام خدا و رسول او صلی الله علیه و آله نام خلیفه وقت را برای اظهار اطاعت خود و تمام ساکنان ولایت می آوردند، در غیر این صورت، این عمل یکی از نشانه های آشکار و آرام تمرد بر ضد خلیفه به حساب می آمد (4) که بدون جنگ و مخالفت، استقلال خود را آشکارا اعلام می کردند. به همین دلیل، طاهر با حذف نام خلیفه در واقع از آن به بعد مأمون را خلع کرده بود. (5) اگر چه پیش از حذف نام خلیفه از خطبه، میان طاهر و مأمون مخالفتی وجود

ص: 151

1- - العقد الفريد، الجزء الثاني، ص 204.

2- - زينت المجالس، ص 207.

3- - تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 477.

4- - Mark , Sykes, The Caliphate last heritage. New York -1973,P.292 -1

5- - مجمل التواريخ و القصص، ص 354.

داشت، اما این اختلافها نشانه، خلع خلیفه به حساب نمی آمده است، ولی بعد از این بود که او در خطبه نماز جمعه، مخالفت خود را به شکل رسمی و علنی اعلام کرد و به جای دعا برای خلیفه، مردم را مورد خطاب قرارداد و گفت:

«اللهم اصلح امة محمد بما اصلحت به اوليائك و اكفنا مؤونة من بغى علينا وحشد فيها بلم الشعث و حقن الدماء و اصلاح ذات البين».

«خداوندا، امت محمد را نیکودار، چنان که پرستندگان خود را نیک داشتی و ما را از کسانی که نسبت به ما ستم روا داشته اند، بی نیاز فرما، آنان که با ما می ستیزند، از ما دور کن. کار ما را اصلاح کن تا خون به ناحق ریخته نشود».⁽¹⁾

سخنان منابع گواه بر این است که طاهر با قصد و اطلاع کافی مبادرت به حذف نام مأمون از خطبه کرده است،⁽²⁾ چنان که به روایتی این کار را سه هفته متوالی انجام داد.⁽³⁾ به

گزارش طبری، در این هنگام صاحب برید⁽⁴⁾ خراسان مردی به نام کلثوم بن ثابت بود. وی از ترس جان خود برای اعلام گزارش عصیان طاهر به مأمون، غسل مرگ کرده بود.⁽⁵⁾ اما طاهر که آشکارا به این کار پرداخته بود، هرگز ممانعتی برای اعلام گزارش برید به مأمون

نکرد و یا حتی خود او کلثوم بن ثابت را در ارسال این خبر آزاد گذاشته بود.⁽⁶⁾ از بعضی روایتها بر می آید که طاهر بعد از حذف نام خلیفه عباسی خطبه به نام یکی از علویان به

نام قاسم بن علی خواند.⁽⁷⁾ مسلماً باید اقدام طاهر در جلب حمایت علویان خراسان همچون حرکت مأمون در ماجرای ولیعهدی امام رضا علیه السلام بیشتر به سبب اهداف سیاسی خود انجام گرفته باشد.

ص: 152

1- تاریخ کامل، ج 11، ص 4؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5707، خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین حسنی، مآثر الملوک، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران: خدمات فرهنگی رسا، 1372، ص 109.

2- برخی منابع اشاره بر این دارند که طاهر نام مأمون را در خطبه فراموش کرد که صحیح به نظر نمی رسد. ر.ک: طبقات ناصری، ص 192.

3- الاغانی، الجزء 15، ص 228؛ المنتظم، الجزء 6، ص 164.

4- برید، کسی بود که از جانب خلفا یا امراء مأمور بلاد می شد و موظف بود جمله حوادث و اخبار مهم را با پیکهای تندرو که همه وسایل را در اختیار داشتند، به موقع برساند. ر.ک: حسن انوری، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران: کتابخانه طهوری، 1355، ص 186.

5- تاریخ طبری، ج 13، ص 5707.

6- الاغانی، جزء 15، صص 228-229.

7- تاریخ بناکتی، ص 160؛ جوامع الحکایات، مصفا، جزء دوم از قسم سوم، ص 535.

محققا اگر برای طاهر اتفاق نابهنگام پیش نمی آمد، در کار خویش، توفیق بسیار می یافت، زیرا زمینه هایی چون، نفوذ در میان تمامی خاندانها و بزرگان خراسان به همراه

مهارت در لشکرکشی و نفوذی که در میان سپاهیان داشت، مسلما او را کامیاب می ساخت و بعید می نماید که آن گاه چنین قصدی برای واگذاری قدرت به قاسم بن علی علوی داشته باشد. اما اقدامات وی در حذف نام خلیفه از خطبه و همچنین در سکه هایی که به سال 821/هـ 206م ضرب شده است،⁽¹⁾ نشان می دهد که اقدام مهم طاهر در واقع اعلام استقلال از خلافت بغداد به حساب می آمد.⁽²⁾ اما مرگ زود هنگام طاهر در بیست و چهارم جمادی الاخر سال 207/هـ اکتبر 822م⁽³⁾ پیش از آن که خلیفه بغداد را به واکنش

و ادارد، حرکت استقلال طلبانه وی را برای مدتی در خراسان مسکوت گذاشت. مرگ سریع طاهر برای خلیفه بغداد بیش از حد مسرت بخش بود و پس از شنیدن این خبر گفت: «خدا را ستایش که او را پیش برد و ما را مؤخر داشت». ⁽⁴⁾ به گزارش منابع، مأمون پس از دریافت خبر عصیان طاهر به شدت نگران و مضطرب شد،⁽⁵⁾ چرا که احساس کرد خراسان از دست او بیرون رفته است. بنابراین، احمد بن ابی خالد را که ضمانت طاهر را برای حکومت خراسان کرده بود، فراخواند و او را همان شب مأمور حرکت به سمت خراسان کرد. اما احمد بن ابی خالد مأمون را قسم داد تا آن شب را به او مهلت دهد و «گویند شبانگاه خریطه درباره مرگ طاهر رسید». ⁽⁶⁾ به روایت یعقوبی، مأمون بعد از آمدن غسان بن عباد، حاکم پیشین خراسان به بغداد دریافت که استعفای او توطئه احمد بن ابی خالد بوده است. بنابراین، او را فراخواند و گفت:

ص: 153

1- - تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 84

2- - Bernard Lewis, The Arab in History, London, 1970, P.96

3- - البداية و النهایة، ص 264.

4- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5709؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 5.

5- - احمد بن نظر تتوی، تاریخ الفی، نسخه خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ثبت 1291، بدون صفحه.

6- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5708؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 4.

«مرا به سه میلیون درهم که از طاهر گرفتی فروختی»⁽¹⁾ به دنبال خبر عصیان طاهر که به اندازه کافی در بغداد ایجاد وحشت کرده بود، خبر مرگ وی با فاصله اندکی به بغداد رسید. این خبر، گمانهایی را درباره کیفیت مرگ طاهر به همراه آورد، به گونه ای که مرگ وی را در همان شب خلع مأمون به مفاجات دانسته اند⁽²⁾ و علت آن را عارض شدن تب بر او قلمداد کرده اند⁽³⁾ همچنین طبری می گوید: «در پلک و گوشه، چشم وی، رخدادی شد که بی جان بیفتاد»⁽⁴⁾ در مجموع، پذیرش مرگ ناگهانی وی، آن هم از نظر این مورخان در همان شبی که مأمون را خلع کرد، معقول به نظر نمی رسد. ذکر این روایت شاید برای اعلام کفران نعمت طاهر در حق مأمون باشد. هم چنین اظهار این نکته که دست تقدیر انتقام خود را از او گرفته است

و حتی نسبت دادن مرگ طاهر به فرزندش طلحه که عاری از واقعیت است ممکن است

برای همین منظور بوده باشد⁽⁵⁾.

بررسی نقش و دخالت مأمون و یا احمدبن خالد در جریان مرگ طاهر، واقعیتی است که نه تنها دلایل کافی برای اثبات آن وجود دارد، بلکه چگونگی انجام آن نیز با شرایط

این دو تن برای کشتن طاهر همخوانی دارد. احمدبن ابی خالد که واسطه گرفتن حکومت خراسان برای طاهر شده بود، به روایتی از همان آغاز پیش بینی عصیان او را می کرد⁽⁶⁾ و چون ضمانت طاهر را در نزد مأمون کرده بود، احساس می کرد وظیفه سنگین حفظ صداقت رفتار طاهر بر عهده اوست. بنابراین، برای احتیاط، غلامی را به طاهر بخشید و به او فهماند که اگر روزی طاهر از فرمان مأمون سرپیچی کرد، وی را با زهر از میان بردارد⁽⁷⁾ یعقوبی نیز

ص: 154

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 477.

2- مجمل التواریخ والقصص، ص 354.

3- تجارب الامم، الجزء الرابع، ص 152؛ النجوم الزاهرة، الجزء الثاني، صص 183-184.

4- تاریخ طبری، ج 13، ص 5707؛ تجارب الامم، الجزء الرابع، ص 152.

5- زینت المجالس، ص 207.

6- تاریخ فخری، ص 312.

7- تاریخنامه طبری، ج 2، ص 1251؛ تاریخ فخری، ص 312؛ تجارب السلف، ص 169.

روایت می کند، که احمدبن ابی خالد پس از شنیدن عصیان طاهر، محمدبن فرخ عمرکی را که از دوستان طاهر بود، با وعده های بسیار برای کشتن طاهر فرستاد و برادرزاده محمدبن فرخ، موفق به زهر دادن طاهر شد. (1) اما از آن جا که میان رسیدن خبر عصیان و سپس خبر مرگ طاهر به بغداد چندان فاصله ای نبوده است، احتمال فرستادن مأمور و یا کامه های مسموم (2) بعد از شنیدن عصیان طاهر برای کشتن او بعید می نماید. بنابراین، احمدبن ابی خالد برای آن که خود را از گرفتاریهای آتی برهاند و وفاداری خویش را همچنان به خلیفه ثابت نماید، ناگزیر بوده است نقشه از میان برداشتن او را از همان آغاز در ذهن پیروراند.

مأمون نیز که از هنگام حرکت طاهر به خراسان از آینده او تشویش و نگرانی داشت، (3) در این ماجرا بدون سهم نبوده است. ابن خلکان ماجرای فرستادن خادم به همراه طاهر را از بغداد به مأمون نسبت می دهد. (4) وی حتی قبل از عصیان طاهر به سبب اختلافی که با

او پیدا کرده بود، کنیزی را برای کشتن طاهر روانه مرو کرد، اما طاهر که مقصود مأمون را دریافته بود، آن کنیز را پس فرستاد. (5) بنابراین، مأمون که خود نیز با شهادت و مسموم ساختن امام رضا علیه السلام تجربه کافی در این کار داشت، پیش گرفتن چنین شیوه ای را برای از میان برداشتن مخالفانش به کار می گرفت. آخرین سخن طاهر در لحظه مرگ، جمله پارسی «در مرگ نیز مردی باید»، (6) نشان دهنده تحمل مردانه مرگ از جانب او می باشد، چرا که وی بر مسموم شدنش آگاه شده بود و انتظار آن را نیز می کشید. به همین علت بود که وی بعد از کشف توطئه مأمون به

ص: 155

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 477؛ تاریخ الفی نسخه خطی بدون صفحه.

2- تاریخ فخری، ص 311.

3- تجارب الامم، ص 148؛ تاریخنامه طبری، ص 1251.

4- وفيات الاعیان، الجزء الثانی، ص 204.

5- العقدالفرید، الجزء الثانی، ص 204.

6- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیه، ص 71.

کنیز او گفت: ما دیگر فرستاده مأمون یعنی «سم» را قبول

کردیم. (1) حذف نام خلیفه از خطبه نماز جمعه و ضرب سکه که حق قانونی وی به حساب می آمد (2)، عصیانی آشکار تلقی شد که به راحتی می توانست از نظر جاسوسان و مأموران خلیفه مجازات مرگ را به همراه داشته باشد. (3) بنابراین، مأمورانی که برای این منظور آماده خدمت به مأمون بودند، خیلی سریع به وظیفه خویش عمل کرده و او را پنج روز مانده از جمادی الاخر سال 207ه/اکتبر 822م مسموم کردند. (4) فردای آن روز دو عموی طاهر، علی بن مصعب و احمد بن مصعب به قصد دیدن او وارد شدند و چون عادت طاهر آن بود که پیش از آن که هوا روشن شود، بیدار می شد از خادم سؤال کردند و گفت: هنوز امیر در خواب است. آن هنگام که انتظار آنها به درازا کشید و طاهر در وقت نماز نیز

بیدار نشد، به خادم گفتند: او را بیدار کن و چون جرأت نکرد، آنها خود داخل شدند و او

را در دواجی پیچیده دیدند که تکان نمی خورد و مرده بود. خادم درباره آخرین خبر وی گفت: «نماز مغرب و عشا را بکرد و آن گاه دواج را به خویش پیچید و شنیدمش که به

پارسی سخنی می گفت که چنین بود: در مرگ نیز مردی باید». (5)

فصل هفتم: حکومت طلحه بن طاهر در خراسان

واکنشهای مرگ طاهر و انتخاب طلحه به حکومت خراسان

بعد از مرگ طاهر بحرانهایی به سبب مرگ او به وقوع پیوست. شواهدی حکایت می کند که خراسان نسبت به مرگ بی موقع طاهر بی اعتنا نبوده است. همچنین حضور احمد بن ابی خالد، وزیر مأمون در خراسان نیز بی ارتباط با نگرانی مأمون از وضع خراسان نیست. اولین حرکت در قبال مرگ طاهر، شورش سپاهیان خراسان در مرو بود. ارتباط چندین

ص: 156

1- - العقدالفرید، الجزء الثانی، ص 204.

2- - و.و. بار تولد، خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر، 1358، ص 19.

3- - 1- 292, Mark, Sykes, The Caliphate last Heritage New York, p.

4- - البداية و النهاية، ص 264.

5- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5707.

ساله طاهر با سپاهیان، مسلماً میان او و آنان الفتی ایجاد کرده بود که در مقابل مرگ ناگهانی طاهر نمی توانستند آرام بنشینند. طبری، درباره شورش آنها می نویسد: «که سپاهیان به پا خاستند و یکی از خزانه های وی را غارت کردند. سلام ابرش خواجه، به کارش پرداخت و مقرری شش ماهشان داده شد»⁽¹⁾. شاید از نظر لشکر خراسان، خلیفه، مسئول مرگ طاهر بود. بنابراین، انتخاب طلحه بن طاهر به جانشینی پدر به رغم نارضایتی مأمون از طاهر و هم چنین فرستادن احمد بن ابی خالد به خراسان بیشتر در استمالت از لشکریان خراسان بوده است⁽²⁾، زیرا شورش آنها علاوه بر ناراحتی از مرگ طاهر برای گرفتن بیستگانی و مقرری بیشتر نیز بوده است. شایستی نیز معتقد است، سپاهیان در خراسان آشوب برپا کردند و احمد بن ابی خالد برای اصلاح کارها در رفع

نگرانیهای مأمون به خراسان آمد⁽³⁾. او هم چنین مأموریت داشت علاوه بر دلجویی از طلحه، به بررسی وضعیت خراسان و میزان نفوذ خاندان طاهری پردازد و در صورت وجود خطر، خاندان طاهری را از صحنه قدرت حذف کند.

نگارنده بر آن است که حسن بن حسین، برادر طاهر نیز به شکلی در ماجرای شورش سپاهیان بعد از مرگ طاهر دست داشته است. او که یکی از مشاوران طاهر بود، نسبت به توطئه قتل برادر آگاهی بیشتری داشته است. به همین سبب، با توجه به مأموریت‌های نظامی بعدی⁽⁴⁾ او گمان می رود که در این زمان نیز فرماندهی سپاه را بر عهده داشته و به راحتی می توانسته است در هدایت و رهبری سپاهیان سهم داشته باشد. به گزارش تاریخ الفی:

«برادر طاهر بن ذوالیمینین، حسن بن حسین از خراسان گریخته، به کرمان رفت و در آن جا عَلم طغیان

ص: 157

1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5709؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 5.

2- تاریخ ایران بعد از اسلام، ص 505.

3- الدیارات، ص 148.

4- عبدالله بن طاهر، عموی خود، حسن بن حسین را با سپاهی بزرگ برای نبرد با مازیار اعزام کرده بود. تاریخ طبری، ج 13، ص 5897.

و عصیان برافراشته، شروع به مخالفت کرد و مأمون بعد از اطلاع بر حال او،

احمدبن ابی خالد را با لشکری انبوه به دفع او فرستاد و احمد بعد از تردد و سعی بسیار،

حسن بن حسین را به دست آورده، نزد مأمون آورد. مأمون بنا بر عادت که در عفو داشت، از گناه وی درگذشت» (1).

با توجه به این روایت ورود احمدبن ابی خالد به خراسان، سبب شده است تا حسن بن حسین به کرمان فرار کند، چرا که او ظاهراً با خویشاوندان طاهری خود مشکلی نداشته است. وی بعد از بخشیده شدن به دست مأمون دوبار در میان خویشان خود در خراسان دیده شده است. (2) بنابراین، به دنبال حرکت احمدبن ابی خالد به سوی خراسان، حسن بن حسین که توان مقابله با او را نداشته، ناگزیر از برخورد با وی اجتناب می کند و

کرمان را به دلیل دوری از نبرد با او برمی گزیند. (3) همچنین منابع اشاره بر این دارند که حسن بن حسین، در سال 208/هـ 823م از خراسان با اعتراض و برای خروج به سوی کرمان رفت. (4) بنابراین، فاصله چندانی میان حرکت احمدبن ابی خالد به خراسان و نیز اعلام عصیان وی در کرمان نبوده است. در نتیجه، احمدبن ابی خالد، بلافاصله پس از بازگشت به بغداد، برای خواباندن شورش حسن بن حسین که در قبال عدم عصیان طاهر نزد خلیفه ضمانت کرده بود، راهی کرمان شد (5). این مأموریت را علی رغم خستگی سفر قبلی به خراسان به شخص دیگر واگذار نکرد و یا مأمون از او خواسته بود که خود، مأموریتش را در قبال پیامدهای عصیان طاهر به آخر رساند.

از سوی دیگر، برخورد با حسن بن حسین به راحتی انجام نگرفت، به گونه ای که احمدبن ابی خالد ناگزیر به محاصره او

ص: 158

1- الفی، تاریخ الفی، نسخه خطی، بدون صفحه.

2- تاریخ طبری، ج 13، ص 5897؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور، 1366، ص 219.

3- تاریخ الامیر، ص 214.

4- النجوم الزاهرة، ج 2، ص 185؛ البدایة والنهایة، ج 7، ص 265.

5- النجوم الزاهرة، ج 2، ص 185؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5710.

شد. شاید با وعده بخشش خطایش، توانسته بود براو پیروز شود. این امر نشان می دهد که با توجه به عدم نفوذ قبلی حسن بن حسین در کرمان، وی به همراه سپاهیان مطیع خود که مخالف با مأمون بودند و احتمالاً در زمان مرگ طاهر نیز شورش کرده بودند، راهی کرمان شده است. او با نیروهای همراه خود توانسته بود مدتی در مقابل احمد بن ابی خالد ایستادگی کند. اما سرانجام پس از دستگیری وی مأمون از گناهِش درگذشت. مسلماً نفوذ و قدرت خانواده طاهری و نیز تلاش مأمون برای جلوگیری از خطرات و پیامدهای کشتن وی، در بخشش او مؤثر بوده است. همچنین اقدام مأمون در پنهان داشتن مرگ طاهر از عبدالله را شاید بتوان به عنوان

تلاش او در ممانعت از هرگونه خطر احتمالی دانست. هرچند پس از اطلاع عبدالله از فوت پدرش، مأمون در توجیه کار خود، ایجاد شدن نگرانی و تأسف در عبدالله را به

هنگام جنگ با نصر بن شبث، دلیل مطلع نکردن عبدالله از مرگ پدرش ذکر کرد.⁽¹⁾ در مجموع، مرگ طاهر به هر شکل که انجام گرفته باشد، راهی معقول تر از واگذاری قدرت به طلحه از سوی خلافت باقی نگذاشته بود. به گزارش طبری، طلحه که در وقت عصیان پدرش از اعلام گزارش این وضع به بغداد، توسط کلثوم بن ثابت، صاحب برید خراسان آگاه شده بود، او را به سرعت فراخواند و به او گفت:

«آنچه را (طاهر) گفت نوشته ای؟ گفتم: آری. گفت: پس درگذشت او را بنویس و پانصد هزار درهم با دویست جامه به من داد. من درگذشت او را نوشتم و این که طلحه به کار سپاه پرداخته است».⁽²⁾

گزارش مرگ طاهر

ص: 159

1- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 73.

2- - تاریخ کامل، ج 11، ص 4؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5707.

بافاصله اندکی بعد از خبر عصیان او به بغداد رسید. منابع گزارش دو گانه ای از انتخاب عبدالله یا طلحه به حکومت خراسان ارائه داده اند. ابن اثیر می نویسد: مأمون تمام کارها و وظایف طاهر را به فرزندش عبدالله واگذار کرد و او طلحه

را جانشین خود در خراسان قرار داد.⁽¹⁾ ولی «طلحه به نام خود با مأمون مکاتبه می کرد و نام عبدالله را نمی برد». ⁽²⁾ آنچه به واقعیت نزدیک تر است، انتخاب طلحه به جانشینی طاهر است، زیرا مأمون به وجود عبدالله برای سرکوبی نصر بن شبث و آرام کردن بحرانهای غرب نیاز داشت. از سوی دیگر، با توجه به مشکلات خراسان و لزوم تصمیم گیری سریع برای حکومت آن ناحیه، حضور عبدالله به سرعت در خراسان امکان پذیر نبود. بنابراین، در جواب نامه صاحب یرید خراسان که گفته بود با مرگ طاهر، طلحه به فرماندهی سپاه مشغول است⁽³⁾ مأمون در مشورت با احمد بن ابی خالد، کسی را مناسب تر از طلحه که در آن وقت در خراسان حضور داشت، برای آرام کردن اوضاع این منطقه ندید.⁽⁴⁾ بنابراین، در همان سال 822/ه 207م طلحه به حکومت خراسان منصوب شد.

علی رغم مخالفت و ناخرسندی مأمون از طاهر، علت ابقای این خاندان بر حکومت

خراسان چه بوده است؟ پاسخ به این سؤال به راحتی از اوضاع خلافت مأمون مستفاد می شود. در سال 822/ه 207م غرب خلافت اسلامی همچنان درگیر فتنه نصر بن شبث بود و عبدالله بن طاهر، قوی ترین فرد این خاندان، چندین سال به دفع بحرانهای شام و

مصر مشغول بود. از سوی دیگر، تسلط بابک خرمدین بر آذربایجان، مشکل دیگری بود که ذهن خلیفه را به خود مشغول می داشت. بنابراین، مأمون تمایلی به دگرگون کردن آرامشی که در نتیجه حکومت خاندان طاهری بر خراسان

ص: 160

1- تاریخ کامل، ج 11، ص 5؛ المنتظم، ص 2847.

2- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 206.

3- تاریخ طبری، ج 13، ص 5707؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 4.

4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 477؛ عصر المأمون، ص 272.

حکمرما شده بود، نداشت. فتنه دیرپای حمزه بن آذرک که همچنان در خراسان ادامه داشت، نیز مزید بر علت شده بود. دیگر آن شیوه های پیشین در اعزام لشکرهایی از مرکز خلافت و گماشتن فرمانروایان غیر بومی برای تأمین اهداف مورد نظر و سرکوبی خوارج کافی نبود. انتخاب طاهر به همراه عملکردش نقش طاهریان را در ایجاد امنیت خراسان برای عباسیان ثابت کرده بود. بنابراین، واگذاری حکومت به طلحه، امری معقول و حساب شده بود، زیرا عدم انتخاب طاهر به حکومت خراسان برای مأمون بسی راحت تر از کنار زدن طلحه از حکومت خراسان به حساب می آمد، چرا که با نیامدن طاهر هنوز اسمی از حکومت این خاندان بر خراسان نبود و همچنین هماهنگی لازم میان طاهریان با متنفذان و بزرگان خراسان صورت نگرفته بود، اما اکنون عدم انتخاب طلحه از نظر سیاسی غیر قابل تحمل بود.⁽¹⁾ حضور قدرتمند عبدالله با لشکری انبوه در غرب، به همراه نفوذ خاندان طاهری در بغداد و تصدی مشاغل امنیتی مهم این شهر و همچنین تمایل مردم خراسان و نیز معترضان به مرگ طاهر، برای انتخاب فرزندش طلحه، همه شرایط لازم را از نظر سیاسی و اجتماعی برای واگذاری حکومت خراسان به او فراهم آورده بود. تا آن جا که دیگر خلفای عباسی نیز در گماشتن پسران طاهر به حکومت خراسان تردیدی به خود راه ندادند⁽²⁾ و دودمانی را برگزیدند که بعد از طاهر دیگر در برابر آنها مقاومتی نکردند.

اقدامات طلحه در خراسان

به دنبال انتخاب طلحه، مأمون احمدبن ابی خالد را با اهداف خاصی روانه خراسان کرد. او با عبور از جیحون به ناحیه اشروسنه لشکر کشید. کاوس، افشین اشروسنه ناچار مسلمان شد و مأمون او را به حکومت آن

ص: 161

1- - برتولد اسپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی، 1369، ج 2، ص 101.

2- - تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، صص 84-85.

جا منصوب کرد. بعد از او، خلیفه پسرش خیزر را افشین اشروسنه کرد. لشکر کشی احمدبن ابی خالد، فرمانروایی سامانیان بر ماوراءالنهر را نیز تثبیت کرد.(1) اما این عملکرد نظامی بیشتر برای تثبیت موقعیت خلافت و برقراری آرامش و رفع نگرانیهای مأمون در خراسان بود.(2) بارتولد معتقد است هدف اصلی این لشکر کشی برای سرکوبی کاوس، پادشاه اشروسنه بود، زیرا او از پرداخت خراج سر باز زده بود.(3) اما با توجه به ناآرامی خراسان یک چنین لشکر کشی نمی توانست فقط برای دریافت خراج و حمله به اشروسنه تلقی شود. درگیریهای مأمون در نقاط مختلف خلافت اسلامی به همراه مشکلات نظامی که داشت، مانع از آن بود تا صرفاً به شهری از ماوراءالنهر آن همه توجه نشان دهد یا هدف اصلی وی برای فرستادن احمدبن ابی خالد باشد، بلکه تثبیت موقعیت خلافت عباسی در خراسان که برای مأمون بعد از بغداد بیشترین اهمیت را داشت،(4) می توانست تمامی اهداف او را برآورده سازد. به همین منظور، احمدبن ابی خالد بعد از ساماندهی وضع خراسان و ابقای طلحه در حکومت آن جا، برای تکمیل مأموریت خود به اشروسنه رفت. بنابراین، خراسان برای حضور او اولویت داشته است، زیرا عصیان طاهر و سپس شورش سپاهیان بعد از مرگ او مأمون را نسبت به اوضاع آنجا بسیار مضطرب کرده بود و او می بایست بعد از انتخاب طلحه بن طاهر نمایشی از قدرت و شکوه خلافت را با یک لشکر کشی بزرگ به خراسانیان و تمامی مخالفان خود نشان دهد و از سوی دیگر، از نزدیک، وزیرش را مأمور بررسی اوضاع آن ناحیه کند. نتیجه این اقدام، بسیار ثمر بخش بود، چرا که خراسان را تا چند

دهه از تمرّد برضد خلافت عباسی

ص: 162

1- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 85.

2- الدیارات، ص 148.

3- و.و. بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1352، ج 1، ص 458.

4- الدیارات، ص 138.

مصون داشت. احمدبن ابی خالد با حضور خود از وضعیت طلحه در خراسان و فرمانبرداری وی خرسند شد. شاید رضایت کامل او وقتی حاصل آمد که طلحه هدایای هنگفتی تقدیم او و یارانش کرد. از جمله وی مبلغ سه میلیون درهم به همراه هدایایی به ارزش دو میلیون درهم به احمدبن ابی خالد تقدیم کرد.

همچنین به منشی او ابراهیم بن عباس پانصد هزار درهم بخشید. (1)

زیرکی طلحه در تقدیم این پیشکشی سخاوتمندانه آن هم برای وزیری که طبع او با دریافت چنین پولهایی سازگاری داشت، بیش از هر چیز به تثبیت موقعیت او کمک می کرد. بازگشت احمدبن ابی خالد به بغداد اطمینان خاطر مأمون را برای حکومت طلحه و وفاداری خاندان طاهری به همراه داشت. دوران امارت طلحه در خراسان بیشتر در جنگ با خوارج سپری شد و «میان طلحه و حمزه خارجی حربهای فراوان بود» (2). حملات پیاپی خوارج، مشکلات اقتصادی فراوانی را به همراه آورده بود. آنان عاملان ولایت را می کشتند و با سوزاندن دفاتر ثبت مالیاتها، مانع گردآوری منظم مالیات در منطقه می شدند. درآمدهای سیستان هرگز نمی توانست جوابگوی مخارج اداره این سرزمین باشد. به همین علت، طاهریان ناگزیر بودند که سپاه و کمکهای مالی از نیشابور به سیستان بفرستند. (3) مشکل طاهریان در نبرد با خوارج تنها در سیستان نبود، بلکه خوارج به برکت وجود هواداران محلی همچنان نیرومند باقی ماندند. آنها در کرمان، قهستان و بادغیس نیز طرفدارانی داشتند. روایت شایستی که هنگام ورود عبدالله به نیشابور در همه جای آن لانه های خوارج را می یافت، (4) نشان از نفوذ خوارج در میان تمام ناراضیان روستاها داشت. همین امر، تداوم مبارزه با خوارج را برای مدت طولانی سبب گشته بود. نیشابور، بیهق، هرات و دیگر شهرهای خراسان بیشتر دستخوش حملات پیاپی

ص: 163

1- - العیون و الحدایق، ص 452؛ الدیارات، ص 148.

2- - تاریخ گردیزی، ص 301.

3- - تاریخ سیستان از برآمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریانص 64.

4- - الدیارات، ص 216.

خوارج بود، هر چند در زمان ظاهر به علت هیبت و آوازه قدرت او، این حملات به شهرهای

خراسان کمتر شده بود. طلحه نیز در دوران امارت خود بیشتر می کوشید تا حملات و درگیریهای خوارج را در سیستان دفع کند و مانع از تاخت و تاز و تهاجم آنها به سمت خراسان شود. به همین سبب، والیان بسیاری را به سیستان فرستاد تا موقعیت این منطقه را بهتر بتوانند در دست گیرند. او بعد از به قدرت رسیدن ابوالفضل الیاس بن اسد، یکی

از نوادگان سامان خدات را به سیستان فرستاد، اما وی چهار ماه بیشتر در سیستان نماند و

در سال 823/208م قدرت را به معدل برادر محمدبن حَضین قوسی واگذاشت. به گزارش تاریخ سیستان ظاهراً درگیری میان والیان این منطقه حتی موجب اتحاد آنها با خوارج برای پیروزی بر رقیبانشان می شد. بعضی از خوارج در این زمان به عنوان نیرویی در خدمت حاکمان سیستان درآمدند و گروهی از آنان درگیر غارت و آزار مردم شدند.

محمدبن حَضین از نیروی خوارج برای به دست گیری قدرت بهره مند شد. او «همیشه با خوارج ساخته بود و او را هیچ نیازدندی»⁽¹⁾ تبانی میان والیان سیستان و گروهی از خوارج برای برقراری آرامش در این منطقه مرسوم شده بود. شدت فعالیت خوارج سبب شد تا طلحه، محمدبن احوص و سپس محمدبن شیب را در 824/209م و همچنین محمدبن اسحاق بن سهره را در رجب 825/210م به سیستان بفرستد.⁽²⁾ در زمان

محمدبن اسحاق، مردم بست به تحریک عیاران محلی شورش کردند، زیرا افزایش فعالیت خوارج، نقش مهمی در ظهور و تقویت گروه عیاران در سیستان داشت. به همین سبب، موقعیت خاص شهر بست سبب

ص: 164

1- - تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء، ص 178.

2- - تاریخ سیستان از برآمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریانص 216.

شده بود تا در اوایل قرن سوم، این شهر به عنوان یکی از مهمترین مراکز فعالیت عیاران به حساب آید. آغاز شورش آنها در سال 826/هـ در شهر بست سبب شد تا محمد بن اسحاق به جنگ آنها مشغول شود، (1) ولی به علت ناکامی در سرکوبی این شورش طلحه، حسین بن علی سیاری را به بست فرستاد و او توانست شورشیان را پراکنده کند. آخرین والی که طلحه بن طاهر به

سیستان فرستاد، احمد بن خالد بود که در سال 828/هـ وارد سیستان شد، لیکن گروهی از یاران حمزه خارجی راه ورود او به شهر را بستند و او ناگزیر شد به خراسان برگردد. (2) جنگهای طلحه با خوارج در زمان حکومت پدرش سبب شده بود تا با تجربه پیشین خود، مهمترین فعالیت زمان امارتش را اختصاص به این منازعات دهد. گزارش ابن طیفور در زخمی شدن طلحه به هنگام نبرد (3) با خوارج نشان می دهد که وی برای سرکوبی آنها تلاش بیش از حدی به خرج می داده و آنچه را که گردیزی در وقوع جنگهای بسیار میان طلحه و حمزه (4) آورده است، حکایت از تعقیب و جنگ مداوم او با خوارج دارد. تنها مرگ حمزه در 828/هـ و در زمان اندکی بعد از آن، مرگ طلحه - حاکم خراسان - پایان این درگیریهای طولانی بوده است. طلحه در زمان حکومت خود چندان مشکلی با خلافت عباسی نداشت. ظاهراً فرمان مأمون مبنی بر عقیده درباره مخلوق بودن قرآن کریم (5) در خراسان نیز توسط او اجرا می شده است، چنان که محمد بن اسلم طوسی در نیشابور چون قرآن را مخلوق نمی دانست، به زندان افتاد. (6) طلحه به علم و دانش اهمیت خاص می داد و به قول ابن فندق «عالم و نحوی بود و سیبویه

ص: 165

- 1- تاریخ سیستان، ص 179.
- 2- تاریخ سیستان از برآمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ص 216.
- 3- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیه، ص 93.
- 4- تاریخ گردیزی، ص 298.
- 5- مروج الذهب، ج 2، ص 453.
- 6- فریدالدین عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، به تصحیح محمد استعلامی، تهران؛ نشر زوار، 1356، ص 287.

قصه خدمت او را داشت، لیکن در ساوه فرمان یافت» (1). حمایت او از علما، سبب پیوستن گروهی به وی شد تا جایی که شعرا در اشعار خود، مرورا به سبب وجود طلحه و بذل و بخشش هایش نسبت به بغداد دور نمی دانستند. (2) نوشته هایی درباره علوم مختلف و موسیقی (3) به نام

وی از سوی علما و هنرمندان زمان تألیف گردیده است. او خود، علاقه مند به موسیقی (4) و شکار بود. ابن طیفور روایاتی از شکار رفتن طلحه به همراه مجالس بزم و موسیقی او که در آن بخشش های فراوان می شد، ارائه داده است. (5) مرگ طلحه را مدتی بعد از مرگ حمزه (6) و در روز یکشنبه سه روز مانده از ربیع الاول سال 213 ه / مه 828 م در بلخ دانسته اند، (7) که در آن شهر به مرگ ناگهانی مرد و همان جا نیز مدفون شد. (8)

ابوالسحیل شاعر، در مصیبت مرگ او سروده است:

آیا در شهر بلخ گذرت به قبرستان افتاده است / به درستی که قبرها و آرامگاهها حقایق را به ما نشان می دهند

علاقه و اشتیاق، تو را به سوی این مکانها می کشاند / در حالی که مکانها را بزرگانی چنین بر پایه های استوار و محکم درست کرده اند

ای آرامگاه طلحه، آگاه باش آن که در تو خفته است، بزرگواری است / کسی است که از بزرگان و گرامی داشتگان قوم خویش است. (9)

خبر مرگ طلحه در بغداد به برادرش عبدالله رسید و او حاجب خود، طاهر بن ابراهیم را به سوی برادر دیگرش علی بن طاهر فرستاد و او را جانشین خود در خراسان کرد. (10) ظاهراً بعد از این تاریخ است که عبدالله برای جنگ با بابک به دینور می رود، (11) زیرا

محمد بن حمید طوسی، فرمانده

ص: 166

-
- 1-- تاریخ بیهق، ص 66.
 - 2-- تاریخ مدینه دمشق، ص 236.
 - 3-- شعر دعبل بن علی خزاعی، ص 410.
 - 4-- الاغانی، جزء 5، ص 345.
 - 5-- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، صص 92-94.
 - 6-- تاریخ گردیزی، ص 298.
 - 7-- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 206؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5740؛ تاریخ سیستان، ص 181؛ یعقوبی در البلدان سال وفات وی را 215 هجری و در کتاب تاریخ خود سال 214 ذکر کرده است که صحیح به نظر نمی رسد. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 485؛ البلدان، ص 84.
 - 8-- ابوبکر عبدا... بن عمر بن محمد بن داود واعظ بلخی، فضائل بلخ، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1350، ص 3809.
 - 9-- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 94.

10- - تاريخ پیامبران و شاهان، ص 206.

11- - تاريخ ابن خلدون، ج 2، ص 395.

سپاه مأمون در ربیع الاول سال 214 هـ / مه 829 م توسط بابک کشته می شود (1) و مأمون به جای وی عبدالله را مأمور جنگ با بابک کرد. به همین دلیل، خبر مرگ طلحه در بغداد به عبدالله رسید و او علی را به نیابت خود منصوب

کرد. (2) زمان حکومت علی بن طاهر با جنب و جوش خوارج همراه بود، چرا که به دنبال مرگ حمزه، خوارج بواسحاق ابراهیم بن عمیر و سپس عبدالرحمن بن یزید را به رهبری خود برگزیدند. (3) این انتخاب که با ضعف حکومت علی بن طاهر در خراسان همراه بود، می توانست فرصت خوبی برای حملات خوارج به خراسان باشد. علی بن طاهر در مدت کوتاه امارت خود به دفع خوارج پرداخت، اما در نبرد با آنها در نزدیکی نیشابور کشته شد. بعد از او محمد بن حمید طاهری که در زمان طلحه ظاهرا خزانه دار او بوده است، (4) سرپرستی سپاه را برای جنگ با خوارج بر عهده گرفت. (5) وی اگر چه در وقت محاصره بغداد از فرماندهان نظامی طاهر بن حسین بوده، است اما در مدت نظارت خود بر خراسان نتوانست در مقابله با خوارج کاری از پیش ببرد. بنابراین، خوارج به روستای حمرا در نیشابور و اطراف آن حمله کردند و همه جا را آتش زدند و زنان و کودکان را نیز

قتل عام کردند. خبر درگیریهای او و اقدامات خوارج آن چنان برای مأمون ناگوار آمد که

وی به فوریت عبدالله بن طاهر را قسم داد تا نوک شمشیرش را برای آرام کردن خراسان متوجه آن جا کند. (6) دوران چند ماهه نیابت محمد بن حمید طاهری به حکومت خراسان چندان در مدارا و رعایت حال مردم پیش نرفت. گردیزی درباره نحوه رفتار او در نیشابور

می نویسد:

((محمد بن حمید

ص: 167

1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5741؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 40.

2- تاریخ گردیزی، ص 299؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 40.

3- تاریخ سیستان، صص 180-181.

4- الدیارات، ص 94.

5- تاریخ گردیزی، ص 299؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 395.

6- الدیارات، صص 137-138.

الطاهری خلیفه عبدالله بود به نیشابور، و بسیار ستم‌ها کرد، و از راه شارع، بعضی بگرفت و اندر سرای خویش آورد و چون عبدالله به نیشابور آمد پرسید،

احمد حاج که معدل بود بگفت: که وی از طریق شارع اندر سرای خویش آورده است» (1).

عبدالله طاهر بعد از ورود به خراسان درباره اعمال محمد بن حمید تحقیق کرد و در مقابل سکوت برخی از افراد، (2) کسانی بودند که اعمال نابخردانه او را در ستم به مردم توضیح دادند و به همین علت، عبدالله وی را از مناصب خود برکنار کرد. (3)

فصل هشتم: ایام حکمرانی عبدالله بن طاهر در خراسان

شخصیت و اقدامات عبدالله قبل از حکومت خراسان

عبدالله بن طاهر، برجسته‌ترین شخصیت خاندان طاهری به شمار می‌رود. او در تاریخ اجتماعی ایران اعتبار و جایگاهی والاتر از دیگر اعضای این خاندان دارد. دوران حکومت او را باید اوج و اعتلای حکمرانی طاهریان در خراسان به حساب آورد. این موفقیت تا حد زیادی مرهون شخصیت، عملکرد و اصلاحات ممتاز او بود.

عبدالله در سال 182/798م به دنیا آمد (4) و از کودکی علوم مختلف را با پرورش در نزد علمای معروف فراگرفت، (5) چنان که بعدها جایگاهی مهم در ادبیات و علوم زمان خود به دست آورد. (6) وی دوران جوانی خود را نزد مأمون در مرو سپری کرد و ظاهراً از همین ایام، مأمون الفتی خاص به او یافت و این مهر و علاقه را تا پایان حکومتش حفظ کرد. اولین گزارش منابع درباره او هنگام ولایتعهدی امام رضا علیه السلام است. وی در زمره کسانی بوده که بر عهدنامه مأمون با امام رضا علیه السلام شهادت داده است. (7) اگر این روایت را بپذیریم، در خواهیم یافت آنچه را که مأمون در ستایش عبدالله گفته و او را دست پرورده خود قلمداد کرده، (8) مربوط به ارتباط دیرینه آنها

ص: 168

1- تاریخ گردیزی، ص 299.

2- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 395.

3- تاریخ گردیزی، ص 300.

4- النجوم الزاهرة، ص 191؛ تاریخ مدینه دمشق، ص 219.

5- النجوم الزاهرة، ص 191؛ محاضرات تاریخ الامم و العباسیه صص 203-204.

6- الاغانی، جزء 20، ص 121.

7- المنتظم، ص 2797.

8- تاریخ طبری، ج 13، ص 5736؛ طبقات ناصری، ص 192.

خراسان بوده است. عبدالله در آن وقت، بیشتر از بیست سال نداشت. روایات متنوع اشاره بر آن دارد که عبدالله در نزد مأمون زیاده عزیز و ارجمند بود. او در جمع دیگران آن چنان عبدالله را توصیف می کرد که حاضران می گفتند کسی را با این خصوصیات به یاد نداریم، ولی مأمون می گفت: منظور من عبدالله بن طاهر به عنوان شخصی بردبار، پرهیزکار و جوانمرد است. (1) در بازگشت از خراسان، عبدالله همراه با مأمون وارد بغداد شد و در مجالس خصوصی او حضور داشت. روحیه بخشندگی او برای بسیاری از بزرگان، قابل درک بود. یزیدی یکی از بزرگان دربار که دچار تنگدستی شده بود، با ترفند

مأمون موفق شد با فراخواندن عبدالله از مجلس خصوصی مأمون، مبلغ صد هزار درهم از وی بگیرد. (2) نزدیکی و صمیمیت عبدالله با مأمون سبب شده بود تا وی به عنوان حاجب مخصوص مأمون اختیارات زیادی داشته باشد. گردیزی در این باره می نویسد:

«روزی معتصم با قومی از غلامان خویش به دربار مأمون آمد بی وقت. عبدالله گفت: «این وقت سلام نیست با چندین غلام!» معتصم او را گفت: «ترا با چهار صد غلام شاید که برنشینی مرا با این مایه مردم نشاید برنشستن؟» عبدالله گفت: «اگر من با چهار صد غلام

برنشینم، طمع اندر آن نکنم، تو با چهار غلام کنی!» (3)

مخالفت و کینه معتصم از عبدالله را از این زمان می دانند. با رفتن طاهر به خراسان، تمام مناصب و موقعیتهای پیشین او در بغداد به انضمام حکومت شام تا مصر به فرزندش عبدالله سپرده شد و مأمون او را نزد خود نگاه داشت. حتی به روایت شایستی، هنگامی که عبدالله در بغداد خطایی کرده بود، طاهر

ص: 169

1- - الدیارات، صص 136-137.

2- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5791؛ وفيات الاعیان، ج 6، ص 186.

3- - تاریخ گردیزی، ص 300.

اما با شفاعت مأمون پدر از گناه او درگذشت. (1) اشتیاق مأمون به عبدالله باعث شد تا او را برای فرونشاندن فتنه نصر بن شبث به رقه اعزام کند. احتمالاً پیش از این عبدالله

نمی توانسته در رقه بوده باشد. هر چند اشاره ای درباره جانشینی او به جای پدرش در رقه هنگام ورود طاهر به بغداد شده است. (2) اما این جانشینی در صورتی می توانسته انجام بگیرد که عبدالله همراه طاهر در محاصره بغداد و سپس در رفتن به رقه حضور می داشت، ولی وی به قراین نزدیک تر همراه مأمون وارد بغداد شده و در زمان پیوستن طاهر به مأمون، یحیی بن معاذ - نه عبدالله - به جانشینی او در رقه انتخاب شده بود. (3) همچنین مشورت مأمون با طاهر نیز درباره انتخاب عبدالله به حکومت مصر و نبرد با نصر بن شبث نشان می دهد، (4) که این اولین مأموریت عبدالله برای یک جنگ مهم بوده است. (5) هنگامی که طاهر، فرزندش عبدالله را به داشتن شجاعت و سخاوت معرفی کرد، (6) مأمون به عبدالله گفت: «من تو را از آنچه پدرت درباره ات گفته، برتر می بینم» (7) و مدتی است درباره فرستادن تو به حکومت مصر و نبرد با نصر بن شبث استخاره کرده ام. بنابراین، خداوند تو را برای این کار برگزیده است. (8) بعد از این انتخاب بود که طاهر، نامه ی معروف خود را در نصیحت عبدالله برای او نوشت.

عبدالله قبل از ترک بغداد تمام مناصب خود را به پسرعمش اسحاق بن ابراهیم واگذاشت و خود در سال 206/821م عازم رقه شد. حرکت او با شکوه و بدرقه بسیاری از بزرگان همراه بود. (9) عبدالله در نبرد با نصر بن شبث وظیفه داشت کار پدرش را به اتمام برساند. نصر بن شبث عقیلی در

ص: 170

-
- 1- - الدیارات، ص 132.
 - 2- - تاریخ کامل، ج 10، ص 304؛ تاریخ ابن خلدون، ص 393.
 - 3- - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 475.
 - 4- - عوفی، جوامع الحکایات، جزء اول از قسم دوم، تصحیح امیر بانو مصفا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1359، ص 381.
 - 5- - النجوم الزاهرة، ص 191.
 - 6- - البصائر والذخائر، ص 225؛ العقد الفرید، ج 2، ص 102.
 - 7- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5691؛ المنتظم، ص 2839.
 - 8- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 18.
 - 9- - العیون والحدایق، ص 451؛ مجمل فصیحی، صص 276-277.

ربیع الاول سال 199هـ/814م در اعتراض به کشته شدن امین موفق شد بر قسمت شرقی رود فرات مسلط شود و در قلعه کیسوم برای چند سال در مقابل طاهر و عبدالله ایستادگی کند. پنج سال تلاش طاهر چندان موفقیتی را

در مقابل نصر بن شیبث به همراه نداشت و عبدالله نیز پنج سال دیگر برای شکست و مطیع کردن او کوشید. آن هنگام که وی قلعه کیسوم را در محاصره داشت، پدرش طاهر درگذشت و مأمون نامه تسلیت خود را برای اظهار همدردی با او فرستاد و در آن نوشت:

«... و به راستی که دوست داشتم برای تسلیت تو، به فرستاده و نامه قانع نباشم و خودم بیایم نه کس دیگر. اگر که برایم ممکن باشد آن هم به جهت تکریم و بزرگداشت مرگ پدرت و مونس...»⁽¹⁾

مأمون از خدا خواست تا عبدالله، جایگاه طاهر را نسبت به امیرالمؤمنین و تمام مسلمانان کسب کند. بعد از آن، عبدالله برای پایان دادن به نبرد با نصر بن شیبث، بر شدت

فشار خود افزود، به گونه ای که بسیاری از سران سپاه نصر از میان رفتند و برایش چاره ای

جز تسلیم شدن باقی نمانده بود. هر چند مأمون امان نامه ای برایش نوشت، ولی نصر، شرایطی را برای تسلیم شدن پیشنهاد کرد که مأمون نپذیرفت.⁽²⁾ عبدالله ناگزیر شد به حملات خود بيفزاید، چرا که نامه ای تهدیدآمیز مبنی بر مسامحه در کار نصر از مأمون نیز دریافت کرده بود.⁽³⁾ گزارشی از نبردهای سخت عبدالله بعد از این با نصر وجود دارد که در آن خود وی بیش از دیگران تلاش می کرده تا با منجیق ها و سنگ اندازهها بتواند بر

قلعه کیسوم سلطه یابد و تمام اموال آن جا را به غنیمت

ص: 171

1-- احمد زکی صفوت، جمهرة الرسائل العرب فی عصور العربیة الزاهرة بیروت: مکتبه العلمیه، 1357هـ. / 1938م، جزء 3، ص 417.

2-- عصر المأمون، ص 274؛ محاضرات تاریخ الامم و العباسیه، صص 195-194.

3-- تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 480-481.

بگیرد. این پیروزی آن چنان مهم

بود که عوف بن محلم خزاعی، شاعر همراه عبدالله، قصیده ای طولانی در عزت و افتخار

وی برای این موفقیت بزرگ سرود. (1) عبدالله بعد از پیروزی خود، امان نامه ای برای نصر نوشت و علی رغم تهدیدها، او را امیدوار به بخشش مأمون کرد. نصر نیز با خواندن نامه عبدالله در تسلیم شدن درنگ نکرد. (2) پس از تسلیم شدن او در پایان سال 824/209م

عبدالله وی را به همراه محمد بن حسن بن مصعب به بغداد فرستاد و قلعه کیسوم را ویران کرد. (3) عبدالله بعد از این پیروزی به رقه بازگشت و بعد از مدتی از جانب مأمون برای خواباندن شورش ابن سری و آرام کردن اوضاع مصر عازم آن دیار شد.

وی در مسیر حرکت خود به مصر، دمشق و نواحی اطراف آن را آرام کرد. همچنین بر دشمن پیشین خود محمد بن یزید الاموی دست یافت. او که پیش از آن در جواب قصیده عبدالله در مفاخرت به پدرش، با اشعاری عبدالله را به باد ناسزا گرفته بود، اکنون چاره ای جز تسلیم شدن به وی نداشت. او در عذرخواهی از عبدالله اظهار داشت آن گاه که «در قصیده خود فرموده بودی»:

«و ابي من لا كفاء له

و من تسامى مجده قولوا....

یعنی پدر مرا نظیر نیست و اگر کسی هست که در مقام بزرگواری با او مقابله تواند فرمود، گویند بیا تا ظاهر گردد» از همین رو گمان کردم در میان قوم عرب کسی نمانده است که بر اهل عجم بتواند برتر شود و حماقت مرا به ناسزا گفتن وادار کرد. (4)

عبدالله نه تنها وی را بخشید، بلکه بخششهای زیادی نیز به وی کرد. (5) ابن عساکر از بذل

ص: 172

1- - الدیارات، صص 133-135.

2- - جمهره الرسائل العرب، ص 420.

3- - الدیارات، ص 135؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5715.

4- - جوامع الحکایات، جزء اول از قسم دوم، ص 262؛ الاغانی، جزء 12، ص 125.

5- - ترجمه فرج بعد از شدت، صص 209 و 237.

و بخشش عبدالله در دمشق یاد می کند. (1) همچنین وی توجه خاصی به رعایت حال علما داشت و گویند چون در ماه رمضان به شام رسید، از علمای آن جا درباره روزه استفتا کرد و رعایت حال آنها را نیز به نزدیکان خود گوشزد کرد. (2) عبدالله در مسیر شام، تمام شهرها را مطیع و قلعه ها را ویران کرد و نیز با امان دادن مردم، خراج را از آنها

برداشت و این چنین صاحب شوکت و آوازه گشت. (3) همین امر سبب شد تا ورود او به مصر - که دستخوش آشوب و ویرانی بود - با خوشامد گویی همراه باشد. یونس بن

عبدالاعلی بعد از ورود عبدالله به مصر گفت:

«از جانب مشرق جوانی نوری (منظورش عبدالله بن طاهر بود) به سوی ما آمد به هنگامی که دنیای ما پر از فتنه بود و بر هر ناحیه از ولایت تسلط جویی تسلط یافته بود و مردمان از آنها به محنت بودند. وی دنیا را سامان داد، بی گناه را ایمنی داد و بد کار را به هراس افکند و رعیت به اطاعت وی درآمد.» (4)

به هنگام ورود عبدالله به مصر، میان محمد بن سرتی و علی بن عبدالعزیز جروی برای چند سال درگیری ادامه داشت. همین امر زمینه را برای حمله اقوامی از اندلس به مصر فراهم ساخته بود. (5) عبدالله بن طاهر از همان آغاز مأموریت خویش از جانب مأمون وظیفه حفظ و برقراری آرامش در مصر را برعهده گرفته بود، اما فتنه نصر بن شبث برای پنج سال او را در رقه مشغول داشت. در تمام این سالها مصر از آشوب و بحران رهایی نیافته بود. بنابراین، با تسلیم شدن نصر بن شبث، مأمون فوراً عبدالله را روانه مصر کرد.

ص: 173

-
- 1- تاریخ مدینه دمشق، ص 234.
 - 2- المنتظم، ص 238.
 - 3- تاریخ یعقوبی، ص 481؛ صلاح الدین صفدی، امراء دمشق فی الاسلام، بیروت: دارصادر، 1411ق / 1991م، ص 125.
 - 4- تاریخ طبری، ج 13، ص 5732.
 - 5- محمد بن یوسف الکندی، ولاء مصر، تحقیق حسین نصار، بیروت: دارصادر، بی تا، ص 198.

عد از مرگ محمد بن سَری، برادرش عبیدالله بن سَری در 206/هـ/821م از جانب مأمون والی مصر شد، ولی او نیز که فسطاط و غرب مصر را در اختیار داشت از اطاعت مأمون خارج شد. اما مصر سفلی و حوزه شرقی نیز در اختیار علی بن عبدالعزیز جروی بود. (1) با ورود عبدالله و لشکریانش به مصر، آوازه فتوحات وی خود به خود یاغیان را مجبور به تسلیم شدن کرد، چنان که عبدالعزیز جروی یاغی با او در جنوب مصر ملاقات کرد و اعلام داشت که او و پدرش همیشه مطیع خلیفه بوده اند. (2) بعد از تسلیم شدن او، عبدالله بن طاهر برای جنگ با عبیدالله بن سَری، یکی از سرداران خویش را پیشتر فرستاد

و سپس خود با شتاب به دنبال او حرکت کرد و با یک حمله همگانی، سپاهیان عبیدالله بن

سَری را شکست داد، چنان که بسیاری از آنها خود از عبدالله امان خواستند. (3) عبدالله بن

طاهر برای مدتی ابن سَری را در فسطاط محاصره کرد و اشعاری را در نزدیک بودن پیروزی خود سرود:

«صبحگاهان اشک همی ریخت / که می دید رفتن من نزدیک است

و پیوسته روز و شب / در کار راه سپردنم

از روی جهالت پنداشت / که من در رنجم و آسوده نیستم». (4)

عبیدالله بن سَری که شکست خود را نزدیک می دید، برای جلب رضایت عبدالله، هزار پسر و دختر را که هر یک هزار دینار در کیسه، ابریشمی داشتند، شبانه نزد او فرستاد، اما عبدالله آنها را باز فرستاد و به او نوشت:

«اگر هدیه تو را در روز می پذیرفتم، در شب نیز قبول خواهم کرد. شما مردم، خود به این هدایا شاد شوید که من لشکری بی شمار که هیچ

ص: 174

1- - ولایة مصر، ص 197؛ النجوم الزاهرة، ص 182.

2- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 481.

3- - تاریخ طبری، ج 13، صص 5727-5728؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 481.

4- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5737.

با آن نتوان مقاومت کرد، سوی شما خواهیم فرستاد»⁽¹⁾.

این نامه به همراه ضعف ابن سَرّی سبب شد تا وی امان بخواهد یعقوبی می نویسد: عبیدالله بن سَرّی بدان شرط تسلیم شد که هر چه از اموال گرفته است، از خود وی باشد و عبدالله بن طاهر این شرط را پذیرفت و حتی اعلام کرد برای جلوگیری از خونریزی حاضر بودم گونه ام را بر روی زمین بگذارم⁽²⁾.

ابن تغری بردی، هیچ شرطی را برای تسلیم شدن او در نظر نگرفته است⁽³⁾. اما عبدالله

بن طاهر بنا بر رسم خویش در نرم کردن دل دشمنانش همواره هدایایی را به آنها می بخشید. عبیدالله در بیست و چهارم صفر سال 211ه/م 826م تسلیم عبدالله بن طاهر شد و بر امان نامه او فقها و بزرگان مصر نیز شهادت دادند. عبدالله با بخشیدن ده هزار

دینار به وی، او را به نزد مأمون فرستاد⁽⁴⁾.

بعد از پیروزی بر ابن سَرّی، عبدالله وارد فسطاط شد و گزارش فتح مصر را برای مأمون فرستاد، آن گاه برای فتح اسکندریه عازم آن جا شد. در اواخر عهد حکومت حکم بن هشام، خلیفه اموی اندلس، قرطبه را شورشی عظیم فراگرفته بود. اما وی موفق به سرکوبی شورشیان شده آنان را از قرطبه اخراج کرد. کوچ این شورشیان از 817/ه 202م آغاز شد و جماعتی حدود پانزده هزار تن از آنها با چند کشتی وارد مصر شدند. جنگهای داخلی مصر سبب شده بود تا آنها علاوه بر اشغال اسکندریه در این جنگها نیز شرکت داشته باشند⁽⁵⁾. حضور عبدالله بن طاهر به همراه پیروزیهایش آوازه ی او را در مصر آن چنان در انداخته بود که می گفتند: «خدا را در مشرق سپاهی است که هرکس از مخلوق بر او طغیان کند، آنها را بفرستد که به

ص: 175

1- - النجوم الزاهرة، صص 181-182؛ تجارب الامم، ص 160؛ خاص الخاص، ص 133.

2- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 481؛ ولاء مصر، صص 204-205.

3- - النجوم الزاهرة، ص 182.

4- - ولاء مصر، ص 205.

5- - محمد عبدالله عنان، تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ج 1، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه کیهان، 1366، صص 260-

وسيله آنها از وی انتقام بگیرند»⁽¹⁾ همین امر سبب

شد تا با حرکت عبدالله به سمت اسکندریه، اندلسیها از وی امان بخواهند. آنها در ربیع الاول سال 212هـ/827م اسکندریه را به سمت جزیره افریطش (کرت) ترک کردند.⁽²⁾ خواباندن ناآرامی های مصر با تبریک فتح بسیاری از بزرگان⁽³⁾ برای عبدالله و خرسندی مأمون همراه بود. آن چنان که وی در نامه خود که حکایت از علاقه شدید به عبدالله بن طاهر داشت، این چنین نوشت:

«برادرم و مولایم / کسی که سپاسدار نعمتهای اویم

هرچه را دوست داری / به روزگاران بدان دل بسته اند

و هرچه را خوش نداری / هرگز بدان رضا ندهم

خدا بر این شاهد است / خدا بر این شاهد است

خدا بر این شاهد است»⁽⁴⁾.

مأمون به دنبال این پیروزی، خراج یک سال مصر را که بالغ بر سه میلیون دینار می شد، به عبدالله بخشید.⁽⁵⁾ اما طبع بلند عبدالله مانع از آن شد که آن را به خود اختصاص دهد و گفت: «خداوند فرعون را خوار کرد. چقدر خسیس و پست همت بود پادشاه این آبادی که گفت من پروردگار بزرگ شما هستم»⁽⁶⁾. آن گاه بر بالای منبر رفت و تا تمام آن اموال را بخشید، پایین نیامد. معلی طائی در همان هنگام بخشش بر او وارد شد و گفت:

«ای بخشنده ترین مردم در وقت قدرت... و ای کسی که به آسانی گره های سختی زمانه را هنگامی که کمبودها و فشارها بر قومی به طول می انجامد، باز می کنی. دست تو از بخشش به شخص خطاکار و قاتل خالی نمی شود، اگر در رود نیل به جای آب، طلا جریان داشت، یک مثقال از بخشش تو را نشان

ص: 176

1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5732.

2- ولاء مصر، ص 207.

3- تاریخ طبری، ج 13، ص 5737.

4- تاریخ طبری، ج 13، ص 5734؛ المنتظم، ص 2893؛ کندی معتقد است مأمون در زیر امان نامه عبیدالله بن سرّی که در 26 محرم سال 211 هجری به دست عبدالله رسید، این اشعار را نوشته بود. ر.ک: ولاء مصر، ص 205.

5- الاغانی، الجزء 12، ص 122؛ تاریخ الاسلام، حوادث سنه 242 تا 250، ص 234.

6- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد او مدینه السلام، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1988م، ج 9، ص 484؛ تاریخ الاسلام، حوادث سنه 221 تا 230، صص 230-231.

نمی داد. اگر من از تو در اندیشه بودم، به

من منت گذاشته ای و تشکر و سپاس من از صمیم قلب نثارت باد» (1).

بخشش های عبدالله در مصر باعث شگفتی مأمون شد و او را در جمع نزدیکانش با بهترین اوصاف ستود و اعلام کرد امور مصر را با تمام اموالش به او سپردم و نیز از اموال

زیادی که از عبدالله بن سَرّی به دست آورده بود، فقط ده هزار دینار و سه اسب و دو خر

با خود آورد. به راستی که او بزرگوار و جوانمرد و با شرف است. (2) عبدالله با بهترین اوصاف در مصر ستوده شد، آن چنان که وجود او را مایه خوشبختی مأمون می دانستند. بطین، شاعر حمصی در وقت ورود عبدالله به مصر برای خوشامد او خواند:

«مرحبا مرحبا و خوش آمدا

به فرزند صاحب جود طاهر بن حسین

مرحبا مرحبا و خوش آمدا به فرزند کسی که در دو دعوت اثر نمایان داشت

مرحبا مرحبا و خوش آمدا

به آن کسی که وقتی آبگاه دو ناحیه به جوش آید

کف وی چونان دریاست

مأمون که خدایش مؤید بدارد

تا وقتی که شما برای وی به جای باشید

باک ندارد که چه شکافی

از کدام سوی آید

شما که به روزگار قدیم ز آن زریق و مصعب و حسین بودید

سزاوار بود که به سروری برسید و بر جهانیان برتری گیرید» (3).

عبدالله بن طاهر بعد از سامان دادن اوضاع مصر، عیسی بن یزید جلودی را نایب خویش قرار داد و بعد از هفده ماه و ده روز اقامت در مصر (4) به سمت عراق حرکت کرد.

عبدالله در اواسط سال 212/هـ 827م وارد بغداد شد. ظاهرا

-
- 1- - الاغانى، الجزء 12، ص 122؛ النجوم الزاهرة، ص 200؛ تاريخ مدينة دمشق، ص 223.
 - 2- - الديارات، صص 136-137.
 - 3- - تاريخ طبرى، ج 13، ص 5731.
 - 4- - ولاية مصر، ص 207.

ورود او با شکوه و با تشریفات خاص انجام گرفت. عباس بن مأمون و معتصم بالاترین شخصیت های آن عصر به پیشواز وی رفتند و مردم نیز از ورود او استقبال کردند.⁽¹⁾ کارهای

عبدالله در مصر باعث شد تا مأمون بعد از آرام شدن اوضاع آشفته غرب خلافت، فرزندش عباس را در سال 828/هـ 213 م به حکومت جزیره و برادرش معتصم را به حکومت شام و مصر بفرستد. مأمون به آن دو و نیز به عبدالله بن طاهر به هر یک پانصد هزار دینار بخشید و در هیچ

روزی این چنین مال هنگفتی نبخشیده بودند.⁽²⁾ بخشش یک اندازه مأمون به عبدالله و فرزند و برادرش میزان اعتبار عبدالله در نزد مأمون را نشان می دهد.

ثعالبی معتقد است فرمان حکومت عبدالله به جبال و آذربایجان هم زمان با فرمان حکومت معتصم به مصر انجام گرفته است.⁽³⁾ اما پذیرش این سخن بعید به نظر می رسد،

چرا که محمدبن حمید طوسی، فرمانده سپاهیان خلیفه در جنگ بابک خرمدین در سال 829/هـ 214 م کشته شد و با مرگ او و آشکار شدن ضعف خلیفه و در مقابله با جنبش بزرگ بابک خرمدین، مأمون سردار توانمندی جز عبدالله بن طاهر نیافت. بنابراین، عبدالله بن طاهر در سال 829/هـ 214 م برای جنگ با بابک روانه دینور شد.⁽⁴⁾ عبدالله خبر

مرگ برادرش طلحه را با قرآینی آشکار در بغداد متوجه گشت. آنچه که اکثر منابع در اعزام اسحاق بن ابراهیم و یحیی بن اکثم از سوی مأمون به دینور درباره خبر مرگ طلحه و

اختیار انتخاب حکومت خراسان برای عبدالله بن طاهر آورده اند،⁽⁵⁾ پذیرفتنی نیست. این امر ناشی از اختلاط زمان فوت علی بن طاهر با برادر دیگرش طلحه بن طاهر است، زیرا فاصله مرگ طلحه بن طاهر در ربیع الاول

ص: 178

-
- 1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5738؛ المنتظم، ص 2906؛ تاریخ کامل، ص 31.
 - 2- العیون والحدایق، ص 463؛ المنتظم، ص 2919؛ البداية والنهاية، ص 271.
 - 3- لطائف المعارف، ص 193.
 - 4- تاریخ طبری، صص 5471-5472؛ البداية والنهاية، ص 273.
 - 5- تاریخ طبری، ج 13، ص 5742؛ تاریخ یعقوبی ج 2، ص 485؛ تاریخ کامل ج 11، ص 42؛ المنتظم، ص 2847.

حدود اواسط سال 214هـ/829م دست کم حدود یک سال بوده است. با توجه به حساسیت حوادث خراسان بعید می نماید که مأمون و عبدالله از مرگ طلحه در این مدت آگاه نشده باشند. روایت حمزه اصفهانی بیشتر به حقیقت نزدیک است چون «هنگامی که خیر مرگ طلحه به برادرش عبدالله بن طاهر که در بغداد بود رسید، حاجب خود طاهر بن ابراهیم را سوی برادرش علی بن طاهر فرستاد و امارت نواحی را که طلحه به دست داشت، به وی سپرد»⁽¹⁾.

از سوی دیگر، عبدالله در سال 212هـ/827م بعد از یک غیبت هفت ساله وارد بغداد شد و به رغم علاقه ای که به بغداد داشت، چندان تمایلی به گرفتن حکومت خراسان، با توجه به وجود برادرش علی بن طاهر - که می توانست خراسان را پس از طلحه اداره کند- از خود نشان نداد. بنابراین، او با انتخاب علی بن طاهر بعد از مرگ طلحه در سال 213 به

جانشینی خود در خراسان اقامت در بغداد را ترجیح داد. اما مرگ محمد بن حمیدطوسی و پیروزی های بابک، مأمون را بر آن داشت تا عبدالله را برای رویارویی با بابک به دینور

بفرستد. هنوز مدتی از اقامت عبدالله در دینور نگذشته بود که مأمون اسحاق بن ابراهیم و

یحیی بن اکثم را به نزد عبدالله فرستاد تا از میان حکومت خراسان، آذربایجان و یا جنگ با بابک یکی را بپذیرد و عبدالله حکومت خراسان را پذیرفت⁽²⁾. در واقع، حرکت عبدالله به سمت دینور و انتخاب علی بن طاهر به جانشینی خود در خراسان نشان داده بود که در آن وقت از رفتن به خراسان امتناع کرده بود، ولی در شرایط پیش آمده ضرورت وجود

ص: 179

1- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 206.

2- احمد بن نصرالله دیلی توی، تاریخ الفی، نسخه خطی، بدون صفحه؛ تجارب الامم، ص 165؛ المنتظم، ص 2847.

او در خراسان کاملاً احساس می‌شد. اما گزارش ابن اثیر درباره حملات خوارج و دستور مأمون به عبدالله برای رفتن به خراسان نشان می‌داد، (1) که چندان اختیاری برای عبدالله در انتخاب میان حکومت خراسان، آذربایجان و یا نبرد با بابک وجود نداشته است. (2) چرا که در این زمان، علی بن طاهر در جنگ با خوارج کشته شد و محمد بن حمید طاهری در مقابله با آنها عاجز بود. گزارش شایسته در این خصوص درست تر به نظر می‌رسد. وی می‌نویسد: خوارج به روستای حمرا حمله کردند و بسیاری از زنان و کودکان را کشتند. این کار برای مأمون بسیار سخت و نگران کننده بود. بنابراین، اسحاق بن ابراهیم و یحیی بن اکثم را به نزد عبدالله در دینور فرستاد تا او را قسم دهند راهی خراسان شود،

زیرا خراسان از تمام مملکت بعد از دارالخلافه از نظر او مهم تر و با اهمیت تر بوده است. (3) این روایت به خوبی نشان می‌دهد که عبدالله در این زمان به فرمان مأمون و به جهت آشفتگی خراسان و نیز خارج شدن حکومت از دست برادرانش الزام در رفتن به خراسان داشته است. بنابراین، او به سرعت خود را آماده حرکت به خراسان کرد.

اقدامات عبدالله بن طاهر در نیشابور

به دنبال تصمیم عبدالله برای عزیمت به خراسان، وی به سرعت به جانب نیشابور حرکت کرد. او حتی جلوتر از خویش، عبدالله بن عزیز بن نوح را برای آرام کردن فتنه

خوارج به نیشابور فرستاد و سپس خود مدتی در آن جا اقامت کرد. (4) وی در رجب سال

830/هـ 215 م وارد مرو شد. (5) اقامت وی در مرو شاه جهان چندان طول نکشید، زیرا نیشابور را به عنوان مرکز حکومت خویش قرار داد. مرو که با پیشینه تاریخی خود از دوران ساسانی

ص: 180

1- تاریخ کامل، ج 11، صص 42-43.

2- 1 - C.E. Bosworth, "Abdallah Ibn, Taher", Encyclopedia Iranica, cloumbia university , NewYork, 1990, - VOL. I.P.187

3- - الدیارات، صص 137-138.

4- - تاریخ گردیزی، ص 299.

5- - تاریخ پیامبران و شاهان، ص 207.

به عنوان یک شهر نظامی به حساب می آمد، (1) موقعیت خود را در دوران اموی نیز برای همین منظور حفظ کرد، آن چنان که آن را ام القرای خراسان می نامیدند. (2) این شهر از موقعیت جغرافیایی و اقتصادی مهمی در منطقه خراسان برخوردار بود و مردم آن را از دهقانان عجم دانسته اند. (3) مهاجرت جماعات مختلف عرب و نیز اقامت والیان خراسان در این منطقه، موجب گسترش جمعیت این ناحیه شد. همچنین وجود بوستانها (4) ابنیه و مساجد بسیار (5) با قصرهایی که در زمانهای مختلف ساخته شده بود، (6) بر رونق و آبادانی این منطقه افزوده بود. به همین جهت، طاهر و طلحه، مرورا مرکز حکومت خود قرار دادند.

اما عبدالله بن طاهر نیشابور را برای مرکزیت حکومت خود برگزید، زیرا این شهر که بنای آن را به شاپور اول ساسانی (271-241 م) نسبت داده اند از قدیم الایام جاذبه های لازم را برای مرکزیت خراسان داشته است. (7) هم چنین ویژگیهای این شهر سبب شد تا در

اوایل دوره اسلامی به ابرشهر معروف گردد. (8) آب و هوای نیکوی این شهر را از جمله دلایلی می دانند که عبدالله را بر آن داشت تا حکومتش را در آن جا بنا کند. به نظر ابن حوقل، در سراسر خراسان شهری در سلامت هوا و پهناوری و پرعمارتی به نیشابور نمی رسید. (9) در واقع، بهترین اوصاف را از موقعیت این شهر حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور ارائه کرده است وی می نویسد: «نیشابورست، هوای او صافی به صحت ابدان وافی،

خالی از خطایا و عاری از وبا و اکثر بلایا... عروس بلدان، خزانه خراسان، دار امارت، لطیف عمارت، موطن ادیبان» و نیز در مقایسه با شهرهای دیگر می نویسد:

«در سیستان، باد آن... سند و هند حرارت شدید... خوارزم و ترکستان سرمای آن... مرو و

ص: 181

1- ابن حوقل، ایران در صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیر کبیر، 1366، چاپ دوم، ص 171؛ حمدالله مستوفی، نزه القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی (تهران: کتابخانه طهوری، 1336)، صص 193-194.

2- محمدبن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: کاویان، 1361، ج 2، ص 433.

3- البلدان، ص 55.

4- لطائف المعارف، ص 180.

5- سفرنامه ابن حوقل، ص 169.

6- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص 476.

7- تاریخ ثعالبی، ص 338.

8- المسالک و الممالک، ص 204؛ سفرنامه ابن حوقل، ص 166.

9- سفرنامه ابن حوقل، ص 168.

حوالی آن از پشه و امثال آن» (1) همه موجب آزار و زحمت مردم هستند، اما در نیشابور درازی عمر مردم در نتیجه نیرومندی هوای آن است. به همین علت هنگامی که از عبدالله بن طاهر پرسیدند، چرا نیشابور را به جای مرو برگزیدی؟ گفت: به چند سبب. هوایش قوی و مردمش سر به زیر و عمر ایشان دراز است. (2) ثعالبی نیز در وصف شهر نیشابور برای یکی از طاهریان از هوای پاکیزه آن یاد کرده است. (3)

علاوه بر آب و هوای مطلوب و آبادانی شهر نیشابور، دلایلی دیگر را برای انتخاب این شهر توسط عبدالله بن طاهر می توان در نظر گرفت. شاید انگیزه های سیاسی و نظامی بیش از هر عامل دیگری در این انتخاب مؤثر بوده است که بیشتر به مسأله خوارج مربوط می شد. هر چند آنها در طول دوران تاخت و تاز خود، همه شهرهای خراسان را دستخوش آشوب قرار می دادند، ولی نیشابور در میان این شهرها، بیشتر مورد توجه خوارج بود و همچنین در آستانه ورود عبدالله به خراسان، کانون این بحران به حساب

می آمد. همان طور که پیشتر یاد شد، علی بن طاهر، برادر عبدالله که به نیابت از او حکومت خراسان را بر عهده گرفته بود در ایام کوتاه جانشینی خود دایم درگیر با خوارج در نیشابور بود و در همان جا نیز کشته شد. همچنین محمد بن حمید طاهری که قبل از رسیدن عبدالله به خراسان امور حکومت را در دست گرفته بود، در نیشابور اقامت داشت و برای خود عمارتها ساخته بود. (4) بنابراین، پیش از عبدالله دو جانشین وی در مدت دو سال، بیشترین اوقات خود را در نیشابور سپری کرده و درگیر با حملات خوارج بودند. به

ص: 182

1- تاریخ نیشابور، صص 212-213.

2- احسن التقاسیم، ج 2، ص 487.

3- لطائف المعارف، ص 242.

4- تاریخ گردیزی، ص 299.

گزارش شایستی، هنگامی که عبدالله به حکومت خراسان اعزام شد، نامه ای بدین مضمون برای مأمون نوشت که هرچه در پیرامون نیشابور دیدم، لاسه و آشیانه خوارج بود. آن را از این نظر پراهمیت ترین ناحیه ها یافتم. (1) بنابراین، حضور گسترده خوارج در اطراف نیشابور و درگیریهای علی بن طاهر و محمد بن حمید طاهری با آنها، عبدالله را متقاعد کرد تا به اهمیت حضور خود در نیشابور برای سرکوبی خوارج اهمیت دهد. از سوی دیگر، به گزارش حمزه اصفهانی، مأمون امارت سرزمین های طبرستان و رویان را به عبدالله واگذار کرد. (2) گسترش حکومت طاهریان سبب می شد تا نیشابور به عنوان مرکز حکومت اهمیت بیشتری را برای کنترل و اداره دقیق تر مناطق مختلف دارا باشد. همچنین این شهر گنجایش بیشتری را برای احداث بناها و کاخهای جدید داشت. مرو با بافت قدیم خود، ظاهرا جذابیت های لازم را برای حاکم مقتدری که بر ممالک آباد عصر خود فرمان رانده بود، به همراه نداشت. اقدامات عبدالله در ساخت شادیاخ و عمارت های تازه نشان می داد که وی نیشابور را به عنوان مرکزی که با سلیقه خود بتواند به آباد کردن آن پردازد، دوست می دارد. اقدامات او در نیشابور سبب شد از این زمان به بعد این شهر، آباد و بزرگ گردد تا آن جاکه ادیبان و دانشمندان بسیاری به سبب محاسن آن و موقعیت ممتاز شهر به آن جا آمدند. (3) این شهر «دوباره، امر بلادالله گردید و

پرثوت ترین و پرجمعیت ترین بلاد شد». (4)

عبدالله بن طاهر زمانی در نیشابور فرود آمد که «خراسان اندر فتنه خوارج بود» (5) و آنان در سراسر منطقه پراکنده شده، نیشابور و اطراف آن را فرو گرفته بودند. بنابراین، او با انتقال

مقر حکومت از مرو به نیشابور توانست از نزدیک، نبردهای مداومی

ص: 183

-
- 1- - الدیارات، ص 138.
 - 2- - تاریخ پیامبران و شاهان، ص 206.
 - 3- - ابن حوقل، ایران در صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیر کبیر، 1366، ص 169.
 - 4- - یاقوت حموی به نقل از و. بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخ ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران: توس، 1372، چاپ سوم، ص 127.
 - 5- - تاریخ گردیزی، ص 299.

را برضد خوارج به راه اندازد. وی با کشتن بسیاری از خوارج موفق شد نظم و آرامش را به خراسان بازگرداند، به روایت یعقوبی: «عبدالله بن طاهر خراسان را چنان منظم و آرام کرده بود که هیچ کس چنان توفیقی نیافته بود و همه بلاد (خراسان) به فرمان وی درآمده و بی اختلاف حکم او را گردن نهادند» (1).

مهم ترین مشکل عبدالله در آغاز، مسأله خوارج بود و برای سرکوبی آنها در سیستان پیاپی سپاه‌یانی به آن جا می فرستاد تا مانع حرکت آنها به سمت خراسان شود. محمدبن احوص، اولین فرستاده او به سیستان بود که سپاه نیرومندی را برای جنگ با خوارج گرد آورد، اما توفیقی در این نبرد به دست نیاورد. خبر ناتوانی او در مقابله با خوارج سبب

شد تا عبدالله، عزیز بن نوح را با لشکر انبوهی از «غربا» به کمک محمدبن احوص بفرستد (2). باسورث، غربا را از مردم خراسان و ماوراءالنهر می داند (3) با توجه به حضور مطوعه در سیستان و تلاش خودجوش مردمی برای مبارزه با خوارج، هسته اصلی این سپاه را این گروه از افراد تشکیل می دادند. مطوعه پیش از این در نبردهای کارگزاران عباسیان بر ضدّ خوارج سیستان، شرکت فعالانه داشتند. شورشهای «حصین» و «عمر بن مروان» در زمان هارون الرشید، تنها به یاری این گروه سرکوب گردید (4). شورشهای

خوارج هم زمان با قدرت یابی طاهر در خراسان، سبب مقاومت گروههای مطوعه نیشابور تحت رهبری «عبدالرحمان مطوعی» شده بود (5). بنابراین، بعید نیست که عبدالله از این گروه برای برخورد با خوارج سیستان کمک گرفته باشد. ابن عبدربه، خطبه ای را از عبدالله بن طاهر در وقت جنگ با خوارج، خطاب به سپاهیانش آورده است که نشان می دهد مخاطب او بیشتر گروههای مردمی بوده اند. عبدالله در سخنان خود خطاب به

ص: 184

-
- 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 508.
 - 2- تاریخ سیستان، ص 181.
 - 3- تاریخ سیستان از برآمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ص 219.
 - 4- تاریخ سیستان، صص 153-155.
 - 5- تاریخ طبری، ج 13، ص 5689؛ تاریخ کامل، ج 11، صص 303-304؛ بغدادی نیز می نویسد که عبدالرحمن مطوعی در زمان علی بن عیسی بیست هزار تن از مردم نیشابور را برای جنگ با حمزه خارجی بسیج کرده بود. الفرق بین الفرق، ص 61.

مردم گفت: شما از حق و دین خدا حمایت می کنید و به یاری خدا به جنگ دشمنانی می روید که از اتحاد مسلمین و دین خدا خارج شده و باعث فساد و تباهی گشته اند. پس آنها را به ذکر خدا و صبر دعوت کرد تا با این اسلحه بر دشمن پیروز شوند.⁽¹⁾ نیروی اعزامی از سوی عبدالله بن طاهر برای کمک به محمدبن احوص ظاهرا چندان موفق نبود. این سپاه اگر چه به وسیله گروهی از توده مردم زرنگ (زرنج) در جنگ با ابو عوف بن عبدالرحمان سرکرده خوارج حمایت می شد اما بعد از یک نبرد سخت شکست خورد، به گونه ای که عزیز بن نوح، فرمانده آنها با گروه بسیاری از مردم کشته شدند. عبدالله بن

طاهر، عباس بن هاشم و الیاس بن اسد سامانی را به فرماندهی این سپاه انتخاب کرده، به

سیستان فرستاد. آنها با خود، پول زیادی را به سیستان آوردند، چرا که بعد از شورش حمزه، دیگر از سیستان برای والی خراسان هیچ دخلی بر نمی خاست.⁽²⁾ از سوی دیگر، آنها برای اداره سیستان و جنگ با خوارج به این پول نیاز داشتند. هر چند در جنگ مجدد

با خوارج محمدبن احوص حاکم سیستان درگذشت و حنین بن حسین⁽³⁾ که چندی

حکومت سیستان را به دست آورده بود توانست، برای اولین بار بعد از شورش حمزه، مالیات از سیستان جمع آوری کند.⁽⁴⁾ اما این روند چندان پایدار نبود، الیاس بن اسد فرمانده اعزامی جدید در نبرد با خوارج پیروزی هایی به دست آورد و حتی سرهای گروهی از خوارج را برای عبدالله بن نیشابور فرستاد. عبدالله در سال 218/833م حکومت سیستان را به حسین بن عبدالله سیاری سپرد. وی برادرزاده اش عبدوس را برای آرام کردن شهر بست فرستاد. این شهر که

ص: 185

1- - العقدالفرید، الجزء 4، صص 124-125؛ عبدالله سپس آیه 45 سوره انفال را بر آنها خواند که اگر با دشمن مواجه شدید فرار نکنید و ثابت قدم باشید و ذکر خدا کنید و خدا را فراموش نکنید تا رستگار شوید.

2- - تاریخ سیستان، ص 160. در سالهای 211 و 212 هجری خراج خراسان را شش میلیون و هفتصد و هفتاد و شش هزار درهم نوشته اند. همچنین، فتوح البلدان، ص 281.

3- - حنین بن حسین مصعب را تاریخ سیستان عموی عبدالله بن طاهر دانسته است که همراه با سپاه عزیز بن نوح برای جنگ با خوارج وارد سیستان شد. این شخص می بایست حسن بن حسین باشد که پیش از این درباره شورش وی در کرمان سخن گفته ایم. وی بعد از بخشیده شدن توسط مأمون به همراه عبدالله وارد خراسان شد و سرانجام به عنوان فرمانده سپاه طاهریان برای جنگ با مازیار، روانه طبرستان شد.

4- - تاریخ سیستان از برآمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ص 220.

به سبب شورش عیاران ناآرام بود،⁽¹⁾ به وسیله عبدوس آرامش خود را باز یافت. حسین بن عبدالله سیاری در زمان حکومت خود بر سیستان با ظهور رهبر دیگری از خوارج به نام ابی بن حصین روبه رو شد. وی برای جلوگیری از پیوستن بزرگان سیستان به این شورش، گروهی از افراد مشکوک را به نزد عبدالله فرستاد و عبدالله آنها را در قلعه هرات زندانی کرد. با تمام این آشفتگیها در سیستان، طبیعت نیز در این سالها با مردم سر ناسازگاری داشت. خشک شدن رود هیرمند در سال 835/ه220م، قحطی سختی را در پی آورد. این خشکسالی نه تنها ضعفا، بلکه گروه بسیاری از تجار و بزرگان و خداوندان نعمت را به کام مرگ فرستاد. عبدالله بن طاهر برای کمک به قحطی زدگان سیصد هزار درهم فرستاد که آن مبلغ را در اختیار دوتن از فقهای بزرگ قرار دهند تا در میان درویشان تقسیم کنند. سال 841/ه227م نیز از سالهای دردناک در حیات اهالی سیستان بود. سرمای غیر قابل تحملی سراسر سیستان را فراگرفت و باغها و محصولات را خشک گردانید، همچنین قحطی و وبا نیز شیوع یافت. حرکتهای خوارج در تمام این مدت خاموش نشد و تلاش عبدالله برای نابودی آنها نیز کارساز نگشت. وی دوباره الیاس بن اسد را با سپاهی در

836/ه222م برای جنگ با خوارج به سیستان فرستاد و به او مأموریت داد تا ناحیه بست را آرام کند. این تلاطم در نزاع خوارج با والیان سیستان، عبدالله بن طاهر را بر آن داشت تا

ابراهیم بن حصین قوسی، از بزرگان سیستان را که پیش از این برای جلوگیری از پیوستنش به خوارج در هرات زندانی کرده بود، آزاد سازد و

ص: 186

وی را به حکومت سیستان بفرستد. او تا زمان مرگ عبدالله حکومت سیستان را برعهده داشت. (1)

تلاشهای عبدالله بن طاهر برای جنگ با خوارج در سیستان، موجبات نابودی آنها را به وسیله عیاران و مطوعه در آینده ای نه چندان دور فراهم ساخت. عبدالله اگر چه در

سیستان همیشه درگیر با خوارج بود، اما وی در خراسان به موفقیت‌های چشمگیری نایل شده بود. به راستی در زمان او از حرکت‌های خوارج در خراسان اثری نمی‌بینیم. تلاشهای او در انجام اصلاحات به سود روستاییان باعث شد تا زمینه‌های اصلی پذیرش دعوت خوارج از میان روستاها برداشته شود. رکود کشاورزی و افزایش ناامنی که از موجبات اصلی هراس روستاییان از خوارج به حساب می‌آمد، سبب شد تا بر اثر اقدامات عبدالله و رونق کشاورزی فعالیت‌های خوارج در میان بسیاری از روستاها از میان برود. اما این روند

به مناطق اطراف و از جمله به سیستان گسترش نیافت و همین امر گرفتاریهای بسیاری را برای طاهریان در سالهای پس از عبدالله از ناحیه سیستان به همراه آورد.

مرگ مأمون در سال 218 هـ / 833 م و روی کار آمدن معتصم تا حدی حکومت عبدالله را در خراسان تهدید کرد. مأمون در طول دوران حکومتش با هواخواهی و دلجویی فراوان تلاش خود را در تقویت موقعیت عبدالله در خراسان به کار می‌بست، چنان‌که عبدالله در نامه ای به مأمون از فراغ خانه اش و غم دیدار خلیفه سخن رانده بود. اما خلیفه به وجود او بر حکومت خراسان پشتگرمی و آرامش بیشتری داشت. چندان‌که به او نوشت هرگاه دلها از یکدیگر دور باشند، نزدیک بودن خانه سودی نمی‌رساند. (2)

مأمون در هنگام

ص: 187

1- تاریخ سیستان، صص 182-190؛ تاریخ سیستان از برآمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، صص 219-223.

2- خاص الخاص، ص 132؛ المنتظم، ص 2848.

مرگ، معتصم را به جانشینی خود برگزید. او قبل از مرگ، وصیت نامه خویش را در سه نسخه تهیه کرده و یکی از آنها را برای عبدالله به خراسان

فرستاد. (1) زیرا آگاهی عبدالله برای پذیرش خلافت معتصم از نظر مأمون لازم و با اهمیت بوده است. با روی کار آمدن معتصم، عبدالله که از حزم و دور اندیشی قابل توجهی برخوردار بود، تشریفات لازم را در پذیرش خلافت معتصم، به جای آورد و علی رغم خشم و ناراحتی معتصم از او، بهانه ای برای گسترش کدورت به خلیفه نداد. ماجرای خشم و ناراحتی معتصم از عبدالله به زمان حضور وی در بغداد برمی گشت. آن هنگام که عبدالله، حاجب مأمون بود، معتصم را از ورود به دربار با جمعی از غلامان ترک خود باز

داشته بود و این امر عامل کینه معتصم شد. (2) مأمون به سبب آگاهی از این اختلاف، بر آن شد تا میان آنها آشتی برقرار کند و حتی در وصیت خود به معتصم سفارش کرد:

«عبدالله بن طاهر را به کارش واگذار و تحریکش مکن. می دانی در ایام زندگی من و به حضور من میان شما چه رفته (است) با وی به دل مهربانی کن و او را خاص نیکی خویش کن که تلاش و کارسازی وی را درباره برادرت دانسته ای». (3)

اما این عداوت تا آغاز قدرت یابی معتصم پا برجا ماند، به گونه ای که وی با فرستادن کنیزی به سوی عبدالله کوشید تا او را در آغاز خلافت خود مسموم کند. (4) این توطئه توسط عبدالله کشف شد، ولی هرگز آن را به روی خود نیاورد. اطرافیان عبدالله نیز به این تیرگی روابط واقف بودند، چنان که روزی عبدالله به اسماعیل دبیر خود گفت: «که من

ص: 188

1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5769.

2- تاریخ گردیزی، ص 300.

3- تاریخ طبری، ج 13، ص 5774؛ البداية والنهاية، ص 287.

4- تاریخ گردیزی، ص 300.

همی به حج روم. اسماعیل گفت: تو حازم تر از آنی، که این کار کنی، که از حزم دور بود. عبدالله گفت: راست گفتم! اما من تو را آزمودم». (1) موقعیت عبدالله در خراسان آن چنان قوی بود که معتصم سرانجام به پذیرش حضور عبدالله در خراسان اعتراف کرد و در نامه ای به عبدالله

چنین نوشت: «خداوند ما و تو را ببخشد. در قلب من از تورنجشهایی بود که با به قدرت رسیدن

بخشیده شد». (2) معتصم به عنوان ضرورت احساس کرد که قدرت کامل و قوی طاهریان را در مشرق می بایست بپذیرد. (3) تلاش عبدالله بن طاهر در دفع مخالفان خلیفه، اسبابجلب اعتماد معتصم و بهبود روابط آنها شد. اقدام وی در سرکوبی قیام مازیار و دستگیری یکی از علویان به نام محمد بن قاسم بن علی بیش از عوامل دیگر در تحکیم روابط آنها مؤثر بوده است. اشاره ای به این دو قیام ما را با جنبشهای دیگر عهد عبدالله که به همراه خوارج مشکلات عهد او را دو چندان کرده بود، آشنا می سازد.

شورش محمد بن قاسم بن علی

یکی از کارهای مهم عبدالله برای برقراری آرامش در خراسان سرکوبی شورش محمد بن قاسم بن علی از نوادگان امام حسین علیه السلام است. او همراه گروهی از پیروان خود از کوفه به مرو آمد و در مرو توانست پیروان زیادی که تعداد آن را حدود چهل هزار نفر دانسته اند، گرد خود جمع کند. (4) اما به علت بی اعتمادی به گروهی از یاران خود از آشکار کردن دعوت خویش در این شهر خودداری کرد. وی سپس به طالقان رفت و در آن جا پیروانش، مردم را به «الرضامن آل محمد صلی الله علیه و آله» (5) دعوت می کردند و با جمع شدن گروهی از مردم به جانب او در سال 834/هـ 219م در آن شهر قیام

ص: 189

1- تاریخ گردیزی، ص 300.

2- جمهرة الرسائل العرب، الجزء 5، ص 5؛ الدیارات، ص 139.

3- M. Rekaya, "Mazyar", Iranica, Tom 2, Leiden 1973. P. 167-1

4- مقاتل الطالبیین، صص 536-537.

5- تاریخ کامل، ج 11، صص 75-76؛ المنتظم، ص 287.

خود را علنی کرد. (1) همزمان با

آشکار شدن دعوت وی، عبدالله لشکری به فرماندهی حسین بن نوح رئیس شرطه خود برای جنگ با محمدبن قاسم به طالقان فرستاد. اما این سپاه از او شکست خورد. عبدالله ناگزیر شد دوباره سپاهی دیگر را به فرماندهی نوح بن حیّان بن جبلة برای جنگ با

محمدبن قاسم بفرستد. او سرانجام به سختی بعد از چند جنگ مهم توانست محمدبن قاسم را شکست دهد و او را به شهر نسا عقب براند. محمدبن قاسم بعد از این شکست در شهر نسا پنهان شد. (2) ابوالفرج اصفهانی گزارش کاملی از نحوه اطلاع عبدالله بن طاهر از مخفی گاه او در نسا به دست می دهد که نشان از دستگاه اطلاع رسانی دقیق عبدالله بن

طاهر دارد. (3) مأموران وی موفق به دستگیری محمدبن قاسم شده و او را به نیشابور بردند. عبدالله برای سه ماه محمدبن قاسم را در نیشابور نگه داشت و به خاطر ترس از

پیروان محمدبن قاسم مراقبتهای خاصی از او انجام می گرفت. عبدالله بعد از آرام شدن

اوضاع، هدایایی را تقدیم محمدبن قاسم کرد، سپس او را روانه بغداد ساخت. هم چنین به یاران خود نیز گوشزد کرد که او را شبانه و به طور مخفیانه از ری عبور دهند تا موجب

تحریک شیعیان نشوند. محمدبن قاسم در روز نوزدهم سال 834/219هـ وارد بغداد شد و به امر معتصم وی را زندانی کردند. (4) سرانجام به روایت اکثر منابع، او موفق شد از زندان بگریزد.

جنبش مازیار

قیام دیگری که حکومت طاهریان را در زمان عبدالله بن طاهر با خطرات جدی تهدید می کرد جنبش مازیار بود. مازیار بن قارن از اولاد ونداد و از بازماندگان سوخرا،

یکی از شاهزادگان ساسانی بود. (5) هنگامی که وی

ص: 190

1- العیون والحدایق، ص 471؛ البدایة والنهایة، ص 288.

2- تاریخ طبری، ج 13، ص 5800؛ علی بن اسماعیل اشعری، مقالات الاسلامین واختلاف المصلین، ترجمه محسن مؤیدی، تهران: امیرکبیر، 1362، ص 47.

3- مقاتل الطالیین، صص 539-540.

4- همان، صص 543-545.

5- غیث الدین خواندمیر، حبیب السیر، زیر نظر دبیرسیاسی تهران: خیام، 1353، چاپ دوم، ج 2، ص 266.

به عنوان جانشین پدر بر قسمتی از طبرستان حکومت یافت، بین او و اسپهبد شهریاربن شروین اختلافاتی بروز کرد و این امر سرانجام به جنگ و فرار مازیار از طبرستان به نزد مأمون منجر شد. مازیار به وساطت

یکی از دوستان خود به نام عبدالله بن سعیدالحرشی در پیش مأمون پذیرفته شد و به وسیله او اسلام آورد. هنوز چند ماهی از اقامت مازیاربن قارن در خدمت خلیفه نگذشته بود که اسپهبد شهریاربن شروین درگذشت و فرزندش شاپوربن شهریار که قدرت را به

دست گرفته بود، ظلم و ستم بر مردم را در پیش گرفت. مردم طبرستان از بیدادگری او به مأمون شکایت کردند و او دو تن از سرداران خویش را برای سرکوبی شهریاربن شروین فرستاد و چون کاری از پیش نبردند، منجم خلیفه برای آرام کردن طبرستان مازیار را به وی معرفی کرد. بنابراین، مأمون مازیار را به حکومت طبرستان گماشت. (1) مازیار در مدت اندک پیروان زیادی را دور خود گرد آورد و توانست بر شاپوربن شهریار پیروز شود. افزایش قدرت او در منطقه طبرستان به همراه اعمال خودسرانه، باعث مخالفت و رنجش گروهی از بزرگان شد. به همین علت، نامه ای به مأمون نوشتند و از اقدامات مازیار شکایت کردند. مأمون وی را به بغداد فراخواند، اما مازیار به بهانه درگیری با

دیلمیان از امر مأمون سرباز زد. بدین شکل، اگر چه شروع قیام او را در 838/224م دانسته اند، لیکن به حقیقت باید سال 829/214م را که وی از فرمان مأمون سرباز زده بود، مبدأ این امر دانست. او برای حفظ ظاهر، گروهی از قضات رویان و آمل را از جانب خود به بغداد فرستاد

ص: 191

تا اطاعت و فرمانبرداری اش را به خلیفه اعلام کنند. اما برخلاف انتظار وی، یکی از قضات، داستان ستم مازیار را به یحیی بن اکثم، قاضی بغداد بازگفت و

او نیز خلیفه را از این امر آگاه کرد. همچنین آنها اظهار داشتند که مازیار قصد شورش و استقلال طبرستان را دارد.⁽¹⁾ مأمون که در این هنگام مشغول نبرد با رومیان بود، فرصتی برای برخورد با مازیار نداشت. بنابراین، ابواحمد قاضی رویان که از نفوذ اجتماعی زیادی بر خوردار بود، انجام این مأموریت را برای برخورد با مازیار برعهده گرفت. او در

طبرستان، مردم را به شورش و قتل یاران مازیار تحریک کرد. اوج گرفتن فعالیت شورشیان در آمل باعث شد تا مازیار این شهر را هشت ماه در محاصره بگیرد و اطلاعات نادرست از وضع طبرستان برای خلیفه ارسال کند. مأمون نیز که خبری درست از عامل و نمایندگان خود در مازندران نداشت، گفته های مازیار را درست می پنداشت.

مازیار بعد از گشودن آمل، ابواحمد قاضی رویان را که موجب عصیان مردم شده بود، کشت و گزارش فتح این شهر را برای خلیفه فرستاد. تا زمان مأمون اگر چه وی بنای سرکشی و مخالفت را در طبرستان گذاشته بود، ولی برای حفظ ظاهر پرداخت خراج را قطع نکرد و عصیان خود را نیز بر خلیفه آشکار نساخت.⁽²⁾ با روی کار آمدن معتصم، مازیار از فرستادن خراج خود برای عبدالله بن طاهر سرباز زد. چون او موظف بود خراج خود را برای امیر خراسان بفرستد و نیز از نظر داخلی اداره امور آن جا بر عهده عبدالله بن

طاهر بود. اما هدف وی از ارسال خراج به سوی معتصم آن بود تا بیعت خود را

ص: 192

1- - تاریخ طبرستان، صص 209-210؛ ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، مقدمه محمد جواد مشکور، به کوشش حسین تسبیحی، تهران: انتشارات شرق، 1368 صص 64-65.

2- - تاریخ طبرستان، صص 210-212.

نسبت به عبدالله قطع کند، چنان که به گزارش طبری به رغم دستور معتصم مبنی بر فرستادن خراج

به سوی عبدالله، وی می گفت: «نزد او نمی فرستم، بلکه نزد امیرمؤمنان می فرستم».⁽¹⁾ بنابراین، معتصم آن اموال را از نماینده مازیار تحویل می گرفت و به نزد عبدالله بن طاهر می فرستاد. این روند چندین سال ادامه داشت تا سرانجام رابطه مازیار با عبدالله بن طاهر به برخورد و منازعه کشیده شد.

در عصیان آشکار مازیار، فرمانده بزرگ خلیفه افشین⁽²⁾ نقشی مهم داشت، زیرا وی پیش از این بر بابک - بزرگترین دشمن خلیفه - پیروز شده بود. چون افشین از خشم خلیفه

نسبت به طاهریان اطلاع داشت، بنابراین، فرصت مناسب را برای انجام یک توطئه در کنار زدن عبدالله بن طاهر و به دست گیری حکومت خراسان در اختیار خود دید.⁽³⁾ او در نامه هایی به مازیار عملاً وی را بر علنی کردن طغیان بر ضد عبدالله برمی انگیزت⁽⁴⁾ و

تصور می کرد چون عبدالله قادر نخواهد بود مازیار را شکست دهد، خلیفه وی را برای انجام این مأموریت اعزام خواهد کرد.⁽⁵⁾ آن گاه بعد از این پیروزی، حکومت خراسان تا

ماوراءالنهر را به پاس خدماتش به خلیفه به او واگذار خواهد کرد. به همین علت مازیار با اتکا به حمایت افشین، عصیان خود را نسبت به طاهریان و خلیفه در 224/838م آشکار کرد. به روایت طبری سبب قیام «نفرت مازیار پسر قارن از آل طاهر بود، چنان که خراج بدیشان نمی فرستاد».⁽⁶⁾ وی به عنوان شاهی واقعی، تاجی برای خود آماده کرد و نگهبانان شخصی متشکل از هزار و دویست سپاه دیلمانی را به خدمت گرفت.⁽⁷⁾ حتی زرتشتیان را در اجرای تشریفات مذهبی خویش آزاد گذاشت و آیین کهن ایرانی را تازه کرد و به قول گردیزی «دین بابک

ص: 193

1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5890.

2- لقب افشین از القاب شاهزادگان و امرای اشروسنه می باشد و نام وی خیزرین کاوس بوده که لقب افشین را نیز داشته است.

3- M. Rekaya, "Mazyar", P.160-1

4- تاریخ یعقوبی، ص 503؛ مجمل التواریخ و القصص، ص 357؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5917.

5- تاریخ کامل، ج 11، ص 134.

6- تاریخ طبری، ج 13، ص 5890.

7- M. Rekaya, "Mazyar", P.155-1

خرمدین گرفت و جامه سرخ کرد»⁽¹⁾ سیاستهای مازیار در طبرستان آن چنان مردم را به تنگ آورد که فرستادگان آنها در بغداد شکایت خود را در طی قصیده ای به خلیفه عرضه داشتند.⁽²⁾ معتصم که عصیان مازیار را نه تنها برضد طاهریان بلکه برضد خود و حتی اسلام می دید، عبدالله بن طاهر را مأمور سرکوبی او کرد.⁽³⁾ عبدالله لشکری را به همراه عموی خود، حسن بن حسین به طبرستان فرستاد. خلیفه نیز سپاهیان بسیاری را به فرماندهی محمدبن ابراهیم به کمک او اعزام کرد. عبدالله بن طاهر برای تقویت نیروهای خود حیان بن جبلة را نیز با چهار هزار تن به قومس فرستاد و آنها مرتب با عبدالله در نیشابور مذاکره می کردند.⁽⁴⁾ بدین شکل این سپاهیان به سرعت، بسیاری از مناطق طبرستان را تصرف کردند.

علی رغم تمایل و تصور افشین بر تداوم این جنگ، بسیاری از مردم که نسبت به اقدامات مازیار رضایت چندانی نداشتند، به سپاهیان عبدالله بن طاهر پیوستند.⁽⁵⁾ سرانجام خیانت کوهیار، برادر مازیار که ارتباطی با طاهریان پیدا کرده بود،⁽⁶⁾ و همچنین توانسته بود

دست خطی از عبدالله مبنی بر واگذاری قسمتی از طبرستان به خود دریافت کند،⁽⁷⁾ سبب

شد تا مازیار با نقشه او و بدون جنگ اسیر سپاهیان عبدالله شود. ثروت و غنایم زیادی که از جنگ بامازیار نصیب سپاه عبدالله شده بود، به نیشابور حمل گردید⁽⁸⁾ و مازیار خود به نزد معتصم فرستاده شد. ابن اسفندیار از کشف رابطه افشین و مازیار توسط عبدالله بن طاهر یاد می کند. در هنگامی که عبدالله وی را به بغداد می فرستاد، مازیار از توطئه افشین بر جان خلیفه پرده برداشت.⁽⁹⁾ به همین جهت، یک روز پیش از رسیدن مازیار به سامرا افشین را نیز دستگیر کردند.⁽¹⁰⁾ مازیار در سال 224/838م به فرمان معتصم بر اثر تازیانه های زیادی که

ص: 194

1- تاریخ گردیزی، ص 301.

2- تاریخ طبرستان، صص 212-215.

3- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص 65-66؛ تاریخ طبرستان، ص 219.

4- M. Rekaya, "Mazyar", P.186-2.

5- تجارب الامم، ص 246؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 134.

6- فتوح البلدان، ص 190.

7- تاریخ طبری، ج 13، ص 5905؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 138.

8- العیون والحدایق، ص 512.

9- تاریخ طبرستان، صص 219-220؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص 65.

10- مروج الذهب، ج 2، ص 474.

بر او زدند، کشته شد. با مرگ وی اکنون دلایل کافی برای اتهام افشین، رقیب دیگر طاهریان در رابطه پنهانی با مازیار و خیانت او نسبت به خلیفه در دست بود. عبدالله بن طاهر پیش از این گزارشهایی از حرکات مشکوک افشین به خلیفه عرضه داشته بود، چرا که افشین کاروانی از غنایم و هدایای فراوان را پنهانی به اشروسنه

می فرستاد. عبدالله به گروهی از قاصدان او دست یافته و تمام اموال آن را پس از توقیف

به سپاهیانش داده بود. سپس در نامه ای خطاب به افشین نوشت: کاروانیان به دروغ این اموال را از آن تو دانسته اند، چرا که اگر متعلق به تو می بود، نیازی به پنهان کاری نبود. (1) وی با این نامه علی رغم موجه جلوه دادن اقدام خود در توقیف اموال افشین، وی را به اعمال حرکات مخفی متهم کرد و گزارش کار او را برای معتصم فرستاد. این اقدام باعث کدورت میان عبدالله و افشین گردید. (2) از سوی دیگر عبدالله هرگز نمی توانست بپذیرد که در پشت سر خود در ماوراءالنهر، افشین با قدرت یابی موقعیت او را در خراسان به

مخاطره اندازد. (3) بنابراین، وجود زمینه های اختلاف میان عبدالله و افشین و شدت رقابت آنها در ماجرای مازیار سرانجام به افشای خیانت های افشین و محکومیت او منجر شد. افرادی از لشکریان افشین نیز به توطئه او برضد خلیفه گواهی دادند. هم چنین مسامحه افشین در جنگ با بابک را به عنوان اتهام دیگر او ذکر کرده اند. سرانجام طی محاکمه ای

که قسمتی از جزئیات آن را مورخان نقل کرده اند، افشین محکوم شد و او را در 840/226 م بر دار کردند. (4)

سیاست و نحوه حکومت عبدالله در خراسان

عبدالله بن طاهر در زمان حکومت خود، دست به اقدامات و

ص: 195

1- - تجارب الامم، ص 261؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5922.

2- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5923؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 152.

3- - تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 2، ص 112.

4- - تاریخ طبری، صص 5926-5931؛ تجارب الامم، صص 264-270؛ تاریخ کامل، ج 11، صص 151-157؛ تاریخ یعقوبی،

ص 504.

اصلاحات عمده ای زد. ویژگیهای اخلاقی او در زمان امارتش از یک تربیت صحیح و دقیق حکایت داشت، چنان که طاهر در نامه های مختلف، او را از هر گونه عمل خلاف بر حذر می داشت.⁽¹⁾ بنابر نقل برخی از منابع، عبدالله توجه خاص به رعایت حال مردم و برقراری نظم و آرامش در

میان آنها داشت. از همان هنگام که به مأموریت‌های مختلف اعزام می شد، از سیرت نیکو و رفتار او با مردم بسیار سخن گفته اند. به وقت استقرار در شام چون عدّه فراوانی از

مردمان را در جوار خود نیازمند دید، دستور داد تا اسامی همه آن ساکنان را یادداشت کرده، برای آنها علاوه بر مستمری ماهانه، خوراک و پوشاک نیز در نظر بگیرند.⁽²⁾ عملکرد

او نشانگر عطا و احسان او نسبت به مردم بود.⁽³⁾ همین امر سبب شد تا تمام کسانی که گرفتار مشکل بودند برای رفع حاجت به او پناه آورند. شعرا نیز او را بخشنده ترین مردم

خوانده و با بهترین اوصاف ستوده اند. اقدامات عبدالله در خراسان بیشتر در راستای

برقراری آرامش و تلاش برای بهبود وضعیت مردم انجام می گرفت. وی بناهای زیادی ایجاد و آنها را وقف مردم کرد. رباط فراوه در نزدیکی خوارزم،⁽⁴⁾ بنای شهرکی در نزدیکی نسا، قریه اسدآباد در نزدیکی نیشابور،⁽⁵⁾ شهری به نام دهستان در نزدیک مازندران و بنای شهر کوچکی در نزدیکی ایبورد⁽⁶⁾ همه از جمله مکانهایی بوده است که ساخت و وقف آن را به عبدالله بن طاهر نسبت داده اند.

در زمان او سیستان دچار قحطی و خشکسالی گردید، به گونه ای که سال 835/هـ و 841/هـ م مصیبت اجتماعی بزرگی متوجه این مردم شد و عبدالله اموالی را برای بهبود وضع مردم به سیستان فرستاد. عدالت پیشگی عبدالله در اداره امور

خراسان بعد

ص: 196

-
- 1-- الديات، ص 134.
 - 2-- تاريخ مدينة دمشق، ص 234؛ تاريخ بغداد، ج 9 ص 483.
 - 3-- تاريخ كامل، ج 11، ص 182؛ محمد تقی کاشانی، بحرال فوائد، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران: بنگاه و ترجمه و نشر کتاب، 1345، ص 88.
 - 4-- ابوالفداء، تقويم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1349، ص 537، ابن رسته، الاعلاق النفیسه ترجمه حسین قره چانلو، (تهران: امیرکبیر، 1365) ص 199.
 - 5-- تاريخ گردیزی، صص 258-259.
 - 6-- تقويم البلدان، صص 507 و 513؛ وفيات الاعیان، ج 4، ص 274.

از مشکلات مهم زمان حکومت علی بن عیسی سبب شد تا روزگار او را در عدل، یگانه بدانند. (1) منابع از همان بدو ورود او به نیشابور از عدل و دادگستری سخن رانده اند. آمدن او به نیشابور با خوشحالی مردم همراه بود، زیرا کمبود باران، شهر را

دچار خشکسالی کرده بود و همزمان با ورود عبدالله، باران شدیدی در شهر باریدن گرفت. بزّازی در استقبال از او و سپاهیانش گفته بود:

«مردم در زمان خود گرفتار قحطی شدند / تا این که تو قدم بدین جا گذاشتی و با خود دانه های مروارید آوردی

در این ساعت دو باران با هم آمدند/ و درود خدا بر هردوی آنها هم بر امیر و هم بر باران». (2)

تلاش عبدالله در اجرای عدالت و رسیدگی به ستم مردم در همان آغاز ورود به نیشابور با عزل محمدبن حمید طاهری توأم بود. او که به عنوان نایب عبدالله در نیشابور

رفتار خوشایندی نداشت، پیش از همه مورد خشم عبدالله واقع گردید. (3) وی گاه بار عام می داد و به شکایت مردم رسیدگی می کرد، چرا که بساط عدل را عامل اصلی دوام حکومت خود می دانست. (4) ظاهراً خویشاوندان وی که حکومت شهرهای مختلف را داشتند بر مردم ستم روا می داشتند. به همین سبب اشاره ای بر ظلم آنها و تلاش عبدالله

در رعایت حق مردم شده است. (5) او در بدو ورود به نیشابور، شادیاخ را برای استقرار سپاهیان و بنای پایگاه حکومتی خود انتخاب کرد. (6) حافظ ابرو علت بنای آن را در نتیجه ظلم و ستم سپاهیان وی بر مردم نیشابور دانسته است. (7) عبدالله چون از این امر آگاه شد، تمام سپاهیان خود را از شهر به این محل فراخواند. سیاست عبدالله برای رفاه حال مردم

ص: 197

1- - مجد خوافی، روضه خلد، تحقیق محمود فرخ، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: زوار، 1345، ص 230-231.

2- - نسمة السحر، ج 1، ص 300؛ مرآة الجنان، ج 2، صص 74-75؛ وفيات الاعیان، ج 3، ص 84.

3- - تاریخ گردیزی، ص 299؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 181.

4- - محمدبن محمد غزالی، نصیحة الملوك، تصحیح استاد علامه جلال الدین همایی، تهران: نشر هما، 1367، ص 162.

5- - محیی الدین محمد زمچی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، با تصحیح سیدمحمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، 1338، ص 252؛ المنتظم، ص 3143.

6- - تاریخ نیشابور، ص 201.

7- - جغرافیای تاریخی خراسان، ص 33؛ زکریا ابن محمد قزوینی، ترجمه آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه مرادبن عبدالرحمان، تصحیح محمد شاهرودی، تهران: دانشگاه تهران، 1373، ج 2، ص 163.

یستر در راستای اصلاحات وی در زمینه کشاورزی انجام گرفت. او که به مشکلات و مصایب روستاییان و ستم‌هایی که بر آنها وارد شده بود، به نحوی آگاهی داشت بر آن شد تا به شکلی موجبات استمالت و بهبود وضع روستاییان را فراهم آورد. وصیت پدرش به او نیز چنین بود که «از کار رعیت و امور مردم هرگز غفلت مکن، زیرا دوام ملک بسته به وجود و آسایش آنها می باشد» (1). حضور خوارج در طی سالهای مختلف و حملات مداوم آنها بر روستاهای بی دفاع، آرامش را از این مناطق گرفته بود. به همین دلیل عبدالله بعد از برقراری امنیت، در رونق و توسعه اقتصادی خراسان به مسأله روستاها توجهی خاص

نشان داد. دستور وی به همه کاردارانش در ولایات مختلف، برای رعایت حال کشاورزان به راستی گواه بر سعی و تلاش او در این زمینه است. گردیزی متن دستور وی را این چنین آورده است:

«حجت برگرفتم شما را تا از خواب بیدار شوید! و از خیرگی بیرون آید، و صلاح خویش بجوید، و با برزگران ولایت مدارا کنید! و کشاورزی که ضعیف گردد، او را قوت دهید! و به جای خویش باز آید! که خدای عزوجل از دستهای ایشان طعام کرده است و از زبانهای ایشان سلام کرده است و بیداد کردن بر ایشان را حرام کرده است» (2).

متن دستور او نشان از تلاش عبدالله برای رونق کشاورزی دارد. او خود به این امر علاقه ای تمام داشت و در ترویج فلاحت کوشش فراوان می کرد (3). در دوران اقامت کوتاه خود در مصر، کاشت نوعی خربزه را در آن سرزمین به او نسبت می دهند (4). عبدالله بن طاهر اساس کشاورزی را در توجه به آبیاری می دانست. به همین

ص: 198

1- تاریخ کامل، ج 11، ص 60.

2- تاریخ گردیزی، ص 302.

3- Reuben. Lety, The Social Structure of Islam, Cambridge, 1969, P.373-1

4- وفیات الاعیان، ج 3، ص 88؛ الدیارات، ص 136.

منظور چند طرح آبیاری در ماوراءالنهر انجام داد. او هم چنین از خلیفه در ساختمان آبراهه بزرگ استان چاچ (تاشکند کنونی) دو میلیون درهم کمک مالی گرفت. (1) این کمک که ظاهراً برخلاف میل باطنی معتصم انجام گرفته بود آنچنان در آبادانی منطقه مؤثر افتاد که به گفته عوفی تا قرن هفتم این نهر پابرجا بود. (2) درباره کیفیت تقسیم آب و طرز استفاده از قنوات در زمان وی همچنین مشکلاتی وجود داشت، چنان که گاه موجب نزاع و خصومت بین کشاورزان می شد و:

«پیوسته اهل نیشابور و خراسان نزد عبدالله همی آمدندی و خصومت کاریزها همی رفتی و اندر کتب فقه و اخبار رسول صلی الله علیه و آله اندر معنی کاریز و احکام آن چیزی نیامده بود. سپس عبدالله همه فقهای خراسان و بعضی از عراق را جمع کرد، تا کتابی ساختند (در) احکام کاریزها، و آن را «کتاب قنی» نام کردند. تا احکام که انداران معنی کنند، بر حسب

آن کنند و آن کتاب تا بدین غایت برجاست و احکام قنی و قنیات که در آن معنی رود، بر

موجب آن کتاب رود». (3)

گزارش گردیزی مبنی بر این که این کتاب تا قرن پنجم مورد استفاده بوده است، نشان می دهد که اعمال مربوط به قنوات تا این زمان بر اساس نسبتهای قدیمی بوده و تا عصر مغول معیاری برای تقسیم آب بوده است. (4) به همین علت قناتهای کهن در خراسان را «قنات طاهری» می نامند. (5) این امر اهتمام طاهریان را در حفر قنات و تدوین احکام راجع به قناتها در خراسان از سوی آنان نشان می دهد. هر چند توجه به مسأله قنات سابقه چند

هزارساله در ایران دارد. چنان که اردشیر «از جمله بیابانها، آبهای روان بگردانید، در

ص: 199

1- تاریخ طبری، ج 14، ص 5958.

2- ترکستان نامه، ج 1، ص 461.

3- تاریخ گردیزی، ص 301.

4- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 2، ص 194.

5- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ص 116.

رستاقها پدید آورد». (1) احکامی نیز پیش از آن در مورد قنات وجود داشته است، به گونه ای که از بندهای مربوط به آبیاری در ماتیکان هزار داستان (متن قضایی عهد ساسانی) می توان دریافت که حفر قنات و استفاده از آن منوط به شرایط خاص بوده است. (2) بنابراین طاهریان با توجه به یک پیشینه محکم در رابطه با مسأله قنات به جهت ضرورت و نیاز مردمان خراسان به این امر اهتمام ورزیدند. وجود کاریزهای بسیار در نیشابور، (3) سبب شده بود تا عبدالله خود نیز به حفر قنات اهمیت دهد تا آن جا که وی ظاهراً برای حفر

یک قنات یک میلیون درهم خرج کرد. (4)

تلاش عبدالله برای بهبود وضعیت کشاورزی در راستای تعدیل و تنظیم مالیات و جلوگیری از سوءاستفاده مأموران مالیاتی انجام می گرفت، چنان که او اعلام کرد: «ای مردم

خراسان! تا از شما حمایت نکنم، بجایه نخواهم ستاند». (5) در این راستا سفارش طاهر به عبدالله بسیار روشن بود، چنان که او گفته بود:

(به)

کار مهم خراج نیک عنایت کن، چه بدان کار رعیت راست می شود و بهبود می پذیرد... پس در تقسیم خراج میان خراجگزاران روش حق و برابری و دادگری پیش گیر... پس باید خراج آن چنان گرفته شود که آن را از مازاد مخارج خویش بی هیچ عسرت اعطا کنند و باید آن خراج را در راه استواری و بهبود زندگانی و اصلاح نابسامانیها

و «هموار ساختن ناهمواریهای» امور مردم صرف کنی». (6)

بدین گونه عبدالله به توصیه پدر عمل می نمود و «همیشه عمل پارسایان و زاهدان و کسانی فرمودی که ایشان را به مال دنیا حاجت نبود». (7) او خود می گفت: «پرکردن کیسه و به دست آوردن نام نیک هرگز با هم جمع نمی شوند». (8) با وجود این، تلاش عبدالله در

ص: 200

1- - بدیع الله فیروزی «شیوه جستجو و استخراج آبهای زیرزمینی در ایران باستان»، نشریه دانشگاه ادبیات اصفهان، سال هشتم، شماره نهم، 1352، ص 102.

2- - ماتیکان به نقل از ن. پیکولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضاتهران: علمی و فرهنگی، 1372 صص 292-294.

3- - تاریخ نیشابور، ص 214.

4- - روضات الجنات، ص 250.

5- - آفرینش و تاریخ، ص 604.

6- - مقدمه ابن خلدون، ج 1، صص 601-602.

7- - سیاستنامه، ص 63.

8- - تاریخ کامل، ج 11، ص 181؛ وفيات الاعیان، ج 3، ص 87.

رونق و آبادانی روستاها یکی از عوامل مهم ایجاد آرامش و جلوگیری از حمایت مردمان بعضی روستاها از خوارج شده بود.

عبدالله در راستای اصلاحات خود به مسأله گسترش علم و دانش و تعلیمات عمومی نیز توجهی خاص مبذول داشت. او معتقد بود «که علم به ارزانی و نازرانی بیاید داد، که علم خویشتن دارتر از آن است که با نازرانیان قرار کند» (1) گزارشهایی حاکی از آن است که در زمان او حتی کودکان فقیرترین روستاییان نیز به شهرها روی می آوردند تا تحصیل دانش کنند (2) این تلاش، توجه او را به اهمیت تربیت عمومی نشان می دهد که دیگران را نیز از فراگیری علم و دانش منع نمی کرد (3) به همین دلیل، او را می توان از بنیانگذاران نهضتی که به تجدید حیات فرهنگ ایرانی در عهد سامانیان منجر شد، به شمار آورد (4)

هرچند گمان نمی رود که مراد از علم در روایت گردیزی، از نظر عبدالله فقط شریعت اسلامی باشد، چون عبدالله و خانواده او همه شاعر و در علوم دیگر نیز مهارتهایی داشتند. محمدبن حسن بن مصعب که از همراهان عبدالله بن طاهر و پرورش یافته خراسان بود، در موسیقی و آواز مهارت زیاد داشت (5) منصوربن طلحه نیز که از سوی عبدالله «حکیم خاندان طاهر» (6) لقب گرفته بود، صاحب کتبی در زمینه فلسفه و موسیقی بوده است. بنابراین، توجه عبدالله به علم و دانش و فراگیری همه علوم بود، چنان که

اشاره ای بر آشنایی او در علم نجوم نیز رفته است (7) ابن خلکان می نویسد: که ابن سگیت، وظیفه تعلیم و آموزش فرزندان طاهرین حسین را برعهده داشته است (8) به همین سبب عبدالله در نزد وی نیز تعلیم یافته و علاقه مندی او را به علم و دانش از شیوه رفتار و برخوردش با علما می توان

ص: 201

-
- 1- تاریخ گردیزی، ص 302.
 - 2- ترکستان نامه، ص 463.
 - 3- ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، تحقیق روحیه النحاس، دمشق: دارالفکر، 1408ه/1987م، ج 12، ص 273.
 - 4- تاریخ مردم ایران، ج 2، ص 100.
 - 5- تاج، صص 121-122.
 - 6- الفهرست، ص 192-193.
 - 7- گمنام، یواقیت العلوم و دراری النجوم، به تصحیح محمد تقی دانش پژوه، تهران: اطلاعات، 1364، ص 76.
 - 8- احمد شلبي، تاریخ آموزش در اسلام، پارسی کرده ی محمدحسین ساکت، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، 1370، ص 187 به نقل از ابن خلکان.

دریافت. وی در سفر به شام آنگاه که بر در سرای عالمی برای پرسشی به انتظار ماند، با واکنش نزدیکانش مواجه شد، لیکن عبدالله آنها را به بردباری و

حفظ حرمت و منزلت علما دعوت کرد. (1) او خود نیز اشتیاق فراوانی به دانش آموختگان و کمک به حال آنان داشت، (2) چنان که در وقت ملاقات با گروه اعزامی واثق که برای پیدا کردن آثاری از سد یا جوج و مأجوج رفته بودند، هدایا و مبالغی هنگفت به آنها بخشید. (3) اقدام او در توجه و شتافتن به دیدار علما بیشتر برای حرمت گذاشتن به دانش آنها بود،

چنان که برای دیدن محمدبن اسلم طوسی بر در سرایش آن قدر منتظر ماند و گفت: «آخر به وقت نماز بیرون آید»، (4) و چون وی را بدید، از اسب پیاده شد و در مقابل او فروتنی

کرد. (5) همچنین در دیدار با ابوزکریا نیز از وی خواست تا حاجت خود را بخواهد و او عبدالله را نصیحت کرد که زیبایی صورتش را به خاطر گناه با آتش جهنم نسوزاند. این سخن آن چنان عبدالله را منقلب کرد که تا هنگام بلند شدن گریه می کرد. (6) او کتاب البهی

را برای عبدالله بن طاهر تألیف کرد. (7) دیگر علما نیز که با عبدالله بن طاهر ارتباط داشتند، به سبب اشتیاق خود و علاقه عبدالله بن طاهر به علما، کتاب هایی را به نام وی نوشتند.

یوحنا بن ماسویه کتاب فی الصداق و علله و اوجاع و جمیع ادویته و السدر والعلل المولده را در شرح سردرد و جمیع داروهای مربوط به آن برای عبدالله نوشت. (8) ابوعثمان یحیی بن

مرزوق نیز تذکره ای از آوازاها به نام اغانی تألیف کرد و آن را تقدیم عبدالله بن طاهر

نمود. (9) و عبدالله آن را در خزانه کتب

ص: 202

- 1- - المنتظم، ص 238.
- 2- - تاریخ مدینة دمشق، ص 234.
- 3- - المسالک و الممالک، صص 152-153.
- 4- - تذکرة الاولیاء، ص 288
- 5- - مجمل فصیحی، ص 278،
- 6- - المنتظم، ص 114.
- 7- - الفهرست، ص 114.
- 8- - ابن ابی اصیبعه، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، شرح و تحقیق نزار رضا، بیروت: دارالفکر، بی تا، ص 453.
- 9- - برگزیده اغانی، ج 1، ص 677.

خود بایگانی کرد. (1) به طور یقین کتابخانه عبدالله با توجه به علاقه وی به علم و دانش بسیار غنی بوده و مجموعه ای از کتب نفیس را شامل می شده است. (2) بسیاری از این کتابها را ظاهرا عبدالله بن طاهر از مرو به نیشابور آورده بود، زیرا در مرو کتابخانه ای عظیم از زمان یزدگرد ساسانی وجود داشته و عتایی شاعر که همزمان با عبدالله بوده، در چند سفر به مرو از این کتابهای پهلوی بهره برده است. (3) ابوالعمیث عبدالله بن خلید که آموزگار پسران عبدالله بود (4)، این کتابخانه را در نیشابور اداره می کرده است. (5) ده فرزند عبدالله نیز علوم بسیاری را از او فرا گرفته بودند. (6) وی

کاتب طاهربن حسین بوده و ابیات زیادی را در مدح عبدالله بن طاهر سروده است. (7)

توجه عبدالله به شعر، باعث گرایش بسیاری از شعرا به سمت او شده بود، آن چنان که گروهی در مصاحبت و همنشینی دایم با او به سر می بردند. عوف بن محلم که چندین سال در خدمت طاهربن حسین بود، بعد از مرگ او به خدمت عبدالله در آمد. (8) این همنشینی ظاهرا به اجبار عبدالله بود، زیرا در آن هنگام که عبدالله به خراسان می آمد، در ری صدای کبوتری به نظر وی غمناک آمد و چند بیت شعر سرود و از عوف نیز تقاضا کرد اشعاری بسراید. او در اشعار خود از غم فراق و دوری وطن خودسخن گفت:

«ناله کبوتری در ری خواب را از چشم من دور کرد. من هم مانند کبوتر نوحه گری آغاز کردم زیرا شخص غریب و محزون ناچار ناله می کند.... کبوتر ناله می کرد در صورتی که جوجگانش پیش چشمش بودند، لیکن بین من و کودکانم بیابانها فاصله است. ای کبوتر! محبوب تو

ص: 203

1- برگزیده آغانی، ج 1، ص 679.

2- مقاتل الطالیین، ص 543.

3- C.E. Bosworth, "The Tahirids and Persian Literature" Iran studies, vol VII, 1960, p, 105-1.

4- تاریخ آموزش در اسلام، ص 87.

5- ابوالقاسم حبیب اللهی، «ابوتمام در نیشابور» مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره 2 و 3، سال اول، ص 202.

6- تاریخ خاندان طاهری، صص 31-32؛ الدیارات، ص 132.

7- وفیات الاعیان، ج 3، ص 89.

8- مختصر تاریخ دمشق، ص 273؛ البصائر و الذخائر، ص 85.

نزد تو حاضر است و شاخه تو سر سبز و شاداب است، تو چرا ناله می کنی؟» (1).

این اشعار آنچنان تأثیری در عبدالله گذاشت که به وی اجازه بازگشت داد و فروتنی عوف را در مقابل نیازش برای دیدار فرزندانش تحسین کرد و علی رغم این که او از شعرای بزرگی بود که به خاندان طاهر تعلق داشت، عبدالله به راحتی از او گذشت. (2)

اما جدا از عوف، کسانی چون ابوتمام، رنج سفر طولانی را برای دیدار عبدالله بن طاهر و آمدن به نیشابور تحمل کردند. ابوتمام حبیب بن اوس طائی در سال 190 هـ / 805 م هجری در دمشق به دنیا آمد و در فاصله سالهای 217 هـ / 832 م، تا 220 هـ / 835 م به خراسان سفر کرد. وی و همراهانش در دامغان از این راه طولانی آن قدر خسته شدند که یارانش به او گفتند: آیا می خواهی ما را به جایی که خورشید بر می آید، ببری؟

ابوتمام گفت: نه، بلکه شما را به جایی می برم که جایگاه برآمدن بخشش و کرم است. (3)

کیفیت ملاقات ابوتمام با عبدالله بن طاهر آن چنان مهم بوده است که بسیاری از منابع آن را نقل کرده اند. (4)

ابوسعید ضریر و ابوالعمیث اعرابی شاعران مخصوص عبدالله موظف بودند تا قبل از معرفی شعرا به نزد او، آنها را بیازمایند. (5) به همین منظور هنگامی که ابوتمام شعر خود را بر آنها عرضه کرد، آن را مناسب ندیده به او گفتند: چیزی را بگو که فهمیده شود. ابوتمام

در پاسخ آنها گفت: شما چرا آنچه را که گفته می شود، نمی فهمید؟ (6) سپس به او اجازه

دادند تا اشعارش را بخواند و او عبدالله را آن چنان مخاطب قرار داد که موجب تحسین

ص: 204

-
- 1- تاریخ مدینه دمشق، ص 225.
 - 2- شذرات الذهب، ج 3، ص 66؛ طبقات الشعراء، ص 186.
 - 3- الاغانی، الجزء 16، صص 427-428؛ وفيات الاعیان، ج 3، ص 84.
 - 4- ابوتمام در نیشابور، صص 322-323؛ وفيات الاعیان، صص 84-85؛ انباه الرواة علی ابنة النجاة، ص 384؛ مرآة الجنان، ص 75.
 - 5- «ابوتمام در نیشابور»، ص 202.
 - 6- وفيات الاعیان، ج 3، ص 90؛ ابوتمام، ص 324.

مه اطرافیان شد و عبدالله هزار دینار به وی بخشید، اما او توجهی به این صله نکرد، چرا که زحمت و رنجش آمدن خود نزد عبدالله را بیشتر از این می دانست. (1) این اقدام باعث

آزردگی عبدالله شد، ولی بعد از مدتی مجدد او را به حضور پذیرفت و دو هزار دینار زر و خلعتی گرانبها برای بازگشت به ابوتمام داد. وی در نیشابور، شاعری را دید که ابیاتی به

فارسی می خواند. این نشان می دهد که در نیشابور کسانی بودند که به زبان دری - زبان معمول مردم خراسان - شعر بخوانند. عمق سخن آن شاعر به گونه ای بوده است که ابوتمام گفت: «من معانی آنچه را می خواند، نفهمیدم ولکن آهنگ آن از دل من آتش برافروخت و من تأثیر آن صورت را کاملاً درک کردم». (2) ابوتمام به وقت بازگشت از نیشابور در همدان به علت رسیدن زمستان چندین ماه اقامت کرد و اثر معروف خود را که کتاب حماسه بود، به عنوان بزرگترین یادگاری در ادب از خود به جای گذاشت. (3) این کتاب حاوی نیکوترین اشعار عرب از عصر جاهلی تا عصر عباسی می باشد. (4)

شعرا دیگری نیز در دربار عبدالله بودند که از انعامهای بی کران وی بهره مند می شدند، هنگامی که دعبل بن علی مداح امام رضا علیه السلام نیز به نزد وی آمده بود، ماهانه یکصد و پنجاه هزار درهم به او می داد و او از این هدایای زیاد بهره مند شد، چنان که

یکبار شش هزار درهم به دعبل بخشید و به او گفت: مثل کسی باش که هیچ چیز از ما نگرفته است. (5) این بخششها سبب شد تا دعبل خود را پنهان سازد و به عبدالله بنویسد:

«از تو به خاطر

ص: 205

-
- 1- - الاغانی، ج 16، ص 42708.
 - 2- - «ابوتمام در نیشابور»، ص 205.
 - 3- - مرآة الجنان، ج 2، ص 5-74.
 - 4- - تاریخ ادبیات زبان عربی، ص 359.
 - 5- - المنتظم، ص 3223.

ناسپاسی در نعمت دوری نگزیدم... [ولی چون] در نیکی به من زیاده روی کردی و من از سپاسگزاری ناتوان شدم، اکنون نزد تو نمی آیم». (1)

بخششهای عبدالله سبب شده بود تا وی یکی از بخشنده ترین افراد نسبت به شعر شاعران به حساب آید (2) تا آن جا که یک بار کاغذی را امضا کرد که در آن بیش از دو میلیون درهم بخشیده بود. (3)

عبدالله بن طاهر به موسیقی و آواز نیز علاقه زیادی داشت و خود آهنگهای بسیاری می ساخت، ولی از ذکر کردن و نسبت دادن آن به خود پرهیز می کرد. (4) حتی او مسابقه ای برگزار کرده بود تا به بهترین آوازه‌ها جایزه بپردازد. (5) علاقه وی از جوانی به موسیقیباعت شده بود تا کتابی در الحان و آوازهای مختلف تقدیم او شود. (6) فرزند او عبیدالله بن عبدالله نیز در این فن آنچنان تربیت شد که سرآمد زمان خود بود. (7) اشعار زیادی منسوب به عبدالله بن طاهر وجود دارد که توانایی و مهارت او را در ادبیات نشان می دهد. (8) وی در زبان عربی نیز تسلطی کامل داشت. مجموع رسائلی که از وی بر جای مانده است، حکایت از تبحر و اشراف او بر ادبیات آن عصر دارد، تا آن جا که ابن ندیم اشعار وی را

پنجاه ورق دانسته است. (9) او در اشعار خود هرگز زبان به طعن و دشنام نمی گشود، هم چنان که دیگران را نیز از این کار بر حذر می کرد. (10) آفت شاعری از نظر وی بخل و حسادت بود. (11) دربار عبدالله علی رغم شکوه و جلالش (12) از بعضی معایب نیز بر کنار بود. او در منزلش هیچ کنیزی را راه نمی داد و می گفت: «آنها بین زنان مرد و بین مردان زن هستند». (13) شاید به همین علت بود که هیچ کنیزی و غلامی از اسرار خانه او آگاهی نداشت. (14)

ص: 206

-
- 1- النجوم الزاهرة، ص 198؛ تاریخ مدینة دمشق، ص 222.
 - 2- تاریخ مدینة دمشق، ص 218.
 - 3- سیر اعلام النبلاء، الجزء 10، ص 68405.
 - 4- شهاب الدین احمد نویری، نهاییه الارب فی فنون الادب، الجزء الرابع، مصر: دارالکتب، 1344 هـ / 1925 م، ص 263؛ وفيات الاعیان، ص 85.
 - 5- 1-157، P. 1967، Henry Gforbe Farmer, History of Arabian Music London.
 - 6- الاغانی، الجزء 6، ص 185.
 - 7- 2-169، P. Farmer, History of Arabian Music.
 - 8- ابو منصور ثعالبی، احسن ماسمعت، صححه و شرح محمد افندی، مصر: مكتبة المحمودیه، بی تا، الطبقة الثانية، ص 29؛ تاریخ مدینة دمشق، ص 238.
 - 9- الفهرست، ص 268.
 - 10- طبقات الشعراء، ص 300؛ العقد و الفرید، الجزء 2، ص 199.
 - 11- محمد راغب اصفهانی، محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء، ج 1، قم: مكتبة الحیدریه، 1416 هـ، ص 90.
 - 12- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 85.
 - 13- النجوم الزاهرة، ص 195.

در مجموع، حکومت پانزده ساله عبدالله در خراسان با چنان اقتداری به همراه بود که به روایت یعقوبی، هیچ کس پیش تر از او به چنین توفیقی دست نیافته بود. (1) او همه بلاد خراسان را به اطاعت خود درآورد و فرزندش طاهر بن عبدالله را برای فتح بلاد غز و ترکمانان به ماوراءالنهر فرستاد. طاهر موفق شد شهرهایی را فتح کند که پیش از او کسی

پای به آنجا ننهاده بود. (2) فتح بلاد غز علاوه بر گسترش قلمرو طاهریان، موجب قدرتمند شدن سامانیان در زمانهای آتی نیز شد. شاید در نتیجه همین فتوحات طاهر بن عبدالله بود که کابلشاه ناچار شد خراج سالانه را که عبارت از دو هزار برده غز بود، به عبدالله بن

طاهر بپردازد. (3) تداوم روند ارسال برده بر رونق تجارت میان ماوراءالنهر و بغداد دامن زد تا آن جا که تجارت برده هم به رونق اقتصادی ماوراءالنهر و خراسان کمک می کرد و هم موجب افزون شدن ثروت خصوصی طاهریان می شد. (4) آنچه را که بارتولد از حکومت عبدالله تحت عنوان «عصر استبداد مطلقه منوره» (5) معرفی کرده، در شعر ابو تمام به خوبی نمایان است:

«فقد بثَّ عبدالله خوف انتقامه

علی اللیل حتی ما تدبَّ عقاربه

عبدالله بن طاهر ترس انتقام خود را بر (همه چیز حتی حشرات) شب چنان پراکنده کرد که عقربهای آن نیز نمی جنبند». (6)

شابشتی نیز روایتی از قاطعیت عبدالله و داوری سخت او آورده است که در آن به مجازات بسیاری از خطاکاران پرداخته و سپس وجود حاکم را برای یک قوم بسیار لازم دانسته بود. (7) اقدامات عبدالله در خراسان موجب تحسین نزدیکان خلیفه نیز می گردید، به گونه ای که اسحاق بن ابراهیم به معتصم گفت: «عبدالله بن طاهر مردی است

ص: 207

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 508.

2- فتوح البلدان، ص 321.

3- ادموند، کلیفورد باسورث، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، 1372، ص 34.

4- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 88.

5- ترکستان نامه، ص 462.

6- ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب 1345، ص 399.

7- الدیارات، ص 399.

که همانندش دیده نشده است» (1). او در عصر خود سرآمد همگان و مورد ستایش دیگران بود. ابن خلکان وی را آقای با نجات و بلند مرتبه و زیرک دانسته و ذهبی نیز او را از بزرگ ترین امیران عصر خود به حساب آورده به گونه ای که یاری دهنده مأمون بوده است. (2) وی حکومت قوی و تثبیت شده ای را برای جانشینانش باقی گذاشت. به نظر سعید نفیسی، عبدالله بن طاهر ده پسر داشت: 1- محمد بن عبدالله که در سال 237/هـ 851م حکمران بغداد شده بود. 2- عبیدالله بن عبدالله که از بزرگ ترین شاعران

زمان خود بود. وی در سال 300/هـ 912م درگذشت. 3- مصعب بن عبدالله که در سال 258/هـ 871م در بادغیس بوده است. 4- حسین بن عبدالله که در سال 248/هـ 862م در هرات زندگی می کرد. 5- طاهر بن عبدالله که در 230/هـ 844م بعد از مرگ پدر جانشین او شد و در سال 248/هـ 862م درگذشت. 6- طلحه بن عبدالله. 7- سلیمان بن عبدالله که در

سال 255/هـ 868م حکمران بغداد شد. 8- احمد بن عبدالله (3) 9- ابوالعباس عبدالعزیز که شاعر بوده و شابستی روایتی را از او آورده است. (4) 10- در تاریخ جرجان نیز از علی بن عبدالله بن طاهر یاد شده است که در جرجان درگذشت و جنازه او به خراسان حمل

گردید تا ظاهرا در مقبره خانوادگی طاهریان دفن شود. (5) هم چنین بعضی از فرزندان او در کودکی از دنیا رفتند که شعرا، عبدالله را بدان غم دلگرمی دادند. (6) سرانجام عبدالله بن

طاهر در روز چهارشنبه دهم ربیع الاخر سال 230/هـ 26 دسامبر 844م (7) بعد از چهل و هشت سال به علت بیماری، زندگانی را به پایان رساند و در مقبره خانوادگی خود در نیشابور دفن شد. (8) ابن عساکر می نویسد: او در اواخر عمر توبه کرده و همه آلاآت لهو و لعب را شکست. هم چنین مبلغ

ص: 208

1- تاریخ طبری، ج 14، ص 5959؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 169.

2- ذهبی به نقل از زرکلی، الاعلام، الجزء 4، ص 2607.

3- تاریخ خاندان طاهری، ص 31-32.

4- الدیارات، ص 130.

5- یوسف بن ابراهیم سهمی، تاریخ جرجان، دکن، بی نا، 1369/هـ 1950م، صص 17-18.

6- عیون الاخبار، الجزء 7، ص 53.

7- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 207؛ تاریخ مدینه دمشق، ص 245.

8- تاریخ نیشابور، ص 220.

زیادی را برای حرمین شریفین فرستاد(1) و در دادن صدقه

هیچ کوتاهی نکرد. عدالت و سیرت نیکوی عبدالله در خراسان آن چنان یاد و خاطره او را در دلها باقی گذاشت که قبر وی تا زمان خواجه نظام الملک طوسی زیارتگاه بود. به قول او «پیوسته مردم آن جا می باشند و حاجتها می خواهند و خدای تعالی حاجتهای ایشان روا می کند». (2) ابن عساکر می نویسد: زکریابن دلویه هرروز جمعه به زیارت قبر عبدالله می رفت، در حالی که حتی به زیارت قبر استاد خود نمی رفت و چون از او علت را پرسیدند، گفت: زیرا «آثار عبدالله بن طاهر باقی است تا وقتی زمین و آسمان باقی است». (3) به همین علت در ماتم مرگ او، محمدبن عبدالله بن منصور این چنین گفت:

«هیئات الایاتی الزمان بمثله

ان الزمان بمثله لبخیل

هیئات که روزگار بتواند مانند او بیاورد / چون روزگار از آوردن مانند او بخیل است». (4)

فصل نهم: آخرین حکام طاهری در خراسان

امارت طاهربن عبدالله و اقدامات او در خراسان

طاهربن عبدالله را طاهر دوم و با کنیه ابوطیب نیز می خوانند. (5) بعد از مرگ پدر در سال 230/844م حکومت خراسان را به دست آورد. او در مقایسه با برادران ظاهرا لیاقت بیشتری از خود در امر حکومت و فرماندهی سپاه در زمان پدر نشان داده بود، چنان که پیش از به قدرت رسیدن، از جانب پدر مأمور جنگ در منطقه غور شده و لیاقت خود را در این مأموریت به راستی نشان داده بود، به گونه ای که «شهرهایی را فتح کرد که پیش از او کسی پای بدانجا نهاده بود». (6) آخرین مأموریت او قبل از فوت پدرش به دست داشتن امارت طبرستان بود. وی مدت یک سال و سه ماه بر آن سرزمین فرمان راند (7) و با شنیدن فوت پدر بلافاصله به نیشابور آمد و از جانب

ص: 209

1- تاریخ مدینه دمشق، ص 241؛ مرآة الجنان، ص 74.

2- سیاستنامه، ص 63.

3- تاریخ مدینه دمشق، ص 241.

4- تاریخ مدینه دمشق، ص 241.

5- تاریخ گردیزی، ص 302.

6- فتوح البلدان، ص 321.

7- تاریخ طبرستان، ص 221؛ تاریخ گردیزی ص 302.

واثق خلیفه عباسی (227ه/841م - 232ه/846م) حکومت خراسان را با تمام مناصبی که پدرش در عراق داشت، به دست آورد. حکومت او در خراسان با پذیرش همه اطرافیان و درباریان همراه بود و شعرا در مرثیه عبدالله و وصف فرزندش گفتند: اگر چه آفتاب غروب کرد، اما به جای آن ماه درآمد و پرتو خود را بر مردم افکند. (1) اما علی رغم گرایش مردم خراسان به او، ظاهراً قدرت یابی وی چندان با موافقت خلیفه توأم نبود و بنابر مندرجات بعضی منابع، واثق چندان رضایتی در آغاز به حکومت یافتن طاهر بن عبدالله در خراسان نداشت. خلیفه بر

آن بود تا اسحاق بن ابراهیم بن مصعب را که از شاخه جنبی دودمان طاهری بود، به حکومت خراسان منصوب کند. روایت شایستی در این میان کاملتر است. بنابر نقل او، چون خبر وفات عبدالله بن طاهر به واثق رسید، محمد بن عبدالملک وزیر او به واثق اشاره

کرد تا اسحاق بن ابراهیم بن مصعب را به جانشینی عبدالله در خراسان بگمارد. احمد بن

ابی داود قاضی القضاة واثق چون از این تصمیم آگاه شد، به خلیفه گوشزد کرد که اسحاق در نزد تو به عنوان گروگان این خاندان در بغداد است و اگر سپاه و ثروت زیادی برای رفتن به خراسان در اختیار اسحاق قرار گیرد مسلماً دفع خطر احتمالی او نیز هزینه های گزافی را خواهد طلبید، بنابراین بهتر آن است که علاوه بر تسلیت فوت عبدالله، پسرش طاهر به حکومت خراسان منصوب شود. با این اقدام، میزان اطاعت طاهر بن عبدالله نیز بیشتر خواهد بود. (2)

مخالفت واثق با حکومت یافتن طاهر بن عبدالله را نباید امری مسلم و قطعی دانست، زیرا معتصم به رغم کینه فراوان تر نسبت به عبدالله بن طاهر،

ص: 210

1- تاریخ کامل، ج 11، ص 183.

2- الدیارات، ص 141.

حکومت خراسان نیافته بود. اما به نظر می‌رسد واثق از ترتیب وراثت در خاندان طاهری برای به دست‌گیری حکومت خراسان ناخرسند بوده (1) و همین امر وی را بر آن داشته است تا اسحاق بن ابراهیم را به نامزدی حکومت خراسان انتخاب کند. اسحاق جانشین عبدالله بن طاهر در بغداد بود و مناصب شرطگی و امارت فارس و سواد را از جانب وی نیز در دست داشت. (2) واثق به همین دلیل علاقه مند به واگذاری حکومت خراسان به او بود. وی از قدرت عبدالله بن طاهر در آغاز خلافتش ظاهراً چندان رضایتی نداشته، چرا که به خلافت رسیدن او با اوج و عظمت حکومت عبدالله در خراسان همراه بوده است. بنابراین، بعید نیست که واثق از قدرت عبدالله در خراسان احساس خطر کرده باشد. با آمادگی واثق برای انجام تغییراتی در روند حکومت خراسان نقش محمدبن عبدالملک وزیر او را در این جریان بیشتر می‌توان مؤثر دانست، زیرا به روایت شایستی پیشنهاد جانشینی اسحاق بن ابراهیم به وسیله او به واثق انجام گرفته و هم‌چنین میان آنها رابطه

دوستی برقرار بوده است. (3) در صورتی که به روایت بعضی منابع دیگر، میان عبدالملک و عبدالله بن طاهر گاه رابطه چندان خوبی وجود نداشته و مخالفت‌هایی از جانب عبدالله در مقابل محمدبن عبدالملک انجام می‌گرفته است. (4) به روایت ابن طقطقی «محمدبن عبدالملک مردی جبّار و متکبر و بدخوی و سنگدل و با خشونت بود و مردم وی را دشمن می‌داشتند». (5) بنابراین، روحیه او با سیرت نیکوی عبدالله همخوانی نداشته است و بعید نیست که او در بدبین کردن واثق نسبت به شخصیت طاهر نقش فعال داشته باشد. با وجود این، واثق نامزدی اسحاق بن ابراهیم را

ص: 211

1- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 89.

2- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 207.

3- الدیارات، ص 141.

4- الاغانی، الجزء 23، ص 53؛ ابن قتیبه دینوری، عیون الاخبار، الجزء الاول، کتاب السلطان، بیروت: مکتب الحیاة، 1915م، ص 51.

5- تاریخ فخری، ص 325.

برای حکومت خراسان ملغی کرد و طاهر بن عبدالله را با تمام اختیارات پیشین پدرش به حکومت خراسان منصوب کرده و عهد و لویا برایش فرستاد. (1) حکومت طاهر بعدها توسط خلفای دیگری چون متوکل، منتصر و مستعین نیز مورد تأیید قرار گرفت. او خود را «مولی امیرالمؤمنین» می نامید (2) و رابطه حسنه ای با این خلفا داشت. وی اسحاق بن ابراهیم را با همان مناصبی که در بغداد

داشت، به جانشینی خود منصوب کرد. اکنون کسان دیگر از خاندان طاهری که بسیار بزرگ شده بودند، به مقام و موقعیتهایی دست یافته بودند و این ضرورت سبب می شد تا طاهریان ارتباط نزدیک خود را با خویشاوندانشان در خراسان هم چنان حفظ کنند.

محمد بن ابراهیم برادر اسحاق در سال 232ه/846م از جانب متوکل به حکومت فارس انتخاب شد. اما مرگ وی در سال 236ه/850م که به وسیله برادرزاده اش محمد بن اسحاق و با اجازه متوکل به دنبال یک رقابت خانوادگی صورت گرفت، خلیفه را ملزم کرد تا تسلیت نامه ای برای طاهر بن عبدالله بفرستد. وی در این نامه رابطه خود را با طاهر بن عبدالله در خراسان روشن کرده است:

«اما بعد، امیر مؤمنان نسبت به تو ملتزم است که با هر فایده و نعمت، تو را از مواهب خدای تهنیت گوید و از حادثات مقدر وی تو را تسلیت گوید. خدا در باره محمد بن ابراهیم و البته امیر مؤمنان قضایی را که درباره بندگان خویش دارد، که فنا از آنها باشد و بقا از آن وی مقرر کرد. امیر مؤمنان در مصیبت محمد تو را به ثواب و پاداش بسیار که خدای برای مطیعان فرمان خویش به هنگام مصیبتها، نهاده تسلیت می دهد...» (3).

در سال 235 پس از فوت

ص: 212

1- طبقات ناصری، ص 193.

2- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 2، ص 256.

3- تاریخ طبری، ج 14، ص 6035.

اسحاق بن ابراهیم، برای مدت کوتاهی پسرش محمد بن اسحاق صاحب مناصب پدر شد، اما مرگ وی در سال بعد باعث شد تا طاهر برادر خویش، محمد بن عبدالله را به جانشینی خود در سال 237/هـ/851م به بغداد بفرستد. دوران امارت او در بغداد با رونق موقعیت خاندان طاهری همراه بود. پذیرش مرگ اسحاق بن ابراهیم ظاهراً برای متوکل سخت بود. به همین سبب، نامه تسلیت خود را برای طاهر به خراسان فرستاد. (1) پس از آن تمام موقعیت و مناصب اداری - نظامی بغداد در اختیار فرزندان عبدالله قرار گرفت. هر چند پیش از این نیز خاندان طاهری بغداد،

مطیع عموزادگان خود در خراسان بودند، ولی بعد از مرگ محمد بن اسحاق، فرزندان عبدالله بن طاهر در خراسان و نیز در بغداد مهمترین مناصب را به خود اختصاص دادند.

میان متوکل و طاهر بن عبدالله، رابطه نزدیکی وجود داشت. چنان که با خلافت یافتن متوکل، وی منشور مجدد حکومت خراسان را برای طاهر بن عبدالله فرستاد. (2) طاهر دستورهای خلیفه را در موارد مختلف اجرا می کرد، هنگامی که متوکل بر علی بن جهم شاعر و ندیم دربار خود به خاطر رفتار زشت و شکایت درباریان خشم گرفت و او را به خراسان تبعید کرد، طاهر بن عبدالله به دستور خلیفه یک روز تمام او را در شادیاخ بر

روی دار نگهداشت. (3) علی بن جهم، قصیده ای بلند در شرح این ماجرا سرود که بعضی ابیات آن اینگونه است:

«کسی را که شامگاه دوشنبه در شادیاخ بر دار کشیدند، مردی واپس مانده و گمنام نیست.

شکر خدا، مردی را بردار کشیدند که شرف و عظمت او دلها و سینه های آنان را آکنده است. شکنجه چیزی جز

ص: 213

1- - جمهرة الرسائل العرب، الجزء 4، ص 168.

2- - زینت المجالس، ص 208؛ تاریخ گردیزی، ص 302.

3- - مقامات حریری، الجزء 5، ص 267؛ وفيات الاعیان، ج 3، ص 355.

نیفزوده، شیر همان شیر است، جز این که از کنامش جدا شده و او را در محلی از جایی به جایی می برند»⁽¹⁾.

متوکل پس از مدتی دستور داد او را رها کنند و طاهر، علی بن جهم را آزاد کرد و به او خلعت و اسباب سفر بخشید.

از جمله موارد دیگر، اطاعت طاهر از متوکل در ماجرای قطع کردن درخت سرو کاشمر بوده است. به روایت تاریخ بیهق، زردشت دو درخت سرو یکی در کاشمر و دیگری در قریه فریومد (سبزوار) به طالع سعد نشانده بود و چون در ایام خلافت متوکل، سرو کاشمر را برای او توصیف کردند به طاهر بن عبدالله دستور داد آن درخت را

قطع کرده، چوبهای آن را برای به کار بردن در ساختمان قصر جدید خلیفه به سامره بفرستد.

مخالفت مردم و به خصوص زرتشتیان با این کار سبب شد تا آنها پیشنهاد پرداخت پنجاه هزار دینار زر نیشابوری را برای جلوگیری از این کار به خلیفه بدهند. اما طاهر که چندان تمایلی به سرباز زدن از فرمان خلیفه نداشت، به آنها گفت: «متوکل نه از آن خلفا و ملوک بود که فرمان وی را رد توان کرد»⁽²⁾. پس از قطع درخت، چوبهای آن را با شتر به سامره حمل کردند که بیش از پانصد هزار درهم این کار هزینه بر داشت. اما متوکل قبل از دیدن این درخت توسط غلامان تُرک خود، کشته شده بود.

علاوه بر تاریخ بیهق، قدیمی ترین روایت در این باره در گشتاسب نامه دقیقی که فردوسی آن را دقیقاً نقل کرده آمده است⁽³⁾. شاید به

ص: 214

1- ابوالفرج اصفهانی، برگزیده الاغانی، ترجمه تلخیص و شرح مشایخ فریدنی، تهران: علمی و فرهنگی، 1374، ص 291.

2- تاریخ بیهق، ص 281.

3- کیخسرو و اسفندیار، دبستان المذاهب، ج 2، به اهتمام رحیم رضازاده، ملک، تهران: کتابخانه ظهوری، 1362، صص 170 - 174.

دنبال این فرمان بود که عامل طاهربن عبدالله در قزوین نیز درخت کهنسالی را که مورد احترام مردم بود، قطع کرد.⁽¹⁾

روزگار طاهربن عبدالله را باید آغاز عصر ضعف و سستی در حکومت طاهریان دانست. او اگر چه تدبیر و کفایت پدر را داشت، اما فرصت چندانی برای بسط عدالت نیافت. سیستان و طبرستان دو منطقه ای بودند که در زمان فرزندش محمدبن طاهر عوامل ضعف و سقوط حکومت طاهریان به حساب آمدند. این مناطق در زمان خود وی نیز چندان آرامشی نداشت. طاهربن عبدالله که قبل از به حکومت رسیدن والی طبرستان بود، بعد از خود برادرش محمدبن عبدالله را به طبرستان فرستاد. اما در سال 237 هـ /

851 با فوت اسحاق بن ابراهیم در بغداد وی برادرش محمدبن عبدالله را به آن جا فرستاد و برادر دیگرش سلیمان بن عبدالله را به حکومت طبرستان منصوب کرد. در زمان سلیمان، نایب او محمدبن اوس بنای ظلم و ستم در این ناحیه را گذاشته⁽²⁾ و اسباب تنفر مردم طبرستان از طاهریان را فراهم آورد. سیستان نیز در این سالها چندان آرام نبود،

زیرا عبدالله بن طاهر برای حل مسأله سیستان و تثبیت امور، توفیق چندانی به دست نیاورده بود. طاهربن عبدالله، ابراهیم بن حصین قوسی را بر حکومت سیستان ابقا کرد.

در زمان او، یکی از عیاران به نام احمد قولی در بُست بنای مخالفت با طاهریان را گذاشت، ولی از نیروهای ابراهیم بن حصین شکست خورد. سیاست تسامح و مماشات ابراهیم بن حصین و فرزندش با خوارج بر گستاخی آنان از یک سو و نگرانی و تحریکات مطوعه از سوی دیگر افزود. درگیری و نبرد مطوعه با حکومت

ص: 215

1- فتح البلدان، ص 157.

2- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، التدوین فی احوال جبال شروین، تصحیح مصطفی احمد زاده، تهران: کتابخانه ظهوری، 1362، صص 170 - 174.

از این زمان دیگر اجتناب ناپذیر بود. نولدکه⁽¹⁾ به حضور یک خارجی در حوالی هرات اشاره می کند که قریب سیسال خود را امیرالمؤمنین خوانده بود.⁽²⁾

صالح بن نصر از بزرگان بُست برای حفظ موقعیت اقتصادی خود و به بهانه دفع خوارج موفق شد گروههای مطوعه را دور خود جمع کند. کار او در فاصله اندکی رونق گرفت. یعقوب لیث و برادرانش نیز در خدمت صالح بن نصر بودند. در دوران حکومت

طاهر بن عبدالله بیشتر کشاکش میان صالح بن نصر و ابراهیم بن حصین، والی او در سیستان بود تا آن جا که ابراهیم بن حصین برای نبرد با صالح از عمار خارجی نیز کمک گرفت. این اقدام حاکم طاهری، باعث پیوستن مردم و مطوعه به صالح بن نصر شد و او موفق گردید بر زرنج دست یابد اما اقدام صالح در زرنج باعث رنجش مردم و عیاران شد. وی یعقوب و عیاران را به جهت دفع خوارج و جنگ با ابراهیم از زرنج به بیرون فرستاد و

خود خانه های بزرگان شهر زرنج را غارت کرد. وجود اختلاف میان عیاران به رهبری یعقوب بن لیث با صالح بن نصر باعث وقوع جنگ میان این دو گروه شد و سرانجام صالح بن نصر از یعقوب و طرفدارانش شکست خورد و گریخت .

مطوعه بُست بعد از فرار صالح، با برادرش درهم بن نصر بیعت کردند. اما مرگ ابراهیم بن حصین در 244 هـ / 858 م آخرین حاکم طاهری، فرصت و مجال بیشتری را برای پیشرفت کار یعقوب فراهم کرد.⁽³⁾ بعد از اختلاف میان یعقوب و درهم بن نصر، یعقوب موفق شد درهم بن نصر را از رهبری گروه مطوعه کنار زند.⁽⁴⁾ بعد

ص: 216

1-1 - Noldeke.

2- - تئودور نولدکه، «یعقوب لیث» ترجمه مهرین، هوخ، شماره 7، دوره بیست و ششم، ص 33.

3- - تاریخ سیستان از برآمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، صص 232-237؛ تاریخ ایران بعد از اسلام، ص 518.

4- - تاریخ کامل ج 11، ص 230.

درهم مردم سیستان در روز شنبه 25 محرم 247 هـ / 861 م با یعقوب بیعت کردند.⁽¹⁾ وقایع سیستان نشان داد که همزمان با مرگ طاهر بن عبدالله در 862/248 م یعقوب بن لیث قدرت را در سیستان از آن خود کرده و هم چنین مقدمات سقوط حکومت طاهری را برای آینده ای نزدیک فراهم می ساخت.

طاهر بن عبدالله در مدت حکمرانی خویش مردی عاقل و پرهیزگار بود. وی ظاهرا از مفسد اخلاقی که به شکلی در نزد امیران رایج بود به شدت پرهیز می کرد. حکومت طاهر را مورخان توأم با عدل و همچون روش پدرش دانسته اند.⁽²⁾ یعقوبی می نویسد:

طاهر به طریقی درست بر خراسان حکم راند و در زمان وی «همه امور رو به راه بود».⁽³⁾ او هم چون پدرش در شیوه نگارش دبیران خود دقت بسیار می کرد و متملقان را دوست نمی داشت. هنگامی که به وی نوشتند «اگر رأی رشید او صواب ببیند»، با ناراحتی گفت: «نخواهم که مرا رشید خوانند، که این نام بر کسی نهند، که خدای عزوجل او را سزاوار آن کرده باشد».⁽⁴⁾

طاهر بن عبدالله به شعرا و علما علاقه نشان می داد. او خود با توجه به تلاش عبدالله در تربیت فرزندانش از علوم مختلف بی بهره نبوده است. در زمان وی ظاهرا منجمان به رصد ستارگان در نیشابور مشغول بوده اند.⁽⁵⁾ شعرا نیز در دربار وی به تعریف و تمجید از او می پرداختند.⁽⁶⁾ طاهر همانند عبدالله از خطای شعرا به راحتی می گذشت. چون شاعری نام مادرش «عزیزه» را به زبان آورد، گفت: به خدا که نام مادرم را بسیاری از کنیزکان وی نیز نمی دانستند و او را بخشید.⁽⁷⁾ ولایت قومن در سال 856/242 م دچار زلزله ای سخت شد و⁽⁸⁾ ظاهرا از جانب طاهر کمکهایی به مردم آن

ص: 217

-
- 1- تاریخ سیستان، ص 200.
 - 2- تاریخ گردیزی، ص 303؛ یحیی بن عبدالله قزوینی، لب التواریخ، تهران: بنیاد، 1363، ص 32.
 - 3- البلدان، ص 85.
 - 4- تاریخ گردیزی، ص 303؛ هنگامی که در لحظه مرگ اطرافیان بر پدر او نیز وارد شدند و گفتند: «السلام علیک ایها الامیر» گفت: مرا امیر نخوانید و بلکه اسیر بخوانید. تاریخ مدینه دمشق، ص 239.
 - 5- ژان بوهو، تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1346، ص 258.
 - 6- الاغانی، الجزء 17، ص 317.
 - 7- اخبار الحمقی و المغفلین، ص 16.
 - 8- تاریخ بیهق، ص 138؛ مختصر تاریخ الدول، ص 198.

جا شده بود، زیرا وی به درخواست مردم بی توجه نبود و آن هنگام که مردم بخارا از وی برای ساخت برج و باروی شهر جهت جلوگیری از حمله راهزنان کمک خواستند، او دستور داد «تا ریضی بنا کردند بغایت نیکو و استوار و برجها ساختند و دروازه ها نهادند و این به تاریخ دویت وسی و پنج بود که تمام شد»⁽¹⁾ وی سرانجام در رجب سال 862/هـ 248م در زمان خلافت مستعین درگذشت.⁽²⁾ مرگ او با آسودگی خاطر یاران خلیفه توأم بود، زیرا که «اصحاب مستعین از

هیچ کس چنان بیمناک نبودند که از امیر خراسان».⁽³⁾ به همین علت با مرگ او اختلاف نظر برای تعیین جانشین او شروع شد.

محمد بن طاهر، آخرین حکمران طاهری خراسان

به دنبال مرگ طاهر بن عبدالله، خلیفه مستعین در نظر داشت محمد بن عبدالله بن طاهر را که در بغداد موقعیت مناسبی داشت، به حکومت خراسان بفرستد. اما وی دستور خلیفه را رد کرد و اعلام کرد: برادرش طاهر فرزندش را به جانشینی خود تعیین کرده است. شاید مستعین سعی داشت تا خود را از دست محمد بن عبدالله با فرستادن او به خراسان رهایی بخشد.⁽⁴⁾ اما محمد بن عبدالله با موقعیت مناسبی که در بغداد داشت، چندان تمایلی به حکومت خراسان نشان نداد و به خلیفه اظهار داشت که حضور او در خراسان ممکن است با آشوب همراه باشد.⁽⁵⁾ مخالفان اطرافیان مستعین نیز با حکومت یافتن محمد بن طاهر بیشتر از روی حسادتی بوده است که نسبت به این خاندان و نفوذ آنها در خراسان و بغداد داشتند. ترکان که نفوذ قابل توجهی در دربار متوکل و مستعین به

دست آورده بودند، با ایرانیان خصومت‌های دیرینه داشتند.⁽⁶⁾ بنابراین، پذیرش قدرت برتر طاهریان در بغداد و خراسان برای آنها چندان

ص: 218

1- تاریخ بخارا، ص 48.

2- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 208.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 526.

4- عصر زرین فرهنگ ایران، ص 208.

5- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 526.

6- تاریخ یعقوبی، ص 525.

رضایت بخش نبود. اما خلیفه به رغم وجود مخالفتهایی، محمد بن طاهر را به حکومت خراسان انتخاب کرد و هم چنین اداره حرمین شریفین را بر مقامات پیشین محمد بن عبدالله در بغداد افزود. (1) بنابر روایت

ابن خلدون، مستعین تمام خاندان طاهری در خراسان را به حکومت نواحی مختلف فرستاد از جمله:

«منصور بن طلحه را امارت مرو و سرخس و خوارزم و عم او حسین بن عبدالله را امارت هرات و اعمال آن و عم او سلیمان بن عبدالله را امارت طبرستان و پسر عمش را امارت جوزجان و طالقان داد». (2)

محمد بن طاهر بعد از به حکومت رسیدن، برای حفظ رابطه مناسب با خلیفه هدایای گرانبهایی از جمله دو فیل و عطرها بسیار که برایش از کابل فرستاده بودند، برای مستعین فرستاد. (3) هدایای او را محمد بن عبدالله بن طاهر در بغداد تقدیم خلیفه کرد. (4) این رابطه حسنه تا پایان حکومت محمد بن طاهر ادامه یافت، به گونه ای که در اواخر حکومت او معتمد، خلیفه عباسی درآمدهای حاصل از املاک خود در سغد را به وی انتقال داد. (5) به رغم وجود این روابط مناسب با خلیفه، آغاز امارت او در خراسان با ضعف و تزلزل همراه بود. تشدید این ضعف در دربار خلافت بغداد نیز به سبب اعمال نفوذ و قدرت یابی زاندا الوصف امیران ترک آشکار بود. بنابراین، سقوط دولت طاهری را باید در زمان امارت محمد بن طاهر دانست.

بنابر نقل روایات، بیشتر این فروپاشی و سقوط در نتیجه اقدامات محمد بن طاهر در خراسان بود. به قول گردیزی: «محمد بن طاهر غافل و بی عاقبت بود، سرفروود برد به شراب خوردن و به طرب و شادی مشغول گشت». (6) او به شعر و شراب بیشتر از امور مملکت علاقه نشان می داد. ابن ندیم اشعار

ص: 219

1- تاریخ طبری، ج 14، ص 6120؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 283.

2- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 439.

3- تاریخ طبری، ج 14، ص 6141.

4- تاریخ کامل، ج 11، ص 302.

5- سفرنامه ابن حوقل، ص 227؛ المسالک و الممالک، ص 254.

6- تاریخ گردیزی، ص 303.

او را حدود سی ورق دانسته⁽¹⁾ که درباره محبت و دوستی نقل شده است.⁽²⁾ علاقه او به شعر نیز بیشتر در راستای لهو و لعب بود، به گونه ای که او از اطرافیان خود می خواست تا لذت‌های دنیا را برایش به نثر یا نظم توصیف کنند.⁽³⁾ شیفتگی

او به کنیزان آوازخوان سبب می شد⁽⁴⁾ تا اطرافیانش او را به اعمال خلاف عفت نیز ترغیب کنند.⁽⁵⁾ ابوالفرج اصفهانی در الاغانی اشاره ای هم به آواز خوانی در مجلس محمدبن طاهر کرده است.⁽⁶⁾ این رفتار افراطی و غیر معقول توسط محمدبن طاهر باعث گردید تا بزرگان دربار او خود به یعقوب نامه بنویسند و او را برای گرفتن حکومت نیشابور تشویق

کنند. آنها در نامه های خود نوشتند: «زودتر بیاید شتافت که از این خداوند ما هیچ کاری نباید جز لهو تا ثغر خراسان که بزرگ ثغری است به باد نشود».⁽⁷⁾ بدین گونه برخی از مردم نیشابور خود تمایل به حضور یعقوب در خراسان داشتند.⁽⁸⁾

پیش از حضور یعقوب و سقوط حکومت محمدبن طاهر توسط او، تجزیه حکومت طاهری از منطقه طبرستان آغاز شده و ری و قزوین از دست عاملان طاهری خارج شده بود.⁽⁹⁾ بعد از سرکوبی قیام مازیار برای مدتی حکومت آن ناحیه در اختیار طاهر بن عبدالله بود. او پس از به قدرت رسیدن در خراسان برادرش محمدبن عبدالله را به حکومت طبرستان فرستاد. اما حضور او در آن ناحیه نیز چندان دوامی نیاورد و در سال 851/237 هـ م جانشین اسحاق بن ابراهیم در بغداد شد. بدین گونه برادر دیگر طاهر به نام سلیمان بن عبدالله، حکومت طبرستان را در همان سال به دست آورد. وی در جرجان می زیست و امور حکومت طبرستان را از طرف خود به پیشکارش محمدبن اوس بلخی سپرده بود. وی همچنین نواحی مختلف

ص: 220

-
- 1- الفهرست، ص 269.
 - 2- محاضرات الادباء، الجزء 3، ص 112.
 - 3- مروج الذهب، ج 2، ص 559-560.
 - 4- طبقات ناصری، ص 195.
 - 5- جوامع الحکایات، ص 423.
 - 6- الاغانی، الجزء 20، ص 168.
 - 7- تاریخ بیهقی، ص 323.
 - 8- زینت المجالس، ص 208؛ تاریخ کامل، ج 12، ص 119.
 - 9- تاریخ کامل، ج 12، ص 31.

طبرستان را به فرزندان خود که رفتاری مغرورانه و خشونت آمیز داشتند، واگذار کرده بود. بدین گونه اقدامات محمدبن اوس و فرزندان او از همان آغاز حکومت یافتن محمدبن طاهر باعث نفرت و مخالفت شدید

مردم نسبت به زمامداری طاهریان شده بود. (1) حرکات او در حمله به بلاد دیلم و مخالفت با خاندانهای محلی این نواحی همچنین موجب نارضایتی تمام اهالی طبرستان و دیلم گشته بود. در این میان فشار و اجحاف دیگری از جانب محمدبن عبدالله بن طاهر در بغداد متوجه مردم طبرستان شد. علت آن این بود که چون در سال 864/هـ 250 م یحیی بن عمرطالبی به همراه زیدیان در کوفه قیام کرده بود، محمدبن عبدالله با اعزام

سپاهیانی موفق به سرکوبی آنها و کشتن یحیی بن عمر شد. اقدام او، خرسندی خلیفه را به بار آورد. به همین علت خلیفه زمینهایی از خود را در منطقه کلار و چالوس در نزدیکی

ولایت دیلم در اختیار محمدبن عبدالله گذاشت. او نیز برای رسیدگی به این اراضی، کاتب خود، جابر بن هارون را که شخصی مسیحی و سختگیر بود، به طبرستان گسیل داشت. جابر بن هارون در طبرستان روش منصفانه ای در پیش نگرفت و بسیاری از بیشه زارها و مزارع عمومی را نیز به اقطاع محمدبن عبدالله افزود. (2) این امر در خشم مردم طبرستان تأثیر گذاشت به طوری که فشار نایبان طاهریان خراسان و بغداد بر مردم طبرستان غیر قابل تحمل گشت. او گاه در طول سال یک بار به نام محمدبن اوس، یک بار به نام پسرش و بار دیگر به نام کاتب و وزیر زرتشتی خود از مردم مطالبه خراج می کرد. (3) خودسری های نایبان طاهری در منطقه به شورش عمومی مردم کلار و چالوس منجر

ص: 221

1- تاریخ طبری، ج 14، ص 6035؛ روضه الصفا، ص 406؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 296.

2- روضه الصفا، ص 483.

3- تاریخ طبرستان، ص 224.

شد. مردم دیلم نیز که از تجاوزهای محمدبن اوس بر نواحی مرزی ولایت خویش ناراضی بودند، از شورش مردم چالوس به رهبری پسران شخصی به نام رستم حمایت کردند.

عصیان آشکار مردم بر ضد نمایندگان طاهری، در واقع مخالفت با خلیفه بغداد نیز به حساب می آمد، به همین سبب، آنها به علویان منطقه که در زهد و پارسایی مشهور و صاحب آوازه بودند، روی آوردند. بدین گونه آنها حسن بن زید علوی را که بعدها به داعی کبیر شهرت یافت و این زمان در ری مستقر بود، به زعامت و رهبری خود

برگزیدند. (1) ورود او به طبرستان با استقبال عمومی مردم در رمضان سال 864/هـ همراه بود. (2) همچنین اطاعت اسپهبدان جبال از او سبب شد تا وی به سرعت در منطقه طبرستان به قدرت بلامنازع تبدیل شود. حمایت توده های مردم از حسن بن زید نشان از خشم و نفرت عمومی از عملکرد کارگزاران طاهری در طبرستان داشت. به همین علت، عمال طاهریان از تمامی شهرها و ولایات طبرستان بیرون رانده شدند.

در جنگهایی که میان محمدبن اوس و حسن بن زید روی داد، شهرهای آمل و ساری مکررا دست به دست گشتند. (3) سرانجام در ذی الحجه سال 864/هـ جنگ نهایی میان حسن بن زید با سلیمان بن عبدالله و تمامی طرفداران او انجام گرفت. سپاه طاهری

آنچنان شکستی خورد که دیگر روی به طبرستان ننهاد و سلیمان بن عبدالله، زن و فرزندش را رها کرد و روی به هزیمت نهاد. بدین گونه در آغاز حکومت محمدبن طاهر تمامی طبرستان از حیظه نفوذ طاهریان خارج گشت.

ولایت ری نیز پیش از این به وسیله محمدبن جعفر طالبی از دست طاهریان خارج شده بود. (4) اگر چه این

ص: 222

1- - التدوین فی احوال جبال شروین، ص 367.

2- - تاریخ طبرستان، ص 229.

3- - تاریخ کامل، ج 12، صص 298-299.

4- - تاریخ کامل، صص 29-30.

منطقه دوباره به تصرف سپاهیان طاهری درآمده بود،(1) اما با اعزام نیرو از جانب حسن بن زید این شهر بار دیگر از دست طاهریان خارج شد و محمدبن میکال حاکم آن جا از فرماندهان بزرگ محمدبن طاهر نیز کشته شد.(2) گسترش دامنه مخالفت با طاهریان باعث گشت تا در سال 865/هـ 251م حسین بن احمد معروف به کوکبی نیز در قزوین و زنجان قیام کند و به دنبال آن کارگزاران طاهری را از آن منطقه بیرون کردند.(3) از آغاز سال 864/هـ 250م دیگر فرمان محمدبن طاهر در بسیاری از شهرهای خراسان نافذ نبود.

یعقوب بن لیث که پیش از حکومت محمدبن طاهر قدرت را در سیستان به دست آورده بود، پس از جلب حمایت مطوعه و عیاران، تمام همت خود را برای دفع خوارج به کار گرفت. وی با اهتمام بسیار و تدابیر فراوان نظامی، سرانجام به سال 865/هـ 251م آخرین گروه خوارج به رهبری عمّار خارجی را از میان برداشت(4) و بخشی از آنها را به سپاه خود ملحق کرد. او همچنین بعد از تصرف شهرهای سیستان به کابل حمله برد و رتبیل پادشاه آن جا را شکست داد. در این هنگام، یعقوب خود را چندان قوی می دید که در سال 867/هـ 253م به سمت هرات و پوشنگ روانه شود.(5) در آن وقت، حاکم هرات، حسین بن عبدالله بن طاهر بود. وی در مقابل یعقوب به سختی از خود دفاع کرد. ولی عاقبت هرات به دست یعقوب افتاد و حسین بن عبدالله اسیر شد. چون خبر فتح هرات به محمدبن طاهر رسید، ابراهیم بن الیاس بن اسد را با سپاهی بزرگ و سلاح مجهز برای مقابله با یعقوب به پوشنگ فرستاد.(6) اما ابراهیم بن الیاس در جنگ با یعقوب شکست خورد و بسیاری از

ص: 223

1- - مروج الذهب، ج 2، ص 558.

2- - روضة الصفا، ص 483.

3- - تاریخ کامل، ج 12، ص 31.

4- - تاریخ سیستان، ص 207.

5- - وفيات الاعیان، الجزء 6، صص 403-404.

6- - تاریخ کامل، ج 12، ص 50.

سپاهیانش کشته شدند. ابراهیم از میدان جنگ گریخت و به نیشابور آمد. او در گزارش خود به محمدبن طاهر گفت:

«با این مرد به حرب هیچ نیاید، که سپاهی هولناک دارد و از کشتن هیچ باک نمی دارند، و بی تکلیف و بی نگرش همی حرب کنند و دون شمشیر زدن هیچ کاری ندارند، گویی که از مادر حرب را زاده اند و خوارج با او همه یکی شده اند و به فرمان اویند. صواب آن است

که او را استمالت کرده آید تا شرّ او و آن خوارج به او دفع باشد، و مردی جدست و شاه

فنون و غازی طبع. پس (محمد) آن چون بشنید، رسولان و نامه فرستاد و هدیه ها و منشور سیستان و کابل و کرمان و پارس او را خلعت فرستاد»⁽¹⁾.

حمدالله مستوفی معتقد است که علت واگذاری حکومت کرمان به یعقوب از طرف محمدبن طاهر از یک سو آن بوده تا به حيله بر او چیره شود از سوی دیگر نیز «حکومت

کرمان (را) بدو داد تا در غیبت یعقوب، مگر سیستان مستخلص کند»⁽²⁾ ولی واقعیت این است که دو حریف در نبرد اول احتیاط کردند. محمدبن طاهر که بر ضعف خود واقف بود، حکومت کرمان را که عملاً از تابعیت طاهریان خارج شده بود، به او وا گذاشت تا بدین صورت خطر وی را از خود دور کند. یعقوب نیز بر آن بود تا با حمله به کرمان خطرات احتمالی را که ممکن بود متوجه سیستان شود بر طرف نماید و همچنین فرصت مناسب تری را برای حمله نهایی به خراسان بیابد، زیرا هنوز خاندان طاهری برای او بیش از حد نیرومند بودند.⁽³⁾ یعقوب بعد از دریافت نامه محمدبن طاهر به سیستان

ص: 224

1- تاریخ سیستان، صص 208-209.

2- تاریخ گزیده، ص 371.

3- نلدکه، «یعقوب و سلسله او»، ص 18.

برگشت و عده ای از بستگان خاندان طاهری را که اسیر گرفته بود، با خود همراه برد و به

خواهش محمدبن طاهر برای آزادی آنها واقعی ننهاد. (1) ولی خلیفه «معتز» که از شکست طاهریان در هرات آگاه شده بود، ابن بلعم را با نامه ای به نزد یعقوب فرستاد و خواستار

آزادی آنها شد. (2) یعقوب که هنوز مخالفت خود را با خلیفه آغاز نکرده بود، اطاعت کرد. یعقوب چندین سال دیگر برای تصرف نیشابور صبر کرد و در این مدت کرمان و فارس به تصرف او درآمده بود. وی در سال 873/259 م فرصت و توان لازم را برای حمله به نیشابور به دست آورد زیرا عبدالله بن محمدبن صالح سگزی که به کمک برادرانش سوء قصدی به جان یعقوب کرده و زخمی سخت بر او زده بودند، به نیشابور گریخته و به محمدبن طاهر پناه آورده بودند. (3) عدم توجه محمدبن طاهر به درخواست یعقوب مبنی بر تحویل پناهندگان خشم او را برانگیخت. به گزارش گردیزی، حاجب محمدبن طاهر، سفیر یعقوب را اجازه ملاقات نداد و به او گفت: امیر خفته است. (4) این بهانه سبب شد تا در شعبان 873/259 م یعقوب از طریق قهستان راه نیشابور را در پیش گیرد. شواهدی

در دست است که حرکت یعقوب به سمت نیشابور بدون اعلان جنگ با محمد بوده است و به او نوشت که وی قصد فروگرفتن حسن بن زید در طبرستان را دارد و در همه بلاد خراسان به چیزی آسیب نخواهد رساند. (5) قصد وی از این کار، جلوگیری از مقاومت محمدبن طاهر در نیشابور بود. بیهقی نیز آورده است که گروهی از اعیان طاهری برای تقرب جستن به یعقوب نامه نوشتند و از او خواستند به نیشابور بیاید. (6) به همین دلیل،

ص: 225

1- تاریخ کامل، ج 12، ص 107؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 479.

2- وفیات الاعیان، الجزء 6، صص 403-404.

3- تاریخ گردیزی، ص 308.

4- تاریخ گردیزی، صص 308-309.

5- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 480؛ تاریخ کامل، ج 12، صص 119-120.

6- تاریخ بیهقی، صص 323-324.

عقوب پس از پیروزی بر طاهریان سفیری به نزد خلیفه فرستاد تا به او اطلاع دهد که وی

طبق درخواست مردم به خراسان لشکر کشی کرده است. (1) در واقع قدرت یعقوب پس از گذشت شش سال از حمله اول به هرات، آن چنان زیاد شده بود که اکنون تنها مانع پیشرفت و توسعه قدرت خود را در خراسان می دید. با توجه به این امر که بقای حکومت طاهری خراسان، برای دوام قدرت یعقوب حتی در سیستان خطرناک بود، حمله وی به خراسان اجتناب ناپذیر می نمود. پس یعقوب به سرعت خود را به نیشابور رسانید. محمدبن طاهر که یارای مقابله با یعقوب را در خود نمی دید، به یارانش چنین گفت: «ما با او به حرب برنیاییم و چون حرب کنیم، او ظفر یابد و ما را به جان آسیب رسد». (2) بنابراین، سرهنگان و خویشان خود را برای اظهار اطاعت به نزد یعقوب فرستاد. یعقوب آنها را سخت توبیخ و سرزنش کرد و غلبه حسن بن زید بر طبرستان را نشانه ضعف آنها دانست. (3) محمدبن طاهر قبل از دیدار با یعقوب سفیری به نام ابراهیم بن صالح مروزی را نزد یعقوب فرستاد و به او گفت:

«اگر به فرمان امیرالمؤمنین آمدی، عهد و منشور عرضه کن تا ولایت به تو سپارم، و اگر نه بازگرد! چون رسول به نزدیک یعقوب رسید و پیغام بگذارد، یعقوب شمشیر از زیر

مصلی بیرون آورد و گفت: عهد و لوای من این است». (4)

یعقوب عهد و لوای خود را که همان تیغ شمشیر (به علامت تقوق نظامی در خراسان) بود، بر مردم نیز عرضه کرد و رسالت خود را بر مردم این چنین بازگو نمود:

«من داد را برخاسته ام

ص: 226

1- تاریخ کامل، ج 12، ص 119؛ تجارب الامم، ص 437؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 480.

2- تاریخ سیستان، ص 219.

3- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 480؛ الدیارات، ص 128.

4- تاریخ گردیزی، ص 309.

بر خلق خدای تبارک و تعالی و برگرفتن اهل فسق و فساد را و اگر نه چنین باشمی ایزد تعالی مرا تا کنون چنین نصرتها ندادی» (1).

بعد از آن یعقوب به شادباخ آمد و محمدبن طاهر به خیمه او وارد شد. یعقوب نیز دستور داد وی و تمامی بزرگان و خویشاوندانش را محبوس کنند (2) ورود او به نیشابور

بدون هیچ برخوردی در دوم شوال سال 872/ه259م صورت گرفته است (3) حتی آمدناو با استقبال و اظهار خوش خدمتی گروهی از مردم همراه بود. جمعی از بزرگان نیز هیچ

توجهی به حضور او نداشتند و این امر بر یعقوب گران آمد به گونه ای که:

(یعقوب مر ابراهیم بن احمد را بخواند و گفت: که همه حشم پیش من باز آمدند، تو چرا نیامدی؟ ابراهیم گفت: ایدا... الامیر! مرا با تو معرفتی نبود که پیش تو آمدمی و یا نامه

نوشتمی و از امیر محمد گله مند نبودم، که از وی اعراض کردمی و خیانت کردن با خداوند خویش روا نداشتم، که مکافات او (و) از آن پدر او، غدر کردن نبود» (4).

یعقوب در محرم سال 879/ه260م به دنبال آگاهی از وضعیت عبدالله بن محمدبن صالح سگزی و پناهنده شدنش به حسین بن زید علوی راهی گرگان شد. این در حالی بود که بیش از نود تن از دودمان طاهریان در حبس و زنجیر همراه او بودند (5) لشکر کشی او

به طبرستان برضد حسن بن زید دشمن خلیفه علی رغم طمع به گسترش قلمرو سیاسی خود، بیشتر برای دلجویی خلیفه صورت گرفت. اما موفق، برادر خلیفه به فرستادگان یعقوب گفت که رفتار او با خاندان طاهری مورد رضایت خلیفه نیست و یعقوب باید به همان سرزمینی که حکومت آن جا بدو سپرده

ص: 227

1- تاریخ سیستان، ص 223.

2- تاریخ سیستان، ص 219-220.

3- Elizabeth M. Siraiyeh, "Muhammad Ibn Tahir", The Encyclopaedia of Islam, vol, VII, P.410-1

4- تاریخ گردیزی، ص 309؛ تاریخ بیهقی، ص 323.

5- وفیات الاعیان، جزء 6، ص 410، به روایت تاریخ سیستان، محمدبن طاهر بعد از اسارت به زندان بزرگ سیستان منتقل شد و گفته اند که هفتادتن و به روایت دیگر صدوشصت تن از نزدیکان وی همراهش بودند. ر.ک: تاریخ سیستان، ص 223؛ تاریخ گردیزی، ص 310؛ تاریخ کامل، ج 12، ص 119.

شده است، بازگردد و اسرای طاهری را نیز آزاد کند. (1) عزیمت یعقوب به طبرستان چندان موفقیت آمیز نبود، زیرا قریب چهل هزار تن از لشکریان خود را در آن جا از دست داد. (2) علاوه بر آن، این لشکرکشی با مخالفت خلیفه روبه رو شد و متعمد به عبیدالله بن عبدالله بن طاهر حاکم بغداد دستور داد تا در جمع حجاج خراسان، طبرستان و گرگان یعقوب را لعن کنند و او را حاکم معزول خراسان بدانند. (3) به دنبال این مخالفت، یعقوب تمامی مقاصد خود را بر ضد خلافت عباسی آشکار کرد. او با استیلا کامل بر خراسان از مخالفت خلیفه نیز واهمه نکرد. وی

در سال 875/261 م راهی فارس و اهواز شد تا عصیان خود را بر ضد خلیفه آشکارا اعلام کند. تیرگی روابط یعقوب با خلیفه سرانجام به نبرد دیرالعاقول در تاریخ یکشنبه

10 رجب سال 10/262 هـ/10 آوریل 876 م منجر شد. این جنگ که به شکست یعقوب انجامید، باعث فرار محمدبن طاهر حاکم خراسان از اردوگاه یعقوب شد و «موفق پیش او

آمده، بند از وی بگشود و او را خلعت داد». (4)

خستج سردار خلیفه بعد از آزادی محمدبن طاهر به او گفت: ای خاندان طاهر، ما را با اموال خود خریداری نمودید و شما با خلیفه یکدل نبودید و به سبب آن یک رویگرزاده توانست در برابر خلیفه بایستد. ما اکنون تو را از قید اسارت و شهر به شهر

گشتن نجات دادیم و دوباره به خراسان خواهیم فرستاد. (5) اما محمدبن طاهر هرگز جرأت نکرد به خراسان برگردد. او به مقام ریاست شرطه بغداد که متعلق به خاندان او در

طی این سالها بود، بسنده کرد. (6) وی تا سال 908/296 م که زنده بود ظاهرا در این مقام باقی ماند. (7)

شکست

ص: 228

-
- 1- تاریخ طبری، ج 15، ص 6445.
 - 2- تاریخ طبری، ج 15، ص 6442.
 - 3- وفیات الاعیان، الجزء 6، ص 412-413.
 - 4- مروج الذهب، ج 2، ص 600.
 - 5- وفیات الاعیان، ص 414.
 - 6- تاریخ کامل، ج 12، ص 144؛ وفیات الاعیان، الجزء 6، ص 417.
 - 7- تاریخ بیهق، ص 302؛ عریب بن سعد قرطبی، دنباله تاریخ طبری، ص 6811.

محمدبن طاهر به حکومت پنجاه و چهار ساله طاهریان در خراسان خاتمه داد. هر چند مورخان دلایلی را برای سقوط دولت طاهری بیان داشته اند، اما ساختار دولت طاهری به گونه ای بود که مشکلات عمده ای را از زمان آغاز قدرت یابی این دودمان در خود به همراه داشت. وسعت حکومت طاهری و به خصوص وجود تشنج و ناآرامی در بسیاری از مناطق آن پیش از تأسیس این حکومت، مهمترین مشکلات را برای اداره این قلمرو از بدو استقرار طاهریان در خراسان به همراه آورده بود. طبرستان، منطقه ای بود که هنوز حکمرانان محلی در آن جا نفوذ بیشتری داشتند و هم چنین موقعیت اقلیمی منطقه مانع از تسلط کامل اعراب مسلمان برای سالهای متمادی در آن جا شده بود. به همین دلیل، طاهریان نتوانستند چندان آرامشی را در این منطقه برقرار کنند. قیام مازیار و سپس نبرد با طرفداران حسن بن زید برای مدتها طاهریان را در این

منطقه سرگرم ساخته بود.

سیستان نیز یکی از مراکز اصلی بحران و آشوب به خصوص از زمان حمزه خارجی به حساب می آمد. شورشهای چند ساله در این منطقه به سبب وجود خوارج مانع از آن شده بود که مساعی طاهریان در ایجاد آرامش و امنیت این ناحیه کار ساز آید. سرانجام سقوط حکومت طاهری با حمله یعقوب از این ناحیه به انجام رسید. اما آنچه به نحوه عملکرد طاهریان بازگشت می کرد، عدم توجه و دقت آنها در واگذاری حکومت شهرها به افراد لایق و کار آزموده بود. به قدرت رسیدن امرای بی کفایت را از زمان طاهر بن حسین تا عهد محمدبن طاهر به عنوان مهمترین عامل ضعف آشکار دودمان طاهری برشمرده اند.

ص: 229

شرح کاملی از اقدام طاهر بن حسین در واگذاری مشاغل مهم به افراد ناتوان

را ابن طیفور آورده است. (1) عبدالله بن طاهر نیز در آغاز ورود به خراسان با شکایت مردم از

ستم حاکمان طاهری در نیشابور (2) و در کرمان مواجه شد. (3) هرچند خود نیز در واگذاری حکومت به افراد کاردان، گاه چندان دقت لازم را نشان نمی داد. (4)

در زمان حکومت طاهر بن عبدالله و فرزندش محمد بن طاهر ستم حگام و نایبان طاهری بر مردم خراسان موجب نفرت شدید مردم از این خاندان شده بود. عملکرد محمد بن اوس بلخی، نایب سلیمان بن عبدالله طاهری در طبرستان عامل اصلی شورش مردم و تجزیه طبرستان به حساب می آمد. (5) وجود حگام طاهری در سیستان و همچنین همراهی آنها با خوارج عامل تقویت مطوعه و روی کار آمدن یعقوب در سیستان شده بود. (6) وجود یک چنین وضعیتی نشان می دهد که دعوت مردم خراسان از یعقوب (7) گسترش بدینی را نسبت به حکومت طاهریان در بر داشته است. هم چنین نامه هایی که از سوی بزرگان نیشابور به یعقوب نوشته می شد (8)، نه تنها تلاش آنان را برای حفظ منافع خود نشان می داد، بلکه آنها سقوط دولت طاهری را با توجه به لهو و لعب محمد بن طاهر به چشم می دیدند. (9) عملکرد حکومت محمد بن طاهر، آخرین امیر طاهری سقوط این دولت را تسریع کرد. به همین سبب بازماندگان طاهری بعدها علل سقوط حکومت خاندان خود را شرب شبانگه و خواب صباح و تفویض منصبهای عالی به افراد نالایق دانسته اند. (10) عدم پشتیبانی و حمایت خلفای بغداد از طاهریان، عامل دیگری برای سقوط آنها به شمار می رفت، چرا که بعد از خلافت معتصم، ترکان نفوذ

قابل توجهی در دستگاه خلافت پیدا کردند تا آن جا که زندگانی خلیفه بستگی به تصمیم آنها داشت. (11) این امر علاوه بر آن که در ضعف و تجزیه خلافت

ص: 230

- 1- -- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، صص 60-63.
- 2- -- تاریخ گردیزی، صص 299-300.
- 3- -- روضة الجنات فی اوصاف مدینة الهرات، صص 252-253.
- 4- -- عوفی، جوامع الحکایات، تصحیح جعفر شعار، تهران: سخن، 1374، ص 182.
- 5- -- تاریخ طبرستان، ص 228.
- 6- -- تاریخ سیستان، ص 190 و 196.
- 7- -- تاریخ کامل، ج 12، ص 119.
- 8- -- تاریخ بیهقی، صص 323-324؛ تاریخ کامل، ص 119.
- 9- -- تاریخ گردیزی، ص 303؛ جوامع الحکایات به تصحیح ملک الشعراء، ص 319.
- 10- -- جوامع الحکایات، جزء دوم از قسم دوم، ص 441.
- 11- -- تاریخ فخری، ص 335.

اسلامی بسیار مؤثر بود، خلفا را آن چنان ناتوان ساخت که دیگر قدرتی برای لشکرکشی و حمایت از خاندان طاهری نداشتند. طرفداری لفظی آنها نیز از این خاندان در مقابل یعقوب، دیگر کارساز نبود و با آشکار شدن ضعف دستگاه خلافت، ناتوانی و سقوط طاهریان نیز مشهود بود. تداوم قدرت صفاریان و برآمدن و قدرت یابی روز افزون حکومت نوپای سامانی هرگز مجالی را برای احیای حکومت طاهری فراهم نیاورد. علی رغم آن که حسین بن طاهر چند سالی در مرو دوام آورد و بعضی از سرداران نیز زیر علم طاهریان، ندای برقراری حکومت آنان را در خراسان سردادند، اما این تلاش که بیشتر برای تأمین اهداف خود آنان صورت می گرفت، نتیجه ای را در خراسان به همراه نداشت. در مقابل آنان، طاهریان بغداد برای سالهای متمادی هم چنان نفوذ و مناصب پیشین خود را حفظ کردند و از ثروتهای بی شماری که اندوخته بودند، به راحتی بهره گرفتند.

بنابراین، مورخان پایان دولت طاهریان خراسان را به این امر ختم کرده اند:

«در خراسان ز آل

مصعب شاه

طلحه و طاهر است و عبدالله

باز طاهر دگر محمد آن

کو به یعقوب داد تخت و کلاه» (1).

فصل دهم: تداوم قدرت نایبان طاهری در خراسان و بغداد

تلاشهای حسین بن طاهر، احمد بن عبدالله خجستانی و رافع بن هرثمه برای بازیابی حکومت طاهریان در خراسان

سقوط طاهریان در 259/872م در واقع به منزله پایان اقتدار و نفوذ این دودمان نبود، زیرا چندین سال بعد از آن، سردارانی که در نیشابور به قدرت رسیدند، هر یک خطبه به نام محمد بن طاهر خوانده، خود را نماینده او در خراسان معرفی می کردند. احمد بن عبدالله خجستانی، از ناحیه خجستان بادغیس - که مردم آن نیز جزو خوارج بودند- (2) از جمله سردارانی بود که به نام امیر طاهری

ص: 231

1- - زینت المجالس، ص 208؛ مجمل فصیحی، ص 350.

2- - سفرنامه ابن حوقل، ص 175.

خطبه خواند. وی از یاران محمد بن طاهر بود که بعد از تصرف نیشابور به خدمت یعقوب در آمد و جزو یاران علی بن لیث شد، اما با بازگشت یعقوب به سیستان در سال 261ه/874م وی موفق شد تا جماعتی را به دور خود جمع کند و سپس با اعلام مخالفت بر ضد یعقوب در آغاز سال 262ه/875م نیشابور را تصرف کند. وی که هنوز به حکم عادت، دل‌های نیشابوری‌ها را موافق با طاهریان می‌دید، به نام محمد بن طاهر خطبه خواند و خود را نیز احمد بن عبدالله طاهری خواند. هم‌چنین رافع بن هرثمه، یکی از رجال طاهری را به نزد خود فراخواند و او را سپهسالار لشکر خویش ساخت. (1) شورش وی به دلیل درگیری یعقوب در فارس

دوام یافت و تا سال 268ه/881م که زنده بود، نیشابور مرتب به دست او و دیگر مدعیان قدرت دست به دست می‌گشت. به دنبال فرار و آزادی محمد بن طاهر از اسارت یعقوب، خلیفه او را هم‌چنان حاکم قانونی خراسان معرفی می‌کرد، اما او خود، اگر چه جرأت آمدن به خراسان را نداشت، ولی بعد از اعلام حمایت خجستانی از طاهریان، برادرش حسین بن طاهر را در آمدن به خراسان تشویق کرد. حمزه اصفهانی گزارشی از آمدن او به خراسان ارائه داده است:

«حسین (بن طاهر) بی مال و مردان روی به نیشابور نهاد و به اصفهان که حاکم آن دلف بن عبدالعزیز بود، درآمد و در کار خود درماند که آیا با وجود پریشانی حال حرکت کند یا

بازگردد. در این هنگام کوشادین شاه مردان به یاری او برخاست

ص: 232

حسین طاهر بن کمک کند تا آن که حسین به همراهی کوشاد بیرون شد و روز دوشنبه هفت روز مانده از صفر سال 263 هـ / 876 م ماه مهر روز دین به نیشابور رسید. کوشاد از آن جا به ماوراءالنهر روان شد و نزد نصر بن احمد بن اسد آمد تا از وی یاری خواهد، اما

او را نه به مال یاری داد و نه به مردان، پس نزد حسین بازگشت و حسین در نیشابور نماند

و آن جا را ترک گفت و کوشاد را بر امرای خراسان جانشین کرد»⁽¹⁾.

حسین بن طاهر به سرعت از خراسان باز نگشت، بلکه اشاره پاره ای از منابع حکایت از آن دارد که وی پنج سال در خراسان ماند چنان که در سال 267 هـ / 880 م در مرو بوده⁽²⁾ و بعد از آن دیگر سخنی از او به میان نیامده است. احتمال می رود که وی مدت زیادی در

نیشابور نمانده باشد. زیرا بیشتر نیروهای درگیر در خراسان در مرحله اول متوجه نیشابور شدند و حضور او را به عنوان یک رقیب نمی توانستند بپذیرند. آن هنگام که ابوطلحه منصور بن شرکب، رقیب خجستانی، موفق شد در غیاب خجستانی از نیشابور، این شهر را تصرف کند، چون وارد نیشابور شد، «حسین بن طاهر، برادر محمد بن طاهر را

دید که از اصفهان بازگشته بود، به طمع آن که احمد بن عبدالله خجستانی به نام او خطبه بخواند،

ولی ابوطلحه در نیشابور به نام او خطبه خواند و در نزد او بماند»⁽³⁾ ابوطلحه زودتر از خجستانی با حسین بن طاهر بیعت کرد، شاید به بهانه آن که موقعیت خود را در نیشابور محکم

ص: 233

1- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 210.

2- تاریخ طبری، ج 15، ص 6495؛ تاریخ کامل، ج 12، ص 149.

3- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 488.

کند. اما اقامت وی در این شهر چندان دوامی نیاورد، زیرا یکی از سردارانش به نام اسحاق شاری بر ضد او عصیان کرد و در جنگ میان آن دو بسیاری از سپاهیان ابوظلحه کشته شدند. زمانی که وی قصد ورود به نیشابور را داشت، مردم که او را ضعیف دیدند، دروازه های شهر را به رویش بستند. سپس مردم نیشابور از احمد بن عبدالله خجستانی که در هرات بود، کمک گرفتند و او دوباره به نیشابور بازگشت.

ظاهراً پیش از ورود خجستانی، حسین بن طاهر با یارانش نیشابور را ترک کرده بودند. به روایت طبری، حسین بن طاهر از نیشابور توسط ابوظلحه بیرون رانده شده بود.⁽¹⁾ این امر نشان از پیدایش اختلاف میان آنها بر خلاف توافق اولیه داشت. حسین بن طاهر در همان سال، قصد تصرف شهر بخارا را کرد. شاید در آغاز وی به خوارزم نزد برادر زاده خود، احمد بن طاهر رفته و با گرفتن کمک نظامی به بخارا حمله کرده باشد، چنان که نرشخی آورده است:

«خبر دادند که حسین بن طاهر از جیحون بگذشت با دو هزار مرد خوارزمی. امیر اسماعیل بر نشست و بیرون (آمد) و حرب سخت کردند و حسین بن طاهر هزیمت شد و از لشکر وی بعضی کشته شدند و بعضی به آب غرق شدند و هفتاد مرد اسیر شدند.»⁽²⁾

بعد از این شکست، حسین بن طاهر به سمت مرو رفت. در ایام آوارگی وی، خجستانی بر نیشابور کاملاً مسلط شده بود. ابوظلحه حتی با کمک گرفتن از حسن بن زید علوی نتوانست قدرت را در این شهر به دست گیرد و به ناچار به سمت بلخ عقب

نشست.⁽³⁾ اقدامات خجستانی

ص: 234

1- تاریخ طبری، ج 15، ص 6468.

2- تاریخ بخارا، ص 112.

3- تاریخ کامل، ج 12، ص 151.

نشان داد که امید حمایت او از طاهریان رؤیایی بیش نیست و هر چه او «ادعا می کند که برای آل طاهر تلاش می ورزد، دروغی بیش نیست» (1) به همین دلیل

در سال 263ه/876م احمد بن محمد بن طاهر که والی خوارزم بود، یکی از سرداران خود به نام ابوالعباس نوفلی را با پنج هزار مرد جنگی برای تصرف حکومت پدرش به نیشابور فرستاد. ظاهراً اقدامات نوفلی با خشونت توأم بوده است، زیرا خجستانی سفیرانی فرستاد تا او را از ستمگری باز دارند، اما وی رسولان خجستانی را تنبیه کرد.

نوع برخورد خشونت آمیز او سبب حمایت مجدد مردم نیشابور از خجستانی شد. به همین علت در جنگی که میان آن دو به وقوع پیوست، سردار احمد بن محمد بن طاهر کشته شد. (2) خجستانی بعد از این پیروزی آگاهی یافت که ابراهیم بن محمد بن طلحه وارد مرو شده است. بنابراین، وی نیز برای دستگیری او وارد مرو شد. خجستانی بعد از شکست دادن ابراهیم، مرو را به موسی بلخی سپرد و خود وارد نیشابور شد. ظاهراً در این زمان، حسین بن طاهر نیز بعد از شکست از امیر اسماعیل وارد مرو شد و در آن شهر «خوشرفتاری نمود و بیست هزار هزار درهم به او رسید» (3) گمان می رود پس از آن حسین بن طاهر در همان شهر مرو باقی مانده باشد. طبری در حوادث سال 267ه/880م از او یاد می کند که در منابر خراسان خطبه به نام محمد بن طاهر می خوانده اند. (4) بنابراین، وی از آرزوی حکومت خراسان تنها مدتی امارت مرو را به دست آورد. پس از آن دیگر سخنی از او به میان نیامده و احتمالاً

ص: 235

1- تاریخ ابن خلدون، ص 490.

2- تاریخ کامل، ج 12، ص 153؛ تاریخ ابن خلدون، ص 490.

3- تاریخ کامل، ص 153.

4- تاریخ طبری، ج 15، ص 6495.

وی در همان جا در گذشته است. سمعانی از نواده وی که در سال 471ه/ 1078م در مرو مرده است، یاد می کند. (1)

موقعیت خجستانی آن چنان در نیشابور تقویت شده بود که در سال 267ه/ 880م نام طاهریان را از خطبه انداخت و تنها به نام خود و خلیفه خطبه خواند. (2) همچنین ضرب

مسکوکات طلا را که ظاهراً در زمان طاهریان سابقه نداشت، به نام خود ضرب کرد. (3) وی نیز در برخورد با عمرولیث موفق شد برای بار اول، او را شکست دهد، چنان که عمرو ناگزیر به هرات عقب نشست. موقعیت او در خراسان برای قدرت صفاری بسیار خطرناک و مانع جدی به حساب می آمد، اما مرگ وی در سال 268ه/ 881م به دست غلامانش (4) راه را برای توسعه طلبی های دیگر مدعیان در خراسان هموار کرد، چنان که این منازعات تا تثبیت موقعیت سامانیان در خراسان هم چنان ادامه داشت. با مرگ خجستانی اگر چه یکی از موانع توسعه نفوذ قدرت عمرولیث در خراسان برداشته شد، اما با پیوستن سپاهیان وی به رافع بن هرثمه دوباره نبردهای متعددی میان مدعیان حکومت خراسان یعنی ابوظحله، رافع بن هرثمه و عمرولیث به وقوع پیوست.

رافع بن هرثمه، یکی از سرداران سپاه محمد بن طاهر بود که با تصرف نیشابور توسط یعقوب، به او پیوست. عدم علاقه یعقوب به او سبب شده بود تا وی به زادگاه خود بادغیس برگردد و آن هنگام که عبدالله خجستانی فتنه خود را در خراسان آغاز کرد،

وی را به عنوان سپهسالار سپاه خود برگزید. (5) به همین جهت سپاهیان با مرگ خجستانی او را به فرماندهی خود انتخاب کردند. اولین اقدام او تصرف

ص: 236

1- - سمعانی، به نقل از نفیسی، تاریخ خاندان طاهری، ص 33.

2- - تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 103.

3- - تاریخ طبری، ج 15، ص 6546.

4- - تاریخ کامل، ج 12، ص 214.

5- - وفیات الاعیان، ج 6، ص 423-425.

خجستانی دوباره ابوظلحه از جرجان به این شهر بازگشته و قدرت را در آن جا به دست گرفته بود. وی هنوز مدعی مشروعیت حکومت طاهریان بر خراسان بود. (1) اما رافع بن هرثمه در سال 269ه/882م موفق شد ابوظلحه را شکست دهد و نیشابور را به تصرف خود در آورد. او نیز برای استحکام و همراهی مردم با امارت خود نام طاهریان را مجدد در خطبه ذکر کرد. بنابراین، در شهرهای مختلف از جمله نیشابور، هرات و مرو هنوز نام طاهریان در خطبه ها خوانده می شد. (2) مردم نیز در همراهی با آنان تا زمانی که خود را

نایب طاهریان معرفی می کردند، روی خوش نشان می دادند. به عنوان مثال، مردم نیشابور در آن زمان که خجستانی نسبت به طاهریان بی اعتنا شده بود، به عمرولیث گرایش پیدا کردند، زیرا عمرولیث فرمان حکومت خراسان را از خلیفه دریافت کرده بود. (3)

نفوذ قدرت رافع بن هرثمه در خراسان و اعلام حمایت از محمد بن طاهر سبب شد تا خلیفه موفق، که اختلافی با عمرو پیدا کرده بود، فرصت را مغتنم شمارد و در میان حاجیان خراسان، عمرو را برکنار و محمد بن طاهر را حاکم قانونی و مورد تایید خود برای خراسان معرفی کند. (4) محمد بن طاهر که خود تمایلی برای عزیمت به خراسان نداشت و حضور برادرش حسین بن طاهر در خراسان را چندان موفقیت آمیز ندیده بود، به ناچار رافع بن هرثمه را به نیابت از طرف خود برگزید. (5) هم چنین وی نصرین احمد را بر حکومت ماوراءالنهر ابقا کرد. (6) سامانیان هنوز برای حفظ ظاهر خود را وفادار به طاهریان معرفی می کردند و گاه مساعدت لازم

ص: 237

- 1- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 491.
- 2- تاریخ کامل، ج 12، ص 210.
- 3- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 490.
- 4- تاریخ طبری، ج 15، ص 6627.
- 5- تاریخ کامل، ج 12، ص 255.
- 6- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 513.

را در همراهی با طرفداران آنها در خراسان به خرج می دادند، چنان که پیش از این ابوظلحه در مرو اقامت داشت و به نام طاهریان خطبه می خواند، ولی چون در جنگ با عمرولیث شکست خورده بود، از جانب اسماعیل بن احمد سامانی حمایت شد. او توانست دوباره قدرت را در سال 270ه/883م در مرو به دست گیرد.⁽¹⁾ در سال 271ه/884م رافع بن هرثمه که به نیابت محمدبن طاهر انتخاب شده بود و قصد بیرون راندن ابوظلحه از شهرهای هرات و مرو را داشت، از اسماعیل بن احمد سامانی کمک گرفت و او با چهار هزار مرد جنگی به همراه

یکی از سردارانش به نام علی بن حسین مروودی به کمک رافع شتافت⁽²⁾ تا ابوظلحه را که پیش از این با یاری خود به حکومت مرو رسانده بودند، حال به سبب اعلام حمایت محمدبن طاهر از رافع مطیع وی کنند. در مقابل ابوظلحه که رضایت به تسلیم شدن نداشت در سال 272ه/885م شکست خورد و از مرو بیرون رفت. رافع در همان سال به سمت خوارزم لشکر کشید و با غنایم زیاد به نیشابور بازگشت.⁽³⁾ افزایش قدرت رافع در خراسان باعث شده بود که وی دیگر چندان علاقه ای به ذکر نام طاهریان در خراسان نداشته باشد. حمله او به خوارزم، بی توجهی وی را نسبت به خویشاوندان طاهری در خراسان نشان می داد، چرا که به احتمال قوی هنوز محمد بن طاهر که منابع وی را در سال 267ه/880م حاکم خوارزم معرفی کرده بودند،⁽⁴⁾ خود و یا خویشاوندانش دارای موقعیتی در آن شهر بودند. بنابراین، حمله رافع که به گزارش منابع با تصاحب غنایم بسیار همراه بود⁽⁵⁾، به

ص: 238

1- تاریخ کامل، ج 12، ص 211.

2- تاریخ کامل، ج 12، ص 211.

3- تاریخ کامل، ج 12، ص 211.

4- تاریخ ابن خلدون، ص 490.

5- تاریخ کامل، ج 12، ص 211.

شکلی با حفظ منافع خویشاوندان طاهری در آن جا برخورد داشته است. حمله رافع بن هرثمه در سال 275/هـ/888م به گرگان موجب درگیری و مخالفت وی با خلیفه عباسی شد، زیرا مرگ معتمد در سال 279/هـ/892م و روی کار آمدن معتضد در همین سال، رویه برخورد خلافت با حوادث خراسان را دگرگون کرد.

خلیفه جدید، کارهای اصلاحی مهمی انجام داد. او بر آن شد تا به آشفتگی های خلافت پایان دهد. (1) وی دریافته بود که حضور رافع بن هرثمه در خراسان چندان نفعی برای خلافت بغداد به همراه ندارد، بلکه بر خلاف انتظار، اموال خلیفه در ری توسط او تصاحب شده بود. وی همچنین با محمد بن زید علوی، دشمن خلیفه، پیمان اتحاد بسته بود. (2) بنابراین، معتضد فرمان حکومت خراسان را برای عمرولیث فرستاد و با این کار

دیگر، نیابت حکومت رافع از جانب محمد بن طاهر معنایی نداشت. بعد از این رافع بن هرثمه در نیشابور به نام علویان خطبه خواند (3) و نیز با توجه به ستمی که روا می داشت، (4) دیگر اعتبار خود را نزد مردم و حامیان خلیفه از دست داده بود. با ورود عمرولیث به نیشابور برای سرکوبی فتنه رافع، وی از نیروهای عمرو شکست خورد و به خوارزم گریخت. مردم شهر به سبب ستمی که او در حمله پیشین خود به خوارزم در سال 272/هـ/885م انجام داده بود، وی را در هفتم شوال 283/هـ/896م کشتند و سرش را برای عمرو فرستادند (5) و عمرو نیز سر وی را به بغداد فرستاد. با کشته شدن رافع، آخرین زمزمه های موافق با حکومت خاندان طاهری در خراسان به خموشی سپرده شد. بازماندگان آنان بعد از

ص: 239

-
- 1- تاریخ فخری، ص 351.
 - 2- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص 140.
 - 3- زینت المجالس، صص 210-211؛ تاریخ کامل، ج 12، ص 292.
 - 4- تاریخ کامل، ج 12، ص 237.
 - 5- تاریخ طبرستان، ص 255.

این تنها وارث املاک پدری خود شده بودند. ثعالبی از املاک وسیعی یاد می کند که در بخارا جزو میراث ابوطیب طاهر بن محمد بن عبدالله بن طاهر بوده است. او آشکار

و پنهان سامانیان را هجو می کرد، زیرا حکومت پدراننش را در دست آنها می دید. (1) همچنین از ابوالفضل بن محمد بن طاهر در سمرقند یاد شده است که تا سال 337ه/952م در آن شهر می زیسته است. (2)

بازماندگان خاندان طاهری در بغداد

سقوط حکومت طاهریان در خراسان با کنار رفتن کامل این خاندان از صحنه قدرت سیاسی همراه نبود، زیرا خویشاوندان آنان و فرزندان عبدالله بن طاهر موفق شده بودند

برای نیم قرن دیگر مناصب مهم و اداره امور شهر بغداد را بر عهده بگیرند. اختیاراتی که

مأمون از همان بدو ورود به بغداد در سال 205ه/820م بر عهده طاهر بن حسین گذاشته بود، نسل اندر نسل در اختیار فرزندان او قرار گرفته و موجب نفوذ اجتماعی، اقتصادی و

سیاسی آنها در طی قرن سوم هجری شده بود. چندین تن از افراد این خاندان که توانستند نقش و تأثیر مهم در اداره امور خلافت عباسی در طی این سالها داشته باشند، عبارت بودند از:

اسحاق بن ابراهیم

اسحاق برادرزاده طاهر بن حسین بود. اگر چه اشاره ای بر حضور او در جنگ های زمان عمش طاهر بن حسین نشده است، ولی به احتمال زیاد، خانواده وی همراه مأمون به بغداد رفتند. اسحاق و برادرش محمد، موقعیتهای خوبی در بغداد به دست آوردند. اولین اشاره منابع به او، هنگام انتخابش به جانشینی عبدالله بن طاهر است. پیش از این به مناصب طاهر بن حسین در بغداد اشاره شد. طاهر بعد از عزیمت به خراسان، تمام

ص: 240

1- - یتیمه الدهر، جلد 4، ص 79.

2- - نجم الدین عمر بن محمد بن احمد النسفی، القند فی ذکر علما سمرقند، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب، 1378ش / 1998م، صص 592-593.

اختیارات خود را به فرزندش عبدالله واگذار کرد. اما اقامت عبدالله در بغداد نیز چندان طولانی نبود، زیرا در سال 206ه/ 821م برای جنگ با نصر بن شیبث عازم رقه شد. بنابراین، قبل از عزیمت به رقه، پسر عم خود، اسحاق بن ابراهیم را بر همه کارهایی که

پدرش طاهر به او سپرده بود، یعنی ریاست شرطه بغداد و اداره امور خراج نواحی سواد نیابت داد. (1) غیبت عبدالله از بغداد تا سال 211ه/ 826م به طول انجامید و در تمام این مدت اسحاق بن ابراهیم به رتق و فتق امور از جانب او مشغول بود. عبدالله بن طاهر در

فاصله سالهای 212ه/ 827م تا 214ه/ 829م مناصب خویش در بغداد را به دست گرفت. اما در سال 214ه/ 829م که برای جنگ با بابک عازم دینور شد، مأمون اسحاق بن ابراهیم و یحیی بن اکثم را به نزد او فرستاد تا مأموریت جدیدش را در خراسان به وی

ابلاغ کنند. در تمام این سالها اسحاق بن ابراهیم لیاقت و توانمندی خود را در اداره امور

بغداد نشان داده بود و برای عبدالله بن طاهر، کسی شایسته تر از وی که بتواند به عنوان

حافظ و نماینده منافع طاهریان در دربار خلافت ایفای نقش کند، وجود نداشت. به همین علت عبدالله تمام اختیارات پیشین خود را به او واگذار کرد و او از سال 214ه/ 829م تا

235ه/ 849م مهمترین مناصب اداری در میان طاهریان بغداد را بر عهده داشت.

شخصیت و موقعیت اسحاق بن ابراهیم در بغداد چنان محکم و قابل احترام بود که وی بر عکس صاحب منصبان دیگر که گاه مورد غضب خلفا واقع می شدند، در زمان

ص: 241

خلافت مأمون، معتصم، واثق و متوکل با اقتدار و اطمینان به وظایف خویش عمل می کرد. اعتبار وی در نزد مأمون چنان بود که چون مأمون در سال 830/هـ 215م برای جنگ با روم از بغداد خارج شد، اداره امور آن شهر را بر عهده او گذاشت و وی را جانشین خود در بغداد کرد. همچنین امارت سواد و حُلوان را به حدود و اختیارات او افزود.⁽¹⁾ مأمون در تمام مدت غیبت خود از بغداد با اسحاق بن ابراهیم در تماس بوده و دستورهای لازم را به او ابلاغ می کرده است. وی در سال 831/هـ 216م از دمشق به اسحاق بن ابراهیم دستور داد تا سپاهیان را وادار کند در وقت نماز تکبیر بگویند.⁽²⁾ همچنین در راستای اعتقاد خود به مخلوق بودن قرآن در سال 833/هـ 218م از رَقّه فرمانی محکم برای اسحاق بن ابراهیم در بغداد فرستاد و طبق آن به او دستور داد تا قضات و محدثین و فقها را درباره اعتقاد به خلق قرآن بیازماید. سپس نامه ای دیگر به اسحاق بن ابراهیم نوشت تا هفت تن از فقها و محدثان را پیش وی به رَقّه بفرستد. او در

نامه های دیگرش دستور داد اگر کسی به مخلوق بودن قرآن اقرار نکرد، آنها را در بند و

زنجیر به طرسوس، محل اقامت او بفرستد. اسحاق، احمد بن حنبل را که از اعتراف به مخلوق بودن قرآن سر باز زده بود نزد مأمون در طرسوس فرستاد.⁽³⁾ منابع جریان مناظره اسحاق با فقها را درباره عقیده بر مخلوق بودن قرآن آورده اند.⁽⁴⁾ این امر، اشراف و آگاهی اسحاق بر مسائل دینی را در مباحثه با علما نشان می دهد. مأمون در آستانه مرگ خویش در

ص: 242

-
- 1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5742؛ البداية و النهایة، ص 274.
 - 2- تاریخ کامل، ج 11، ص 49؛ البداية و النهایة، ص 276.
 - 3- روضه الصفا، ص 465؛ تاریخ کامل، صص 53-54.
 - 4- تاریخ طبری، ج 13، صص 5756 - 5758؛ تاریخ الخلفاء، صص 308 - 310؛ البداية و النهایة، ص 278.

سال 218ه/833م یک نسخه از وصیت نامه خود را برای اسحاق بن ابراهیم در

بغداد فرستاد. (1) تا علاوه بر اطلاع وی از این امر، مقدمات جانشینی معتصم در بغداد را نیز فراهم سازد. او حتی به معتصم در رعایت حال اسحاق سفارش کرد و او را لایق این امارت دانست. (2) به همین علت با روی کار آمدن معتصم هیچ خللی در موقعیت اسحاق بن ابراهیم در بغداد وارد نشد.

اسحاق در سال 218ه/833م برای جنگ با خرمینان به همدان اعزام شد و موفق به کشتن بسیاری از آنها گردید. (3) در غیاب او برادرش طاهر بن ابراهیم، شرطگی بغداد را بر عهده داشت. (4) اسحاق بن ابراهیم یک سال بعد از آن با موفقیت در انجام مأموریت خود به بغداد بازگشت. به دنبال ساخت سامره در 221ه/835م (5) و عزیمت معتصم با سپاهیان به این شهر، کلیه امور مربوط به اداره بغداد در اختیار اسحاق قرار گرفت. به

همین علت معتصم بعد از دستگیری بابک، برادر وی عبدالله را به نزد اسحاق بن ابراهیم

در بغداد فرستاد تا پس از بریدن دست و پای او، جسد وی را به دار آویزد. (6)

اسحاق فرمانهای معتصم را در بغداد دقیق اجرا می کرد و در زمره مشاوران خاص خلیفه نیز به شمار می رفت. (7) چنان که معتصم در جریان محاکمه افشین مجلسی ترتیب داد که در آن عبدالملک بن زیاد وزیر معتصم، احمد بن دواد و اسحاق بن ابراهیم حضور داشتند. (8) معتصم ظاهراً برای مهمترین امور خود از این سه شخصیت کمک می گرفته است. واثق نیز در وقت به خلافت رسیدن با این افراد مشورت می کرده است. شایستی

گزارشی را آورده است که واثق بعد

ص: 243

1-- تاریخ طبری، ج 13، ص 5769.

2-- تاریخ طبری، ص 5774.

3-- تاریخ طبری، ج 13، ص 5800.

4-- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 496.

5-- تاریخ فخری، ص 322.

6-- مروج الذهب، ج 2، ص 471؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 113.

7-- تاریخ طبری، ج 13، ص 5861؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 168.

8-- تاریخ کامل، ج 11، ص 154؛ روضه الصفا، ص 471.

از مرگ عبدالله بن طاهر چندان علاقه ای در به قدرت رسیدن طاهر بن عبدالله نداشته و سعی کرد به جای وی، اسحاق بن ابراهیم را به حکومت خراسان منصوب کند. (1) به همین دلیل - چنان که پیش از این بدان اشاره شد - با احمد بن ابی داود برای تصمیم خود مشورت کرد.

واثق به اسحاق بن ابراهیم توجهی خاص داشت و این نگرش به جانشین او متوکل نیز سرایت کرد. متوکل که از ایتاخ امیر الامراء خود رنجشی به دل داشت، با توطئه توسط اسحاق بن ابراهیم وی را در بغداد زندانی کرد. (2) همچنین اسحاق در کنار زدن بسیاری از مخالفان خلیفه و مشورت با متوکل نقش مهم داشت. (3) به همین سبب متوکل نسبت به او علاقه ای وافر پیدا کرده بود و در مرگ اسحاق که در 235ه/849م اتفاق افتاد «متوکل جزع بسیار نمود». (4) اسحاق بن ابراهیم از ادیبان و شاعران نامی عصر خود به حساب می آمد. وی به اشعار ابوتمام، علاقه تمام داشت و هدایای زیادی به او می بخشید. همچنین او در بسیاری از مجالس اسحاق حضور می یافت و قصیده های مختلف را برای اسحاق می خواند. او در اشعار خود، عظمت این خاندان را به همراه شایستگی و بخشش های بیکران ستوده است. (5) بحتری، شاعر معروف این عصر نیز به همراه ابو تمام در مجالس خاندان طاهر و اسحاق شرکت می کرد. (6) ابوالفرج اصفهانی اشاره هایی به مجالس شعر و ادب اسحاق بن ابراهیم به همراه دیگر بزرگان این عصر داشته است. (7) اما

علی رغم علاقه بزرگان این عصر به شعر، مسعودی از اخبار نیکوی دیگر وی بسیار یاد می کند. (8) هنر او در موسیقی (9) و توان علمی اش در مناظره با احمد بن حنبل (10) گواه بر

اشراف و

ص: 244

- 1- -- الدیارات، ص 141.
- 2- -- فرج بعد از شدت، ص 124؛ تاریخ طبری، ج 14، صص 6014-6015.
- 3- -- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 515؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 426.
- 4- -- مجمل فصیحی، ص 310.
- 5- -- ابوتمام حبیب بن اوس طائی، ص 330.
- 6- -- تاریخ ادبیات زبان عربی، صص 377-378.
- 7- -- برگزیده اغانی، ج 1، صص 598-600؛ الاغانی، جزء 5، ص 426.
- 8- -- مروج الذهب، ج 2، ص 504.
- 9- -- برگزیده اغانی، ج 1، صص 580-581.
- 10- -- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 497.

جایگاه علمی او است. او با بیت الحکمه، مرکز علمی و فرهنگی آن دوره نیز ارتباط داشته و کسانی را برای آموزش علمی به آن جا می فرستاده است.⁽¹⁾ بعضی از علما

نیز با وی همنشینی داشته و کتاب هایی را به نام او تألیف می کردند.⁽²⁾ اخلاق و سیرت

اسحاق برای خلفا و طاهریان خراسان پسندیده بود. متوکل در زمان بیماری او، فرزند خود را با گروهی از سالاران بزرگ برای عیادت وی فرستاد.⁽³⁾ همچنین در نامه تسلیت خود، هنگام فوت اسحاق بن ابراهیم در سال 235/هـ 849م خطاب به طاهر بن عبدالله، مرگ او را مصیبتی برای خود دانست.⁽⁴⁾ به همین سبب بعد از مرگ وی متوکل «آنچه از مشاغل خراج نواحی سواد (عراق) و اطراف مصر و نواحی دجله و جزو آن در عهده وی بود، با اضافه توابع (...) و فارس را در عهده پسرش محمد قرار داد و هفت روز در هر روزی هفت خلعت بر وی پوشانید».⁽⁵⁾

قدرت یابی محمد بن اسحاق در بغداد با پاره ای مخالفتها و واکنشهای خانوادگی همراه بود. علت این امر آن بود که محمد بن ابراهیم بن حسین بن مصعب، والی فارس با انتصاب برادرزاده خود، محمد بن اسحاق به حکومت بغداد مخالفت ورزید. وی از سرداران معروفی بود که از سوی معتصم به مأموریتهای مهم اعزام شده بود.⁽⁶⁾ او در زمان متوکل در سال 232/هـ 846م حکومت فارس را به دست گرفت.⁽⁷⁾ طبری گزارش می دهد که چون منتصر حکومت یمامه و بحرین را علاوه بر مناصب پدرش به محمد بن اسحاق واگذار کرد، وی ناراحت شد⁽⁸⁾ و بر خلیفه و محمد بن اسحاق خرده می گرفت. او ظاهراً جانشینی برادرش اسحاق را حق خود می دانست. به همین

ص: 245

1- - دانشگاه های بزرگ اسلامی، ص 89.

2- - الفهرست، صص 60 و 273.

3- - تاریخ کامل، ج 11، ص 219.

4- - جمهرة الرسائل العرب، ص 161.

5- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 516.

6- - تجارب الامم، صص 246-247؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5861؛ البدایة والنهایه، ص 297.

7- - تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 432.

8- - تاریخ طبری، ج 14، ص 6034.

رفتار عمش به متوکل شکایت کرد. پس خلیفه دست او را در مورد محمد بن ابراهیم باز گذاشت. بنابراین، محمد بن اسحاق، حسین بن اسماعیل بن مصعب پسر عم خود را به حکومت فارس فرستاد و دستور داد تا محمد بن ابراهیم را بکشد.⁽¹⁾ وی نیز با مسموم

کردن محمد بن ابراهیم به رقابت و اختلاف خانوادگی این خاندان موقتاً پایان داد. محمد

بن اسحاق یک سال بعد از پدرش در گذشت. جاحظ او را که بسیار شیفته کتاب بود در کتابخانه بزرگش ملاقات کرده است.⁽²⁾ پس از آن متوکل برادر وی عبدالله بن اسحاق را به عنوان شرطه بغداد برگزید.⁽³⁾ او ظاهراً مناصب دیگر پدرش را از او گرفت. به همین علت با ضعف قدرت و اختلافات خانوادگی در میان طاهریان بغداد، طاهربن عبدالله حاکم خراسان برادرش محمد بن عبدالله بن طاهر را در سال 851/هـ 237م روانه بغداد کرد. وی علاوه بر حفظ موقعیت خاندان طاهری در بغداد، سرپرستی آنها را نیز بر عهده گرفت. متوکل با ورود او تمام اختیاراتی را که پیش از آن در دست اسحاق بن ابراهیم بود، به وی واگذار کرد.

محمد بن عبدالله بن طاهر

محمد بن عبدالله بن طاهر در سال 824/هـ 209م به دنیا آمد.⁽⁴⁾ در زمان پدرش عبدالله علوم مختلف را فرا گرفت، چنان که احادیث بسیاری را از او نقل کرده اند. او خود به نقل احادیثی از امام رضا علیه السلام که به واسطه ابوالصّلت هروی در زمان پدرش عبدالله در خراسان شنیده بود، پرداخت.⁽⁵⁾ وی قبل از حکومت بغداد از طرف برادرش طاهر بن عبدالله - حاکم خراسان - برای مدت هفت سال امارت طبرستان را بر عهده داشت.⁽⁶⁾

ورود او

ص: 246

1- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 428.

2- تاریخ فخری، ص 304.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 517.

4- C.E.Bosworth, "Muhammad Ibn Abdallah", The Encyclopaedia of Islam, P.390-1

5- عیون اخبار الرضا، ج 1، صص 7-446؛ تاریخ بغداد، ج 5، ص 418.

6- تاریخ طبرستان، صص 221-222.

در ربیع الاول سال 237ه/ 851م به بغداد با خرسندی متوکل همراه بود، زیرا با توجه به علاقه متوکل به خاندان طاهری وجود بعضی از اختلافات در این خاندان بر نگرانی های او افزوده بود. بنابراین، وجود محمد بن عبدالله را به عنوان انسجام دهنده

پیوند این خاندان و ارتباط خالصانه آنها با دربار خلافت ضروری می دید. رابطه وی با متوکل بسیار نزدیک و دوستانه بود و در مجالس خصوصی او نیز حضور می یافت. (1) خلافت یافتن مستعین در سال 248ه/ 862م برابر با مرگ طاهر بن عبدالله در خراسان بود. به همین سبب خلیفه بر آن شد تا محمد بن عبدالله را به حکومت خراسان بفرستد. اما وی اقامت در بغداد را ترجیح داد و گفت: «برادرم پسرش را جانشین ساخته است و بیم دارم که با رفتن من کار خراسان تباہ گردد». (2) مستعین به دلیل علاقه ای که به محمد بن عبدالله داشت، حکومت مکه و مدینه (3) را نیز به انضمام مناصب پیشین در اختیار او گذاشت. قیام یحیی بن عمر علوی در زمان مستعین و تلاش محمد بن عبدالله برای سرکوبی وی پیامدهای ناگواری را در دراز مدت برای حکومت طاهریان خراسان به همراه داشت. یحیی بن عمر از اولاد امام حسین علیه السلام در سال 249ه/ 863م در کوفه خروج و مردم را به «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله» دعوت کرد. وی موفق شد با بیرون کردن حاکم آن جا پیروان زیادی را به دور خود گرد آورد. گسترش قیام او، محمد بن عبدالله را بر آن داشت تا سپاهیان را برای سرکوبی وی گسیل کند. به همین سبب عموزاده اش محمد بن حسین بن اسماعیل را که پیش از این

ص: 247

1- - مروج الذهب، ج 2، ص 530؛ البصائر و الذخائر، ج 1، ص 68.

2- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 526.

3- - تاریخ طبری، ج 14، ص 6120؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 283.

حاکم فارس بود، (1) به کوفه اعزام کرد. وی بعد از سرکوبی شورش و کشتن یحیی بن عمر، سر او را به بغداد آورد. ظاهراً کشتن او آسودگی خاطر خلیفه و طرفدارانش را فراهم آورد، زیرا گروه زیادی به نزد محمد بن عبدالله می رفتند و او را بدین پیروزی که نصیبش شده بود، تبریک می گفتند. (2) اما یکی از بنی هاشم به او

گفت: «تو را به چیزی تهنیت می گویند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود، بدان تعزیت داده می شد». (3) ظاهراً این سخن بر محمد بن عبدالله بسیار گران آمد، چرا که بعد از این واقعه، دستور داد خواهر و زنانش به خراسان حرکت کنند و خود گفت: «در هیچ خانه ای سر کشته ای از کشتگان این خاندان نرفت جز آن که نعمت از آن خانه بیرون شد و دولت از آن جا رخت برست». (4) اگر چه از آن پس شعرا در رثای یحیی بن عمر شعرها سرودند، (5) ولی خلیفه به

پاس خدمات محمد بن عبدالله، املاک وسیعی در طبرستان به او بخشید. (6) اقدامات نماینده او جابر بن هارون نصرانی در اداره اقطاع محمد بن عبدالله در طبرستان (همان گونه که پیشتر گفته آمد) موجب شورش مردم ناحیه کلار، چالوس و سرانجام خارج شدن طبرستان از حیطه نفوذ حاکمان طاهری خراسان گشت. شورش ترکان و انتقال مرکز خلافت از سامره به بغداد مهمترین رخداد زمان امارت محمد بن عبدالله در

بغداد به شمار می رود.

مستعین که خود در سال 248ه/862م با حمایت سرداران ترک روی کار آمد، همه امور خود را به آنها واگذاشته بود. همین امر به رقابت و درگیری میان سرداران ترک منجر

شد، به گونه

ص: 248

1- تاریخ طبری، ج 14، ص 6034.

2- مقاتل الطالیین، ص 595؛ مقالات الاسلامین، ص 48.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 530.

4- مقاتل الطالیین، ص 595.

5- تاریخ فخری، ص 333؛ مقاتل الطالیین، صص 613-614.

6- تاریخ طبری، ج 14، ص 6132.

ای که وصیف و بغا به قدرت و نفوذ باغر رشک بردند و با توطئه ای وی را به قتل رساندند. قتل او باعث شورش ترکان در سامرا شد. مستعین که در مقابل آنها قادر

به مقاومت نبود، به همراه گروهی دیگر از ترکان از جمله وصیف و بغا در سال 251 هـ. / 865 م به بغداد گریخت و در خانه محمد بن عبدالله بن طاهر اقامت کرد. ترکان سامرا که مشروعیت خود را در وجود خلیفه می دیدند، گروهی را برای عذر خواهی و باز گرداندن مستعین از بغداد فرستادند. اما مستعین با مخالفت اطرافیان و از جمله

محمد بن عبدالله بن طاهر از رفتن امتناع کرد. (1) اقدام وی باعث شد تا ترکان در سامرا با معتز، فرزند متوکل به خلافت بیعت کنند و مستعین را نیز برکنار کنند. چون خبر بیعت با

معتز به گوش محمد بن عبدالله رسید، بر آن شد تا مانع ورود آذوقه و خواروبار به سامرا

شود. مستعین نیز به محمد بن عبدالله دستور داد تا برج و باروی بغداد را استوار کند. از سوی دیگر، معتز برادر خود ابواحمد موفق را در هفتم محرم سال 251 هـ / 865 م به جنگ با مستعین فرستاد. محاصره و جنگ بغداد، یازده ماه به طول انجامید. در طول این مدت، محمد بن عبدالله به همراه برادر و پسر عمش تلاشهای زیادی برای جلوگیری از شکستن محاصره بغداد به خرج دادند. اما طولانی شدن محاصره و شکایت عامه و بازگنان از محمد بن عبدالله به خاطر قحطی و گرانی، (2) به همراه نامه ها و مکاتبات متعدد که میان موفق با محمد بن عبدالله انجام می گرفت، باعث روی گردانی او از مستعین

و بیعت با معتز شد. سرانجام

ص: 249

1- - التنبیه و الاشراف، صص 348-349؛ روضه الصفا، ص 484.

2- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 531؛ تاریخ طبری، ج 14، ص 6213.

وصیف و بغا با محمدبن عبداللّه همدست شدند و با مستعین سخن گفته او را مجبور به تسلیم کردند.⁽¹⁾ به دنبال حمایت محمدبن عبداللّه، خلافت معتز استوار گشت. اقدام محمدبن عبداللّه در پیوستن به معتز با خشم و ناراحتی

گروهی از مردم روبه رو شد. یکی از شاعران بغداد در باره اقدام او شعری سرود، بدین مضمون:

«ترکان یک سال در اطراف ما بودند و کفتار از سوراخ خود در نیامد و با ذلت و زبونی بماند و همین که نمودار شد، فرومایگی خیانت کار نیز معلوم شد که حق مستعین را رعایت نکرد و با حوادث زمانه بر ضد او همدست شد. فرومایگی و نابکاری و زبونی را با هم جمع کرد و نگاه داشت تا مایه ننگ خاندان طاهر باشد».⁽²⁾

در واقع، اقدام وی در بیعت با معتز از روی ضرورت و خواست خود مستعین انجام گرفت.⁽³⁾ چنان که «مستعین خواستار صلح شد که خود را خلع کند و امر خلافت را به معتز

واگذارد».⁽⁴⁾ در مجموع، دوران امارت او در بغداد با آشفتگی ها و آشوبهای بسیاری همراه بود. سرانجام او در سیزده ذی القعدة سال 867/هـ 253م در چهل و چهار سالگی به مرگ طبیعی در بغداد درگذشت. مرگ وی مصادف با وقوع خسوف در بغداد بود. به همین سبب حسین بن علی بن طاهر در قصیده ای برای او چنین خواند: «امیر و ماه بگرفتند و ماه گشوده شد، اما امیر در غلاف است، ماه نور افشانی از سر گرفت، ولی نور امیر باز نمی گردد...».⁽⁵⁾

محمدبن عبداللّه، همچون دیگر اعضای خاندان طاهری، به شعر و شاعری علاقه ای وافر داشت. ابن ندیم اشعار وی را

ص: 250

1- تاریخ طبری، ج 14، ص 6225.

2- مروج الذهب، ج 2، ص 567.

3- C.E.Bosworth, "Muhammad Ibn Abdallah", P390-1

4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 531.

5- مروج الذهب، ج 2، ص 574.

هفتاد ورق دانسته است(1) و شعرا او را به خاطر اخلاق پسندیده و سخاوتمندانه،(2) چنان که ادب، سخاوت و خلق خوش او شهره مردم بود. وی در سال 246/860م در موسم حج سیصد هزار دینار برای مردم مکه، مدینه و جاری کردن آب از عرفات خرج کرد.(3) نصایح او به فرزندش نشان از توجه او به مسائل اخلاقی داشت.(4) وی احمد بن یحیی ابوالعباس ثعلب را برای آموزش فرزندش طاهر به خدمت گرفت و امکاناتی را برای اقامت او در خانه خود فراهم آورد، چنان که وی سیزده سال به تعلیم و تربیت طاهر فرزند محمدبن عبدالله مشغول بود.(5) محمدبن عبدالله از علوم و دانش بسیار بهره مند بود، چنان که علاقه زیاد وی به ادبیات و زبان شناسی سبب

شده بود تا کسانی چون مبرّد و احمدبن یحیی را ملازم خود گرداند.(6) دقت او در رعایت نکات دستوری به گونه ای بود که چون یکی از نزدیکانش نامه ای برای عذرخواهی به نزد او فرستاد، نامه اش را بد خط دید، به همین جهت در پایین نامه او نوشت:

«می خواستم قبول معذرت نمایم، پس قبح و زشتی خط تو میان من و قبول معذرت

حایل شده است و اگر تو در معذرت خواهی صادق بودی، حرکت نیکوی دستت یاری ات می نمود و آیا نمی دانی که نیکویی خط در کتابت، دلیل صاحبش را تقویت می نماید و در شفافیت آن تأثیر گذار است و به او امکان درک خواسته اش را می دهد».(7)

او ظاهراً کاتبان و منشیان زیادی را نیز در خدمت خود داشت. در هنگام محاصره بغداد و جنگ معتز و مستعین در بغداد با کمبود کاغذ مواجه شدند. او به نویسندگان خود

گفت:

ص: 251

1- الفهرست، ص 269.

2- تاریخ بغداد، ج 5، ص 419؛ اعیان الکتاب، ص 160.

3- المنتظم، ج 6، ص 3221.

4- البصائر والذخائر، الجزء 1، ص 70.

5- تاریخ آموزش در اسلام، ص 54.

6- C.E.Bosworth, "Muhammad Ibn Abdallah", P390-1.

7- جمهرة الرسائل العرب، ص 312.

«نوک قلمها را باریک کنید و کلام را مختصر و کوتاه کنید، زیرا کاغذها کفایت نمی کند».⁽¹⁾ مرگ وی ضربه ای سخت بر موقعیت خاندان طاهری بغداد وارد کرد و از نظر برادر او عبیدالله بن عبدالله بن طاهر نیز قابل جبران نبود.⁽²⁾

به دنبال مرگ او میان فرزندش طاهر با عبیدالله بن عبدالله درباره نماز کردن بر جنازه او نزاع در گرفت. سرانجام طاهر این کار را انجام داد. برای جانشینی او نیز عامه مردم خواهان سپردن امور به طاهر بودند، ولی سپاهیان طرف عبیدالله بن عبدالله را گرفتند، اما چون خود در مورد جانشینی برادرش عبیدالله بن عبدالله وصیت کرده بود،⁽³⁾ معتز تمام اختیارات او را در بغداد به برادرش واگذار کرد.⁽⁴⁾

عبیدالله بن عبدالله بن طاهر

عبیدالله پسر عبدالله بن طاهر در سال 223ه/837م متولد شد و همچون دیگر برادران تربیت نیکو یافت. وی در زمان امارت برادرش محمد بن عبدالله بن طاهر در بغداد، از مشاوران و نزدیکان او بود و در تمامی امور وی را همراهی می کرد. اعتبار و

منزلت او باعث شد تا برادرش وی را به جانشینی خود منصوب کند. خلیفه معتز نیز جانشینی او را تایید کرد، ولی ظاهراً چندان تمایلی به ابقای وی در این مقام نداشت،

زیرا در سال 255ه/868م معتز، سلیمان بن عبدالله برادر او را - که از سال 237ه/851م تا 250ه/864م حکمران طبرستان بود - از خراسان برای به دست گیری حکومت بغداد فراخواند. آمدن وی ناشی از تمایل معتز برای رهایی از نفوذ وصیف و بغا سرداران ترک بود، زیرا عبیدالله بن عبدالله در کنار برادرش محمد بن عبدالله در هنگام محاصره بغداد با معتز

ص: 252

1- - خاص الخاص، ص 134.

2- - وفيات الاعیان، الجزء 5، ص 93.

3- - تاریخ طبری، ج 14، صص 6266-6267؛ تاریخ کامل، ج 12، ص 45.

4- - تاریخ طبری، ج 14، صص 6293-6300.

جنگیده بود. از سوی دیگر، وصیف و بغا هنوز در سامرا نفوذ زیادی داشتند. بنابر این، معتز سلیمان بن عبدالله را با سپاهیان تحت نظر خود به بغداد فرا خواند تا بر آنها غلبه یابد. یعقوبی می نویسد:

«پس سلیمان با جماعتی بسیار از سپاه خراسان به بغداد رفت و سپس به سامره داخل شد و مردم شک نداشتند که به زودی غلبه خواهد یافت. پس (معتز وی را) خلعت پوشانید و وصیف و بغا تدبیری کردند که وی را (از سامره) دور سازند، پس مأمور شد که به سوی بغداد باز گردد»⁽¹⁾.

سلیمان در ربیع الاخر سال 255/هـ 868م با گرفتن فرمان حکومت بغداد وارد این شهر شد. اما انتخاب او با نارضایتی عبیدالله بن عبدالله همراه بود. به همین دلیل، پیش از رسیدن برادرش به بغداد، اموال بیت المال و آنچه را نزد ورثه خاندان طاهری بود، برداشته، در خارج از شهر اقامت گزید. بنابراین، دوران اختلاف میان فرزندان عبدالله بن

طاهر در بغداد آغاز شد و کشاکش چندین سال به طول انجامید. شایستی ما را از زندانی شدن عبدالعزیز بن عبدالله که توسط برادرانش سلیمان و عبیدالله بن عبدالله ظاهراً در سالهای 262/هـ 875م تا 265/هـ 877م انجام گرفت، آگاه می کند⁽²⁾ که نتیجه این اختلافات خانوادگی است.

ورود سلیمان بن عبدالله و سپاهیان به بغداد با تنگدستی و مشکلاتی همراه بود که برادرش عبیدالله برای او به وجود آورده بود. بنابراین، وی به علت نیاز مالی اقدام به تصرف اموال و خانه های مردم در بغداد کرد.⁽³⁾ از طرف دیگر سپاهیان وی نیز به

فرماندهی محمد بن اوس، همان خشونت را که با مردم طبرستان سالها قبل

ص: 253

1- تاریخ یعقوبی، ص 534.

2- الدیارات، صص 130-131.

3- عیون الانبیاء، صص 353-354.

پیش گرفته بود، در بغداد نیز اعمال کردند. بدرفتاری و حرکات زشت و ستم بر مردم بغداد، سرانجام به شورش آنها بر ضد محمدبن اوس انجامید. در این میان، طرفداران عبیدالله بن

عبیدالله نیز شورشیان را تحریک کردند. سرانجام محمدبن اوس با گروهی از سپاهیان به ناچار از بغداد خارج شدند. سلیمان که شورش مردم را بر ضد او در غارت اموال خانه اش بسیار جدی دیده بود، به وی نوشت دیگر به بغداد باز نگردد و ظاهرا پس از آن در نهروان عامل راه خراسان شد. (1)

سلیمان بن عبدالله اگر چه تا سال 266ه/879م زنده بود، (2) اما در تمام این مدت در مقام خود باقی نماند و در زمان خلیفه معتمد مجدد عبیدالله بن طاهر به مقام پیشین خود که همان حکمرانی بغداد بود، دست یافت. برخی زمان امارت مجدد وی بر بغداد را سال 256ه/869م ذکر کرده اند. (3) این خلکان از او در سال 261ه/874م به عنوان حاکم عراق یاد کرده است که فرمان خلیفه بر خلع یعقوب را برای حاجیان خراسان خوانده است. (4) ورود محمد بن طاهر حاکم خراسان به بغداد که از اسارت یعقوب نجات یافته بود در سال 262ه/875م با تغییری در موقعیت خاندان طاهری بغداد همراه نبود، چرا که وی «هیچ کس را بر نداشت و هیچ کس را نگماشت». (5) عبیدالله در زمان ورود او به بغداد مقام شرطگی بغداد و نیز سامرا را داشت و خلیفه وی را به آزادی

برادرزاده اش تهنیت گفت. (6)

موقعیت عبیدالله در این مقام آن چنان تثبیت شده بود که عمرولیث آن هنگام که

وارث تمام اختیارات طاهریان در خراسان و بغداد شد، به نمایندگی از خود، عبیدالله

ص: 254

1- تاریخ طبری، ج 14، ص 6300.

2- الدیارات، ص 130.

3- تاریخ خاندان طاهری، ص 36.

4- وفیات الاعیان، الجزء 6، ص 412؛ تاریخ طبری، ج 15، ص 6444.

5- تاریخ طبری، ج 15، ص 6452.

6- وفیات الاعیان، ص 417.

بن عبدالله را به ریاست شرطه در بغداد منصوب کرد. (1) ظاهراً انتخاب او از سوی عمرو لیث فقط به سبب اختلاف عمرو با سلیمان بن عبدالله و برادرزاده اش محمد بن طاهر نمی تواند باشد، (2) چرا که سلیمان بن عبدالله در محرم 262/هـ 875م پیش از اعطای مقام شرطگی بغداد به عبیدالله بن عبدالله از سوی عمرو بن لیث در گذشته بود. (3) محمد بن طاهر نیز از همان آغاز، مخالفت و ستیزی با عبیدالله نداشته است و او خود نیز در بغداد

به مناصب خویشاوندانش توجهی نکرد. (4) موقعیت عبیدالله بن عبدالله در زمان خلافت معتضد 279/هـ 892م تا 289/هـ 901م تقویت شد و رابطه او با خلیفه بسیار دوستانه بود، چنان که «وقتی احوال عبیدالله بن عبدالله بن طاهر پریشان شد، معتضد از او تفقد می نمود و وقت به وقت برای او صله می فرستاد». (5) او همچنین وصیت کرده بود تا وی را در خانه محمد بن عبدالله بن طاهر در سمت غربی بغداد دفن کنند. (6)

در مقایسه با دیگر اعضای خاندان طاهری، موقعیت فرهنگی عبیدالله بن عبدالله نسبت به موقعیت سیاسی او بسیار برتر می باشد. به روایت ابوالفرج اصفهانی:

«(او) در ادب و فنون آن و در روایت و سرودن اشعار مقامی ممتاز داشت. در لغت و ایام عرب و در علوم پیشینیان فلاسفه از موسیقی و هندسه و غیر آن ماهر بود، پایگاهش در این دانشها از حد و وصف برتر می نمود». (7)

مقام و موقعیت او در ادبیات به گونه ای بود که به عنوان آخرین شخصیت معروف خاندان طاهری در نیمه دوم قرن سوم هجری عرض اندام کرد. او دارای دیوان شعری بود (8)

که ابن ندیم آن را حدود صد ورق دانسته است. (9) در میان اشعار او گفته های نادر بسیار پیدا می شود و اشعار او در زمینه های مختلف چون

ص: 255

1- تاریخ کامل، ج 12، ص 273؛ تاریخ ابن خلدون، ص 536.

2- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 92.

3- تاریخ طبری، ج 15، ص 6486.

4- همان، ص 6452.

5- برگزیده آغانی، ج 2، ص 120.

6- مروج الذهب، ج 2، ص 666.

7- برگزیده آغانی، ص 120.

8- وفیات الاعیان، ج 3، ص 121.

9- الفهرست، ص 269.

غزل، مدیحه سرایی، هجاء، زهد و... بود. وی بهترین تشبیهات را در اشعارش به کار برده است. (1) نمونه ای از تشبیهات اشعار او در کتاب محاضرات الادباء آورده شده است. (2) همچنین ذکر بعضی از این اشعار در متون ادبی قرن هفتم هجری نشان از معروفیت و آوازه سخنان او دارد. (3) عبیدالله خود به رغم مهارت در این امر به شعرای دیگر نیز انعام هایی می داده است، چنان که در زمان

خلافت معتمد تا اندازه ای گرفتار تنگدستی شد (4) و بعضی از شعرا بر در خانه اش می ایستادند تا ظاهراً از وی انعام بگیرند، چون بیرون نمی آمد به او نوشتند:

«وقتی کریم در حجاب باشد

پس فضل کریم بر لثیم چیست

و عبیدالله در جواب نوشت:

وقتی کریم مال کمی داشته باشد / او را عذری برای در حجاب بودنش نیست». (5)

آگاهی و اشراف عبیدالله در غنا نیز به گونه ای بود که بهترین آهنگها و آواها را می ساخت. اما او نیز چون پدرش برای احتراز از معروف شدن به رامشگری، این آهنگها را به جاریه خود به نام «شاجی» منسوب می کرد. ابوالفرج اصفهانی، مهارت او در غنا را

این گونه توصیف کرده است:

«صنعت او در غنا مرغوب و استوار و شگفت انگیز بود. در آهنگهایی که می ساخت، همه نغمه ها را در یک آواز جمع می کرد، کاری که مغنیان پیشین، از عهده آن بر نیامده

بودند». (6)

خلیفه معتضد، هرگاه می خواست برای شعری آوازی بسازد، به عبیدالله رجوع می کرد و او آن آواز را با بهترین صنعتها تألیف می کرد. وی بهترین آواها را به اعتراف

خود برای معتضد ساخته بود. (7) کتاب وی درباره نغمه ها و علل آن موسوم به کتاب الآداب الرفیعه

ص: 256

-
- 1- اشعار اولاد الخلفاء و اخبارهم، ص 113.
 - 2- محاضرات الادباء، ج 4، ص 36 و 54؛ نشر والنظم، ص 61؛ محمودبن عمر الزمخشری، ربیع الابرار و نصوص الاخبار، تحقیق عبدالامیر مهناء، بیروت: مؤسسة الاعلمی، 1412ه/ 1992م، الجزء 5، ص 60.
 - 3- خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق ناصری، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات خوارزمی، 1356، ص 197؛ عظاملک جوینی، تسلیة الاخوان، به تصحیح عباس ماهیار، (تهران: سعیدنو، 1361)، ص 135.
 - 4- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 92.

- 5- - نسمة السحر، الجزء 1، صص 250-251.
- 6- - برگزیده اغانی، ج 2، ص 120.
- 7- - نهاية الارب فى فنون الادب، جزء 4، ص 231.

مشهور و پرفایده بود. (1) کتابهای دیگری که توسط او نوشته شد، عبارت بود از کتاب الاشارة فی اختیار الشعر، کتاب رسالته فی السياسة الملوکيه، کتاب مراسلاته لعبدالله بن

المعتز و کتاب البراعة و الفصاحة. (2) عبيدالله بن عبدالله بن طاهر در سال 300ه/912م درگذشت، در حالی که مقام شرطگی بغداد و ریاست خاندان طاهری را داشت و هم چنین به عنوان شیخ خزاعه، (3) موقعیتی بس ارجمنند داشت. با مرگ وی دوران عظمت و افتخار این خاندان در بغداد رو به کاستی نهاد.

امرای طاهری بغداد در تمام این مدت در کاخهای خود که بیشتر در همان محله حریم طاهری بود، اقامت داشتند. این بناها که به وسیله آنان هم چنان توسعه می یافت (4)، بسیار مجلل و با شکوه بود. چنان که شبها همسایگان آنها از روشنایی این کاخها بهره مند

شده و دوک ریزی می کردند. (5) خاندان طاهری بغداد به عنوان نمایندگان امیران طاهری خراسان، حافظ منافع و اجرا کننده دستورهای آنها بوده اند. ثروت و موقعیت آنها در بغداد با توجه به ارتباط نزدیکشان با خلفا، منزلت و قدرت آنها را دو چندان ساخته بود.

به سبب همین احترام و نفوذ آنان در دربار خلافت بود که حریم طاهریان را به عنوان

منطقه امان گرفتن و مصون ماندن از مجازات دانسته اند تا جایی که شفاعت خاندان طاهری برای عفو از مجازات در این منطقه اسباب بخشش خطاکاران می شد. (6)

توجه طاهریان به علم و دانش با سخاوتی که در این راه به کار می بستند برای سالها نام و یاد آنها را زنده نگاه داشت، چنان که حدود یکصد تن از افراد این خاندان در تاریخ

معروفاند. (7) نفیسی شجره نامه این خاندان و افراد مشهور آن را در

ص: 257

1- - برگزیده اغانی، ص 122.

2- - الفهرست، ص 193.

3- 1- 54 P. "The Heritage of Rulership in early Islamic Iran" Bosworth,

4- - البلدان، ص 33.

5- - ابوالقاسم قشیری، ترجمه رساله قشیری، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزان فر، تهران: علمی و فرهنگی، 1361، ص 168.

6- - حریم طاهری در بالای مدینه السلام بغداد در سوی غربی آن است و خانه های خاندان طاهر در آن جا بود و هر که بدانجا پناه می برد در امان بود. ر. ک: پروین گنابادی، برگزیده مشترک یاقوت حموی، ص 64.

7- - تاریخ خاندان طاهری، ص 30.

کتاب خود یاد کرده است. هر چند انتساب بعضی از این نامها به خاندان طاهری، به طور دقیق در منابع روشن نشده است و یا تردید هایی درباره زمان حیات آنها وجود دارد.

بخش سوم : اوضاع فرهنگی و تمدنی عصر طاهریان

فصل یازدهم: بررسی ساختار اداری، نظام کشوری و لشکری در عصر طاهریان

نظام کشورداری در عصر طاهری

حدود جغرافیایی قلمرو حکومت طاهریان

حکومت طاهریان خراسان طی نیم قرن تداوم اقتدار خویش، نخستین نمونه از نوع حکومتهای ایرانی بعد از اسلام بود. منابع اشاره ای روشن بر تشکیلات حکومت و نظام کشورداری این روزگار نداشته اند. گمان می رود که در شکل اداره حکومت، با توجه به شناخت طاهر و عبدالله از ساختار سیاسی خلافت عباسی، اقتباس همان تشکیلات اداری خلافت در قالبی کوچک تر و در شکلی که نیاز طاهریان را برآورده می ساخت، برای آنان مد نظر بوده است. به همین دلیل، سخنان پراکنده برخی منابع که گاه در قالب

بعضی روایات پیرامون نگرش اداری طاهریان مطالبی آورده اند، می تواند دلیلی بر وجود یک سازمان نظام یافته در راستای اداره حکومت وسیع طاهریان تلقی گردد. آنچه که در این خصوص قابل توجه است، گستره قلمرو حکومتی طاهریان و نحوه اداره آن است.

با این که منابع بر واگذاری حکومت خراسان توسط مأمون به طاهر بن حسین تصریح کرده اند، اما سخن روشنی از حدود این قلمرو و ذکر تمامی مناطق تحت فرمان طاهریان به میان نیاورده اند. صورت مالیات تمامی مناطق تحت فرمان عبدالله بن طاهر را ابن خردادبه ارائه داده است و این گزارش حکایت از نظارت مستقیم طاهریان بر این

قلمرو و شهرها دارد. ذکر این نواحی شاید بتواند ما را با حدود جغرافیایی حکومت طاهریان آشنا سازد. نواحی مزبور عبارت اند از: ری، قومس، گرگان، دهستان، کرمان، سیستان، رنج، زابلستان، طبسین، قهستان، نیشابور، توس، نسا، ابیورد،

سرخس، مرو شاهگان، مرورود، بادغیس، هرات، اسفزار، بوشنج، طالقان، غرشستان، طخارستان، زم، فاریاب، جوزجان، ختلان، بلخ، سعد خُره، خلم، قبرونمش، ترمذ، روب، سمنگان، ریوشاران، بامیان، برمخان، جومرین، بنجار، بینقان، کران، نشقنان، و خان، مندجان، اخرون، چغانیان، واشجرد، عندمین، زمشان، کابل، نسف، گس، بُتم، جاوان، رویان، خوارزم، آمل، بخارا، سغد، فرغانه، اسروشنه، شاش (چاچ)، خجند. (1)

قدامه بن جعفر نیز در کتاب خویش به شرح میزان مالیات این شهرها اشاره دارد. (2) با توجه به اشاره هر یک از این شهرها به عنوان محدوده قلمرو حکومت طاهریان به راحتی می توان ترسیمی روشن برای حدود قلمرو این حکومت در زمان عبدالله بن طاهر در نظر داشت. در محدوده جغرافیایی طاهریان، چهار شهر خراسان بزرگ یعنی مرو، نیشابور، هرات و بلخ، کرسی ولایات را در بر می گرفت. این چهار شهر در تاریخ خراسان و در میان شهرهای دیگر قلمرو طاهریان از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. (3)

نوع حکومت و نحوه اداره قلمرو طاهریان

امارت و حکومت به طور کلی به دو شکل عامه و خاصه تقسیم گردیده است. در امارت خاصه، شخصی از دربار خلافت فقط برای اداره امور خاصی مانند لشکر و یا حفظ ولایت فرستاده می شد و ممکن بود در اداره امور مالی و یا قضاوت نقشی نداشته باشد، اما امارت عامه که رایجترین نوع امارت در دوره عباسیان بود، خود به دو شکل امارت استکفا و استیلا مرسوم بود.

در امارت استکفا یا تفویض خلیفه بنا بر تمایل خویش، شخصی را با اختیارات نسبتاً وسیع به حکومت یک ناحیه اعزام می کرد. حدود اختیارات این گونه امیران را ماوردی چنین نوشته است:

1- اداره امور لشکر و ترتیب و تقسیم آن به نواحی مختلف و تعیین حقوق آنها.

ص: 259

1- - المسالک و الممالک، صص 28-31.

2- - قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: نشر البرز، 1370، صص 138-141.

3- - سفرنامه ابن حوقل، ص 166؛ المسالک و الممالک، ص 203.

2- تعیین قضات و حکام.

3- گردآوری خراج و گماشتن افراد لایق بر این امر.

4- حمایت از حریم دین و بیرون راندن دشمنان از مرزهای اسلام.

5- اجرای احکام شرع.

6- پیشوایی و امامت در نماز.

7- نظارت در امر حج.

8- در صورت بروز منازعات خارجی به ویژه با کفار سرحدی، وظیفه دیگر که همان جهاد بر ضد دشمنان و تقسیم غنائم بود، بر عهده امیر استکفا گذاشته می شد. (1)

امارت استیلا- متفاوت از امارت استکفا تلقی می شد. در این شیوه امارت، خلیفه هیچ نقشی در تعیین حاکم نداشت. آن هنگام که شخصی با زور و علی رغم میل خلیفه بر ناحیه ای مسلط می شد، خلیفه از روی اجبار و یا مصلحت و برای جلوگیری از بحران، امارت آن شخص را بر آن ناحیه تأیید می کرد تا بدین شکل او را بیشتر به خود وابسته کند. چنین امیری در امور سیاسی و اداری خود کاملاً مستبد و مستقل عمل می کرد. به همین سبب وظایف او به پذیرش مقام خلافت و عدم دشمنی با خلیفه، برقراری اتحاد میان مسلمانان و رعایت حدود شرعی و حمایت از دین اسلام خلاصه می شد. (2) با این همه، میان امارت استکفا و استیلا تفاوت‌هایی وجود داشت:

1- امارت استیلا با پیروزی و استیلائی شخص مستولی (امیر) حاصل می گردید، در

حالی که امارت استکفا در اختیار خلیفه بود.

2- قلمرو امارت استیلا مشتمل بر مناطقی بود که امیر استیلا تصرف می کرد، حال آن که قلمرو امارت استکفا را خلیفه مشخص می کرد.

3- حدود اختیارات امیر استکفا را خلیفه مشخص می کرد، ولی امیر استیلا در

ص: 260

1- محمد بن حبيب ماوردی الاحکام السلطانيه، صححه و علق عليه محمد حامد الفقی، بدون جا، مکتب الاعلام الاسلامی، 1406، ص 34.

2- الاحکام السلطانيه، ص 37.

بسیاری از امور دیگر بنا بر میل خود آزادی عمل داشت.

4- امیر استیلا می توانست کسی را به عنوان وزیر تفویض برگزیند، ولی امیر استکفا چنین اختیاری نداشت. (1)

ظهور چنین امارت هایی موجبات ضعف و تجزیه خلافت عباسی را فراهم آورد. امارت استکفا خود به راحتی به امارت استیلا مبدل می شد، چنان که طاهریان خود، حکومت خراسان را به استکفا از مأمون گرفتند، اما شاید بتوان گفت که آنها جز در

همان تأیید آغازین از سوی خلفا بر امارت خراسان، در تمامی حدود اختیارات دیگر خود آزادی عمل داشتند. بعضی از مورخان «اخبار ایشان را در ضمن احوال بنی عباس ذکر کرده اند»، (2) و برای آنها فقط حکومت استکفا را در نظر گرفته اند. اما برخی دیگر معتقدند:

«با آن که در متون کلی خلافت طاهریان را نخستین دودمان در میان خاندان های مستقل ایرانی آورده اند، دقیق تر خواهد بود، اگر آنان را در مرحله ای میان امیران انتصابی بغداد و فرمانروایان مستقل به شمار آوریم». (3)

با توجه به اختلاف نظر درباره نوع امارت طاهریان در خراسان، می بایست بر اتفاق نظر منابع در اعلام استقلال طاهر بن حسین در سال 822/207م اشاره کرد. مؤسس این حکومت اگر چه خود عملاً به استکفا قدرت را به دست آورد، اما به سرعت زمینه های استیلا و استقلال خود را فراهم کرد.

طاهریان با موروثی کردن حکومت و اثبات ضرورت وجود حکومت خود در

خراسان، عملاً نقش خلفا را در عزل و نصب خویش کم رنگ کرده بودند. به عنوان مثال، به رغم مخالفت معتصم با عبدالله بن طاهر و همچنین واثق با طاهر بن عبدالله و نیز مستعین با محمد بن طاهر، باز هم خلفا

ص: 261

1- - الاحکام السلطانیة ، ص 38

2- - لب التواریخ، ص 130.

3- - عصر زرین فرهنگ ایران، ص 208.

در کنار زدن طاهریان از حکومت خراسان ناتوان بودند، زیرا گرفتاریهای مختلف، همانند قدرت گیری روز افزون ترکان در دستگاه خلافت، همچنین اقدامات خوارج و فشارهای سیاسی و نظامی روم شرقی به همراه آشفتگی سرزمینهای غربی از عوامل عمده ناتوانی خلیفه در مقابل نفوذ خاندان طاهری شده بود. به همین سبب، دیگر نمی توان برای آنها نوعی از حکومت استکفایی را در نظر گرفت که عزل و نصب آنها در هر هنگام در اختیار خلیفه باشد.

تداوم اقتدار طاهریان در بغداد و خراسان نشان از یک رابطه دوستانه میان خلفا و طاهریان در خراسان داشت. بر این اساس، قدرت طاهریان در شکل استیلا- نیز می توانست مورد پذیرش خلفا قرار گیرد. اگر چه در آغاز، نحوه انتصاب طاهریان از سوی خلفا انجام می گرفت، اما اصل وراثت و تداوم قدرت آنها در خراسان نشان از نوعی استقلال و خود مختاری طاهریان در حاکمیت داشت. هر چند آنها نیازی به منازعه و رویارویی با خلفا نداشتند، چرا که تمامی خواسته های خود را در حفظ همان رابطه مطلوب می توانستند تأمین کنند.

طاهریان با اقتدار خاص به اداره امور حکومت خراسان پرداختند. با توجه به اشاره ای که در مورد اقدامات هر یک از امرای طاهری شد، تلاشهای آنها را در حفظ امنیت و برقراری آرامش در خراسان در می یابیم. با روی کار آمدن طاهریان، از آن جنبشها و شورشهای دهه های قبل که پیای خراسان را دست خوش آشوب می ساخت، دیگر نشانی نمی بینیم. حکومت پنجاه ساله آنها بر سیستان، طبرستان و خراسان نشان داد که اداره این مناطق با توجه به سابقه پر آشوب و متشنج

این بلاد، بسیار سخت و دشوار بوده است. بنابراین، طاهریان با تشکیل اولین حکومت در خراسان، تلاش خوبی را در اداره این مناطق از خود به کار بردند. حتی استبداد مطلقه منوره ای را که برای حکومت عبدالله بن طاهر در نظر گرفته اند، در مجموع با رضایت و خرسندی مردم توأم

بوده است. (1) هر چند جانشینان عبدالله نتوانستند مقتدرانه بر خراسان حکومت کنند، اما سقوط آنها توسط یک نیروی بسیار قوی و غیر قابل انتظار انجام گرفت، چنان که پیش از بررسی حکومت طاهری، بایستی به قابلیت‌های یعقوب در جریان پیروزی بر طاهریان اشاره کرد.

وجود یعقوب به عنوان سرداری که بر ضد خلیفه بغداد لشکر کشی کرده، نشانگر آن است که سقوط طاهریان، کار چندان ساده ای نبوده تا توسط یک نیروی مهاجم ضعیف صورت گیرد. طاهریان در سایه این اقتدار خود، سیاست مدارا با مردم را در پیش گرفتند.

آنان به طور ساده خود را امیر نامیدند (2) و اطرافیان‌شان را از تملق گویی بر حذر داشتند. (3) به همین علت در خلال منابع، داستانهایی از پرهیز کاری آنان از جمله طاهر بن عبدالله و

محمد بن طاهر آورده شده است. (4) عبدالله بن طاهر خود، نصایح ارجمندی را از پدرش به شکل مبسوط دریافت داشته بود. (5) وی هر چند در ایام جوانی ظاهراً به علت نوشیدن شراب در ایام اقامت در بغداد به شدت از جانب پدرش طاهر مورد سرزنش قرار گرفت، (6) ولی در زمان حکومت خود بر خراسان برای جلوگیری جامعه از مبتلا شدن به فساد اخلاقی می کوشید. شیوه و اخلاق او در رعایت حال مردم، امری است که منابع بر آن گواه اند. نامه او به کاردارانش در مدارای با مردم و خودداری از ظلم و ستم، کوشش

بی وقفه عبدالله

ص: 263

-
- 1- - تاریخ مدینه دمشق، ص 241.
 - 2- - تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 2، ص 153.
 - 3- - تاریخ گردیزی، ص 303.
 - 4- - تاریخ گردیزی، ص 303؛ جوامع الحکایات، باب پنجم از قسم اول، ص 424.
 - 5- - ر.ک: نامه طاهر به عبدالله، تاریخ طبری، ج 13، صص 5692-5705.
 - 6- - الدیارات، صص 132-133.

را در این امر نشان می دهد.⁽¹⁾ وجود دیوان مظالم و تشکیلات آن به عنوان جزئی از فعالیتهای طاهریان در راستای اجرای عدالت و مدارای با مردم می توانست مورد توجه خراسانیان باشد.

دیوانهای عصر طاهری

حدود وسیع قلمرو حکومت طاهریان در خراسان بزرگ وجود دیوانهای مختلف را برای اداره حکومت طاهری امری لازم می نمود. آنها وجود چنین تشکیلاتی را برای اداره قلمرو خود کاملاً احساس می کردند. هر چند پژوهشگران، اطلاعات روشنی در مورد تشکیلات اداری این عصر ارائه نداده اند، و در واقع برقراری چنین نظام دیوانی را

مربوط به عهد سامانیان می دانند⁽²⁾ اما سخنان پراکنده برخی از منابع اشاره به وجود بعضی از دیوانها در عصر طاهری دارد. ابن طیفور اشاره به اقدام طاهر بن حسین در واگذاری بعضی از مناصب اداری چون دیوان رسایل و دیوان خراج به افراد نالایق دارد.⁽³⁾ به همین دلیل با توجه به چنین روایاتی، اشاره ای بر مهمترین تشکیلات اداری این عصر که ضرورت آنها برای حکومت طاهری کاملاً احساس می شد، خواهیم داشت.

دیوان مظالم

قضاوت و دادرسی به عنوان اصل اساسی اجرای عدالت در حکومت طاهریان، جایگاهی با ارزش داشت. آنان برای اداره بهتر حکومت خود به امر قضا و رعایت حال مردم توجهی خاص نشان می دادند. نامه طاهر به فرزندش عبدالله در توجه به امر قضا حکایت از این اهمیت دارد. وی سفارش می کند که:

«بدان که قضاوت به نزد خدای اهمیتی دارد که چیزی همانند آن نیست. قضاوت میزان خداست که اوضاع زمین به وسیله آن تعادل می گیرد و به سبب عدالت در قضاوت و هم در عمل رعیت سامان می گیرد و راهها امن می شود و مظلوم انصاف می گیرد و مردمان

ص: 264

1- تاریخ گردیزی، ص 302؛ العقد الفرید، ص 151 .

2- ترکستان نامه، ص 489.

3- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیه، صص 58-59.

حقوقهای خویش را می‌گیرند، معاش بهبود می‌یابد و حق اطاعت ادا می‌شود و خدا عافیت و سلامت می‌دهد و دین قوام می‌گیرد و سنتها و تشریحات روان می‌شود و حق و عدالت در کار قضاوت مطابق آن انجام می‌شود»⁽¹⁾.

منابع از وجود قضات کارآمد در این دوران⁽²⁾ و رعایت حال آنان خبر می‌دهند، چنان‌که ابوعمید قاسم بن سلام⁽³⁾ و همچنین نصر بن زیاد قاضی نیشابور در زمان عبدالله بن طاهر بودند⁽⁴⁾. روایتی حاکی از آن است که عبدالله بن طاهر در سفر به مصر، علی بن عیسی بنمنکدر را به قضاوت برداشت و برای او ماهانه چهار هزار درهم، که حقوق و درآمد بسیار هنگفتی بود، در نظر گرفت⁽⁵⁾. طاهریان به علت حضور در دربار عباسی و نیز تصدی مقام شرطه، به مجازات مجرمان و دادرسی درباره آنها اقدام می‌کردند، چنان‌که بسیاری از حدود اسلامی توسط مقام شرطه اجرا می‌شد و قاضی فقط حکم آن را صادر می‌کرد. همچنین انجام قصاص و حدود در قتل که دیه را در قبال آن مطالبه می‌کردند، بر

عهده شرطه گذاشته می‌شد⁽⁶⁾.

طاهریان عملاً پیش از حکمرانی خراسان با تشکیلات قضاوت و دیوان مظالم آشنایی به دست آورده بودند. بنابراین، با توجه به سیاست آنها در گسترش عدل⁽⁷⁾ و نامه طاهر در توجه به امر قضاوت، بعید نمی‌نماید که آنها دیوان مظالم را برای اجرای بهتر

عدالت در حکومت خود داشته باشند، چنان‌که پیش از آنها مأمون «هر روز اندر مسجد جامع مرو آمدی و آن جا مظالم کردی»⁽⁸⁾ دیوان مظالم که:

«وظیفه ای بود مرگب از قدرت سلطنت و عدالت و انصاف قضاوت و متصدی آن نیاز به توانایی و نیرویی داشت که مایه هراس

ص: 265

1- تاریخ طبری، ج 13، صص 5699-56700.

2- تاریخ جرجان، ص 440؛ تاریخ مدینه دمشق، ص 220.

3- المنتظم، ص 235.

4- Richard W. Bulliet, "Medieval Nishapur", Studia Iranica, 1979, Leiden P. 85-1.

5- ابن وکیع، اخبار القضاة، بیروت، عام الکتب، بی تا، ص 240، عبد الرحمن بن عبدالله بن عبد الحکم، فتوح مصر و اخبارها، (بغداد، مکتبة المثنی، 1920 م)، ص 246.

6- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج و صنعه الکتابة، حقه و قدم له حسین خدیو جم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1353 ص 68.

7- نصیحه الملوک، ص 162؛ طبقات ناصری، ص 119.

8- تاریخ گردیزی، ص 295.

باشد تا بتواند ستمگر را سرکوب کند و متجاوز را از تعدی باز دارد و اموری را اجرا می کرد که قضات و دیگران از اجرا کردن آن عاجز

بودند ... و خلفای گذشته تا روزگار مهتدی از بنی عباس تمام این وظایف را به تن خویش انجام می دادند» (1).

حدود اختیارات و قدرت صاحب مظالم از قاضی بسیار بیشتر بوده است و چون طاهریان گاه خود به امر قضاوت می پرداختند. به این منصب که شامل اختیارات وسیع نیز بوده، شخصاً رسیدگی می کرده اند. منابع تاریخی از به قضاوت نشستن طاهر بن حسین (2) و اجرای عدالت توسط عبدالله بن طاهر در بدو ورود به خراسان نمونه هایی را ذکر کرده اند. (3) عبدالله گاه دستور تفحص حال زندانیان را می داد تا شخصی را ناعادلانه زندانی نکرده باشند. (4) همچنین روزهایی را برای قضاوت بارعام می داد و به مظالم می نشست، چنان که روزی برای رسیدگی به شکایات مردم بارعام داد و زنی از برادرزاده اش که والی هرات بود، به سبب غصب خانه اش شکایت کرد. عبدالله عده ای را برای تحقیق به هرات فرستاد و آن زن را در روز مظالم برای رسیدگی به شکایات خود فرا خواند. (5) قدامه بن جعفر روز به مظالم نشستن را در جمعه هر هفته دانسته است. (6) شکایات مردم از خویشاوندان عبدالله بن طاهر به شخص او، حکایت از آن دارد که وی به عنوان بالاترین مرجع قضایی عهده دار دیوان مظالم بوده است. (7) روایت خیانت پسر عم عبدالله در کرمان نسبت به زن زرتشتی به گونه ای بود که مرد زرتشتی از ظلم و

ستم حاکم گفت: «مگر خدای بمرد». چون خبر به عبدالله رسید، پسر عم خود را مجازات و

عدالت را برای شخص زرتشتی اجرا کرد و آن گاه

ص: 266

-
- 1- - مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 426.
 - 2- - البصائر و الذخائر، ج 1، ص 70.
 - 3- - تاریخ گردیزی، ص 299.
 - 4- - مجد خوافی، روضه خلد، مقدمه و تحقیق محمود فرخ، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: کتاب فروشی زوار، 1345، صص 230-231.
 - 5- - منتخب جوامع الحکایات، ملک الشعراء، صص 108-109.
 - 6- - کتاب الخراج و صنعة الكتابة، ص 66.
 - 7- - ابن عساکر روایتی، آورده است که مردی در نزد عبدالله از خود او شکایت کرد و عبدالله برای روشن شدن شکایت او نصرین زیاد قاضی نیشابور را فراخواند و به شکایت او رسیدگی کرد. تاریخ مدینه دمشق، ص 220.

به او گفت: «اینک خدای نمرد».(1)

محکمه مظالم با حضور پنج گروه شامل: حاجبان، قضات، فقها، کاتبان و شهود تشکیل می شد.(2) روایتی گواه بر این است که محمد بن طاهر برای محاکمه ابویحیی جرجانی، فقهای خراسان و شاهدان را گرد آورد تا محاکمه او را در یک جلسه علنی برگزار کنند.(3) این قضاوتها در عصر طاهری حکایت از وجود تشکیلاتی همانند دیوان مظالم دارد.

سخنان پراکنده منابع، همچنین گویای نحوه مجازاتها و اجرای حکم در این عصر است. ظاهراً مجازاتهایی چون بریدن دست و پا، زدن تازیانه و زندانی کردن مجرمان اعمال می شده است.(4) همچنین در امر قضاوت به وجود شواهد(5) برای مجازات قصاص و یا پرداخت دیه توجه نشان می دادند.(6)

دیوان رسایل

یکی دیگر از مهم ترین تشکیلات اداره حکومت در این عصر، دیوان رسایل بوده است. تهیه اسناد، پیمان نامه ها و احکام تصدی مقامات و دیگر امور کشوری در سطوح مختلف بر عهده این دیوان بود.(7) اهمیت دیوان رسایل به گونه ای بود که آن را به شکلی همانند دیوان وزارت می دانستند. از آن جا که طاهریان با توجه به عدم توسعه مناصب

اداری و تداوم نفوذ حکومت خود از داشتن نهاد وزارت محروم بودند، تمامی کارهای مربوط به اداره قلمرو خویش را در چهار چوب وظایف دیوان رسایل می گنجاندند. ابن خلکان از ابوالعمیث عبدالله خلید به عنوان کاتب و شاعر عبدالله بن طاهر و نیز منشی پدرش طاهر بن حسین یاد می کند. او در لغت مهارت کافی داشت و کتب بسیاری را در این زمینه تألیف کرده بود.(8) علاوه بر او ابن ندیم، حمزة بن عقیف بن حسن را به عنوان کاتب طاهربن حسین معرفی کرده است(9) و سلیمان بن یحیی بن معاذ را نیز کاتب عبدالله بن

ص: 267

1- - روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، ص 252.

2- - الاحکام السلطانیة، ص 78.

3- - رجال کشی، به نقل از علی دوانی، مفاخر اسلام، ج 2، صص 49-50.

4- - الدیارات، صص 138؛ رجال کشی، به نقل از دوانی، مفاخر اسلام، ص 49.

5- - المنتظم، ص 143.

6- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 93

7- - کتاب الخراج و صنعة الكتابة، ص 27-28.

8- - وفیات الاعیان، ج 3، صص 88-89؛ الدیارات، ص 140؛ البدایة و النهایة، ص 336.

9- - الفهرست، ص 207.

طاهر دانسته اند.⁽¹⁾ بنابراین با توجه به ضرورت ارتباط دایم و نامه نگاری با خلفا، وجود کاتبان و کسانی که در این دیوان خدمت کنند برای طاهریان امری ضروری بوده است. هر چند نامه های زیادی که میان خلفا در زمان هر یک از امرای طاهری رد و بدل می شده است،⁽²⁾ حکایت از وجود چنین تشکیلات دیوانی خواهد داشت.

ابن طیفور به صراحت از وجود دیوان رسایل و مهرداری در زمان طاهر بن حسین و شخصی به نام ابوزید که عهده دار آن بوده است، یاد می کند.⁽³⁾ بنابراین، با توجه به ضرورت دیوان رسایل و روایت ابن طیفور وجود این دیوان در دوره طاهری امری لازم بوده است. از سوی دیگر، طاهر و عبدالله که خود در نگارش نامه و توقیعات معروف بودند،⁽⁴⁾ هرگز نمی توانستند نسبت به ضرورت وجود این تشکیلات بیاعتنا باشند. منابع به وجود منشیان و نویسندگان زیاد در دربار عبدالله بن طاهر اشاره داشته اند.⁽⁵⁾ حتی عبدالله در دقت و رعایت اسلوب نامه نگاری بر کاتبان خود، بسیار سخت می گرفته است.⁽⁶⁾ دقت عبدالله در کار دیوان سبب شده بود تا رعایت حال دبیران لایق را نیز در نظر بگیرد، چنان که آن وقت که اسکافی کاتب بوغا - سردار ترک خلیفه - به زندان افتاد، عبدالله بن طاهر به اسحاق بن ابراهیم نوشت، که دیگر نامه ای خوش خط و زیبا از اسکافی دبیر دریافت نمی کند، و چون شنید که وی به خاطر خطایی به زندان افتاده

است، از او شفاعت کرد و بوغا به خاطر عبدالله او را از زندان آزاد ساخت.⁽⁷⁾ بنابراین، با

توجه به اهمیت کار این دیوان از نظر طاهریان، آنها می کوشیدند اشخاص کاردان و هوشیاری را برای این منظور انتخاب کنند. غالباً

ص: 268

1- - فرج بعد از شدت، ص 89.

2- - جمهرة رسائل العرب، صص 312 و 416.

3- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 58.

4- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 68؛ الفهرست، ص 268.

5- - شرح دیوان ابی تمام، ص 125؛ تاریخ مدینة دمشق، ص 220.

6- - اعتاب الكتاب، ص 127.

7- - فرج بعد از شدت، صص 442-443.

لازم را برای نامه نگاری به دست آورده بودند، (1) چنان که عیسی بن عبدالرحمن را دبیر طاهر بن حسین می دانند که لیاقت و شایستگی عهده دار شدن دیوان رسایل را داشت. (2) او که منشی طاهر در هنگام اقامت در رقه بود، از سوی وی به سفارت نزد فضل بن سهل به مرو آمده و خود را دست و زبان اربابش طاهر معرفی کرده بود. (3) از وظایف دیگر کاتبان شاغل در دیوان رسایل مأموریت‌های سیاسی نیز بود، چنان که طاهر بن حسین در وقت حکومت خراسان، یکی از کاتبانش را به مأموریت نزد مأمون فرستاد. (4)

نحوه نگارش نامه و رعایت اصول نامه نگاری از وظایف عمده کارکنان دیوان رسایل به حساب می آمد به گونه ای که آنها ملزم به رعایت اصطلاحات و واژه های مرسوم و متداول برای مخاطبان خود در نامه هایشان بوده اند. به عنوان مثال، در نامه هایی که به

خلفا نگاشته می شد، رسم بر این بود که:

«با خطی روشن و فصیح نوشته شود و سطور از اول کاغذ باشد و هیچ طرف سطور را بر طرف دیگر تفصیل نهند و در میان سطور فاصله باشد و نویسنده باید در نامه خویش کمتر به مد و کشیدن حروف پردازد و از ارسال و ادغام پرهیزد و از مشکول کردن و نقطه نهادن امتناع بورزد، چرا که این کار اندک شمردن طرف کاتب است. و تصور می شود که او نقص معرفت دارد و در مکاتبه نیازمند چنان کارهایی است.» (5)

بعضی از منابع اشاره بر توانایی و مهارت طاهر بن حسین در نگارش انواع نامه ها دارند، چنان که او خود در وقت محاصره بغداد به نویسندگان گفت: نامه ای به ابوعیسی بن رشید (از

ص: 269

-
- 1- تاریخ گردیزی، ص 300.
 - 2- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیه، ص 58.
 - 3- الوزراء و الكتاب، صص 389-390.
 - 4- تمدن اسلام در قرن چهارم هجری، ج 2، ص 140.
 - 5- هلال بن محسن صابی، رسوم دارالخلافة، تصحیح میخائیل عواد، ترجمه شفیع کدکنی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1346، ص 77.

همدستان امین) بنویسید و در این نامه به او نزدیکی بجوید و نیز از او

دوری بجوید، نه او را به طمع بیاندازید و نه مأیوس کنید. کاتبان او گفتند: اگر امیر صلاح بداند، خود به ما پیاموزد که این کار چگونه است و سپس طاهر نامه را به همین شیوه برای آنها نگاشت. (1) طاهر در نامه خود به ابراهیم بن مهدی نوشت: که این نامه را بر سبک و سیاق کلام غیر امرا و خارج از کلام تشریفات نگاشتم. (2) این امر، وجود تشریفات و روال خاصی را در امر نگارش نشان می دهد. وی حتی در گزارش پیروزی خود بر علی بن عیسی، آنچنان نامه ای برای فضل بن سهل فرستاد که موجب تحسین قرار گرفت، چرا که «هیچ کس فتحنامه موجزتر از آن نبسته است که طاهر ذوالیمینین نوشت». (3)

ظاهراً در زمان طاهریان، دیوان توقیع و خاتم، جزو دیوان رسایل بوده است و در زمان طاهر تمامی این اختیارات بر عهده یک تن بود. (4) از سوی دیگر، این دیوانها آن چنان توسعه نیافته بود که خود به شاخه های مختلف تقسیم گردد، علی رغم آن که طاهریان توقیعات و مهرهای خاص نیز برای نامه های خود به کار می بردند. توقیع در اصطلاح به معنی امضا کردن نامه و فرمان و یا نشان گذاشتن بر چیزی و همچنین نوشتن مطلبی در ذیل نامه یا کتاب بوده است. (5) دیوان توقیع، یکی از پایگاه های نویسندگی به حساب می آمد. به قول جهشیری نامه پادشاهان را رؤسای آنها تهیه می کردند. (6) طاهر بن حسین و عبدالله خود در نوشتن توقیعات مهارت زیاد داشتند. (7)

توقیع عبدالله در فرمانهای سیاسی این عبارت بوده است: «من سعی رعی و من لزم

المنام رای الاحلام». (8) سکری مروزی گفته است، این توقیع

ص: 270

-
- 1- - زکی صفوت، جمهرة رسائل العرب، ص 312.
 - 2- - همان، ص 312.
 - 3- - عوفی، جوامع الحکایات، به اهتمام رمضان، ص 259.
 - 4- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 58.
 - 5- - کتاب الخراج و صنعة الکتابه، ص 51.
 - 6- - الوزراء والکتاب، ص 30.
 - 7- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 68.
 - 8- - ابی عثمان عمرو بن الجاحظ، المحاسن و الاضداد، به تصحیح محمد امین، قاهره: دارالکتب، 1324 هج، ص 109.

را عبدالله بن طاهر از انوشیروان اقتباس کرد و آن را به عربی ترجمه کرده است، زیرا انوشیروان این چنین، نامه های خود را توقیع می کرده است. «هرک رود گرد، هرک خسبد خواب بیند»⁽¹⁾. این توقیع بیشتر برای امضا به کار رفته است، اما گاه عبدالله در توقیع خود زیر نامه ها را یادداشت

می کرد. چنان که ابن اثیر از شخصی به نام فضل یاد می کند که او ظاهراً عهده دار دیوان

رسایل وی بوده است و یک روز عبدالله «در غیاب او به رقععه و نوشته و در خواست ارباب حوائج که در محفظه فضل بود، نگاه می کرد. تمام حوائج و در خواست ها را توقیع کرد و انجام

داد و زیر هر یک دستور نوشت و باز همه را در محفظه گذاشت»⁽²⁾. طاهر بن عبدالله نیز در رقععه ای که به او نوشتند: اگر رای رشید صواب بیند «توقیع زد که نخواهم که مرا رشید خوانند»⁽³⁾. بنابراین، توقیعات طاهریان نشانه فراست و حسن تشخیص و درک مقصود آنان بود.

توجه به مهر و خاتم بر روی نامه ها، یکی دیگر از ویژگیهای دیوان رسایل در این عصر است. بنا بر رسم معمول، حاکمان طاهری مهر مخصوص با نشان خاص برای تأیید نامه های خود داشتند که نام آنها نیز بر روی آن حک شده بود، به گونه ای که بر انگشتر

ذوالیمینین این نقش حک شده بود: تسلیم در برابر حق، عزت است⁽⁴⁾. علاوه بر حاکمان

طاهری، ظاهراً بسیاری از فرماندهان و شخصیتهای مملکتی نیز دارای انگشتر و مهر مخصوص به خود بوده اند⁽⁵⁾. طاهریان در وقت مهر زدن نامه گل یا مرگبی را بر روی کاغذ می گذاشتند و به آن مهر می زدند تا

ص: 271

1- - شرف الدین حسین بن محمد رامی تبریزی، حقایق الحقائق، به تصحیح سید کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، 1341، صص 230-231.

2- - تاریخ کامل، ج 11، ص 181.

3- - تاریخ گردیزی، ص 302.

4- - البصائر و الذخائر، الجزء 5، ص 62.

5- - مقاتل الطالبيين، ص 541.

عبدالله بن طاهر یکی از کارگزارانش را که در نامه معمولی خود، مَهْری سخت بر آن زده بود، سرزنش کرد و به او نوشت «مهر و موم نوشته ات را محکم نکن، مگر در نوشتن عهد نامه ها و احکام و دستوراتی که احتیاج به باقی ماندن مهر و موم آن است»⁽¹⁾. وجود دیوان

رسایل با تمامی تشکیلات خاص خود بر رونق اداری حکومت طاهری افزوده بود. طاهریان از مرکز حکومت خود در نیشابور به راحتی بر تمام مناطق قلمرو خویش اعمال نفوذ می کردند و مسلماً آنچه که آنها را در این نظارت دقیق یاری می داد، تشکیلات برید بود.

دیوان برید

به نظر قدامه بن جعفر، برید در اصل به معنای بریده دم بوده است، زیرا ایرانیان نامه های خود را به وسیله استرانی که دم بریده بودند حمل می کردند و سپس این کلمه مخفف شده و به صورت برید در آمده است.⁽²⁾ از نظر ابن طقطقی نیز فاصله دوازده میل یعنی دو فرسخ را برید می گفتند.⁽³⁾ در مجموع در مورد پیدایی برید می توان اظهار داشت که برید در آغاز، نام استر حامل بوده و سپس بر شخصی که سوار آن می شده و همچنین بر مسافتی که می پیموده، اطلاق می شده است.⁽⁴⁾ برید، مهمترین دیوانی بود که وظیفه چاپار و پُست و انتقال اخبار و احکام را برای برقراری ارتباط میان ولایات و شهرهای مختلف بر عهده داشته است. سابقه دیرینه تشکیلات پُست در ایران و آگاهی طاهریان بر ضرورت وجود این تشکیلات سبب توجه و برقراری این دیوان در حکومت طاهریان شده بود. اما اهمیت کار برید، تنها وظیفه چاپار و پست نبود، بلکه وظیفه مهم آن ارسال

اخبار

ص: 272

1- - العقد الفرید، ج 4، ص 151.

2- - کتاب الخراج و صنعة الكتابة، ص 21 مقدمه.

3- - تاریخ فخری، ص 145.

4- - کتاب الخراج و صنعة الكتابة، ص 48.

محرمانه نیز بود. به همین علت طاهر در جریان محاصره بغداد، جاسوسانی را برای آگاهی از احوال و کارهای امین گذاشته بود که هر ساعت خبر او را برایش

می آوردند.⁽¹⁾ همچنین آن هنگام که مسئولیت شرطه بغداد را بر عهده گرفت، از فضل بن ربیع که به شفاعت خود او بخشیده شده بود، خواست تا برایش جاسوسانی برای اداره بغداد انتخاب کند.⁽²⁾ برید در این هنگام تحت نظر مقام شرطه بوده و یا صاحب این مقام لازم بوده است تا برای آگاهی از اخبار مختلف، مأموران برید را استخدام کند، چنان که

اسحاق بن ابراهیم شرطه بغداد توسط مأموران خود از وضع مردم آگاهی کامل پیدا می کرد.⁽³⁾ صاحب برید گاه به عنوان مرجع اخبار⁽⁴⁾ در حکم جاسوسان و مأموران خلیفه بود، چنان که کلثوم بن ثابت که صاحب برید خراسان در زمان طاهر بن حسین بود، چون طاهر نام خلیفه را از خطبه انداخت، وی برای حفظ جان خود گزارش این خبر را به سرعت به آگاهی مأمون رساند.⁽⁵⁾ ظاهراً قدرت این فرد به عنوان نماینده خلیفه آن قدر زیاد بود که موجب وحشت دیگران شود، چنان که با مرگ طاهر، فرزندش طلحه، کلثوم بن ثابت برید خراسان را فرا خواند و از او خواست تا گزارش مرگ پدرش را نیز به دنبال

خبر عصیان او برای خلیفه بفرستد.⁽⁶⁾ قدامة بن جعفر بعضی از مهم ترین وظایف برید را آگاهی بر احوال عاملان خراج و املاک و نظارت بر تمامی کارهای آنان دانسته است. صاحب برید حتی می بایست از رفتار و افکار حکام مطلع باشد و دریابد که در ضرابخانه چقدر طلا و نقره سکه زده می شود. او با نظارت دقیق خود، تمامی اخباری را که گزارش می کرد از نظر خود او

ص: 273

1- - مروج الذهب، ج 2، ص 411.

2- - عصر المأمون، ص 342.

3- - تاج، صص 227-228.

4- - تمدن اسلام در قرن چهارم، ج 1، ص 98.

5- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5707؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 4؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 477.

6- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5708.

مسلم و قطعی و هیچ شبهه ای در آن نبود. (1)

توجه طاهریان به برید نشان از درک اهمیت و ضرورت وجود آن برای کنترل قلمرو حکومت داشت، چنان که در زمان عبدالله بن طاهر فعالیت بریدها در اطلاع رسانی بسیار خوب گزارش شده است. به عنوان مثال، در جریان دستگیری قاسم بن علی در نسا

برخی آورده اند که عبدالله گزارش دقیقی از خانه و محلی که قاسم بن علی در آن مخفی شده بود، به فرمانده خود برای دستگیری او داد. (2) این امر نشان از وجود شبکه اطلاع رسانی دقیق طاهریان دارد. عبدالله بن طاهر در جریان اختلاف با افشین نیز جاسوسانی را

در منزل وی برای خبر رسانی گماشته بود. (3) بریدها وسایل و امکانات زیادی را برای انجام ماموریت در اختیار داشتند، چنان که اسبان آنها دارای نشانه های مخصوص بودند و خود می بایست استقامت بدنی کافی برای حرکت شبانه روزی داشته باشند و اخبار مهم را در کوتاه ترین زمان ممکن به اطلاع برسانند. همان گونه که خبر پیروزی طاهر بر

علی بن عیسی را با فاصله دویست و پنجاه فرسنگ در مدت سه شب و سه روز از ری به مرو رساندند. (4)

سگه محلی بود که پیکهای آماده در آن منزل می کردند و نیز محل تعویض اسبان بود. کیسه چرمی هم که نامه ها را در آن گذاشته و مهر می کردند، خریطه نام داشت. (5) بریدان طاهری برای ارسال سریع خبر خود از این امکانات نیز استفاده می کردند.

دیوان خراج

مهمترین منبع درآمد حکومتها از قدیم الایام خراج بوده است. خراج غالباً مالیات ارضی بود که از زمین های زیر کشت دریافت می شد. هر چند در آغاز غلبه مسلمانان بر ایران، خراج را از زمینهایی که به

ص: 274

1- - کتاب الخراج و صنعة الكتابة، ص 48.

2- - مقاتل الطالبیین، ص 540.

3- - جوامع الحکایات، جزء اول از قسم دوم، بانو مصفا، ص 542.

4- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5436؛ تاریخ کامل، ج 10، ص 183؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 346.

5- - کتاب الخراج و صنعة الكتابة، ص 49؛ مفاتیح العلوم، ص 65.

صلح به دست آمده بود، دریافت می داشتند، اما بعدها

اصطلاحی عام برای انواع دیگر مالیات ها شده بود. تمام درآمد های عمومی حکومت در دیوان خراج ثبت می گردید. با توجه به ضرورت وجود این دیوان برای حفظ امور حکومت هرگز نمی توان طاهریان را فاقد آن تشکیلات دانست. طاهریان آگاهی و ضرورت نیاز به دیوان خراج را کاملاً احساس می کردند، چنان که طاهربن حسین در

زمان اقامت در بغداد از جانب مأمون بر کار دیوانها نظارت یافت(1) و هم چنین مسؤولیتجمع آوری خراج ناحیه سواد عراق به او واگذار شد.(2) برای همین منظور، وی عباس بن موسی را از جانب خود به ریاست دیوان خراج کوفه فرستاد و او نیز دبیرانی را برای این

منظور به خدمت خود گرفت.(3)

طاهر در هنگام قدرت یابی در خراسان، سعیدبن جنید را به دیوان خراج گماشت و ظاهراً چون شخص بی کفایتی بود سعیدبن موسی بن فضل را معاون او قرار داد تا نظارت دقیق و بیشتری بر دیوان خراج داشته باشد.(4) آنچه که ابن خردادبه و قدامه بن جعفر در باب میزان خراج شهرهای مختلف خراسان گفته اند، نشان از تشکیلات منظم و وجود دیوان خراج در دوره طاهریان دارد. هر چند از تمامی دبیران شاغل در این دیوان اطلاعی

نداریم، اما ضرورت برخی عملیات دیوانی برای نظم در دریافت خراج بر اساس آنچه خوارزمی گفته است می بایست در این دوره وجود داشته باشد. در فصل بعد به میزان خراج و نحوه دریافت آن توسط طاهریان اشاره خواهیم داشت.

نظام لشکری در عصر طاهریان

نقش و اهمیت سپاه در نزد طاهریان با ظهور خلافت عباسی ساختار جدیدی از سپاه در این دولت برقرار شد. تا آن جا که سپاه خراسان در آغاز هسته

ص: 275

1-1 M.Rekaya "Al.Mamun Ibn Harun al rashid", The Encyclopaedia of Islam, P.336

2- تاریخ طبری، ج 13، ص 5685؛ البدایة و النهایة، ص 253.

3- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 70.

4- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 60.

اصلی سپاه این خلافت را تشکیل می داد. این سپاه در نزد منصور بسیار ارزشمند بود.⁽¹⁾ به گونه ای که فرماندهان آن در بغداد زمینها و خانه های مجلل داشتند.⁽²⁾ همچنین هنگام حکومت فضل بن یحیی در خراسان وی اقدام به تشکیل

یک سپاه پانصد هزار نفری کرد. وی بیست هزار نفر از آنان را به بغداد فرستاد و مابقی در خراسان ماندند و نام آنها در دفاتر ثبت شد.⁽³⁾ پیشینه و تجارب نظامی گری خراسانیان به همراه این تجربه، در تقویت بنیه نظامی طاهریان مؤثر بوده است. از سوی دیگر، طاهر و عبدالله که از سرداران بزرگ عصر خود به شمار می رفتند و تجربه و قدرت نظامی آنها زبانزد بود، پیش از همه زمینه پیشرفت امور نظامی را فراهم کردند. طاهریان قبل از دستیابی به حکومت خراسان، تجربیات نظامی بسیار اندوخته بودند. حکومت طاهر در پوشنگ و قاطعیت او در برخورد با خوارج آن چنان وی را توانمند ساخته بود که از سوی مأمون برای نبرد با رافع بن لیث برگزیده شد. شیوه هایی که طاهر در نبرد با علی بن عیسی

و سپاهیان امین تا فتح بغداد به کار بست، تماماً نشانگر روشهای مرسوم نبرد در آن عصر

به حساب می آید. برای همین منظور، اشاره ای به نحوه رهبری سپاه توسط طاهر و عبدالله خواهیم داشت.

طاهر سرداری پر شور بود و به هنگام پیکار، چندان بدان مشغول می گشت که از غذا خوردن نیز باز می ماند.⁽⁴⁾ وی در وقت نبرد سخنانی را بر زبان جاری می ساخت تا بتواند سپاهیان را به جنگ تحریک کند. چنان که آنان را در وقت منازعه با علی بن عیسی این گونه امیدوار کرد: «بدانید: که شما را یاور و

ص: 276

1- - مروج الذهب، ج 2، ص 304.

2- - البلدان، صص 33-34.

3- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5261.

4- - الدیارات، ص 143.

تکیه گاهی جز شمشیرها و نیزه هایتان نیست همان را پناهگاه خود قرار دهید» (1) وی سرعت و غافلگیری را در شیوه های جنگی خود به کار می گرفت. مثلاً در هنگام محاصره بغداد برای فتح این شهر اقدام به تهدید تصرف اموال بزرگان، (2) آتش زدن محله های مختلف شهر (3) و سپس بستن راه آذوقه به بغداد کرد (4) تا بدین وسیله مردم را وادار به تسلیم شدن کند. مهارت و قدرت او در پیکار آن

چنان وی را در نزد مردم برجسته ساخته بود که او را در جنگها به شیر تشبیه می کردند. (5) فرزند وی عبدالله دارای همین خصوصیات در نبرد بود. فرماندهی ماهرانه سپاه بغداد در فتح شام و مصر او را در نزد همه بزرگ و عزیز داشته بود. بنابر گزارش منابع، مأمون برای وی پرچمی بست که بر آن «یا منصور» نوشته بود (6) و سپس او را روانه جنگ با نصر بن شیبث کرد. شجاعت و سعی او سرانجام بعد از ده سال به مقاومت و شورش نصر بن شیبث خاتمه داد. سیاست عبدالله در مدارای با سپاهیان قابل توجه بود. وی در وقت محاصره عبیدالله بن سری شرایط تسلیم شدن او را پذیرفت و اعلام کرد حتی حاضر بودم برای جلوگیری از خونریزی گونه ام را بر روی زمین بگذارم. (7) او بعد از فتح مصر، تمام خراج آن را میان سپاهیان تقسیم کرد. (8) پیروزی های عبدالله در مصر با خرسندی و تبریک بسیاری از بزرگان توأم بود. (9) علی رغم نیاز مأمون به وجود او برای نبرد با بابک خرمین، لیکن بنا به ضرورت حکومت خراسان به وی محول شد. این تجربه های نظامی طاهر و عبدالله به طور قطع در تشکیل یک سیستم قوی چون دیوان سپاه برای طاهریان ضروری

ص: 277

-
- 1- - اخبار الطوال، صص 439-440.
 - 2- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5551.
 - 3- - المنتظم، صص 2742-2743.
 - 4- - تاریخ ابن خلدون، ص 372.
 - 5- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5551.
 - 6- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5691.
 - 7- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 481؛ محمد بن یوسف کندی، ولایة مصر، تحقیق حسین نصار، صص 204-205.
 - 8- - الاغانی، ج 12، ص 122.
 - 9- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5737.

بوده است، هر چند اطلاعات مستقیمی را در مورد دیوان سپاه در این زمان نداریم، ولی به دلیل احاطه کامل آنها بر امور نظامی و رهبری بزرگترین

سپاهیان عصر خود بعید می نماید طاهریان را فاقد دیوان سپاه بدانیم. با توجه به سخنان

پراکنده منابع می توانیم برای آنان سپاهی با ویژگیهای خاص در نظر بگیریم که همه تشکیلات و شالوده یک سپاه بزرگ را دارا باشد.

وضع سپاه در دوره طاهریان

تجربه طاهریان در امر نظامی گری سبب شده بود تا بعد از به دست گرفتن قدرت در خراسان به تشکیلات سپاه اهمیت خاصی بدهند، چنان که طاهر به عبدالله سفارش کرد: «سپاهیان را در دیوانهایشان و محل عملشان تفقد کن. مقرریشان را بده و در کار معاششان گشادگی آر که خدای به وسیله آن حاجت از آنها ببرد و کارشان بر تو قوام گیرد و در دلهایشان در اطاعت و کار تو خلوص و نشاط یابد».⁽¹⁾

اشاره طاهر به توجه و پرداخت مقرری سپاهیان و تجربه او در اداره چندین ساله سپاه، واقعیتی است که پذیرش دیوان و تشکیلات خاصی را برای سپاه در حکومت طاهریان حتمی و ضروری می کرد و بر اساس آن می بایست نام و مقرری هر یک از این سپاهیان در دفتر ثبت می شد. قدامة بن جعفر درباره مشخصات مردان سپاهی می نویسد:

«عادت دبیران بر این اساس است که برای نگاشتن مشخصات هر مرد سپاهی، نخست از عمر او یاد می کنند و می گویند: نوجوان است و یا بر گرد عارضش خط سبز دمیده یا سبیلش روییده یا جوان است یا میانه سال، ولی واژه «شیخ» (پیر) را برای مردان سپاهی به کار نمی برند».⁽²⁾

بنابراین، نام و مقرری تمام

ص: 278

1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5699.

2- قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، صفحه پنجاه و دو.

سپاهیان در دفاتر مخصوص ثبت می شد، چنان که فضل بن یحیی در سال 179ه / 795م نام و مشخصات پانصد هزار سپاهی را در دفاتر ثبت کرد.⁽¹⁾ گمان می رود طاهریان نیز برای سپاهیان مختلف خود، دفاتر مخصوص داشته اند. همان گونه که می دانیم آنان سپاهیان و گروههای مختلف نظامی را به استخدام

می گرفتند.

سپاه ثابت، هسته اولیه ارتش طاهریان را تشکیل می داد، زیرا جدال مداوم آنها با خوارج، گروه های ثابتی از سپاهیان را می طلبید. این افراد به حرفه سپاهی گری مشغول و

به عنوان عضو ثابت سپاه خدمت می کردند. عبدالله بن طاهر در وقت جنگ با قاسم بن علی از این سپاه استفاده کرد.⁽²⁾ هر چند اطلاعی از آمار دقیق این گروه از سپاهیان در دست نداریم، ولی به وضوح روشن است که موجودیت آنها برای ساختار نظامی گری طاهریان ضروری بوده است. شاید بتوان نیروهای خوارج را جزئی از سپاهیان ثابت طاهریان به حساب آورد. منابع از خدمت خوارج میان در سپاه طاهری در سال 195 ه / 810م به هنگام نبرد طاهر بن حسین با علی بن عیسی⁽³⁾ و هم چنین در سال 262ه / 875م به هنگام نبرد حسین بن طاهر با امیر اسماعیل در بخارا یاد کرده اند.⁽⁴⁾ بنابراین، در طول سالهای حکومت طاهری آنها می توانستند به عنوان جزئی از سپاه طاهری به آنان خدمت کنند. از سوی دیگر، حضور گسترده آنها در همه شهرهای خراسان⁽⁵⁾ شاید

می توانست عاملی برای پذیرش و انتخاب آنها به عنوان سپاهیان زبده باشد. همچنین ارسال دو هزار غلام ترک در هر سال برای طاهریان توسط کابلشاه، شاید در به کارگیری آنها نیز برای سپاه ثابت مؤثر بوده است، اما علی رغم وجود گروههایی از سپاهیان ثابت

آمار فراخواندن سپاه

ص: 279

1- تاریخ طبری، ج 12، ص 5261.

2- المنتظم، ص 2975.

3- مروج الذهب، ج 2، ص 392.

4- تاریخ بخارا، ص 112.

5- سفرنامه ابن حوقل، ص 209.

در وقت جنگ نشان می دهد به هنگام ضرورت نیروهای زیادی به خدمت طاهریان فراخوانده می شدند. با توجه به آن که تمامی نیروهای سپاهی برای همیشه به خدمت گرفته نمی شدند و با اتمام جنگ و یا عدم نیاز از خدمت سپاه مرخص می شدند، می توان دریافت که سپاه غیر ثابت که شاید بیشتر در قالب همان نیروهای مطوعه بودند نقش و اهمیت بیشتری در سپاه طاهری داشتند، چرا که جنگهای پیاپی با خوارج نیز موجبات حمایت مردم را در قالب گروههای مطوعه از طاهریان فراهم ساخته بود، چنان که عبدالله بن طاهر لشکر انبوهی از «غربا» را که از مردم خراسان و ماوراءالنهر بودند، به کمک محمدبن احوص به سیستان فرستاد. (1) علاوه بر آن، عبدالله بن طاهر در وقت ضرورت خود با تهییج مردم آنها را برای مقابله با خوارج فرامی خواند. وی در یکی از خطبه های خود مردم را به جهاد در راه دین و جنگ با دشمنان خدا- خوارج - دعوت

کرد. (2) در این مواقع، سپاهیان بیشتر از مردمان داوطلبی بودند که خود به رضایت تن به جنگ می دادند. به قول بارتولد، کسانی که شغلی نمی یافتند، صفوف سپاه مطوعه را در این وقت تکمیل می کردند. (3) البته می بایست اشاره به آن داشت که غالباً میان دبیر سپاه توافقی برای مستمری و پاداش آنها بعد از اتمام جنگ صورت می گرفته است.

پرداخت مستمری سپاهیان، یکی از مهمترین وظایف دیوان سپاه به حساب می رفت. این دستمزد بر اساس رسم معمول و شرایط مالی حکومت به گونه های مختلف پرداخت می شد. به نوشته قدامه بن جعفر، جیره سپاهیان را در اوقات متفاوت می دادند. گاه هر صد و بیست و دو روز یک بار و

ص: 280

1- تاریخ سیستان، ص 181.

2- العقد الفرید، الجزء 4، صص 123-124.

3- تذکره جغرافیایی ایران، ص 103.

یا هر سی و سه روز یک بار. یعنی در سال یازده نوبت جیره می دادند و بسته به قوانین دبیران سپاه، این پرداختها تفاوت داشت، (1) زیرا دبیر سپاه دستمزد و تمام مشخصات مربوط به سپاهی را ثبت می کرد. (2) بیشتر اوقات نیز سپاه بزرگ پولهای نقد به همراه خود داشت. همانند زمانی که طاهر از سپاه علی بن عیسی هفتصد کیسه هزار درهمی به غنیمت گرفت. (3) ظاهراً این پولها را برای انعام دادن به سپاهیان دشمن در وقت تسلیم شدن، و یا برای نیازهای ضروری سپاه با خود حمل می کرده اند.

طاهریان در انعام دادن به سپاهیان خود، گشاده دستی نشان می دادند. آنان حقوق سپاهیان را بیشتر از طریق خراج دریافت شده پرداخت می کردند، چنان که طاهر قبل از عزیمت به سمت رقه، تمام مواجب سپاهیان خود را از خراج عراق پرداخت کرد. سپس آن مناطق را به حسن بن سهل واگذاشت. (4) همچنین عبدالله بن طاهر در وقت تصرف اموال افشین - از کاروانی که این اموال را به طور مخفی به اشروسنه حمل می کردند- تمامی آن را میان سپاهیان تقسیم کرد و به افشین نامه نوشت که اگر اموال از آن تو باشد، هرگاه از جانب خلیفه به رسم معمول مستمری سپاهیان رسید، آن را به تو باز

خواهم گرداند. (5) گمان می رود شیوه پرداخت مواجب در زمان طاهر چهار و یا شش ماهه بوده است. (6) به گونه ای که با مرگ او سپاهیان شورش کردند و «سلام ابرش» خواجه دربار به آرام کردن آنها و پرداخت مقرری شش ماهه آنان اقدام کرد. (7) از زمان عبدالله که ثروت و درآمد طاهریان زیاد شد، (8) ظاهراً مواجب سپاهیان نیز افزایش پیدا کرد چرا که در

ص: 281

-
- 1- - کتاب الخراج و صنعة الكتابة، ص 64-65.
 - 2- - المنتظم، ص 386.
 - 3- - تاریخ طبری، ج 12، ص 5436.
 - 4- - تاریخ کامل، ج 11، ص 244.
 - 5- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5923.
 - 6- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5591.
 - 7- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5709.
 - 8- - کتاب الخراج، ترجمه حسین قره چانلو، ص 141.

وقت آزادی محمدبن طاهر از اسارت یعقوب، خشتج سردار خلیفه به او گفت: شما خاندان طاهر ما را با اموال خود خریدید. (1) بخشش سرداران به سپاهیان قسمت دیگری از درآمد سپاهیان به حساب می آمد. چنان که عبدالله خراج یک سال مصر را میان سپاهیان تقسیم کرد. در وقت فتوحات نیز، غنایمی سهم آنها می شد.

تقسیمات سپاه طاهری دقیقاً برای ما روشن نیست، ولی ترکیب نیروی لشکر در این زمان متشکل از سواره نظام و پیاده نظام بود. در میان گروه پیاده نظام، تیر اندازان و

نیزه داران نیز نقش و فعالیت چشمگیر داشتند. طاهریان از وجود فیل در سپاه خود استفاده می کردند. چنان که پادشاه کابل برای محمد بن طاهر چند فیل هدیه فرستاد. (2) آرایش جنگی سپاهیان با توجه به ترتیب سپاه علی بن عیسی در مقابله با طاهر این گونه بود که فرمانده کل با ملازمان خود در وسط یا قلب سپاه قرار داشت. در سمت راست، میمنه سپاه و طرف چپ او میسره سپاه قرار گرفته بودند. در جلو لشکر نیز مقدمه سپاه قرار می گرفت، چنان که علی بن عیسی زره پوشان را پیشاپیش سپاه خود قرار داده بود. (3) طاهر بن حسین نیز سپاهیان خود را در مقابل علی بن عیسی به دسته های چهار گوش تقسیم کرد و خوارزمیان و خراسانیان را که نیروی زبده او به شمار می رفتند در قلب سپاه خویش قرار داد. (4) نواختن طبل و شیپور در شروع جنگ مرسوم بود و طاهریان نیز در هنگام حرکت سپاه و یا شروع جنگ برای آماده شدن سپاهیان این کار را می

کردند. (5) ظاهراً سپاه طاهریان از نظر نوع تسلیحات پیشرفته بوده است، (6) چرا که تجربه

نظامی به همراه ثروت

ص: 282

1- - وفیات الاعیان، ج 6، ص 414.

2- - تاریخ طبری، ج 14، ص 6141.

3- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5434؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 181.

4- - مروج الذهب، ج 2، ص 391.

5- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5549؛ مقاتل الطالبیین، صص 540-539.

6- - مروج الذهب، ص 406.

طاهریان و خطراتی که از جوانب مختلف آنها را تهدید می کرد، از عواملی بود که آنها را به تأمین انواع سلاح های مورد نیاز وامی داشت. سلاحهای اصلی سپاه همان شمشیر، نیزه و تیر و کمان بود تا آنجا که خراسانیان مهارت لازم در استفاده از این سلاحها را به خوبی فرا گرفته بودند. (1) گاه این شمشیر و غلاف را به جواهرات و طلا می آراستند. (2) نیزه و سپر نیز در سپاه طاهری کاربرد فراوان داشت. همچنین از کلاهخود در سپاه استفاده می شد. (3) و ظاهراً خراسانی ها زره مخصوص به خود داشتند که از نظر نوع ساخت قابل شناخت بود. (4) طاهریان با سلاحهای پیشرفته آن زمان چون منجیق که به وسیله آن سنگ و یا گلوله آتشین را به سمت دشمن پرت می کردند آشنا بودند. (5)

پرچم به عنوان نشانه لشکر توسط طاهریان استفاده می شد. طاهر در آغاز مأموریت برای نبرد با علی بن عیسی، پرچم و نشان فرماندهی را با خود برد. فضل بن سهل به او گفت: «ای طاهر! تو را لوابی بستم، که تا شصت و پنج سال هیچ کس نگشاید». (6) طاهریان در

منازعات خود در طبرستان و سیستان که پیاپی لشکریهایی بدان جا می فرستادند، به همراه فرماندهان خود، پرچمهایی با نشان مخصوص ارسال می کردند.

با وجود چنین تشکیلاتی در سپاه طاهریان آنان بنای حکومت خویش را بر تهاجمات مکرر نظامی قرار ندادند، چنان که عبدالله از نظر اخلاقی به شدت از خونریزی

امتناع داشت. (7) ولی این روحیه مانع از قاطعیت او در برخورد با دشمنانش نمی شد، چنان

که با مجرمان برخورد کرده، شورشیان را در قلعه هرات زندانی می کرد. (8) عبدالله در

راستای توجه به حال مردم، سپاهیان خود را از آزار بر

ص: 283

1- تاریخ طبری، ج 13، صص 5537-5538؛ مروج الذهب، ج 2، ص 406.

2- تاریخ کامل، ج 11، ص 141-142.

3- الدیارات، ص 143؛ بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 2.

4- تاریخ کامل، ج 11، ص 294.

5- تاریخ طبری، ج 13، ص 5591؛ الدیارات، ص 135.

6- تاریخ گردیزی، ص 298.

7- تاریخ یعقوبی، ص 481؛ ولاة مصر، ص 204.

8- تاریخ سیستان، ص 185.

مردم باز می داشت. ظلم و ستم سپاهیان خلفا بر مردم نیز به عنوان یک رسم در جامعه آن روز متداول شده بود تا آن جا

که علت اصلی ساخت سامره در سال 835/221م توسط معتصم را ستم سپاهیان ترک او بر مردم بغداد می دانند. (1) گمان می رود توجه طاهریان به سپاه سبب سوء استفاده آنها از موقعیت خویش می شد، چنان که تاریخ بلخ از ستم سپاهیان طلحه بن طاهر بر مردم این شهر یاد می کند. (2) عبدالله بن طاهر با نظارت دقیق بر سپاهیان خود، مانع از ستم آنها بر مردم می شد و آن هنگام که وجود آنها را در نیشابور باعث رنجش و ظلم بر مردم دید، آنها را در شادیاخ مستقر ساخت. به تناسب ضعف قدرت امیر طاهری، آزادی عمل سپاهیان بیشتر می شد، چنان که سلیمان بن عبدالله تمامی امور طبرستان را به محمدبن

اوس واگذاشته بود و ستم او و سپاهیانش بر مردم طبرستان عامل ظهور علویان بر این ناحیه شد. (3) سپاهیان این شیوه عمل را که نیروهای محمد بن اوس به آن عادت کرده بودند، در سال 255 هجری 868م در بغداد نیز در پیش گرفتند و این امر باعث شورش مردم و اخراج او و نیروهایش از بغداد شد. (4) هم چنین ستم سپاهیان طاهری یکی از مهمترین عوامل سقوط این دولت به حساب می رفت که پس از سالها تن آسایی و ضعف، با آمدن یعقوب به نیشابور تسلیم وی شدند. (5)

فصل دوازدهم: اقتصاد و تجارت در روزگار طاهری

مالکیت ارضی و کشاورزی

کشاورزی در روزگار طاهریان همچون بسیاری از دوره های مختلف تاریخ ایران، اساس حکومت و ستون اقتصادی کشور را تشکیل می داد. اکثر مردم خراسان کشاورز بودند و منبع عمده درآمد آنها از زمین بود. وابستگی مردم به کشاورزی

ص: 284

1- - تاریخ فخری، صص 321-322.

2- - فضائل بلخ، صص 38-39.

3- - تاریخ طبرستان، صص 223-224.

4- - تاریخ طبری، ج 14، ص 6293.

5- - سیاستنامه، ص 20.

اشکال مختلفی از مالکیت را موجب شده بود. عباسیان املاک خالصه را به خود اختصاص دادند. ابن اسفندیار از اقدام هارون الرشید برای خرید املاک و نداد هر مز یاد می کند که چون او

تمایلی به فروش زمین خود نداشت(1) به ناچار آن املاک را که سیصد پاره از کوه و دشت بود، به فرزند خلیفه، مأمون بخشید.(2) خلفا تا زمان طاهریان، بسیاری از این اقطاع خود را در طبرستان و ماوراءالنهر حفظ کرده بودند، به گونه ای که مستعین از خالصجات خود در طبرستان، تیولهایی را به محمد بن عبدالله بن طاهر واگذار کرده بود(3). همچنین ضیاع و عقاری که معتمد در ماوراءالنهر داشت، به محمد بن طاهر بن عبدالله انتقال داده

بود.(4)

با روی کار آمدن طاهریان بسیاری از این زمینهای خالصه در اختیار آنان قرار گرفت و

یا به وسیله آنان تصرف شد. هر چند که عباسیان همواره ادعای مالکیت آن را داشتند(5)، ولی طاهریان نیز مانند خلفا به افزایش ثروت خود نظر داشتند. آنان با تصرف سرزمینهای نواحی جنوبی دریای خزر، املاک حاصلخیز و بزرگی به دست آوردند،(6) که بر رونق اقتصادی آنان می افزود. فتوحات و پیشروی طاهریان به سمت ماوراءالنهر(7) نیز در کسب سرزمینهای جدید برای توسعه اراضی خالصه طاهریان مؤثر بوده است.

املاک وقفی، جزئی دیگر از مالکیتهای این عصر بود، به گونه ای که عبدالله بن طاهر قصبه اسدآباد از روستاهای نیشابور را خرید و وقف ابناءالسبیل کرد.(8) به روایت ابن رسته، عبدالله این روستا را بر ریاط فراوه که در نزدیکی خوارزم(9) قرار داشت، وقف کرد.(10) ابن حوقل نیز از وقف ریاطهای بسیار در ماوراءالنهر توسط افراد نیکوکار یاد می کند.(11) بدین شکل املاک وقفی که بعدها جزئی از مالکیتهای بزرگ در ایران را شامل شد، در این زمان

ص: 285

1- تاریخ طبرستان، صص 197-198.

2- تاریخ رویان و مازندران، ص 62.

3- تاریخ طبری، ج 14، ص 6134.

4- سفرنامه ابن حوقل، ص 227؛ المسالک و الممالک، ص 254.

5- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 2، ص 292.

6- بررسی مختصر فرهنگ و تمدن، ص 83.

7- فتوح البلدان، ص 321.

8- تاریخ گردیزی، صص 258-259.

9- تقویم البلدان، ص 537.

10- الاعلاق النفیسه، ص 199.

11- سفرنامه ابن حوقل، ص 187.

نیز مورد توجه بوده است. در زمان طاهریان، املاک وسیع متعلق به زمینداران بزرگ نیز وجود داشته است، چنان که طاهر بن حسین از آنها به عنوان خداوندان خاندانهای شریف یاد کرده است.⁽¹⁾ ثروت و درآمد این گروه که به طور قطع بیشتر از طریق املاکشان حاصل می شد آنها را جزو اشراف بزرگ خراسان در زمان طاهر بن حسین در آورده بود.⁽²⁾ عبدالله بن طاهر از روستاییان در مقابل این گروه از مالکان حمایت می کرد.⁽³⁾ جدا از این نوع مالکیتها بقیه زمینها به شکل خرده مالکی از آن اکثریت مردم جامعه بود که بر روی آن زمین ها به کشت و زرع مشغول بودند.

آبیاری

مرغوبیت و موقعیت تمامی زمینهای کشاورزی خراسان بستگی به وجود آب داشت، زیرا وضع اقلیمی ایران و وجود کم آبی و مشکل آن در زراعت از روزگاران کهن ایجاب می کرد که به آب و امور مربوط به آبیاری اهمیت و حرمت فراوان داده شود. ایرانیان برای اولین بار در دنیای قدیم متوجه موقعیت آبهای زیرزمینی و نحوه پراکندگی سفره های آبی شدند.⁽⁴⁾ به همین علت در دوره ساسانی برای استفاده از قنات احکام و قوانین خاصی وضع شده بود،⁽⁵⁾ چنان که از بندهای مربوط به آبیاری در کتاب ماتیکان - متن قانونی دوره ساسانی - می توان به شرایط و قوانین استفاده از قنات در این دوره پی برد.⁽⁶⁾ پادشاهان ساسانی که توجه خاصی به توسعه آبیاری داشتند،⁽⁷⁾ افرادی را مأمور احداث قنات می کردند.⁽⁸⁾ ضرورت گسترش این روند موجب گشت تا ساخت و راه اندازی قنات در دوره اسلامی نیز مورد توجه قرار گیرد، چنان که قاضی ابویوسف در نامه ای به هارون الرشید بر اهمیت ساخت قنات تأکید داشت.⁽⁹⁾ تواریخ از وجود

ص: 286

- 1- - مقدمه ابن خلدون، ص 604.
- 2- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 62.
- 3- - تاریخ مردم ایران، ص 100.
- 4- - بدیع الله فیروزی، «شیوه و استخراج آب های زیر زمینی در ایران باستان»، نشریه دانشکده ادبیات اصفهان، سال هشتم، شماره نهم، 1352، ص 102.
- 5- - ایران در زمان ساسانیان، ص 183.
- 6- - ماتیکان به نقل از پیکولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، صص 292-294.
- 7- - ابن بلخی، فارسنامه، به اهتمام گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، 1363، ص 72.
- 8- - جعفر بن محمد بن حسن جعفری، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343، ص 25.
- 9- - ابی یوسف یعقوب بن ابراهیم، کتاب الخراج، (بیروت: دارالمعرفه، 1399)، ص 3.

قنات در شهرهای مختلف خراسان(1) بالاخص نیشابور یاد کرده اند.(2) به گونه ای که اسماعیل بن احمد سامانی در مورد نیشابور گفته بود: چه نیکو شهری است اگر آبهایی که در زیر

زمین روان است بر روی زمین قرار می داشت(3). آبیاری به عنوان اساس کشاورزی از نظر طاهریان نیز قابل توجه بود، چنان که عبدالله بیش از دیگران به رفع مشکلات مربوط به

آبیاری در عصر خود اهتمام می ورزید و همه فقهای خراسان را گرد آورد تا کتابی در احکام آبیاری و قنات بنویسند. دل بستگی و علاقه عبدالله به آبیاری سبب شد تا وی یک

میلیون درهم برای ایجاد یک قنات هزینه کند.(4) علاوه بر این، او اقدام به ایجاد چند طرح آبیاری در ماوراءالنهر کرد، تا آن جا که برای ایجاد یک آبراهه بزرگ استان چاچ در نزدیکی تاشکند کنونی بر خلاف میل باطنی خلیفه معتصم دو میلیون درهم کمک مالی از او گرفت.(5) توجه طاهریان به آبیاری و احداث قناتهای مختلف توسط آنها سبب شد تا امروزه نیز قناتهای کهن در خراسان را «قنات طاهری» بخوانند و حتی حفر آن را منسوب به طاهر آب شناس بدانند.(6) شاید طاهریان از وجود قنات برای راه اندازی آسیاب نیز استفاده می کرده اند، چرا که گمان می رود مهارت این کار را مردمان بعضی از نواحی به دست آورده بودند.(7) سرپرسی سایکس در یک روایت مشکوک نیز مدعی شده است که از وجود لوله های سفالین به هم پیوسته ای به نام تنبوشه در ترشیز (کاشمر) مطلع شده

که نام سلسله طاهری نیز بر روی آنها منقوش بوده است.(8) در مجموع اقدام عبدالله بن طاهر در تدوین کتاب قنات که به روایت گردیزی تا دویست سال بعد از او همچنان

ص: 287

1- - الاعلاق النفیسه، ص 203؛ تاریخ بیهق، ص 277.

2- - سفرنامه ابن حوقل، ص 168؛ تاریخ نیشابور، صص 215-216.

3- - لطائف المعارف، ص 241.

4- - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ص 250.

5- - تاریخ طبری، ج 14، ص 5958.

6- - روضات الجنات، ص 116.

7- - محمدحسین پاپلی یزدی، «آسیاب هایی که با آب قنات کار می کنند»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره اول، بهار 1364، سال هیجدهم، ص 25.

8- - سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران دنیای کتاب، 1377، ج 2، ص 20.

مورد استفاده است،⁽¹⁾ نشان از وجود تشکیلات و قوانین منظم و متنوع در مورد آب داشته است. شاید کتابی که کرجی در مورد استخراج آبهای پنهانی در اوایل قرن پنجم هجری

نوشته تا حدی با آگاهی از نوشته های عصر طاهری صورت گرفته باشد.⁽²⁾ تلاش عبدالله

در برقراری یک قانون منطقی برای چگونگی استفاده از آب و نحوه اجاره آن⁽³⁾ بسیار مناسب و مورد پذیرش جامعه خراسان برای سالیان دراز قرار گرفت. به دلیل همین اهمیت است که قسمت اعظم قوانین آب در اروپا را نیز اقتباس از نظامات شرقی دانسته اند.⁽⁴⁾

خوارزمی از دیوان آب با تشکیلات مختلف آن یاد می کند که به امور آبیاری و بخش آب در املاک زراعی و جریان رودها و سدها دقت داشته اند. این دیوان هم چنین در گندن و لای رویی کردن قناتها که اساس کشاورزی و موجب زیادتی در آمد بود، نظارت دقیق می کرده است.⁽⁵⁾ با توجه به کمبود آب و لزوم نظارت دقیق و علاقه طاهریان به استفاده مطلوب از قنات، بسیاری از این اصلاحات و تشکیلات دیوان آب که خوارزمی آن را از رسوم متداول در شهر مرو دانسته، در آن عصر نیز رایج و متداول بوده است.⁽⁶⁾

خراج و میزان دریافت آن از شهرهای خراسان

ضرورت وجود دیوان خراج در زمان طاهریان، موجبات توجه به آن را برای برقراری روندی مطلوب در دریافت مناسب مقدار خراج می طلبید. سخنان طاهر به فرزندش عبدالله درباره نحوه دریافت خراج، نشان دهنده انصاف طاهریان در انجام این عمل است. طاهر در اهمیت توجه به مسأله خراج به فرزندش این چنین سفارش کرده بود:

«به کار مهم خراج نیک عنایت کن، چه بدان کار رعیت راست می شود و بهبود می پذیرد و خدا

ص: 288

1- تاریخ گردیزی، ص 302.

2- ابوبکر محمد بن الحسین الحاسب الکرجی، استخراج آبهای پنهانی، ترجمه حسینی خدیو جم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، 1373، ص 13.

3- Richard w. Bulliet, "Medieval Nishapur", Studia Iranica, E.J. Brill, Leiden, 1979, P.84-1

4- تمدن اسلام در قرن چهارم هجری، ص 185.

5- مفاتیح العلوم، صص 69-71.

6- همان، صص 69-70.

آن را مایه ارجمندی و سرفرازی اسلام و سبب توانگری و برتری مسلمانان قرار

داده است. برای دشمنان اسلام خواری و خشم نهفته عاجزانه ای و برای کافران مذلت و کوچکی است. پس در تقسیم خراج میان خراجگزاران روش حق و برابری و دادگری پیش گیر چنان که نباید از میزان خراج شریف به علت شرف، یا توانگر به سبب توانگری وی دیناری بکاهی و حتی نسبت به هیچ یک از خواص و حاشیه نشینان و کاتبان درگاه خویش نباید در این باره چشم پوشی کنی، ولی به هیچ رو روا نیست بیش از توانایی و طاقت مردم از آنان خراج گرفت و ایشان را آن چنان مکلف ساخت که از حد معینی خراج تجاوز کند و به افراط گری و ستمگری منجر شود»⁽¹⁾.

بذل توجه طاهریان به مسأله خراج سبب شده بود تا عبدالله نیز از نظر شعرا در مورد مالیات و خراج شخصی عالم و بصیر معرفی شود.⁽²⁾ ثروت و درآمدهای هنگفت طاهریان در زمان عبدالله بن طاهر⁽³⁾ می توانست مانع از آن شود که آنها به روشهای خشونت آمیز مانند زمان حکومت علی بن عیسی در خراسان برای دریافت خراج اقدام کنند. کمک عبدالله به مردم سیستان در وقت قحطی و تنگدستی و همچنین توجه او به رونق کشاورزی و مدارای با برزگران، سیاست مطلوبی را برای دریافت خراج می طلبید. به همین علت گزارش منابع پیرامون مقدار خراج شهرهای مختلف خراسان در زمان عبدالله بن طاهر با توجه به خشنودی از سیرت نیکو و عدل و داد وی،⁽⁴⁾ نشانه رضایت آنان از میزان خراج است. سه گزارش از میزان مالیات خراسان، توسط ابن خلدون، قدامه بن جعفر و ابن خردادبه ارائه شده

ص: 289

1- - مقدمه ابن خلدون، ص 602؛ تاریخ طبری، ج 13، ص 5700.

2- - النجوم الزاهرة، ص 193.

3- - عبدالله در هنگام مرگ چهل میلیون درهم نقدینگی در منزل خود داشت، علاوه بر آنچه در بیت المال مسلمین بود. ر.ک: النجوم الزاهرة، ص 201؛ عصر المأمون، ص 317.

4- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 508؛ سیاستنامه، ص 63؛ تاریخ مدینه دمشق، ص 241.

است. در این میان، گزارش ابن خلدون که مربوط

به یکی از سالهای 204ه/ 819 م و 209ه/ 824 م می باشد، با صورت حساب مالیاتی ابن خردادبه که مربوط به سالهای 211ه/ 826 م و 212ه/ 827 م بوده، متفاوت است. از سوی دیگر، فون کرم صورت خراج گزارش شده ابن خلدون را مربوط به زمان هادی

می داند، نه به زمان خلافت مأمون. (1) قدامه بن جعفر نیز از صورت مالیاتی خود در سال 225ه/ 839 م گزارش می دهد، هر چند وی ذکری از شهرهای خراسان و مقدار خراج هر یک از شهرها به طور جداگانه ارائه نمی دهد. در این میان، ابن خردادبه که کتاب خود

را در سال 232ه/ 846 م نگاشته اشاره دقیق تری بر مقدار خراج هر یک از شهرهای خراسان و مناطق مربوطه دارد (2). بنابراین، صورت مالیاتی وی در ذیل نقل می شود:

نام شهر میزان مالیات ری ده هزار هزار درهم مقومس دو هزار هزار و صد و نود و شش هزار درهم گرگان (جرجان) و توابع ده هزار هزار و صد و هفتاد و شش هزار و هشتصد درهم کرمان پنج هزار هزار درهم خراج سیستان شش هزار هزار و هفتصد و هفتاد و شش هزار درهم طبسین صد و سیزده هزار و هشتصد و هشتاد درهم قهستان هفتصد و هشتاد و هفت هزار و هشتصد و هشتاد درهم نیشابور چهار هزار هزار و صد و هشت هزار و نهصد درهم طوس هفتصد و چهل هزار و هشتصد و شصت درهم ابیورد هفتصد هزار درهم نسا هشتصد و نود و سه هزار و چهارصد درهم سرخس سیصد و هفت هزار و چهارصد و چهل درهم مرو شاهگان یک هزار هزار و صد و

ص: 290

1- - فون کرم، به نقل از جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، صص 261-262.

2- - المسالك و الممالک، صص 31-34.

دوانیق چهل و هشت هزار و ششصد و شصت و نه و ثلث و یک پنجم درهم مرورود چهارصد و بیست هزار و چهارصد درهم بادغیس چهارصد و چهل هزار درهم هرات، اسفزار، اسفیدنچ یک هزار هزار و صد و پنجاه و نه هزار درهم پوشنگ پانصد و پنجاه و نه هزار و سیصد و پنجاه درهم طالقان بیست و یک هزار و چهارصد درهم غریشستان صد هزار درهم و دو هزار رأس گوسفند طخارستان زم صد و شش هزار درهم فاریاب پنجاه و پنج هزار درهم جوزجان صد و پنجاه و چهار هزار درهم خطلان، بلخ و سعد خره صد و نود و سه هزار و سیصد درهم خلم دوازده هزار و سیصد درهم قبرونمش چهار هزار درهم ترمذ دو هزار درهم سمنگان دوازده هزار و ششصد درهم ریو شاران ده هزار درهم بامیان پنج هزار درهم برمخان و جومرین و بنجاردویست و شش هزار و پانصد درهم ترمذ چهل و هفت هزار و صد درهم بینقان سه هزار و پانصد درهم کزان چهار هزار درهم شقنن چهل هزار درهم

و خان بیست هزار درهم مندجان دو هزار درهم آخرون سی و دو هزار درهم کست ده هزار درهم نهم بیست هزار درهم چغانیان چهل و هشت هزار و پانصد درهم با سارا هفت هزار و سیصد درهم واشجرد هزار درهم عندمین و زمشان دوازده هزار درهم و سیزده رأس چهار پا کابل دو هزار هزار و پانصد درهم و از اسرای غز دو هزار تن به ارزش ششصد هزار درهم نسف نود هزار درهم کسّصد و یازده هزار

و پانصد درهمتتم پنج هزار درهم رستای رویان دو هزار و دویست و بیست درهمافنه چهل و هشت هزار درهم خوارزم و کردر چهار صد و هشتاد و نه هزار درهم خوارزمی آمل دویست و نود و سه هزار و چهارصد درهم بخارایک هزار و صد و هشتاد و نه هزار و دویست درهم غطریفی سغد یک هزار هزار و هشتاد و نه هزار درهم محمدی خراج اسروشنه پنجاه هزار درهم چاچ و معدن نقره ششصد و هفت هزار و صد درهم مسیعی خجند صد هزار درهم مسیعی

مجموع خراج خراسان چهل و چهار هزار هزار و هشتصد و چهل و شش هزار درهم به اضافه سیزده رأس چهار پا و دو هزار گوسفند و دو هزار تن اسیر غز و هزار و صد و هشتاد و هفت پیراهن کرباسی و هزار و سیصد قطعه آهن.

قدامه بن جعفر خراج خراسان را با قیمت اسیران، گوسفندان و کرباسها که عبدالله بن طاهر در سال 221ه/835م دریافت کرده بود، مجموعاً سی و هشت میلیون درهم می داند. (1) البته اگر به فهرست قدامه بن جعفر، مناطق دیگری چون کرمان، ری، گرگان، قومس را که ابن خردادبه مالیات آن را جزو مالیات خراسان آورده، بیفزاییم، می توانیم

معادل همان چهل و پنج میلیون درهمی را که ابن خردادبه برای مالیات خراسان نقل کرده است نیز برای نوشته قدامه بن جعفر در مورد مالیات خراسان در نظر بگیریم. (2)

یعقوبی در مورد مقدار خراج طاهریان از خراسان می نویسد:

«خراج خراسان در هر سال از همه نواحی به جز خمسهایی که از مرزها به دست می آمد، به چهل میلیون درهم می رسید که آل طاهر

ص: 292

1- - قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص 141.

2- - کتاب الخراج، ص 162.

همه اش را در راهی که صلاح می دیدند، مصرف می کردند و علاوه بر اینها از عراق هم به جز هدیه ها سیزده میلیون درهم برای ایشان فرستاده می شد»⁽¹⁾.

با توجه به سخن یعقوبی، طاهریان سالانه پنجاه و سه میلیون درهم درآمد داشته اند و اگر خراج طبرستان⁽²⁾ را که در زمان عبدالله بن طاهر به وی واگذار شده بود، به این مبلغ بیفزاییم، درآمد طاهریان رقمی معادل پنجاه و هفت میلیون درهم بوده است. به همین دلیل، قدامه بن جعفر، عبدالله را بسیار ثروتمند معرفی کرده است.⁽³⁾ به واقع اگر تمامی این پولها به بغداد فرستاده می شد، طاهریان در ثروت خود آوازه ای به دست نمی آوردند.

سخن یعقوبی مبنی بر تعلق تمامی خراج خراسان به آل طاهر با توجه به دلایل دیگر نیز پذیرفتنی است. چرا که مأمون از همان آغاز، طاهر را با مساعدتهای مالی برای برقراری امنیت به خراسان فرستاد.⁽⁴⁾ پیش از او نیز با توجه به اوضاع آشفته خراسان، یحیی بن خالد برمکی گفته بود وضع خراسان به شکلی است که باید بدانجا پول فرستاد، نه آن که درآمدی از خراسان روانه بغداد شود.⁽⁵⁾ بنابراین، طاهریان برای حفظ مرزهای خراسان و برقراری امنیت از مساعدتهای مالی خلیفه گاه بنا بر ضرورت بهره مند می شدند.⁽⁶⁾ تا آن جا که معتصم در پرداخت خراج طبرستان توسط مازیار به عبدالله بن طاهر اصرار داشت، چرا که این خراج را متعلق به خراسان و عبدالله می دانست.⁽⁷⁾ از سوی دیگر، در زمان واثق نیز آن هنگام که قرار بود اسحاق بن ابراهیم را به جای عبدالله بن طاهر به حکومت خراسان بفرستد، برایش پنج میلیون درهم کمک مالی در نظر گرفت.⁽⁸⁾ طاهریان گاه به هنگام ضرورت از سوی خلفای

ص: 293

1-- البلدان، صص 85-86.

2-- کتاب الخراج، ص 162.

3-- کتاب الخراج، ص 141.

4-- تاریخ ذهبی، حوادث سنه 201 تا 210ه، ص 19؛ النجوم الزاهرة، ص 178.

5-- الوزراء والکتاب، ص 290.

6-- تاریخ طبری، ج 14، ص 5958.

7-- تاریخ طبری، ج 13، ص 5890.

8-- الدیارات، ص 141.

بغداد حمایت مالی می شدند، چنان که در ماجرای تصرف اموال افشین توسط عبدالله بن طاهر در نیشابور، وی به افشین سردار خلیفه اعلام کرد: «اگر این مال از تو نبوده، من آن را به سپاه خویش دادم، به جای مالی که امیر مؤمنان هر سال به نزد من می فرستد و اگر مال چنان که این قوم گفته اند، از آن تو باشد، وقتی مال از جانب امیر مؤمنان آمد، پس می دهم» (1). سخن یعقوبی و طبری با توجه به عدم صراحت منابع در پرداخت تمامی خراج خراسان توسط طاهریان به بغداد، حکایت از آن دارد که طاهریان بیشتر به فرستادن هدایا و نیز مقداری از خراج دریافتی

خراسان برای خلفا اقدام می کردند. (2)

تجارت

موقعیت جغرافیایی خاص خراسان، موجبات رونق تجارت را از قدیم الایام در این منطقه فراهم ساخته بود. راه ابریشم که قدیمی ترین راه ارتباطی خراسان با نواحی شرقی

و غربی بود، در مسیرهای مختلف خود از شهرهای خراسان عبور می کرد. راههای هرات، نیشابور و ری که خود به شاخه های مختلف تقسیم می شد، از دوران ساسانی رونق قابل توجهی به بعضی از شهرهای این منطقه داده بود. بسیاری از این راههای ارتباطی در زمان طاهریان همچنان مورد استفاده بود، چنان که منابع جغرافیایی قرن سوم

هجری از وجود این راهها و منزلگاه های مختلف شهرهای خراسان یاد کرده اند. (3) در

لابه لای منابع هیچ اشاره ای به روابط بازرگانی طاهریان با چین نشده است، اما سغدیان

که ارتباط طولانی و گسترده ای با جاده ابریشم داشتند، (4) در این ایام احتمالاً روابط تجاری خود را با شهرهای خراسان همچنان حفظ کرده بودند. فعال بودن راههای تجاری در قرن دوم هجری باعث

ص: 294

1- تاریخ طبری، ج 14، ص 5923.

2- تاریخ طبری، ج 14، ص 6141؛ مروج الذهب، ص 532؛ تاریخ گردیزی، ص 303.

3- المسالک والممالک، ص 26؛ کتاب الخراج، صص 41-45.

4- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 2، ص 220.

تحولات زیادی در جامعه شد، به گونه ای که بازرگانی از مهمترین ارکان زندگی اقتصادی آن عصر گردید. این رشد تا حد زیادی مرهون توسعه راههای ارتباطی بوده است. (1) آبادانی راههای خراسان به همراه توجه طاهریان به ایجاد امنیت و آسایش برای کاروانهای تجاری از جمله عوامل رونق تجارت در عصر طاهری محسوب می شد. عبدالله بن طاهر بیش از دیگران به امر تجارت و آبادانی راهها توجه نشان داد. وی کاروانسراها را آباد کرد و موقوفاتی را برای حفظ آنها اختصاص داد، (2) چنان که برای رباط فراوه که شهری در حدود بیابان و غزان بود (3)، روستاهایی را در

حوالی نیشابور وقف کرد. (4) رونق تجارت در این مناطق از موجبات هدایت مردم به انجام عمل خیر آن هم بیشتر در راستای ایجاد رباطها بود، به گونه ای که به گفته برخی از منابع

در ماوراءالنهر بیش از ده هزار رباط وجود داشته که علفه چهار پا و طعام مسافر در آن

جا مهیا بوده است. (5) هر چند این رقم اغراق آمیز جلوه می نماید، ولی می تواند دلیلی بر افزونی وجود رباطها در این ناحیه باشد.

در میان شهرهای خراسان از نظر بازرگانی مرو به عنوان شاهراه تجارتی منطقه از اهمیت زیادی برخوردار بود، (6) زیرا راه اصلی تجاری از بغداد به همدان، ری و سپس به نیشابور می رسید، از آن جا از طریق سرخس به مرو می رفت. راه مرو به دو شاخه تقسیم می شد، یک راه از شمال شرق به بخارا و سمرقند و راه دیگر از سمت جنوب شرقی به مرورود و بلخ می رفت. (7) ظاهراً در زمان طاهریان، مسیر راه سرخس به مرو چندان امنیتی نداشته، چون یعقوبی از ساخت قلعه هایی در

ص: 295

-
- 1- - صباح ابراهیم سعید الشیخی، اصناف در عصر عباسی، ترجمه هادی عالم زاده، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1362، ص 12-13.
 - 2- - النجوم الزاهرة، ص 201.
 - 3- - سفرنامه ابن حوقل، ص 179.
 - 4- - الاعلاق النفیسه، ص 199.
 - 5- - سفرنامه ابن حوقل، ص 196؛ المسالك و الممالک، ص 228.
 - 6- - تذکره جغرافیایی ایران، ص 81-82.
 - 7- - تذکره جغرافیایی ایران، ص 82.

کنار منازل و رباطهای تجارتی این منطقه یاد می کند که اهالی در مقابل هجوم ترکان در آن قلعه ها از خود دفاع می کردند. (1)

بخارا شهری بود که در اوایل دوره اسلامی به تجارت و بازرگانی مشهور بود و اعراب مسلمان آن شهر را «مدینه التجار» می گفتند. هرات نیز به منزله قلب خراسان، محل تقاطع راهها و کاروان های تجاری بود، چنان که آن را دروازه خراسان و سیستان و پارس شمرده اند. (2) نیشابور در میان شهرهای خراسان، رونق تجاری خود را از زمان طاهریان گسترش داده بود، چنان که بعدها انبار گاه مال التجاره فارس، کرمان و هند شد. (3) همچنین

در سایه این تجارت بود که مردم آن، ثروتمندترین مردمان خراسان به شمار می رفتند، (4)

تا آن جا که حاکم نیشابوری در وضع بازرگانان این شهر می نویسد:

«محلّه نصرآباد، اعلا شهر بود بزرگ و عریض محلّ علما و تجار بود. امام حاکم گفت: چل بازرگان بودند در آن به وقت عبدالله بن طاهر به هر عیدی یکی از ایشان اهل شهر را

دعوتی کردی که همه خلایق شهر را فرا رسیدی عبدالله بن طاهر پرسید که از آن جماعت کدام طعام دهنده تر است و طریق تر گفتند: حسین بن محمد نصرآبادی. او را حاضر کرد و از رسوم دعوت و عادت ایشان پرسید فصلی بگفت در ترتیب دعوت که عبدالله از آن تعجب کرد و جاه و مال و حشمت و دعوی سخاوت نفس او پیش وی اندک نمود. گفت: خراب مباد شهری که در او چنین ارباب مروت باشد». (5)

موقعیت مالی بازرگانان در زمان عبدالله، نشانه رونق تجارت و فعالیت های بازرگانی در نیشابور است. به همین دلیل، ابن حوقل در توصیف بازارهای نیشابور

ص: 296

1- - البلدان، ص 55.

2- - تاریخ بخارا، ص 30.

3- - احسن التقاسیم، ص 475.

4- - سفرنامه ابن حوقل، ص 186.

5- - تاریخ نیشابور، ص 201.

در ایام خود می نویسد:

«بهترین آنها دو بازار است به نامهای مربعه الکبیره و مربعه الصغیره که از مربعه به سوی مغرب روی بازار تا مقابر حسینین کشیده شده و در میانه این بازارها کاروانسراها و فندق هاست که بازرگانان در آن جا برای تجارت می نشینند و نیز خانبارهایی برای داد و

ستد وجود دارد. هر کاروانسرای دارای کالاهایی بخصوص است و کمتر کاروانسرای است که به بازارهای بزرگ همانند خود شبیه نباشد. در این کاروانسراها توانگران و صاحبان کالاهای بزرگ و اموال فراوان سکونت دارند و برای دیگران که توانگر نیستند، کاروانسراها و خاناتی دیگر است و صاحبان حرفه و صنعت در دگانهها و حجره های آباد و حانوتهها هستند از قبیل کلاه سازان که در بازار مخصوص به خودشان هستند و تنها یک کاروانسرا نیست، بلکه حانوتهها و حجره هایی پر از آنان است و همچنین است کفشگران و خرازان و ریسمانگران متعدد که در بازارهای مخصوص به خودشان در کاروانسراهایی به کار اشتغال دارند»⁽¹⁾.

اگر چه گزارش ابن حوقل در بر گیرنده روزگاران چندی، همچون ظاهراً عهد طاهریان هم هست، ولی آنچه مسلم است آن که بازارهای نیشابور در زمان طاهریان رونق خاصی پیدا کرده بود، چنان که بعدهابعضی از همین بازارهای عهد طاهریان سر پوشیده شد.⁽²⁾ تجارت برده که به رونق اقتصادی ماوراءالنهر و خراسان کمک می کرد از جمله موارد گسترش ثروت خصوصی و عظیم طاهریان بود.⁽³⁾ ثعالبی برده را از جمله صادرات خوارزم دانسته است که قیمتی گران داشت،⁽⁴⁾ چنان که ابن خردادبه ارزش دو هزار برده ترک غز را که پادشاه کابل برای عبدالله بن طاهر فرستاده بود، ششصد هزار درهم دانسته

است.⁽⁵⁾ همچنین طاهر بن عبدالله در

ص: 297

1- - سفرنامه ابن حوقل، صص 167-168.

2- -1 Richard W. Bulliet "Midieval - Nishapur", P 81.

3- - تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 88.

4- - لطائف المعارف، ص 265.

5- - المسالک و الممالک، ص 32.

این رابطه فرمانی بدین مضمون به نمایندگانش صادر کرد: «هرگاه به یابوهای طخارستانی و استران برذعی و خران مصری و بندگان سمرقندی برخوردید، بی درنگ آنها را خریداری کنید و از ما نظر نخواهید». (1) این فرمان، بیانگر علاقه طاهریان به تجارت و سود سرشار حاصل از آن می باشد. اشاره ای که به بعضی محصولات مازاد شهرهای خراسان و عرضه آن به مناطق دیگر داشتیم، خود، حکایت از فعالیت کاروانهای تجارتي برای جابه جایی کالا در شهرهای مختلف دارد.

مسکوکات

پول عامل اصلی دادوستد بود. از میان مسکوکات طلا- و نقره تا قرن چهارم هجری / دهم میلادی، عیار قانونی در خراسان همان نقره بود. (2) گمان می رود از سال 266ه/480م بود که ضرب سکه طلا (دینار) در خراسان متداول شد. (3)

هر چند قدیمی ترین دینار ضرب شده در خراسان را مربوط به سال 220ه/835م می دانند. (4) در عصر

طاهریان، بیشتر سکه درهم (نقره) که وزن آن معادل «97/2» گرم بوده است (5)، به حد وفور در خراسان وجود داشت و ابزار اصلی داد و ستد نیز به شمار می رفت. بعضی از والیان خراسان به ضرب سکه در شهرهای بلخ، هرات، سمرقند و مرو می پرداختند، (6) چنان که سکه هایی از والیان خراسان، چون عبدالملک بن یزید خراسانی (159ه/775م)، جعفر بن محمد (171ه/787م) علی بن عیسی (180ه/796م) و غسان بن عباد (202ه/817م) به دست آمده است. (7) بنابراین، پیش از طاهریان این گونه مسکوکات در خراسان رواج داشته است. از جمله سکه غطریفی که منسوب به غطریف بن عطا حاکم خراسان در سال 185ه/801م بود. در سال 200ه/815م بیست درهم نقره برابر با هشتاد و پنج درهم غطریفی بود که این درهم تا قرن ششم

ص: 298

-
- 1- لطائف المعارف، ص 201
 - 2- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 2، ص 237.
 - 3- تاریخ طبری، ج 15، ص 6546.
 - 4- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 321.
 - 5- والتر هینتس، اوزان و مقیاسها در اسلام، ترجمه و حواشی غلامرضا ورهرام، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1368، ص 2.
 - 6- اسپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 2، ص 249، فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 321.
 - 7- زامباور، نسب نامه خلفا و شهریاران، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران: خیام، 1356، صص 77-78.

هجری در بخارا رواج داشته است. (1) در میان مسکوکات طاهریان فقط در سکه هایی که سال 206هـ/ 2-821م توسط طاهربن حسین ضرب شده نام خلیفه حذف گردیده است (2) و مابقی سکه های نقره آنان منحصرأً به نام خلیفه ضرب می شد. (3) بر روی سکه عباسیان و طاهریان لاله الا الله وحده لا شریک له و در حاشیه دور آن بسم الله و نام شهر و سال ضرب آن آورده شده است. (4) بر روی سکه ها الله، محمد رسول الله، نام خلیفه و نام فرمانروای

طاهری ضرب شده است. در حاشیه روی سکه نیز جمله: محمد رسول الله، ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون ضرب شده است. (5) طاهر دوم در پشت سکه خود به همراه نام خلیفه نام ولیعهد را نیز ذکر کرده بود. (6) مهمترین دار الضرب های طاهریان در خراسان شهرهای بخارا، بست، بلخ، سجستان، سمرقند، شاش، نیشابور و هرات بود. (7)

فصل سیزدهم: اوضاع اجتماعی، مذهبی و تحولات فرهنگی خراسان در عصر طاهریان

اوضاع اجتماعی

گروههای اجتماعی و نحوه زندگی مردم

با ظهور اسلام در ایران انحصارطلبی ها و نظام بسته طبقاتی در دوران ساسانی کمرنگ گردیده و گروههای متنفد اجتماع ساسانی به جهت از دست دادن پایگاه های اقتصادی و سیاسی خود، موقعیت خویش را از دست رفته دیدند. با ظهور حکومت طاهریان، اقشار متنفدی از زمینداران بزرگ که خود را وارث صاحبان قدرت و اراضی عهد ساسانی می پنداشتند، در خراسان حضور داشتند. این گروه برجسته از درآمد و مکنت مالی مناسبی برخوردار بودند. (8) سخن برخی از منابع حکایت از آن دارد که حکام ولایات مختلف، از خویشاوندان و یا کسانی بودند که سابقه دوستی و آشنایی با خاندان طاهری داشته اند. (9)

بالاترین گروه متنفد اجتماعی این عصر در خراسان را قاعدتاً وابستگان خاندان

ص: 299

- 1- تاریخ بخارا، ص 51.
- 2- عصر زرین فرهنگ ایران، ص 206؛ تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 84.
- 3- ریچارد فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی، 1365، ص 61.
- 4- ملک زاده بیانی، «تاریخ سکه در اسلام»، مجله معارف اسلامی، شماره اول، دوره جدید، زمستان 1352، ص 44؛ سید جمال ترابی، سکه های اسلامی ایران، تبریز، انتشارات مهد آزادی، 1373، ص 310.
- 5- محمد پیامبر خدا فرستاده شد برای هدایت و اینکه دین حق را بر همه ادیان ظاهر سازد هر چند برای کافران ناخوشایند باشد. آیه 33 از سوره توبه. این آیه بر حاشیه پشت اکثر سکه های اموی و عباسی ضرب شده است. شمس اشراق، نخستین سکه های امپراتوری اسلام، اصفهان، خدمات فرهنگی استاک، 1363، ص 25.
- 6- اشپولر، همان، ص 254.
- 7- جواد عقیلی، دارالضرب های ایران در دوره اسلامی، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، 1377، ص 421.
- 8- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 62.

9- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، صص 58-59؛ تاریخ گردیزی، ص 299.

طاهری تشکیل می دادند. اینان به جهت وابستگی به حکومت از موقعیت سیاسی و اقتصادی قابل توجهی برخوردار بودند. بعد از آنها دهقانان به عنوان گروه بازمانده از

طبقه اجتماعی و اشرافی پیش از اسلام، در قرون نخستین اسلامی موقعیتی به مراتب فراتر از گذشته برای خود به دست آوردند. حضور و نفوذ آنان در خراسان همچون مناطق دیگر چشمگیر بود و والیان خراسان از همان آغاز با آنان مدارا و در رعایت حال آنان تلاش می کردند. (1) از سوی دیگر، همکاری و خدمت دهقانان خراسان چون خاندانهای کامگاریان (2) و میکالیان (3) با حکومت طاهریان نشان دهنده توفیق اجتماعی آنها در این زمان بوده است. (4) دهقانان به عنوان یکی از گروههای متنفذ و دارای جاهت ملی در اجتماع خراسان، در طول قرون اولیه، موقعیت و نفوذ اقتصادی و اجتماعی خود را همچنان حفظ کرده و در نظر مردم پایگاه اجتماعی رفیعی به دست آورده بودند. در برابر اقشار متنفذ اجتماع، اقشار محروم و فاقد پایگاه اجتماعی به ویژه غلامان و بندگان ترک

نیز در خراسان عصر طاهریان دیده می شدند. این غلامان را بازرگانان از جانب ترکستان

با خود می آوردند. (5) از میان آنان پسران را برای خدمت در خانه یا سپاه و دختران را برای هنر و زیبایی و همچنین کار در منزل می خریدند. (6) گاه نیز این غلامان و کنیزکان را به یکدیگر هدیه می دادند، چنان که عبدالله بن طاهر وعده اعطای غلامی را به دعبل بن علی داد. (7) بندگان آغاز نیز که هر ساله از سوی کابله شاه برای عبدالله بن طاهر ارسال می شدند، (8) توسط طاهریان یا به بغداد فرستاده می شدند و یا در دربارهای خود از وجود آن ها استفاده می کردند. (9) مسلم است که در این زمان حضور غلامان در دربار و

ص: 300

-
- 1-- تاریخ بخارا، ص 81.
 - 2-- تاریخ گردیزی، ص 81.
 - 3-- تاریخ بیهقی، ج 2، تعلیقات، ص 972.
 - 4-- نفوذ این خاندان در دوره سامانیان نیز بدان حد بود که آنها چندان تمایلی به حفظ موضع قوی دهقانان در خراسان نداشتند و بر آن بودند تا در طول حکومت خود از نفوذ آنها بکاهند. ر.ک: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص 281.
 - 5-- فضائل بلخ، ص 47.
 - 6-- تاریخ تمدن اسلام، ص 889.
 - 7-- العقد الفرید، ج 1، ص 270.
 - 8-- المسالک و الممالک، ص 32.
 - 9-- تاریخ طبری، ج 14، ص 6216؛ تاریخ مدینه دمشق، ص 241.

خراسان به شدت روزگار بعدی به ویژه عصر سامانی نبوده است. (1)

گمان می رود که زنان در جامعه خراسان چندان آزادی عمل و حق مصاحبت نداشته اند، (2) چنان که محمد بن عبدالله بن طاهر قسم یاد کرد که نام مادرش یعنی همسر عبدالله را حتی نزدیکان دربار وی نیز نمی دانستند. (3) بنابراین، به رغم توجهی که به زن ایرانی به ویژه به عنوان مادر در داخل خانه می شد، وی در بیرون و بالاخص در منظر اجتماعی چندان مورد توجه نبوده است. به همین علت ازدواج بیوه زنان گاه با سرزنش و عدم رضایت همراه بود. (4) در مقابل، برای مردان ظاهراً هیچ منعی در تعدد ازدواج وجود نداشت. در خصوص نحوه زندگی، اقشار مختلف با توجه به توان اقتصادی خود، موقعیت های متفاوتی داشتند. بنابر گزارش برخی از منابع، یعقوب لیث به عنوان رویگر در سیستان هر ماه پانزده درهم مزد می گرفت. (5) به همین دلیل اگر مخارج معمولی یک خانواده را در زمان هارون الرشید سالیانه سیصد درهم بدانیم، (6) در خواهیم یافت که حقوق سالیانه یعقوب با توجه به مشکلات اقتصادی و سیاسی سیستان آن هم در زمان حکومت طاهر بن عبدالله بسیار ناچیز نبوده است. هر چند گزارشی همانند آنچه که ابن حوقل از مناصب و مشاغل عصر سامانی ارائه می دهد، (7) برای حکومت طاهری در دست نداریم، ولی در مجموع فرمانهای عبدالله و فراهم آوردن زمینه های لازم برای جلوگیری از ظلم و ستم بر رعایا، موجبات افزایش درآمد و رفاه آنها را برای یک زندگی نسبتاً مناسب فراهم ساخته بود.

جدا از روستاییان که بیشتر زندگی یکنواختی داشتند، وضعیت زندگی شهرنشینان دچار تغییراتی گردیده بود. در میان شهرنشینان، بازرگانان از موقعیت اجتماعی و ثروت زیاد برخوردار بودند. آنان

ص: 301

-
- 1- - سفرنامه ابن حوقل، ص 185.
 - 2- - اسلام در قرون وسطی، ص 276.
 - 3- - تاریخ طبری، ج 14، ص 6216.
 - 4- - تاریخ تمدن اسلام در قرن چهارم، ص 104.
 - 5- - تاریخ گردیزی، صص 304-305.
 - 6- - تمدن اسلان در قرون چهارم، ص 119؛ محمد مناظر احسن، زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی، 1370، ص 157.
 - 7- - سفرنامه ابن حوقل، صص 198-199.

و عریض بود، زندگی می کردند و در اعیاد مهم نیز اهالی شهر را طعام می دادند. (1) البته این مهمان نوازی، یکی از آداب و رسوم خاص مردم خراسان و ماوراءالنهر به حساب می آمد. در ماوراءالنهر هر توانگری می کوشید قصری بسازد و در آن به تأمین نیازمندیهای میهمانان خود پردازد. (2) در میان گروه بازرگانان، بزّازان و عطّاران وضع مالی بهتری داشتند و زندگی آنها در میان اهالی شهر مجلل تر بوده است. (3)

سرمایه و ثروت مردم با نوع زندگی و خوشگذرانی آنان رابطه ای مستقیم داشت. قاعدتاً بعضی از اعیان به میهمانی، شب نشینی و محافل شعر و موسیقی توجه نشان می دادند. در این مجالس، انواع تجمّل به کار گرفته می شد و میزبان و مهمانان ریشها را به روغن خوشبو و یا با گلاب معطر کرده و اتاقتها را نیز با بخور و عنبر خوشبو می ساختند. (4) ابوالفرج اصفهانی از مجالس شعر و موسیقی اسحاق بن ابراهیم بن مصعب یاد می کند (5) و عبدالله بن طاهر، (6) طاهر بن عبدالله (7) و محمد بن طاهر (8) با ندیمان خود چنین مجالسی را برگزار می کردند و اعیان نیشابور نیز به پیروی از آنان به چنین شیوه و اعمالی مبادرت می کردند.

توجه به رفاه حال عمومی، علاوه بر اقدامات حکّام طاهری، شامل کوششها و کمکهای عموم مردم نیز می گردید. مسائل اخلاقی و دستورهای دینی سبب می شد تا

آنان نسبت به مستمندان و برطرف کردن مشکلات آنان دلسوزی کنند. بنای موقوفات (9) و ساخت رباطهای مختلف برای اسکان مسافران (10)، همچنین طعام به مسکینان و بخشش به مستمندان (11)، نشانگر زندگی اجتماعی و مقتضیات آن در میان مردم خراسان روزگار طاهریان بوده است.

پوشاک

طرز پوشاک ایرانیان مورد

ص: 302

1- تاریخ نیشابور، ص 202.

2- سفرنامه ابن حوقل، 195.

3- تمدن اسلام در قرن چهارم هجری، ص 215.

4- فلیپ ک. حتی، تاریخ عرب، ج 1، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: حقیقت، 1334، صص 427-428.

5- برگزیده اغانی، ج 1، ص 598.

6- تاریخ مدینه دمشق، ص 241؛ الدیارات، صص 132-133.

7- الاغانی، الجزء 16، ص 149.

8- مروج الذهب، ج 2، ص 559؛ تاریخ گردیزی، ص 303.

9- - تاریخ گردیزی، صص 258-259.

10- - سفرنامه ابن حوقل، ص 196.

11- - تاریخ نیشابور، ص 201.

توجه بسیاری از اقوام بوده و یکی از آشکارترین نشانه های نفوذ گسترده فرهنگ ایرانی به شمار رفته است. حکام اموی و به خصوص عباسیان از طرز پوشش و لباس ایرانی تبعیت کردند تا جایی که کلاه سیاه و دراز ایرانی به نام قلنسوه

نیز در دربار منصور عباسی رواج یافت. (1) مورخان در قرن چهارم هجری / دهم میلادی اشاره ای به لباسها و نوع پوشش مردم خراسان داشته اند. این لباسها در زمان طاهریان نیز

مرسوم و متداول بوده است، زیرا در گذشته تحول نوع پوشش بسیار تدریجی صورت می گرفته است. از طرفی دیگر تفاوت چندانی میان پوشش مردمان بین النهرین با نواحی فارس، ری و بخت نمی توان در نظر گرفت. (2) به همین سبب بیشتر لباسها به گونه ای در قرن سوم هجری به ویژه در خراسان و ماوراءالنهر که ارتباط تجاری بیشتری با یکدیگر داشتند، یکنواخت بود. ابن حوقل می نویسد که مردم بخارا کلاه و قبا می پوشیدند. (3) و نیز مردم خوارزم کرته پوشیده و کلاه را کج می گذاشتند و کجی آن به شکلی بود که از مردم خراسان باز شناخته می شدند. (4) احتمالاً از سخن بالا، می توان فهمید که مردم خراسان

عموماً کلاهی بر سر می گذاشتند که از پوست بره و به رنگ سیاه بوده است. (5)

ظاهراً از زمان ابومسلم که فرمان داد سپاهیان خراسان جامه های سیاه بپوشند این رنگ بیشتر مورد استفاده مردم قرار گرفت و متداول شد. (6) قبا، شلوار، جوراب، طیلسان و موزه از جمله پوششهای مردم خراسان بود. در مورد لباس عبدالله بن طاهر نوشته اند که

او در پوشش خود از قبا، (7) شلوار، (8) طیلسان

1- تاریخ تمدن اسلام، ص 240.

2- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص 417.

3- سفرنامه ابن حوقل، ص 217.

4- همان، ص 209.

5- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص 415.

6- تاریخنامه طبری، ج 2، ص 1024.

7- الدیارات، ص 139.

8- فرج بعد از شدت، ج 2، ص 215.

اجتماعی در حکومت عباسیان، ص 61.

(1)- تاریخ طبری، ج

13، ص 5735؛ به جوراب موزج هم گفته می شد که همانا معرب واژه فارسی موزه است. ر.پ.آ.دزی، فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه حسینعلی هروی تهران: دانشگاه تهران، 1345، ص 388.

(2)- سفرنامه ابن حوقل، ص 186.

(3)- احسن التقاسیم، ج 2، ص 481.

(4)- جوامع الحکایات، جزء اول از قسم دوم، ص 263؛ ابن تغری آن راسه هزار شلوار دانسته است؛ النجوم الزاهرة، ص 197.

(5)- تاریخ طبری، ج

14، ص 6298.

(6)- محمد جواد گوهری، دعبل بن علی خزاعی، تهران: امیر کبیر 1368، ص 19.

(7)- بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 63.

(8)- الدیارات، صص 122-123.

(9)- زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، ص 84.

(10)- تاریخ یعقوبی، ج

2، ص 516.

(11)- فرهنگ البسه مسلمانان، ص 17.

(12)- الدیارات، ص 143.

(13)- تاریخ مدینة دمشق، ص 234.

(14)- احسن التقاسیم، ج 2، ص 477.

(15)- مفاتیح العلوم، ص 159.

(16)- احسن التقاسیم، ص 477.

(17) - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسية، ص 92.

(18) - تاریخ طبری، ج 13، ص 5692.

(19) - الدیارات، ص 123.

(20) - المسالك و الممالک، ص 208؛ سفرنامه ابن حوقل، ص 171.

(21) - احسن التقاسیم، ص 477.

(22) - تاریخ نیشابور، ص 212.

(23) - تاریخ بیهق، ص 278.

(24) - لطائف المعارف، ص 251.

(25) - تاریخ بیهق، ص 280.

(26) - تاریخ نیشابور، ص 212.

(27) - تاج، صص 121-122.

(28) - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسية، ص 92.

1- و موزه

2- استفاده می کرد. در مرو بعضی از علما طیلسان خویش را تنها به یک شانه حمل می کردند.

3- هرگاه یک فقیه نیز به درجه بالایی می رسید از او می خواستند تا طیلسان بر تن کند.

4- تهیه انواع جامه های ابریشمی و پنبه ای گرانبها در نیشابور، نوع پوشش در میان طبقه اعیان را متنوع می کرده است. به گونه ای که عبدالله بن طاهر از هزار و سیصد شلوار بدون بند در خزانه پدرش یاد می کند.

5- بعضی از این شلوارها آستر سمور داشت که بسیار گرانبها بوده است.

6- پالتو و لباسهایی از خز که بیشتر لباس زمستانی بود، در میان اشراف زیاد استفاده می شد، چنان که فضل بن سهل به دعبل بن علی، لباسی از خز بخشید که بیش از هشتاد اشرفی ارزش داشت و او هر یک را به هزار درهم فروخت.

7- همچنین طاهر بن حسین به مهزم بن فزر شاعر، ده پوستین خز بخشید.

8- لباس درباری متشکل از قبا با آستین اغلب از ابریشم زربافت بود. شابستی از لباس زربافت محمد بن عبدالله بن طاهر یاد می کند که قیمت آن هزار و پانصد دینار بوده است.

9- خلعتهایی که امرا و بزرگان به زیر دستان خود هدیه می دادند، نیز غالباً دارای ارزش فراوانی بود. خلعت در آغاز حکومت عباسیان به سه درجه تقسیم می شد: نوع درجه یک آن سیصد دینار و درجه دوم آن صد دینار و خلعت درجه سوم سی دینار ارزش داشت. گاه خلعتها

مشمول بر شماری از جامه ها چون عمامه، قمیص، و یک قبا که به شخص هدیه می دادند می شد.

10- خلفای عباسی از این خلعت ها برای طاهریان نیز می فرستادند.

11- جالب است که رنگ این لباس ها بیشتر سیاه بود.

12- با توجه به توان مالی و موقعیت اجتماعی مردم در عصر طاهریان، پوشش آنها از تنوع بیشتری برخوردار بوده است. خوراک گندم و جو، محصول عمده خراسان بود و به همین دلیل، نان غذای اصلی مردم به حساب می آمد،

13- که آن را اغلب در خانه می پختند.

14- در میان شهرهای خراسان، مردم مرو بهترین نان را می پختند.

15- خوارزمی از نان ضخیم و قالبی شکلی به نام فرنی یاد می کند که پس از پختن آن را با شیر و روغن و شکر مخلوط می کردند.

16- خوراک گوشتی مردم شامل گوشت گوسفند و سپس گوشت گاو می شد.

17- طاهریان به سبب علاقه ای که به شکار داشتند از گوشت پرندگان و حیوانات شکاری نیز استفاده می کردند.

18- ظاهراً غذاهای خراسانی با نوع بین النهرین آن تفاوت داشت، زیرا طاهر و فرزندش عبدالله در هنگام اقامت در بغداد، آشپزان مخصوص به خود داشتند تا غذاهای مورد علاقه آنها را بپزند.

19- اسحاق بن ابراهیم بن مصعب نیز چنین آشپزانی داشت که برای او حلیم و کباب می پختند.

20- اگر چه اطلاعاتی از میهمانیهای اعیان عصر طاهری و انواع غذاهای مرسوم در میان آنها در دست نداریم، ولی به طور معمول می بایست تفاوت آشکار در نوع خوراک طبقات مختلف جامعه وجود داشته باشد. میوه به عنوان یکی از مهمترین اقلام خوراکی مردم خراسان اهمیت بسیار زیادی داشت. وفور انواع میوه به ویژه خربزه،

21- انگور،

22- سیب،

23- انار

24-، گلابی

25-، و انجیر

26- در شهرهای خراسان امکان استفاده عموم مردم از میوه ها و محصولات تازه باغات را فراهم می آورد. از انواع شربت ها نیز به جای آب استفاده می شد.

27- جشن ها و تفریحات بسیاری از تفریحات متداول از دوران گذشته همچنان در جامعه عصر طاهری نیز مورد استقبال و توجه بوده است، چنان که بازی های نرد و شطرنج در نزد خلفا و طاهریان بسیار رواج داشته است.

28- علاوه بر آن، شکار عمده ترین تفریح طاهریان به حساب می آمد.

در دربار خویش مأمورهای مخصوص برای نگاهداری پرندگانی چون باز، داشت(1) و شکارچیان با تربیت شاهین و عقاب از آنها برای شکار آهو و پرندگان استفاده می کردند.(2) ابن طیفور گزارشی از شیوه شکار طلحه بن طاهر به همراه بازهای شکاری ارائه داده است.(3) نمایش و مسابقه اسب سواری در برخی مواقع برگزار می شد و طاهر خود گاهی اوقات در این مسابقه ها شرکت می کرد.(4) این امر به اقتباس از خلفا بود که میدانهای اسب دوانی را در اطراف و یا در میان کاخهای خویش بر پا کرده بودند. نخستین میدان را مهدی در بغداد ایجاد کرد.(5) در کنار اسب سواری، بازی ایرانی چوگان مورد توجه بسیاری از بزرگان و علاقه مندان قرار گرفته، یکی از سرگرمیهای عمده به شمار می رفت(6) چنان که معتصم با اسحاق بن ابراهیم چوگان بازی می کرد.(7)

جدا از این تفریحات، برگزاری بعضی از جشن ها عملاً مهمترین سرگرمی مردم خراسان بود. محفوظ مانند بعضی از سنتهای پایدار به ویژه با وجود زرتشتیان در خراسان، سبب شده بود تا جشن نوروز همچنان در نظر مردم از حرمت والایی برخوردار باشد. در نوروز، هدایایی برای خلفا نیز ارسال می شد(8) و تمامی مردم با

شادمانی و رقص(9)، شیرینی و حلوا برای خویش مهیا می کردند.(10) این جشن برای مدت شش روز در بغداد ادامه می یافت به گونه ای که تلاش معتضد در 284 هـ/ 879م برای جلوگیری از شادیهای زیاد مردم به نتیجه ای نینجامید و مردم را در شادی نوروز آزاد گذاشت.(11)

از میان اعیاد مذهبی مردم، عید قربان و عید فطر از اهمیت بیشتری برخوردار بود. در عید قربان گوسفند قربانی می کردند و این اعیاد را با تشریفات با شکوه جشن می گرفتند.

در عید فطر مردم در خانه ها و بازرگانان

ص: 305

-
- 1- - جوامع الحکایات، ص 359.
 - 2- - زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، صص 266-267.
 - 3- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 92.
 - 4- - المنتظم، ص 2851.
 - 5- - زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، صص 315-316.
 - 6- - تمدن اسلام در قرن چهارم هجری، جلد 2، ص 145.
 - 7- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5801.
 - 8- - تاریخ فخری، ص 313.
 - 9- - مقاتل الطالبیین، ص 544.
 - 10- - تاریخ طبری، ج 14، ص 6034.
 - 11- - زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، ص 349.

در دگانه‌های خویش مهمانی می دادند و این جشن تا سه روز ادامه داشت. (1) هم چنین دید و بازدید و زیارت بزرگان از رسومات مذهبی کهن مردم خراسان بوده است.

در میان جشنهای مردمی، جشن ازدواج از اهمیت بیشتری برخوردار بود. این مراسم به فراخور توان مالی افراد متفاوت برگزار می شد. مراسم ازدواج به عنوان پر خرج ترین

جشنهای دارالخلافت به شمار می رفت، چنان که عروسی مأمون با پوران که منابع از آن سخن ها گفته اند، هفتاد میلیون درهم خرج برداشت. (2) جشنها و مراسم مذهبی و غیر مذهبی در وقت امنیت و رفاه مردم به شکل با شکوه تری صورت می پذیرفت. گاه عامه مردم در جشنهای خانوادگی سعی می کردند اظهار تجمل کنند و بیش از آنچه که واقعاً داشتند، خرج کنند. (3) مردم خراسان در ایام حکومت طاهریان به اعیاد و جشنهای مذهبی و رسوم زمان خود ارجح می نهادند و به برگزاری این جشن ها توجه خاصی می کردند.

اوضاع مذهبی

اقلیتهای دینی و برخورد طاهریان با علویان

در پیش از اسلام، موقعیت خاص جغرافیایی خراسان، زمینه های پذیرش ادیان بزرگ را فراهم ساخته بود. در دوران حکومت طاهری، وجود پیروان ادیان یهود و مسیحیت و زرتشتی در خراسان، با توجه به سابقه حضور آنها در این مناطق، امری طبیعی بود.

مسیحیان از دوره ساسانی، حضوری گسترده در جامعه ایران داشتند. در میان آنان، فرقه نسطوری - که از نظر عقیدتی با جامعه مسیحی بیژانس متفاوت بودند - بیشتر، نواحی دورتر از امپراتوری روم را برای تبلیغ آیین خود می جستند. برای همین منظور، خراسان در قبل از اسلام اهمیت لازم را در نظر آنها داشت. (4) در قرن چهارم هجری نیز گزارشهایی از وجود

ص: 306

1- - همان، ص 341.

2- - تمدن اسلام در قرن چهارم هجری، ص 167.

3- - همان، ص 167.

4- - آثار الباقیه، ص 390.

مسیحیان و کلیساهای آنها شده است. اصطخری و ابن حوقل نگاشته اند که در بالای کوه هرات، آتشکده ای به نام «سرشک» وجود داشته است و در فاصله آن آتشکده با شهر، کلیسای مسیحیان بنا شده بود. (1) همچنین در شهر طراز نیز تا سال 280ه/ 893م به هنگام ورود امیر اسماعیل به این شهر هنوز مردم مسیحی بودند و کلیسای بزرگی برای خود داشتند. (2)

یهودیان نیز اقلیت دیگری بودند که از دوره ساسانی در خراسان حضور داشتند. در منابع قرن چهارم هجری آمده است، در خراسان شمار یهودیان بسیار بیشتر از مسیحیان است. (3) پیشه یهودیان قبل از هر چیزی ظاهراً کسب و تجارت بود و در مناطق مختلف محله ای ویژه که «یهودیه» نامیده می شد، به آنان اختصاص داشت. (4) یعقوبی نیز

شهر آنها را «یهودان» نامیده است. (5)

در قرن سوم در میان پیروان سایر ادیان، زرتشتیان هنوز جایگاه و نفوذ ویژه ای در شهرهای خراسان داشتند. مقدسی از وجود طبقات گوناگون زرتشتیان خراسان در قرن چهارم یاد می کند. (6) ابن حوقل نیز از آتشکده ای آباد به نام سرشک در هرات سخن می گوید. (7) قرآینی گواه بر این است که با زرتشتیان در ایام حکومت طاهری به عدالت رفتار می شده است، چنان که عبدالله بن طاهر پسر عمش را به سبب خیانت به یک زرتشتی در کرمان - که از جمله مراکز نفوذ زرتشتیان بود- مجازات کرد. (8) عبدالله علاوه بر آن با بعضی از زرتشتیان رابطه نزدیک و دوستانه ای برقرار کرده بود. (9) به همین علت

گمان می رود که آنها در امور حکومت با طاهریان همکاری می کردند، چنان که ابن اسفندیار از مشاور و همکار زرتشتی محمدبن اوس نایب طاهریان در اداره امور طبرستان یاد

ص: 307

-
- 1- - المسالک والممالک، ص 210؛ سفرنامه ابن حوقل، ص 173.
 - 2- - تاریخ بخارا، ص 118.
 - 3- - احسن التقاسیم، ج 2، ص 473.
 - 4- - تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 1، ص 393.
 - 5- - البلدان، ص 62.
 - 6- - احسن التقاسیم، ص 473.
 - 7- - سفرنامه ابن حوقل، ص 173؛ المسالک والممالک، ص 210.
 - 8- - روضات الجنات، ص 252.
 - 9- - وفيات الاعیان، ج 1، صص 421-422.

طاهریان و برخورد با علویان

خراسان از جمله مناطق خلافت اسلامی بود که مردم آن توجه و علاقه ای نسبت به علویان اظهار می کردند. یکی از عوامل دعوت بنی عباس و شعار «الرضامن آل محمد صلی الله علیه و آله» و سپس پیشرفت کار ابومسلم در خراسان، ناشی از همین علاقه مندی مردم به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. قیام شریک بن شیخ المهری در بخارا پس از پیروزی نهضت عباسی قابل توجه بود. وی می گفت: «ما از رنج مروانین اکنون خلاصی یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی

باید. فرزندان پیغمبر باید که خلیفه پیغمبر بود». (2) این واکنش نشان داد که منظور از آل محمد صلی الله علیه و آله بیشتر علویان بوده است. بنابراین، اعتقاد و باور کلی مردم خراسان نیز نسبت به علویان می توانسته از جمله عوامل انتخاب علی بن موسی علیه السلام به ولایتعهدی از سوی مأمون به شمار رود. ولایتعهدی امام رضا علیه السلام در خراسان و ضرب سکه به نام ایشان، خود در جلب حمایت و گرایش بسیاری از مردم به سوی علویان نقش مهم به جای گذاشته بود. تا آن جا که شهادت امام نیز تأثیری در عدول آنها از جانبداری علویان نشد.

به همین دلیل، طاهریان زمانی قدرت را در خراسان به دست گرفتند که دلهای مردم خراسان نسبت به شخصیت امام و علویان نسبتاً متمایل و دوستدار بود. روایتی مبنی بر گرایش خاندان طاهری به سوی علویان ذکر شده است و شاید این علاقه در نتیجه تمایلات قبلی، از همان آغاز حضور طاهریان در خراسان و یا در راستای همسویی با سیاستهای مأمون وجود داشته است. بیهقی از بیعت طاهر بن حسین با امام رضا علیه السلام

ص: 308

1- تاریخ طبرستان، ص 224.

2- تاریخ بخارا، ص 86.

سخن به میان می آورد. وی ظاهراً مأمور فراخواندن و دعوت امام از مدینه به مرو بود. بنابراین، او را نخستین کسی دانسته اند که با امام رضا علیه السلام بیعت کرده است به گزارش بیهقی:

«در شب طاهر نزدیک وی (امام) آمد سخت پوشیده و خدمت کرد نیکو و بسیار تواضع نمود... و می گفت نخستین کس منم که به فرمان امیرالمؤمنین خداوندم تو را بیعت خواهم

کرد. و چون من این بیعت بکردم با من صد هزار سوار و پیاده است، همگان بیعت کرده باشند»⁽¹⁾.

طبری نیز از محمدبن ابی العباس برادر زن طاهر بن حسین یاد می کند که در نزد مأمون از شیعه طرفداری می کرد.⁽²⁾ علاوه بر آن داماد طاهر نیز در هنگام سفر به حج مکرر خواستار ملاقات با حسن بن علی بن فضال از شاگردان امام رضا علیه السلام شده بود.⁽³⁾

توجه خانواده طاهر به سوی علویان، همراه با اقدام طاهر بن حسین در هنگام انداختن نام مأمون از خطبه و در قبال آن، خطبه خواندن به نام یکی از علویان،⁽⁴⁾ شاید بتواند دلیلی بر توجه و علاقه طاهریان به علویان به حساب آید.

اشاره آشکار منابع بر اظهار تمرد و حذف نام مأمون از خطبه نماز جمعه توسط طاهر در سال 207ه/822م ضرورت توجه او به جانب علویان را که در خراسان پایگاه و طرفداران زیادی نیز داشتند، به دنبال داشت. از سوی دیگر، طاهر در مخالفت با مأمون می بایست جایگزینی را برای نام خلیفه بیابد. بدین صورت علویان به دلیل سابقه طولانی در خراسان و نیز دشمنی با عباسیان بهتر می توانستند مورد توجه طاهر بن حسین قرار گیرند. شاید در راستای دعوت طاهر به علویان بود

ص: 309

1- تاریخ بیهقی، صص 171-172.

2- تاریخ طبری، ج 13، ص 5685.

3- تحفة الاحباب، نقل از علی دوانی، مفاخراسلام، ج 1، ص 221.

4- مجمل فصیحی، ص 278؛ تاریخ بناکتی، ص 160.

که مأمون به دست پرورده خود، عبدالله بن طاهر در گرایش به سمت علویان شک کرد و یکی از خواص خود را برای آزمایش عبدالله به مصر فرستاد. اما عبدالله بدون آن که سخنی درباره علویان بگوید،

فرستاده مأمون را از عاقبت این کار بیم داد. (1) تنهاگزارشی که از برخورد عبدالله با علویان به دست ما رسیده است، تبعید فضل بن شاذان (2) علوی به بیهق (3) و همچنین اقدام وی در مقابله با شورش محمد بن قاسم بن علی است. قیام محمد بن قاسم در مرو که به سال 834/هـ 219م همراه با پیروان زیادش آشکارا آغاز شده بود، نمی توانست بی اعتنایی عبدالله را به همراه داشته باشد. بنابراین، عبدالله ناگزیر بود برای برقراری امنیت و آرامش در خراسان او را دستگیر کند، ولی چون بعد از دستگیری، وی را با غل و زنجیر

در مقابل عبدالله حاضر کردند، به فرمانده خود ابراهیم گفت: «به راستی تو از خدا نترسیدی

که این مرد صالح را در زنجیرهای گران بستی!»، (4) همچنین عبدالله در هنگام فرستادن محمد بن قاسم به بغداد، هدایایی را تقدیم او کرد و یکی از خویشاوندان خود را به عنوان

هم صحبت با او روانه ساخت. (5) اگر چه فقط سرکوبی شورش محمد بن قاسم و دستگیری وی که قاعدتاً می بایست امری معمول برای برقراری آرامش به حساب آید به عنوان مقابله عبدالله با علویان تلقی گردیده است، ولی دلایل دیگر گواه بر این است که عبدالله مناسبات دوستانه ای با علویان و طرفداران آنها برقرار کرده بود، چنان که وی

روابط نزدیکی با ابودلف قاسم بن عیسی عجلی (6) - که سخن در گرایش او به تشیع زیاد رفته است - برقرار کرده بود. (7) از سوی دیگر، دعبل بن علی

ص: 310

1- - العیون و الحدایق، ص 461؛ المنتظم، ص 2905.

2- - ابو محمد فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بوده است. وی در زمان عبدالله بن طاهر در نیشابور می زیسته و در سال 873/هـ 260م در این شهر وفات یافت. قبر او در نیشابور دارای بقعه و عمارات است. ر.ک: مؤید ثابتی، نیشابور، تهران: انجمن آثار ملی، 1355، ص 310.

3- - حسن بن علی طوسی، اختیار معرفة الرجال المعروف به رجال الکشی، صححه و علق حسن المصطفوی، مشهد: دانشکده الهیات، 1348، ص 539.

4- - مقاتل الطالیین، ص 542.

5- - مقاتل الطالیین، ص 543؛ تاریخ یعقوبی، ص 496؛ مقالات الاسلامیین، ص 47.

6- - عیون الاخبار، الجزء 7، کتاب الاخوان، ص 55.

7- - تاریخ کامل، ج 11، ص 157.

(148هـ/765م تا 246هـ/860م) مدیحه سرای اهل بیت، طاهر(1) و عبدالله بن طاهر را مدح کرده و نیز پاداش های هنگفتی از عبدالله هنگام ورود به خراسان گرفته است.(2) همچنین عبدالله برای محمدبن اسلم طوسی از شاگردان امام رضا علیه السلام در نیشابور احترام زیادی قایل بود.(3) این رابطه به همراه اشاره منابع در گرایش طاهریان به تشیع(4) نشان از عدم آزار و معارضة مداوم طاهریان خراسان با علویان دارد. تا آن جا که حتی شکست سلیمان بن عبدالله از مقابل

نیروهای حسن بن زید علوی در طبرستان را به اختیار خود او دانسته اند. ابن خلدون در این باره می نویسد: «سلیمان بن عبدالله به اختیار خود واپس نشست، زیرا فرزندان طاهر همه به تشیع گرایش داشتند».(5) در راستای این گزارشها، گروهی از نویسندگان معاصر نیز طاهریان

را شیعه دانسته اند.(6)

در واقع مهم ترین واکنش خشونت آمیز طاهریان با علویان که به تضعیف موقعیت آنها در نظر علویان انجامید، اقدام محمدبن عبدالله بن طاهر برای سرکوبی قیام یحیی بن

عمرعلوی به سال 250هـ/864م در کوفه بود، چنان که به فرمان محمدبن عبدالله بعد از پیروزی بر یحیی جشنی در بغداد بر پا کردند و سر یحیی را به نمایش گذاشتند و مردم او را برای این پیروزی تبریک می گفتند. اما یکی از علویان به وی گفت: «ای امیر تو را به سبب کشته شدن کسی تهنیت می گویند که اگر پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - زنده بود به همین سبب به او تسلیت می گفتند».(7) اقدام محمدبن عبدالله تأثیری منفی در نگرش دیگران، پیرامون مناسبات طاهریان با علویان بر جای گذاشت، چنان که ابن اسفندیار گفته است: «طالبیه با اولاد طاهر

ص: 311

-
- 1- - شعر و الشعرا، ص 849.
 - 2- - تاریخ مدینه دمشق، ص 222؛ النجوم الزاهرة، ص 198.
 - 3- - تذکره الاولیاء، ص 288.
 - 4- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5735؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 299.
 - 5- - تاریخ ابن خلدون، ص 443.
 - 6- - جواد مغنیه، تاریخ بنی امیه و بنی عباس، ترجمه مصطفی زمانی، مشهد: کتابفروشی جعفری، 1348، ص 189 و نیز محمدبن مظفر، تاریخ شیعه، ترجمه سید محمدباقر حجتی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1368)، ص 289.
 - 7- - تاریخ طبری، ج 14، ص 6133؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 295.

بن حسین همیشه بد بودند به سبب کشتن محمدبن عبدالله طاهر یحیی بن عمر رضی الله عنه را بکوفه» (1) ظاهراً واکنش و سرزندی که در قالب اشعار مختلف از اقدام محمدبن عبدالله بن طاهر صورت گرفت، او را نسبت به این اقدام پشیمان کرد، چنان که وی:

«پس از این واقعه به خواهر خود و زنانش دستور داد به سوی خراسان حرکت کنند و گفت: در هیچ خانه ای سر کشته ای از کشتگان این خاندان نرفت، جز آن که نعمت از آن خانه بیرون شد و دولت از آنجا رخت برست» (2).

اگر اقدام محمدبن عبدالله بن طاهر را در بغداد جدا از نحوه برخورد طاهریان خراسان با علویان بدانیم، در خواهیم یافت که امکان همدلی طاهریان در خراسان نسبت به

خاندان علوی بسیار زیاد بوده است (3) تا آن جا که به روایت تاریخ بیهق، ازدواجهایی میان فرزندان طاهر با علویان نیز انجام گرفته است. خاندان سید ابوجعفر احمد - نخستین دودمان علوی که در نیشابور متوطن شدند - از طریق ازدواج با طاهریان وصلت برقرار کرده بودند. مادر ابوجعفر نیز دختر طاهر بن حسین بوده است و علاوه بر این دختر و نوه ای از امیر علی بن عبدالله بن طاهر به نکاح اعضای این خاندان در آمدند (4) و خاندان سادات را «عرقی است از خاندان طاهریان» که آنها را به یکدیگر بیشتر نزدیک ساخته بود (5) تدفین بسیاری از سادات در مقبره خانوادگی عبدالله بن طاهر، نشانه دیگری از این روابط

دو خاندان بود، به گونه ای که ابوجعفر صوفی و محمدبن محمد ملقب به زیارة نقیب سادات خراسان به همراه اولاد و احفاد ایشان در مقبره عبدالله بن طاهر و اولاد و عشیره

او که

ص: 312

1- - تاریخ طبرستان، ص 238.

2- - مقاتل الطالبيين، صص 594-595.

3- - تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 94.

4- - تاریخ بیهق، ص 254.

5- - همان، ص 55.

تحولات فرهنگی

توجه طاهریان به علم و ادب فارسی

اشاره پیشین پیرامون ویژگیهای حکومت هر یک از امرای طاهری نشان از توجه و گرایش خاص آنان به علم و علما داشت. آنان در یک خانواده فرهنگ دوست پرورش یافته بودند. (2) طاهر و عبدالله که شاعران و نویسندگان توانایی بودند، (3) در رعایت حال علما بسیار می کوشیدند، چنان که طاهر، عاشق علم و مشوق عالمان و نیز در صدد تشویق آنان بود. (4) در راستای همین تربیت، عبدالله گفته بود: «علم به ارزانی و نازرانی نباید داد. که علم خویشان دارتر از آن است که با نازرانیان قرار کند». (5) سخن عبدالله که نشانه توجه

او به تربیت همگانی است، عاملی برای جذب و توجه عموم مردم به دانش بود. (6) به

همین سبب وی را می بایست از بنیانگذاران حرکتی در راستای فراگیری علم و سواد آموزی در آن دوره به حساب آورد. (7) علاقه طاهریان به علم و دانش مسلماً در ایجاد کتابخانه توسط آنها نقش داشته است، زیرا کتابهایی را که علما برای آنها می نوشتند، (8) در خزانه خود نگه داری می کردند، (9) چنان که عبدالرحمان خلیل بن احمد، بعضی از نسخ این کتابها را از خزانه طاهریان به بغداد برد. (10) تأسیس بیت الحکمه در بغداد، تأثیر قابل ملاحظه ای در گسترش کتابخانه های جهان اسلام و تقلید بسیاری از امرا در این قضیه برای ایجاد کتابخانه از خود به جای گذاشت. (11) عبدالله بن طاهر که در زمان اقامت خود در بغداد با این کتابخانه و ویژگیهای آن آشنا شده بود، برای تشکیل کتابخانه ای در نیشابور

اهتمام بسیار ورزیده بود. (12) بنا به گزارش ابن طیفور در زمان طاهر بن حسین نیز در مرو کتابخانه ای عظیم مربوط به عهد یزدگرد وجود داشت

ص: 313

-
- 1- تاریخ نیشابور، صص 220 و 223.
 - 2- محاضرات تاریخ الامم و الاسلامیه، ص 203.
 - 3- الفهرست، صص 268-269.
 - 4- عصر المأمون، ص 272.
 - 5- تاریخ گردیزی، ص 302.
 - 6- مختصر تاریخ دمشق، ص 273.
 - 7- تاریخ مردم ایران، ص 100.
 - 8- الفهرست، صص 114 و 120.
 - 9- برگزیده اغانی، ج 1، ص 679.
 - 10- الفهرست، صص 74-75.
 - 11- دانشگاههای بزرگ اسلامی، صص 89-90؛ چنان که ابوتمام در حدود سالهای 220 هجری با استفاده از کتابخانه خصوصی

خاندان «سلمه» در همدان بزرگترین کتاب خود معروف به حماسه را نوشت. ر.ک: وفيات الاعيان، ج 3، ص 85.

12- - مقاتل الطالبيين، ص 5434.

که علاقمندانی چون عتابی برای نسخه برداری از کتابهای مورد نیاز خود، رنج سفر طولانی به مرورا بر خود هموار می کردند. (1) گمان می رود این کتابها بعداً توسط عبدالله به نیشابور آورده شده باشند. اداره این کتابخانه را ابوالعمیث بر عهده داشت. (2) کتب این کتابخانه در دربار نیز مورد استفاده قرار می گرفته است، چنان که افراد خاندان طاهری که احتمالاً خود از این کتب بهره

گرفته اند، به تألیف آثار مختلف همت گماشتند. منصور بن طلحه که او را حکیم آل طاهر می نامیدند، در فلسفه کتابهای مشهوری دارد. کتاب المونس فی الموسیقی از جمله این کتابها است. آثار دیگر او عبارت بودند از: 1- کتاب بانته عن افعال الفلک 2- کتاب الوجود 3- کتاب رساله فی العدد و المعدودات 4- کتاب الدلیل و الاستدلال. عبیدالله بن عبدالله بن طاهر نیز که از شاعران و موسیقی دانان معروف بود، آثاری داشت که عبارت بودند از 1- کتاب الاشارة فی اختیار الشعر 2- کتاب رساله فی السیاسة الملوکية 3- کتاب مراسلاته لعبدالله بن المعتر 4- کتاب البراعة و الفصاحة. (3)

با سقوط دولت طاهری، آوازه این خاندان در علم و دانش همچنان بر سر زبانها بود. در زمان سامانیان، طاهر پسر محمد بن عبدالله طاهری از مشهورترین و هوشمندترین اهالی خراسان به شمار می رفت. (4) تلاش طاهریان در حمایت از علما سبب شده بود تا بسیاری از ادبا و علما به دربار آنها تمایل یافته و رنج سفر طولانی برای رسیدن به نیشابور

را تحمل کنند. هر چند که اطلاعات ما، بیشتر از شعرایی است که با ورود به دربار طاهریان از بخشش های هنگفت آنها بهره مند شده اند. (5) ولی علمای دیگر نیز دل بستگی زیاد به طاهریان داشته اند. چنان که

ص: 314

1- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسية، ص 86.

2- - «ابوتمام در نیشابور»، مجله دانشکده ادبیات، ص 202.

3- - الفهرست، ص 3-192.

4- - المنتحل، ص 328.

5- - النجوم الزاهرة، ص 198.

ابوعثمان سهل بن بشر بن علی منجم (1) و ابو عبید قاسم بن سلام (2) در خدمت طاهر بن حسین بودند. عبدالله بن طاهر، شاعر و نویسنده ای خوش ذوق و در میان ادیبان صاحب شهرت و آوازه بود. (3) وی نسبت به علما، فروتنی از خود نشان می داد، چنان که در سفر به شام برای پرسیدن یک سؤال دینی ساعتها بر در خانه محمد بن یوسف فریابی از علمای شام منتظر ماند. (4) همچنین در نیشابور نیز چون محمد بن اسلم توسی علاقه ای به دیدار با عبدالله از خود نشان نداد، عبدالله آن قدر بر در

خانه او منتظر ایستاد تا در وقت بیرون آمدن برای نماز او را ملاقات کند. (5) اسحاق بن راهویه (161-238ه) از جمله علمای معروف زمان عبدالله در نیشابور بود که ظاهراً در مجالس او حضور می یافت، چنان که ابوالحسن عامری ادیب و فقیه معروف، اسحاق بن راهویه را برای رسیدن به دربار عبدالله واسطه خود قرار داد. (6)

حمایت طاهریان از علما و اقدام آنها در انتقال مرکز حکومت از مرو به نیشابور، باعث برخاستن ادیبان، فقها و دانشمندان بسیار از این شهر شد. (7) چنان که در زمان طاهریان، علمایی چون امام مسلم نیشابوری، (در 202ه/817م به دنیا آمد و در سال 261ه/875م در نصرآباد نیشابور درگذشت.)، کوسج مروی (251ه/865م)، داود ظاهری (270-200ه/884-815م)، از جمله علمایی بودند که از نیشابور برخاسته و یا در آن جا پرورش یافته بودند.

با توجه به تمامی مساعی طاهریان در گسترش علم و دانش، نقش آنها در ادب فارسی بسیار کم رنگ دیده می شود. عدم اشاره و اذعان مورخان و محققان در این زمینه، این شایبه را پدید آورده است که دودمان طاهریان نسبت

ص: 315

1- الفهرست، ص 493.

2- انباه الرواة، الجزء 3، ص 15؛ المنتظم، ص 335.

3- الفهرست، ص 254.

4- المنتظم، ص 238.

5- تذكرة الاولیاء، ص 288.

6- المنتظم، ص 3154.

7- سفرنامه ابن حوقل، ص 169.

فارسی هیچ گونه نقشی ایفا ننموده اند، در صورتی که می بایستی تلاشهای این خاندان را

در پیدایش، تحقق و بسط نخستین تبلور در زبان و ادب فارسی از نظر دور نداشت. در واقع احیای زبان فارسی در این عهد پدیدار گردیده و در روزگاران صفاری و سامانی نمود عینی یافته است. به همین سبب، ارزیابی نگرش طاهریان نسبت به ادبیات ایرانی به مسأله دشواری تبدیل شده است. شاید اولین سخنانی که عوفی و دولتشاه سمرقندی از عدم توجه طاهریان به زبان فارسی ارائه داده اند، می تواند اسباب منحرف ساختن

افکار محققان، نسبت به طاهریان در بسط و رونق ادب فارسی در این عهد محسوب گردد. در لباب الالباب آمده است: «ایشان را در پارسی و لغت دری اعتقادی نبود، در آن عصر شعرا در این فن کمتر خوض کردند»⁽¹⁾. به دنبال او سخن دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعرا، قضاوت ناصحیح دیگری را در نقش آفرینی طاهریان نسبت به ادب فارسی روا داشته است. وی می نویسد:

«حکایت کنند که امیر عبدالله بن طاهر که به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود، روزی در نیشابور نشسته بود، شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد. پرسید که این چه کتابی است؟ گفت: این قصه و امق و عذراست و خوب حکایتی است که حکما به نام شاه انوشیروان جمع کرده اند. امیر عبدالله بن طاهر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی خوانیم، ما را از این نوع کتاب در کار نیست و این

کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است

ص: 316

1- - محمدعوفی، لباب الالباب، به اهتمام ادوارد براون، انگلستان: دارالفنون کمبریج، 1903م، ص 2.

و فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هر جا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد، جمله را بسوزانند. از این جهت تا روز آل سامان اشعار عجم را ندیده اند، اگر احیاناً نیز شعری گفته باشند، مدون نکرده اند» (1).

سخنان دولتشاه سمرقندی که در اواخر قرن نهم هجری تدوین شده، توسط هیچ مؤلف دیگری در فاصله قرون سوم تا نهم هجری ذکر نشده است. به همین دلیل، این مطلب با وجود عدم اطمینانی که بر روایات تاریخی مؤلف وارد است، (2) بر هیچ سند و منبع تاریخی پیش از خود نیز متکی نمی باشد. همین مسأله موجب تردید کامل در این روایت مجعول و مردود دانستن آن تلقی می گردد. اصل سخن دولتشاه با طرز تفکر عبدالله و علاقه ای که به شعر و ادب داشته منافات دارد. عبدالله که دیگران را به فراگیری علم و دانش تشویق می کرد (3) و در تویق نویسی، (4) شیوه نگارش فارسی، (5) و همچنین در

شعر (6) و موسیقی (7) مهارت بسیار داشت. بنابراین، بعید می نماید که او مخالفتی با دانش و کتاب و ادب فارسی داشته باشد. گزارش این طیفور مبنی بر وجود یک کتابخانه غنی در مرو از زمان یزدگرد ساسانی (8) دلیل بر وجود بسیاری از کتب پهلوی در این کتابخانه بوده است، به گونه ای که عتایی شاعر معروف با مطالعه این کتب معانی آن را مهم دانسته و زبان فارسی را آموخته بود. (9) همچنین اهدای بسیاری از کتابها به عبدالله بن طاهر (10) و محافظت آنها در خزانه (11) او نمی تواند نشان بی توجهی وی به کتب مختلف باشد. از سوی دیگر، عبدالله بن طاهر هیچ خصومتی با زرتشتیان برای این اقدام نیز نداشته (12) و بالعکس در هجو برخی از شعرا نیز «زاده آتشکده»

ص: 317

1-1 - دولتشاه سمرقندی، تذکره دولتشاه، به تصحیح محمد عباسی، تهران: کتابفروشی بارانی، بی تا، ص 35.

2-1 - D.Ayalon, "D jami", The Encyclopaedia of Islam. Vilume II P.422

3- - مختصر تاریخ دمشق، ص 273.

4- - الفهرست، ص 192.

5- - تاریخ تمدن اسلام، ص 490.

6- - الفهرست، ص 268.

7- - الاغانی، الجزء 12، ص 127.

8- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 86.

9-1 - Bosworth, "The Thahirids and Persian Literature" P.103

10- - الاغانی، الجزء 6، ص 185.

11- - برگزیده اغانی، ج 1، ص 679.

12- - وفيات الاعیان، ج 1، صص 421-422.

خوانده شده است. (1) همچنین تلاش کسانی چون علان شعوبی در مدح طاهریان و پیوندشان با افتخارات باستانی که با عدم اعتراض آنها نیز همراه بود، عاملی برای ارتباط بیشتر طاهریان با سنتهای باستانی به شمار می رفت، (2) که در نتیجه آن دلیلی بر نابودی آثار زرتشتیان چه از نظر شخصی و چه از نظر تعصب مذهبی در نظر آنها وجود نداشته است. داستان دولتشاه سمرقندی که احتمال ساختگی بودن آن زیاد است، می تواند نشانگر تعصب کسانی باشد که تنها زبان عربی را مناسب و شایسته نوشتن شعر یا علوم می دانستند. (3) به همین دلیل، نگارش و توجه طاهریان به زبان عربی را عاملی برای بی توجهی آنها نسبت به زبان فارسی دانسته اند، در

حالی که طاهریان، زبان عربی را به جهت تسلطشان به نظم و نثر عربی و به عنوان رسانه

علم و ادب (4) و یا به سبب ساده بودن آن در نگارش (5) به عنوان زبان رسمی به کار می بردند.

در کنار ادب عربی، یک ادب شفاهی نیز در عرف وجود داشت که طاهریان از آن به گونه زبان دری در دربار خود استفاده می کردند. (6) این زبان که به طور مستقل از عهد باستان در مشرق ایران رواج داشت، در دوره ساسانی نیز به موازات پارسی میانه به کار می رفت و مقارن با حکومت طاهریان به عنوان زبان توده مردم متداول بود. (7) بنابراین، در

ادب شفاهی، بسیاری از سنتهای عصر ساسانی جای گرفته بود که غالباً در نوشته های طاهریان نیز تأثیر می گذاشت. (8) تسلط طاهریان به زبان عربی و وجود بسیاری از شعرا و علمایی که بیشتر بدین زبان تسلط داشتند، همراه با نبود زمینه های لازم در ابراز احساسات ملی طاهریان، شاید چندان ضرورتی را برای توجه آنان

ص: 318

1- - الاغانی، الجزء 12، ص 124.

2- 2- Bosworth, "The Thahirids and Persian Literature" P.105.

3- - عصر زرین فرهنگ ایران، ص 209.

4- - تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 518.

5- 1- Iram Lapidus, A History of Islamic Societies, Cambridge University press, P.155.

6- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 71.

7- - رضا زمریدیان، «منشاء پارسی دری»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره سوم و چهارم، سال بیست و ششم، پائیز و زمستان 1372، ص 1021.

8- - تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 500.

به زبان فارسی فراهم نمی آورد. به این ترتیب با وجود این که شواهدی دال بر این که طاهریان مشوق اولین

رشته های تجدید حیات زبان و ادب پارسی بوده اند، در دست نداریم، نمی توانیم پذیرای این سخن نیز باشیم که طاهریان در راه منکوب کردن ادبیات پیش از اسلام و از بین بردن کتابها و نوشته های زرتشتی کوشیده باشند.⁽¹⁾ در این راستا موافقان نظر دولتشاهسمرقندی، یکی از عوامل ضعف حکومت طاهری را عدم تلاش آنان در تشویق شعرای دربار خود به سرودن اشعار فارسی دانسته اند. به همین دلیل، میان محققان، اختلاف نظرهایی پیرامون ظهور اولین شعر فارسی به وجود آمده است.

به گزارش تاریخ سیستان، چون محمدبن وصیف در مدح پیروزی یعقوب شعری به عربی خواند، وی گفت: «چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر

پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت».⁽²⁾ روایت تاریخ سیستان از جهاتی قابل توجه است، زیرا چون یعقوب از زبان عربی چیزی نمی دانست، محمدبن وصیف ناگزیر به سرودن شعر فارسی شد، در حالی که آشنایی کامل امرای طاهری به زبان عربی چنین نیازی را در دربار آنان فراهم نمی ساخت. این امر نمی تواند دلیلی بر نبود شعر فارسی در این زمان باشد، زیرا قراین گواه بر این است که شعر فارسی در جامعه عصر طاهری وجود داشته است. گمان می رود مؤلف تاریخ سیستان بیشتر به عنوان یک تاریخ محلی در صدد توصیف ویژگیهای منطقه خود بوده و یا به دلیل عدم آگاهی از ادبیات شفاهی مناطق دیگر اولین شعر فارسی را به محمدبن وصیف نسبت داده است. بنابراین، خراسان و به خصوص نیشابور

ص: 319

1-2-104 P. "The Thahirids and Persian Literature", Bosworth.

2-2- تاریخ سیستان، صص 209-210.

که در عصر طاهری مرکز ذوق ادبی و نیز نقطه امید ادبا به شمار می رفت، از وجود شعر فارسی نمی توانست بی بهره باشد. یکی از دلایل این معنا، این است هنگامی که ابوتمام طایی در نیشابور اقامت داشت، شیفته کنیزی شد که به فارسی آواز می خواند. (1) اشعار این خواننده که از آهنگ و زیبایی خاصی برخوردار بود، آن چنان در ابوتمام تأثیر گذاشت که وی را به شوق آورد و ابیاتی را در وصف آن خواننده و آواز او سرود:

«در آن شب خواننده ای می خواند که گوش در آواز او حیران بود، صوت او مرا نمی آزد، خداوند هیچ گاه صدای او را خاموش نگرداند...

من معانی آنچه را می خواند نفهمیدم و لکن آهنگ آن در دل من آتش برافروخت و من تأثیر آن صوت را درک کردم». (2)

جدا از غنای نهفته شده در شعر فارسی که ابو تمام از آن یاد می کند، وجود حنظله بادغیسی در زمان حکومت طاهریان نیز عامل دیگری بود تا اولین شعر فارسی را به وی و مربوط به این عصر بدانند، چنان که به روایت عروضی سمرقندی، احمد بن عبدالله خجستانی هم ولایتی حنظله در بادغیس چون دیوان او را مطالعه می کرد، به این دو شعر

رسید:

«مهتری گر بکام شیر در است

شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه

یا چون مردانت مرگ رویاروی». (3)

ظاهراً بعد از خواندن این شعر بوده است که خجستانی به سپاهگیری روی آورد و همچنان که پیشتر آمد، داعیه طرفداری از طاهریان را بعد از سقوط آنان سر داد. همچنین

از محمود وراق مروی

ص: 320

1-1 - Bosworth, "The Thahirids and Persian Literature" P.105

2- - حبیب الهی، «ابوتمام در نیشابور»، ص 205، به نقل از زهرالاداب.

3- - نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی، شرح لغات محمد معین تهران: دیبا، 1371، ص 22. رازی در کتاب «الزینة فی الکلمات الاسلامیه» حنظله بادغیسی را اولین شاعر پارسی گوی می داند. ر.ک: علی اشرف صادقی، «نخستین شاعر فارسی سرای و آغاز شعر عروضی فارسی»، مجله معارف، دوره اول، شماره 2، مرداد و آبان 1363، ص 88-89.

معاصر با محمدبن طاهر به عنوان اولین شاعر پارسی گوی این عصر یاد کرده اند و این اشعار را به او منسوب می کنند:

«نگارینا به نقد جانت ندهم

گرانی در بها ارزانت ندهم

گرفتستم به جان دامان وصلت

نَهَم جان از کف و دامانت ندهم»⁽¹⁾

در مجموع، اگر چه ممکن است نظرات متفاوت پیرامون اولین شعر فارسی وجود داشته باشد، ولی در نهایت با توجه به پذیرش شعر فارسی در زمان حکومت طاهریان می توان نتیجه گرفت که هر یک از این شعرا در مناطق سکونت خود شعر می سروده اند. چنان که خجستانی با اشعار حنظله در موطن او بادغیس آشنا شد.⁽²⁾ حنظله در بادغیس و محمدبن وصیف در سیستان شعرای بومی بودند که از میان دیگر شاعران، نامشان زنده مانده است.⁽³⁾ در این میان، اگر چه تجدید حیات زبان فارسی در زمان سامانیان آغاز شد، ولی مسلماً زمینه های لازم برای توجه به زبان و ادب فارسی و تحول شگرف این ادب در عصر سامانی نتیجه تلاش طاهریان می بایست به حساب آید.

ویژگیهای هنر عصر طاهری

اقامت طولانی طاهر و عبدالله در بغداد و حضور در مجالس بزم و انس خلیفه و دیگران موجب توجه آنها به هنرمندان شد. طاهریان مشوق و حامی موسیقی بودند. به علاوه، بعضی از افراد این خاندان در این هنر مهارت بسیار کسب کرده بودند. همچنین تأثیر ساز و آواز در میان مردم و ضرورت وجود آن در مجالس خصوصی از جمله عوامل توجه طاهریان خوش ذوق و متمول به موسیقی شده بود. طاهر خود به موسیقی علاقه نشان می داد، چنان که احمد مالکی، آوازه خوان طاهر بود.⁽⁴⁾

ص: 321

1- تاریخ ادبیات ایران، جلد 1، ص 181.

2- چهار مقاله، ص 22.

3- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 522.

4- الاغانی، الجزء 6، ص 186.

ظاهرآعلاقه و توجه طاهر به این هنر در تربیت فرزندانش نیز تأثیر گذاشته بود، به گونه ای که خانواده او هنرمند(1) و

علاقه مند به موسیقی بودند. طلحة بن طاهر در موسیقی و علوم دیگر، آثاری از خود به جای گذاشته بود(2) و اسحاق برای او آواز می خواند(3) در این خانواده، عبدالله بن طاهر و فرزندش عبیدالله در هنر موسیقی سرآمد دیگران بودند. عبدالله از همان آغاز جوانی به این هنر علاقه نشان می داد، در همین راستا یحیی مکی کتابی به نام اغانی تألیف کرد که در آن سه هزار آواز را با شرح آهنگ های آن گردآوری و تقدیم به عبدالله بن طاهر کرد(4) عبدالله آهنگهای زیادی در موسیقی ساخت که با آنها آواز می خواند(5) و نیز مسابقه ای میان موسیقی دانان ترتیب می داد(6) او همواره می کوشید از نسبت دادن این آوازها به خود اجتناب کند، چنان که وی آوازه های خود را به کنیزکانش دیکته می کرد و آنان این آهنگها را برای دیگران اجرا می کردند(7) چون در نزد مأمون آهنگی را نواختند و آن را به مالک نسبت دادند، عبدالله خود اعتراف کرد که آن آهنگ ساخته اوست(8) در این زمان

بسیاری از بزرگان دیگر نیز چون عبدالله از معروف شدن به خنیاگری پرهیز می کردند. ابودلف عجلی - که رابطه ای نزدیک با عبدالله بن طاهر داشت - در حالی که چنگ نواز و

آوازه خوان برجسته ای به شمار می رفت، این هنر را کمتر ابراز می کرد، زیرا چون قاضی

ابی داود، خنیاگری ابودلف را شنید، به او گفت: چنین کاری از خردمندی به مانند تو شایسته نباشد(9) بنابراین، عبدالله نیز می کوشید این هنر را به کنیزکانش تعلیم دهد. چنان که محبوبه او یکی از کنیزکانی بود که عبدالله بن طاهر پس از تربیت

ص: 322

-
- 1- - طبقات ناصری، ص 190.
 - 2- - شعر دعبل خزاعی، ص 410.
 - 3- - الاغانی، الجزء 5، ص 345.
 - 4- - برگزیده اغانی، ج 1، ص 677.
 - 5- - نهاية الأرب فی فنون الادب، الجزء 4، ص 244.
 - 6- - Farmer, "A History of Arabian Music", P.175 -1
 - 7- - الاغانی، الجزء 12، ص 132 و الجزء 22، ص 5.
 - 8- - الاغانی، الجزء 12، ص 132؛ نهاية الارب، الجزء 4، ص 244.
 - 9- - اصفهانی، تجرید الاغانی به نقل از پرویز ادکائی، فرمانروایان گمنام، تهران: موقوفات دکتر افشار، 1367، ص 49.

و همچنین کسب مهارت وی در عودزنی، آن را تقدیم خلیفه کرد. (1) علاقه وی به موسیقیسبب شده بود تا قیمت‌های هنگفتی برای خرید این کنیزکان پردازد، چنان که کنیزی را به بیست و پنج هزار درهم برای دختر عمومی خود خرید که آهنگ و آواز خوب داشت. (2) این آواز خوانها می بایست ادیب و در ادبیات مهارت زیاد داشته باشند و بتوانند اشعار را صحیح بخوانند. (3) به تناسب سواد آنها قیمتشان افزایش می یافت. محمدبن عبدالله بن طاهر نیز علاقه مند به موسیقی بود و احمد بن یحیی مکی برای او کتابی در موسیقی تدوین کرد که دوازده هزار آواز در آن نوشته شده بود و او سی هزار درهم جایزه به احمد

داد. (4)

در میان اعضای خاندان طاهری عبیدالله بن عبدالله بیش از دیگران در هنر موسیقی مهارت پیدا کرد. بنابراین: «صنعت او در غناء مرغوب و استوار و شگفت انگیز بود». (5) آهنگهایی که عبیدالله می ساخت، از عهده مغنیان پیشین بر نیامده بود. کتاب او در نغمه ها و علل آن موسوم به کتاب الآداب الرفیعه مشهور و نشانه مهارت او در موسیقی بود. عبیدالله همانند پدرش، خود را بالاتر از آن می گرفت که به رامشگری و مطربی مشهور

شود به همین سبب آهنگهای خود را به کنیزش «شاجی» نسبت می داد. شاجی تربیت

شده دست عبیدالله آن چنان مهارتی در موسیقی به دست آورده بود که در مجلس بزم معتضد همه نظرها را به خود جلب می کرد. ابوالفرج اصفهانی دو بیت ذیل را از صنعتهای نادر عبیدالله و از شعرهای خوب او می داند:

«أَنْفَقَ إِذَا أَيْسَرَتْ غَيْرَ مُقْتَرٍ

وَأَنْفَقَ عَلَى مَا خِيلَتْ حِينَ تَعْسِرُ

فَلَا الْجُودُ يُفْنِي الْمَالَ وَالْمَالُ مُقْبَلُ

وَلَا الْبُخْلُ يُبْقِي الْمَالَ وَالْجَدُّ مُدْبِرُ

بی مضایقه وقتی مال

ص: 323

1-1 - Farmer, "A History of Arabian Music", P.162

2- - تاریخ مدینه دمشق، ص 235.

3- - حسن مشحون، تاریخ موسیقی ایران، ج 1، تهران: شرکت قلم، 1373، ص 115-116.

4- - برگزیده آغانی، ج 1، ص 679.

5- - برگزیده آغانی، ج 2، ص 120.

و ثروت داری انفاق کن / وقتی هم زمانه با تو نسازد هرچه بتوانی

بیخس چون نه بخشندگی مال را تمام می کند وقتی که آمد کاراست / و نه بخل مال را نگه می دارد وقتی بخت پشت کند»

عبداللّه برای این دو بیت دو آهنگ ساخت، یکی در ثقیل اول و دیگری در هزج که آهنگ اولی مرغوب تر بود. (1)

خوارزمی مشخصات بعضی از آلات موسیقی و وزنهای معمول و متداول آنها را آورده است که متناسب با ساز و وزن آهنگهای طاهریان می تواند باشد از جمله این آلات موسیقی عبارت بودند از:

طنبور: ساز بغدادی است که دارای دسته درازی بود.

زباب: ساز معروف مردم خراسان و فارس بود.

نای: یعنی نی که به عربی مزمار گویند.

بَزْبَط: همان عود است که کلمه فارسی می باشد و اصل آن بَرَبْت بوده، یعنی سینه بت (مرغابی)، زیرا شکل این ساز به سینه و گردن مرغابی شباهت دارد. از این ساز در زمان طاهریان استفاده زیاد می شد. (2)

فصل چهاردهم: مناسبات طاهریان با دستگاه خلافت و قدرتهای همجوار

روابط طاهریان با خلفای عباسی

اساسی ترین مناسبات طاهریان با خلافت عباسی برقرار بود. آنها نخستین دودمان ایرانی به حساب می آمدند که حکومت نیمه مستقل را در شرق قلمرو اسلامی تشکیل دادند. بنابراین، با حکومت طاهریان احیای سیاسی ملت ایران آغاز شد و پس از نیم قرن تداوم قدرت آنها، زمینه هایی برای پیدایش قدرت و حکومت های دیگر در خراسان نیز فراهم آمد.

بررسی روابط طاهریان با خلافت حکایت از ضرورت وجود یک ارتباط هماهنگ برای تداوم روابط دوستانه میان آنان دارد. تمام دوران حکومت آنها هم زمان با خلفای بزرگ عباسی بود، که ضعف نهاد خلافت در این

ص: 324

1- برگزیده اغانی، ج 2، ص 122.

2- مفاتیح العلوم، صص 225-232.

وقت کاملاً آشکار نگردیده بود. بنابراین، جدا از طاهربن حسین مؤسس این حکومت، دیگر امرای طاهری سیاست نسبتاً یکنواختی را در مقابل خلفای عباسی در پیش گرفتند. در روابط طاهریان با خلفای

عباسی یک رابطه انتفاعی دو سویه وجود داشت که به هر یک از دو طرف این فرصت را می داد تا به اهداف خود دست یابند. طاهربن حسین که بعد از خدمات زیاد خود به مأمون حداقل به عنوان پاداش خدمت خود حکومت خراسان را انتظار داشت(1) به دلایل متعدد، از سوی مأمون به خواسته خود دست یافت. طاهر که از اقامت طولانی در بغداد خسته شده بود،(2) با دریافت فرمان حکومت خراسان(3)- که با تلاش دوستانش فراهم

آمده بود - پیش از آن که اندیشه ناگواری در ذهن مأمون خطور کند، موفق شد خود را از مقابل چشم وی دور گرداند. اقدام طاهر در انتقال آرام و محدود قدرت از بغداد به خراسان بدون نیاز به حرکت‌های تند اجتماعی با توجه به پذیرش مشروعیت آن از سوی عباسیان سبب شد تا خلیفه به اولین حکومت ایرانی در ناحیه خراسان به الزام تن دهد. حکومتی که از نظر مأمون می توانست در همراهی با متنفذان محلی،(4) موجبات آرامش و امنیت در این منطقه را آسانتر از نظارت مستقیم عباسیان فراهم آورد. بنابراین، اندیشه

تشکیل دولتی مبتنی بر خواسته‌ها و تمایلات خراسانیان در تأسیس حکومت طاهری بسیار مؤثر بوده است.(5) انتخاب طاهر که به روایت منابع با تردید مأمون در فرمانبرداری آتی او همراه بود،(6) به نتایج خوشایندی در تداوم فرمانبرداری طاهر از خلیفه منجر نگشت. طاهر مؤسس این حکومت تنها شخص این خاندان بود که به صراحت عصیان و

ص: 325

-
- 1- - محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، ص 204.
 - 2- - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 475.
 - 3- - الاغانی، الجزء 15، ص 226.
 - 4- - بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة، ص 62.
 - 5- - عذری خزائلی، سیر عقاید و اندیشه های سیاسی از عرب تا چنگیز، تهران: نشر اندیشه، 1350، ص 149.
 - 6- - تاریخ طبری، ج 13، ص 5688؛ تاریخ فخری، ص 311.

تمرد خود را بر ضد خلیفه اعلام کرد. (1) اقدام وی در حذف نام خلیفه از خطبه نماز جمعه، حرکتی آشکار در اعلام استقلال از عباسیان به حساب می‌آید که سه هفته متوالی ادامه یافت. (2) به همین علت شورش وی که با ترس و وحشت مأمون همراه بود به مرگ سریع و مشکوک طاهر منجر شد. در توطئه مرگ وی نقش و دخالت مأمون و یا احمد بن ابی خالد واقعیتی است که گونه‌های مختلف آن را منابع نقل کرده‌اند. (3)

از آغاز گمان می‌رفت اقدام طاهر در مخالفت با عباسیان به تیرگی روابط و عزل طاهریان از حکومت خراسان بینجامد، ولی مأمون در برابر این اقدام هیچ‌گونه اعتراضی نکرد و «این عاقلانه‌ترین تصمیمی بود که در این باب می‌توانست اتخاذ کند». (4) از سوی

دیگر، رابطه نزدیک و صمیمی مأمون با عبدالله (5) سبب شد تا جانشینی طاهر به وی سپرده شود و او نیز از جانب خود، برادرش طلحه بن طاهر را به حکومت خراسان انتخاب کرد. (6) به طور قطع، اظهار اطاعت طلحه از مأمون به همراه حضور قدرتمند عبدالله با لشکری انبوه در رقه و همچنین نفوذ خاندان طاهری در بغداد، در مجموع عواملی را فراهم آورد که دیگر خلفای عباسی در گماشتن پسران طاهر به حکومت خراسان تردیدی به خود ندادند. (7) هر چند که تلاش و بخشش سخاوتمندانه طلحه به احمد بن ابی خالد در وقت لشکر کشی به خراسان در جلب حمایت وزیر مأمون نسبت به خود بسیار مؤثر بود (8) ولی مهم‌تر آن که حفظ روابط مطلوب با خلیفه و عدم پیش گرفتن سیاست طاهر بن حسین توسط طلحه و عبدالله در برخورد با عباسیان، از عوامل اصلی حفظ قدرت طاهریان در خراسان

ص: 326

-
- 1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5707؛ تاریخ کامل، ج 11، ص 4.
 - 2- الاغانی، الجزء 15، ص 228؛ المنتظم، ص 164.
 - 3- تاریخ یعقوبی، ص 477؛ تاریخ فخری، ص 311.
 - 4- برتولد اشپولر، جهان اسلام، ترجمه قمر آریان، تهران: امیر کبیر، 1354، ص 101.
 - 5- تاریخ طبری، ج 13، ص 5735؛ مختصر تاریخ دمشق، ص 274.
 - 6- تاریخ کامل، ج 11، صص 5-6؛ المنتظم، ص 2847.
 - 7- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، صص 84-85.
 - 8- العیون و الحدایق، ص 451؛ الدیارات، ص 148.

به حساب می آمد.

حکومت عبدالله بن طاهر در خراسان هم زمان با خلافت مأمون اوج ارتباط صمیمی و نزدیک طاهریان با عباسیان به شمار می رفت. مأمون که عبدالله را دست راست خود می دانست، (1) او را در مجالس انس خود حاضر کرده (2) و خواب و رؤیاهایش را برای او تعریف می نمود. (3) همچنین در هنگام مرگ پدرش طاهر، مأمون نامه ای به او در رقه نوشت و یادآور شد که دوست می داشتم برای تسلیت به تو خودم حضور پیدا می کردم و به نوشتن نامه اکتفا نمی کردم. (4) این رابطه نزدیک از سوی عبدالله بن طاهر در وقت حکومت خراسان نیز همچنان حفظ می شد، چنان که عبدالله از فراق دیدار مأمون، نامه ای به او نوشت و علاقه شدید خود را به او این چنین بیان کرد که: خانه ام از خلیفه

دور است و چیزی بهتر از نزدیک بودن من به امیر نیست، (5) مأمون هم در پاسخ نامه وی نوشت: تو در دلم جای داری و با وجود دوری خانه تو از دیدگان به من نزدیک تر هستی. (6) مأمون در زمان عبدالله هیچ مشکلی با حکومت طاهریان خراسان نداشت، اما چون از تیرگی روابط برادرش معتصم، با عبدالله مطلع بود قبل از فوت خود معتصم را از

هر گونه اقدامی بر ضد عبدالله بن طاهر در خراسان باز داشت.

موقعیت عبدالله در خراسان آن چنان قوی بود که معتصم به عنوان ضرورت احساس می کرد قدرت کامل و قوی طاهریان در مشرق را باید بپذیرد. (7) هر چند که به قولگردیزی، کنیزکی برای مسموم ساختن عبدالله در آغاز فرستاده بود، (8) ولی سرانجام در نامه ای به وی اعلام کرد که در قلب من از تورنجشهایی بود که اکنون بر طرف

ص: 327

1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5736؛ طبقات ناصری، ص 192.

2- وفيات الاعیان، ج 6، ص 186.

3- البصائر و الذخائر، الجزء 4، ص 92.

4- جمهرة رسائل العرب، ج 4، ص 417.

5- المنتظم، ص 2848.

6- خاص الخاص، ص 132.

7- M.Rekaya, "Mazyar", P.167-1.

8- تاریخ گردیزی، ص 300.

شده است (1)، سپس او را در نزد خود عزیز دانسته (2) و از خدا خواست که به هر دوی آنها عافیت و سلامتی بدهد. (3) عبدالله در حکومت خود سیاست اندیشمندانه ای در پیش گرفت و هیچ گاه سعی نکرد بهانه ای به دست معتصم و یا دشمنان خود در دربار خلافت بدهد. بنابراین، ناگزیر بود گاه همراهی خود را با سیاستهای خلیفه در حوادثی چون سرکوبی شورش محمد بن قاسم علوی نشان دهد. (4) مرگ عبدالله فرصتی مناسب در اختیار مخالفان وی قرار داد (5) تا به واثق پیشنهاد کنند به جای فرزندش طاهر، اسحاق بن ابراهیم را به حکومت خراسان بفرستد. اما علی رغم ناراحتی واثق از ترتیب وراثت در خاندان طاهری خراسان، (6) حکومت به طاهر بن عبدالله رسید.

در زمان متوکل میان او و طاهر بن عبدالله، روابط نزدیکی وجود داشته است، چنان که متوکل منشور حکومت خراسان را دوباره برای طاهر بن عبدالله فرستاد. (7) طاهر بن عبدالله نیز دستورهای خلیفه از جمله در ماجرای تنبیه علی بن جهم (8) و قطع درخت سرو زرتشتیان را به انجام رسانید و مطیع فرمان خلیفه بود. (9) بر خلاف متوکل، ظاهراً مستعین نظر چندان مناسبی نسبت به طاهر بن عبدالله نداشت، چنان که مرگ او در این زمان آسودگی خاطر یاران خلیفه را به همراه داشت. به گزارش یعقوبی: «اصحاب مستعین از هیچ کس چنان بیمناک نبودند که از امیر خراسان» (10) به همین علت با مرگ او خلیفه کوشید تا محمد بن عبدالله بن طاهر را که در بغداد موقعیت مناسبی داشت، به حکومت خراسان بفرستد. سعی مستعین از جهتی نیز آن بود تا گریبان خود را از دست محمد بن عبدالله حاکم بغداد با فرستادن او و دوستانش به خراسان رهایی بخشد. اما

ص: 328

- 1- - جمهرة رسائل العرب، ص 5.
- 2- - العقد الفرید، الجزء 2، ص 477.
- 3- - الديات، ص 139.
- 4- - مقاتل الطالبيين، صص 536-537.
- 5- - الاغانی، الجزء 23، ص 53؛ عيون الاخبار، الجزء 1، كتاب السلطان، ص 51.
- 6- - تاريخ ايران از اسلام تا سلاجقه، ص 89.
- 7- - زينت المجالس، ص 208؛ تاريخ گردیزی، ص 302.
- 8- - مقامات حریری، ص 267؛ وفيات الاعيان، الجزء 3، ص 355.
- 9- - تاريخ بيهقي، ص 281.
- 10- - تاريخ يعقوبی، ج 2، ص 526.

محمدبن عبدالله اعلام کرد برادرش، طاهر را به جانشینی خود در حکومت خراسان انتخاب کرده است و شاید حضور او در خراسان با آشوب همراه باشد. (1) بنابراین، مخالفت اطرافیان مستعین با حکومت یافتن طاهر دوم بیشتر از روی حسادتی بود که نسبت به این خاندان و نفوذ آنها در خراسان داشته اند.

محمدبن طاهر در زمان حکومت خود با اطاعت و ارسال هدایا به دربار خلافت، (2) روابط خود را با خلفا همچنان حفظ کرده بود تا آن جا که با سقوط حکومت طاهریان، خلیفه بغداد واکنش تنیدی نسبت به عملکرد یعقوب در حمله به قلمرو طاهریان از خود نشان داد. معتمد پس از شنیدن اخبار یعقوب، به عبیدالله بن عبدالله بن طاهر دستور داد تا حجاج خراسان، طبرستان و گرگان را جمع و در حضور آنان اقدام یعقوب در حمله به

نیشابور و دستگیری محمدبن طاهر را محکوم و مذمت کند. (3) اگر چه با شکست یعقوب از خلیفه در نبرد دیر العاقول، محمدبن طاهر از اسارت یعقوب رهایی یافت و مجدداً حکومت خراسان به او واگذار گردید، اما وی هرگز جرأت نکرد به خراسان بازگردد و تنها به مقام ریاست شرطه بغداد که متعلق به خاندان او بود، برای مدتی بسنده کرد. (4)

با توجه به بررسی موقعیت و روابط هر یک از امرای طاهری با خلفای عباسی در خواهیم یافت که در واقع منافع طاهریان و عباسیان در نقاط مشخصی به هم گره خورده بود. طاهریان همواره وظیفه خود می دیدند که فعالانه در سرکوبی حرکت‌های ضد خلافت از جمله خوارج و علویان شرکت کنند، هر چند که یکی از علل تشکیل این حکومت نیز برخورد با خوارج بود. (5) آنان ناگزیر

ص: 329

1- تاریخ یعقوبی، ص 526.

2- تاریخ طبری، ج 14، ص 6141.

3- وفيات الاعیان، الجزء 6، ص 412-413.

4- تاریخ کامل، ج 12، ص 144؛ وفيات الاعیان، الجزء 6، ص 417.

5- الدیارات، ص 146؛ تاریخ طبری، ص 5689.

بودند برای برقراری امنیت در حکومت خود سیاست هماهنگی با خلفا را در پیش گیرند، چنان که عبدالله در رقابت با مازیار و

افشین در صدد جلب نظر معتصم به سوی خود بود. سرانجام با حمایت معتصم، سپاهی بزرگ به فرماندهی عموی خود، حسن بن حسین روانه طبرستان کرد. (1) حتی عبدالله

جاسوسانی بر افشین گماشت تا اخبار او را برای معتصم بفرستند. (2) بدین گونه بزرگ ترین

رقیب خود، یعنی افشین را از مقابل راه خویش کنار زد. همچنین به فرمان معتصم و با همکاری نوح بن اسد، موفق به دستگیری حسن بن افشین و تصرف اشروسنه شد. (3)

همسویی طاهریان و عباسیان در برخورد با برخی داعیان علوی از جمله در سرکوبی شورش محمدبن قاسم بن علی در طالقان و مهم تر از آن، لشکر کشی طاهریان و عباسیان برای سرکوب علویان طبرستان، نشانه ترس آنها از غائله علویان بوده است. علاوه بر

اینها طاهریان در عراق نیز سیاستهای هماهنگی را با عباسیان در پیش می گرفتند. خانواده طاهری با استفاده از منصب شرطه بغداد به منافع وسیعی در عراق دست یافته و درآمدهای سرشاری را از آن خود ساخته بودند. (4) این موقعیت و پیوستگیهای آنان با طاهریان خراسان، جایگاه مستحکمی را برای آنها در بغداد ایجاد کرده بود، به گونه ای که در مواقع حساس و در درگیری های درونی خلافت عباسی دخالت و به سود خلیفه وقت اعمال نفوذ می کردند. اینان به هنگام نبردهای مستعین و معتز، از مستعین جانبداری کردند (5) و به منظور پشتیبانی از معتز در برابر ترکان، سپاهی را از خراسان به بغداد و سامرا فرستادند. (6) ترکان در مواقع بسیار و تا هنگام قدرتمندی طاهریان، از پیوستگی آنان با عباسیان هراسناک بوده و

ص: 330

1- تاریخ طبرستان، ص 219.

2- تاریخ طبری، ج 13، صص 5922-5923.

3- تجارب الامم، الجزء 4، ص 263.

4- یعقوبی درآمد حاصل از منافع طاهریان خراسان در عراق را سالانه سیزده میلیون درهم ذکر کرده است. ر.ک: البلدان، ص 85.

5- تاریخ طبری، ج 14، ص 6213؛ التنبيه و الاشراف، ص 348.

6- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 534.

تنها پس از مرگ طاهر بن عبدالله در سال 248ه/862م بود که «ترس از دلشان رفت».⁽¹⁾

ارتباط نزدیک و پیوستگی طاهریان و عباسیان از نظر بعضی تاریخ نگاران به گونه ای بوده است که آنان را به عنوان نایبان درگاه خلافت⁽²⁾، در زمره سلاطین به شمار نیاورده و اخبار ایشان را ضمن تاریخ خلافت عباسیان گزارش کرده اند.⁽³⁾ بنابراین، جز یک بار که طاهر نام مأمون را از خطبه نماز جمعه انداخت، طاهریان همواره مبلغان و حامیان برتری

پایگاه معنوی و موقعیت عباسیان در ایران بوده اند. آنان هیچ گاه در صدد مناقشه و منازعه با خلفای عباسی برنیامدند و به رغم آن که در مسند حکمرانی این منطقه با استقلال کامل فرمان می رانندند،⁽⁴⁾ خود را نمایندگان امیرالمؤمنین به شمار می آوردند و از موروثی بودن حکومت در میان خاندان خویش خرسند بودند. در همین راستا از حکم و منشور خلیفه عباسی همواره استقبال نموده و مشروعیت حکومت خویش را بیشتر از

این راه تأمین می کردند.

مأمون حکومت سه امیر نخست طاهری را تأیید کرد و معتصم نیز انتصاب عبدالله بن طاهر بر خراسان را سرانجام با تأخیر پذیرفت. پس از وی خلیفه واثق بود که طاهر بن عبدالله را بر حکومت خراسان امارت داد. هنگامی که یعقوب در سال 259ه/872م برای سرکوبی طاهریان به نیشابور آمد، امیر طاهری از او خواست «عهد و منشور»

امیرالمؤمنین را ارائه کند تا حکومت را به او واگذارد.⁽⁵⁾

درواقع آنچه بیشتر در همراهی و همسویی طاهریان با عباسیان مقبول است، تلاشی است که در راستای تأمین منافع خود و برقراری امنیت در خراسان و بهره جستن از موقعیت خلافت به چشم می خورد. کوششها و مساعدتهای عباسیان

ص: 331

1-- همان، ص 526.

2-- سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی، آثار الوزراء، به تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی محدث، تهران: دانشگاه تهران، 1337، ص 164؛ نسایم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء، ص 35.

3-- لب التواریخ، ص 130.

4-- استانلی لین پول، بارتولد، ادهم خلیل، تاریخ دولتهای اسلامی و حکومتگر، ترجمه سید صادق سجادی، تهران: نشر تاریخ ایران، 1363، ج 1، ص 226.

5-- تاریخ گردیزی، ص 309.

در تثبیت موقعیت طاهریان و همچنین حذف دشمنان آنان از خراسان، دلیل واضحی بر اطاعت منطقی آنها از خلافت عباسی به حساب می‌آید. بنابراین، دریافت فرمان حکومت از خلفا که نشانه تابعیت آنها به شمار می‌رفته، امری مختص به طاهریان نبوده است، زیرا برخی حکومت‌های بعد از آنان نیز در عین این که در قلمرو خود به استقلال فرمان می‌راندند، در

شکل ظاهری، خود را مطیع دستگاه خلافت نشان می‌دادند. بدین گونه طاهریان که تمام امتیازات خود را در آزادی عمل اداره خراسان بدون هیچ معارضه‌ای به دست آورده و ثروت‌های هنگفت اندوخته بودند، نه تنها هرگز نیازی به مقابله و برخورد با خلفای عباسی

احساس نکردند بلکه صمیمیت و دوستی متقابل را هر چه بیشتر تشدید کردند. این رابطه دوستانه در بهره‌جویی متقابل از وجود یکدیگر نمی‌تواند دلیلی بر ضعف طاهریان تلقی شود.

در مجموع، گروهی از محققان، طاهریان را دودمان مستقلی به شمار نمی‌آورند،⁽¹⁾ هر

چند باید پذیرفت که آنان به استکفا و یا به فرمان خلیفه قدرت را در خراسان به دست آورده بودند، لیکن با موروثی کردن حکومت و اثبات ضرورت وجود حکومت خود، عملاً نقش خلفا را در عزل و نصب خویش بی‌اثر و کم‌رنگ کرده بودند. پس وراثت در

امر حکومت در روزگار طاهریان که همچون حکومت مستقل جلوه می‌نماید نتیجه رجعت سیاسی ملت ایران به استقلال سیاسی و نشانه تشکیل حکومت‌های مستقل دیگر در خراسان به حساب می‌آید.

روابط طاهریان با علویان طبرستان

طبرستان از جمله مناطقی بود که مأمون اداره آن را به انضمام حکومت بر خراسان به طاهربن حسین واگذار کرد.⁽²⁾ در این منطقه هنوز برخی حکومت‌های محلی از

ص: 332

1-- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 92.

2-- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 205.

عهد ساسانی حضور داشتند. در زمان هارون، قارن پسر ونداد هرمز و شهریار پسر شروین برای جلوگیری از شورش آنها، به عنوان گروگان در بغداد به سر می بردند. اما بعد از برقراری آرامش در این ناحیه به مناطق خود بازگردانده شدند. در زمان مأمون نیز حکومت دو شهر از نواحی طبرستان به مازیار بن قارن از اولاد ونداد سپرده شد⁽¹⁾، که پیش از این درباره علت شورش و سرکوبی قیام مازیار توسط عبدالله بن طاهر مطالبی آورده شده است. به هر حال بعد از قیام مازیار و رفع تهدید برخی حکام محلی، طاهریان به توسعه نفوذ خود در طبرستان پرداختند، چنان که مهمترین اعضای خاندان طاهری پیش از رسیدن به حکومت یا کسب مناصب مهمتر، حکمرانی طبرستان را داشته اند. این حاکمان عبارت بودند از: 1- حسن بن حسین فرمانده سپاه عبدالله که مأمور سرکوبی شورش مازیار بود. وی سه سال و چهار ماه در طبرستان حکومت کرد. 2- طاهر بن عبدالله بن طاهر که یک سال و سه ماه حاکم طبرستان بود و بعد از آن به عنوان جانشین

پدرش عبدالله حاکم خراسان شد. 3- محمد بن عبدالله بن طاهر که هفت سال حاکم طبرستان بود و در سال 237ه/ 851م به دنبال مرگ اسحاق بن ابراهیم مناصب طاهریان در بغداد را بر عهده گرفت. 4- سلیمان بن عبدالله ابتدا برای سه سال حاکم طبرستان بود

و در سال 240ه/ 854م طاهر بن عبدالله از طرف خود محمد بن عیسی را به حکومت طبرستان فرستاد که برای مدتی با رعایت عدالت امور آن جا را اداره می کرد.

طبرستان از نظر موقعیت خاص اقلیمی خود، پایگاه مناسبی برای حضور

ص: 333

و اختفای علویان به حساب می آمد. حضور گسترده علویان در این منطقه را برخی از مورخان به زمان خلافت مأمون نسبت می دهند. آملی در همین باره می نویسد: چون گروهی از علویان نسبت به مکر و حيله مأمون و شهادت امام رضا علیه السلام اطلاع یافتند «هر جا که بودند پناه به کوهستان دیلمان و طبرستان و ری نهادند» (1). معاشرت علویان با مردم ناحیه طبرستان به مرور موجب اشتیاق و گرایش مردم به سوی آنها شده بود، به گونه ای که مردم هر وقت یکی از سادات را می دیدند، می گفتند: «آنچه سیرت مسلمانی است، با سادات است» (2). وضع اختصاصی طبرستان به همان اندازه که برای پذیرش پناهندگان علوی مأمونی مناسب بود، قیام آنان را نیز در این ناحیه، به وقت مناسب تسهیل می کرد (3). مهم ترین عامل خروج آنها را باید در عملکرد والیان طاهری این ناحیه دانست، زیرا تسلط بلامنازع حکام طاهری در طبرستان موجب ظلم و ستم عمال آنها بر مردم شد. این ستمها بیشتر در زمان سلیمان بن عبدالله والی طبرستان صورت گرفت. او که خود در جرجان اقامت داشت، اداره امور طبرستان را کاملاً در اختیار نایب و پیشکارش، محمد بن اوس بلخی گذاشته بود. محمد بن اوس به همراه فرزندان جوانش راه ستم بر مردم را در پیش گرفت، به گونه ای که مردم «از ظلم و ناجوانمردی محمد بن اوس به ستوه شدند» (4). محمد بن اوس خود در رویان می نشست و پسرش احمد را به حکومت چالوس و کلار نشانده بود. ستم او بر مردم تا آن حد رسید که مردم، املاک و ثروتهای خود را رها

کرده، به ولایت دیگر می رفتند. همچنین در رویان سالی سه بار خراج می ستاندند،

ص: 334

1- - اولیاء اللہ آملی، تاریخ رویان، به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1348، ص 84.

2- - تاریخ طبرستان، ص 228.

3- - ابوالفتح حکیمیان، علویان طبرستان، تهران: انتشارات الهام، 1368، چاپ دوم، ص 75.

4- - تاریخ طبرستان، ص 228.

«یکی برای محمدبن اوس و یکی برای پسرش و یکی برای مجوسی وزیرش» (1) کارهای محمدبن اوس به همراه ستم نماینده محمدبن عبدالله در تصرف املاک مردم، روند مخالفت و

شورش مردم را بر ضد نمایندگان طاهری تسریع کرد. محمدبن عبدالله در سال 250ه/864م شورش یحیی بن عمر طالبی همراه زیدیان هواخواهش را در کوفه سرکوب کرد. اقدام وی در کشتن یحیی اگر چه موجب بدبینی علویان نسبت به اولاد طاهر شد (2) اما

خلیفه مستعین از این امر بسیار خرسند گشت، به همین سبب زمینهایی از اقطاعات خویش در منطقه کلار و چالوس را در اختیار محمدبن عبدالله گذاشت. او نیز برای رسیدگی به اراضی خود کاتبش - جابر بن هارون - را که مسیحی سختگیری بود، به طبرستان گسیل داشت. جابر بن هارون در برخورد با مردم این منطقه با توجه به ستمهای محمد بن اوس، منصفانه برخورد نکرد. او بسیاری از بیشه زارها و مزارع عمومی این ناحیه را علی رغم مخالفت‌های صاحبانشان به اقطاع ارباب خود محمدبن عبدالله درآورد. (3) سرانجام خودسری های نایبان طاهری، به شورش عمومی مردم کلار و چالوس منجر شد. محمد و جعفر پسران رستم که از مردم با نفوذ چالوس بودند، به مبارزه با جابر برخاسته، مانع اقدام او در تصرف زمینها شدند. این شورش منجر به فرار

جابر نزد سلیمان بن عبدالله والی طبرستان شد. پسران رستم بعد از این پیروزی، به علت

ترس از واکنش محمدبن اوس کوشیدند تا همسایگان دیلمی را متحد خویش کنند. آنها نیز چون از دست اندازیهای تجاوز کارانه محمدبن اوس در نواحی مرزی ولایت خویش ناخرسند بودند، حاضر به همکاری با شورشیان طبرستان شدند و این

ص: 335

1- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص 67؛ تاریخ طبرستان، ص 224.

2- تاریخ طبرستان، ص 238.

3- روضة الصفا، ص 483.

اتحاد نه تنها مقابله با طاهریان، بلکه عصیان بر ضد خلیفه عباسی به حساب می آمد که دیگر اجتناب ناپذیر بود. (1) گسترش دامنه شورش مردم طبرستان، سرانجام نظر آنها را به سوی علویان منطقه که در دید عامه صاحب حرمت بودند جلب ساخت. آنها از سید محمدبن ابراهیم که ساکن رویان بود خواستند تابعیت آنها را بپذیرد و به رهبری در محاربه با طاهریان قیام

کند و گفتند: «مگر به برکات تو این ظلم خدای از ما بردارد». (2) اما وی این دعوت را نپذیرفت.

در مقابل آنان را به شوهر خواهر خود - حسن بن زید - که در ری اقامت داشت، معرفی کرد. حسن بن زید بعد از اطمینان از طرفداری مردم طبرستان عازم رویان شد و در بیست و پنج رمضان سال 250ه/ اکتبر 864م بسیاری از رؤسای کلار و رویان با او بیعت کردند. وی در کجور بعد از پایان نماز عید برای خود بیعت گرفت و با این دعوت همگانی بسیاری از اعیان دیلم نسبت به وی اظهار فرمانبرداری کردند.

حسن بن زید در برخوردهای مکرر، دسته های سپاه طاهری را شکست داد و سرانجام به آمل رفت. محمدبن اوس نیز به فرمان سلیمان بن عبدالله برای مبارزه با او

عازم آن جا شد. در جنگهایی که میان محمد بن اوس و حسن بن زید در آمل و ساری روی داد، این شهرها دست به دست گشت (3) و شکست و پیروزی نصیب هر دو گروه می شد. در یکی از این جنگها احمد بن محمد اوس حاکم چالوس کشته شد. این امر بر سلیمان بسیار ناگوار آمد. وی حتی از محمد بن عبدالله حاکم بغداد نیز

ص: 336

1- - علویان طبرستان، ص 6-75.

2- - تاریخ طبرستان، ص 228.

3- - تاریخ کامل، ج 11، صص 298-299؛ تاریخ طبرستان، صص 231-235.

کمک خواست و برای تضعیف موقعیت حسن بن زید به پادشاه دیلم، پیشنهاد هفت هزار دینار و جامه های بسیار کرد. (1) اما نقشه های وی چندان کارساز نبود و سرانجام در جنگ نهایی که پنجشنبه هشتم ذی الحجه سال 250ه/ ژانویه 865م میان حسن بن زید با سلیمان بن عبدالله و تمامی طرفداران او انجام گرفت، سپاه طاهری آن چنان شکستی خورد که دیگر عزم طبرستان نکرد. سلیمان بن عبدالله در این جنگ، زن و فرزند خویش را رها کرد و گریخت. او در استرآباد برای حسن بن زید نامه ای نوشت و آزادی خانواده اش را خواستار شد. چون این نامه به حسن بن زید رسید، خانواده او را با احترام به نزدش فرستاد. (2) در این زمان، سلیمان با سرودن اشعاری در حسرت از دست دادن موقعیت خود در طبرستان، این منطقه را به سمت خراسان ترک کرد. (3) به رغم سخن ابن خلدون که سلیمان بن عبدالله به علت گرایش به تشیع و به اختیار خود از طبرستان عقب

نشست، (4) ولی از دست دادن سیزده میلیون درهم درآمد که از ناحیه طبرستان هر ساله عاید امیر خراسان می شد برای طاهریان بسیار ناگوار بود. (5) بنابراین، اولین نشانه های فروپاشی و تجزیه در قلمرو طاهری آشکارا از ناحیه طبرستان آغاز شد. طاهریان که در سرایشی سقوط بودند عملاً در مقابل قدرت علویان طبرستان که حمایت های گسترده مردمی را به همراه داشتند بعد از تلاش های بی ثمر سلیمان بن عبدالله راه تسلیم در پیش

گرفتند.

ولایت ری که پیش از این به وسیله محمد بن جعفر طالبی از دست طاهریان خارج شده بود، (6) هر چند مجدد به تصرف سپاهیان طاهری درآمد (7) اما با اعزام سپاهیان از جانب حسن بن

ص: 337

- 1- تاریخ طبرستان، ص 236.
- 2- تاریخ طبرستان، ص 242.
- 3- همان، ص 242.
- 4- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 443.
- 5- تاریخ طبرستان، ص 74.
- 6- تاریخ کامل، ج 12، ص 31.
- 7- مروج الذهب، ج 2، ص 352.

زید، این شهر، بار دیگر از دست طاهریان بیرون آمد و محمدبن میکال حاکم آن جا که از فرماندهان بزرگ محمدبن طاهر بود، کشته شد. (1) گسترش دامنه

مخالفت با طاهریان باعث گشت تا در سال 251ه/865م حسین بن احمد معروف به کوکبی در قزوین و زنجان قیام کند و به دنبال آن کارگزاران حکومت طاهری را از آن منطقه اخراج نماید. (2)

شکست سپاه طاهری و بیرون رفتن آنها از طبرستان به همراه ضعفی که بر حکومت محمدبن طاهر در خراسان مستولی شده بود، باعث حرکت سپاه حسن بن زید به سمت جرجان شد. به دنبال مرگ محمدبن عبدالله و همچنین غلبه علویان بر جرجان سرانجام در سال 257ه/870م به فرمانروایی محمدبن طاهر در آن ولایت و سرتاسر طبرستان پایان داده شد.

روابط طاهریان با خاندان سامانی

سامانیان نام خود را به سامان خدات نیای بزرگ خود می رساندند. (3) منابع برای

نخستین بار اشاره ای به همکاری فرزندان اسدبن سامان با مأمون در سرکوبی رافع بن لیث دارند. (4) به همین علت به دنبال تسلیم شدن رافع بن لیث فرزندان اسد مورد حمایت مأمون قرارگرفتند و «مأمون ایشان را نکو داشتی و بدو نزدیک بودند از آنچه مردمان اصیل بودند». (5) تا هنگامی که مأمون در خراسان بود، به تکریم آل سامان می پرداخت و زمانی که قصد عراق کرد، به غسان بن عباد حاکم خراسان گفت: «که اولاد اسد را به مناصب ارجمند سرفراز سازد». (6) غسان بن عباد بر این اساس، نوح بن اسد را به حکومت سمرقند، احمد بن اسد را به امارت فرغانه و یحیی بن اسد را به حکومت چاچ و اشروسنه مأمور کرد و حکومت هرات را به الیاس بن اسد داد. (7) امارت یافتن سامانیان

ص: 338

-
- 1- - روضة الصفا، ص 483.
 - 2- - تاریخ کامل، ج 12، ص 31.
 - 3- - تاریخ بخارا، صص 81-82.
 - 4- - همان، صص 104-105.
 - 5- - تاریخ گردیزی، ص 322.
 - 6- - حبيب السیر، ج 2، ص 352.
 - 7- - تاریخ گردیزی، ص 322؛ تاریخ کامل، ج 12، ص 133.

برشهرهای ماوراءالنهر برای سالهای متمادی تداوم یافت، چنان که طاهر بن حسین بعد از کسب امارت خراسان اسد بن سامان «را کارها فرمود» (1). طاهر، نوح بن اسد را که بزرگتر بود خلعت داد (2) و این خاندان را در مقامهایی که داشتند، ابقا کرد. (3) چون «امارت خراسان به امیر طاهر بن حسین دادند هر چهار امیر سامانی را که چهار برادر بودند، دو صد و چهل شتر و ولایت که داشتند مقرر داشت. چون نوبت امارت از امیر به پسر او عبدالله طاهر رسید، امارت سامانیان برقرار فرمان پدر مقرر داشت و تغییر بدان راه نداد» (4).

طاهر بن حسین به علت وجود مشکلات ایجاد شده توسط خوارج در خراسان و نیز

ترس از حملات ترکان به مرزهای شرقی (5)، به ضرورت می بایست امارت تأیید شده فرزندان سامان را بر ماوراءالنهر بپذیرد. دیگر امرای طاهری نیز هر یک به جهت خدمت و فرمانبرداری سامانیان، به وجود آنها برای اداره امور شهرهای ماوراءالنهر احساس نیاز

می کردند. احتمالاً عملکرد سامانیان در مسلمان کردن مردم شهرهای ماوراءالنهر و همچنین جلوگیری آنان از تاخت و تاز ترکان در این ناحیه، بیشتر مایه توجه طاهریان به

این خاندان شده بود. (6) چرا که طاهریان گاه حرکتهایی را برای جهاد در مرزها (7) انجام می دادند و این انگیزه ها توسط گروهی از وابستگان دربار طاهری نیز دنبال می شد. چنان که

عبدالله بن طاهر سی هزار درهم به ابوعبید قاسم بن سلام قاضی و ادیب نیشابور بخشید

و او به عبدالله گفت: در نظر دارم با این پول سلاح و اسب بخرم و آنها را به احترام امیر به مرزها برای جهاد بفرستم. (8) توجه به نواحی شرقی و مسأله برخورد با ترکان از جمله

ص: 339

- 1- تاریخ گزیده، ص 377.
- 2- تاریخ بخارا، ص 105.
- 3- تاریخ گردیزی، ص 322.
- 4- طبقات ناصری، ص 203.
- 5- تاریخ طبری، ج 13، ص 5690.
- 6- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 87.
- 7- فتوح البلدان، ص 321.
- 8- المنتظم، ص 335.

عوامل مهم تأیید حکومت سامانیان بر شهرهای ماوراءالنهر بود.

لشکرکشی احمدبن ابی خالد به ماوراءالنهر از یک سو به تأیید حکومت طلحه بر خراسان و از طرفی به تثبیت موقعیت سامانیان در ماوراءالنهر انجامید. وی حامی سامانیان بود و حکومت احمد بن اسد را در فرغانه استوار ساخت. (1) طاهریان ناظر بر عملکرد خاندان سامانی در ماوراءالنهر بودند و متقابلاً آنان نیز به اطاعت و تبعیت از

طاهریان می پرداختند. (2) طلحه بن طاهر در سال 212ه/827م از سمرقند دیدن کرد و ظاهراً انتخاب عمرو بن ابی مقاتل به عنوان قاضی آن شهر از سوی او انجام گرفته بود. (3) اگر چه گزارشی از علت سفر وی به سمرقند ارائه نشده است اما با توجه به ارتباط نوح بن اسد با طاهریان این امر می بایست در جهت تحکیم موقعیت طاهریان در ماوراءالنهر و یا

لشکرکشی به سمت نواحی شرقی انجام گرفته باشد. نوح بن اسد در این راستا شهرهایی چون کامان، اورشت و اسبیجاب را گشود. (4) عبدالله بن طاهر به استحکام قدرت و نفوذ طاهریان در نواحی شرقی توجهی خاص نشان می داد. وی پسر خود طاهر بن عبدالله را به جنگ بلاد غوزیه فرستاد و او شهرهایی را فتح کرد که پیش از آن کسی

بدانجا پای ننهاده بود. (5)

عبدالله برای کنترل نواحی ماوراءالنهر و مناطق شرقی خراسان دقت لازم را به خرج می داد. زیرا آن هنگام که دریافت، اقدام افشین در ارسال پول به ماوراءالنهر ممکن است

به ایجاد قدرتی در اطراف خراسان منتهی گردد، به سرعت اقدامات لازم را برای خنثی کردن توطئه های افشین انجام داد. (6) عبدالله حتی برای دستگیری حسن بن افشین در اشروسنه به نوح بن اسد متوسل شد و به او دستور داد

ص: 340

1- - میرخواند به نقل از باتولد، ترکستان نامه، ج 1، ص 459.

2- - المسالک و الممالک، ص 31.

3- - القند فی ذکر علما سمرقند، ص 469.

4- - تاریخ کامل، ج 12، ص 149.

5- - فتوح البلدان، ص 321.

6- - تجارب الامم، الجزء 4، ص 261.

با توطئه ای وی را دستگیر و به نزد او بفرستد. به گزارش طبری میان حسن بن افشین و نوح بن اسد از پیش مخالفت‌هایی بود. بنابراین، نوح بن اسد سریع فرمان عبدالله را در دستگیری حسن بن افشین اجرا کرده

و او را به نزد عبدالله فرستاد. (1) نوح بن اسد در 842/هـ درگذشت و برادر دیگرش یحیی که تا سال 855/هـ زنده بود هم چنان بر اسیب‌جاب حکومت می‌کرد. الیاس فرزند دیگر، تا سال 856/هـ زنده بود و گزارش‌هایی از خدمات او به طاهریان در دست است. وی به عنوان فرمانده سپاه طاهری از سوی طلحه در سال 823/هـ 208 م عازم سیستان شد. (2) ظاهراً بعد از این مأموریت به حکومت پیشین خود در هرات بازگشت. بنابر روایت ابن اثیر:

«الیاس والی هرات بود و در آن جا نسل و اولاد و آثار و آبادی های بسیار از او ماند. عبدالله بن طاهر او را نزد خود خواند او قدری تسامح کرد و دیر جنید. (عبدالله بن) طاهر

با و نامه نوشت هر جا که نامه به او برسد بماند. او به پوشنچ رسیده بود که نامه را دریافت. همان جا مدت یک سال ماند و آن مدت برای او کیفر بود. پس از آن عبدالله بن طاهر از او عفو کرد و به او اجازه داد که برای ملاقات حاضر شود». (3)

بعد از مرگ الیاس بن اسد در سال 858/هـ 244 م در هرات، طاهر بن عبدالله فرزند او ابواسحاق محمد را به جای پدرش به حکومت هرات گماشت (4) و فرزند دیگرش ابراهیم، فرمانده سپاه محمد بن طاهر شد که در نبرد با یعقوب شکست خورد و محمد بن طاهر را از دلاوری یعقوب بیم داد. (5) احمد بن

ص: 341

1- تاریخ طبری، ج 13، ص 5925.

2- تاریخ سیستان، ص 177.

3- تاریخ کامل، ج 12، صص 133-134.

4- تاریخ ابن خلدون، ص 483.

5- تاریخ سیستان، صص 208-209.

اسد، چهارمین فرزند اسدبن سامان بود که بعد از مرگ برادرانش بر تمامی مناطق ماوراءالنهر حکومت کرد. وی که تا سال 250/هـ/864م زنده بود، در زمان آخرین حکام طاهری چون طاهر بن عبدالله و محمدبن طاهر حکومت فرغانه، سمرقند، اشروسنه و چاچ را بر عهده داشت. او حتی در سال 244/هـ/858م برای خود در سمرقند سکه مسین ضرب کرد⁽¹⁾ که نشانه افزایش قدرت و آزادی عمل او به حساب می آمد. با مرگ احمد که مصادف با سالهای پایانی حکومت طاهریان در خراسان بود، دو فرزندش نصر و اسماعیل بر شهرهای ماوراءالنهر حکومت کردند. منابع هیچ گزارشی از خدمت آنها به طاهریان در مقابل حملات یعقوب ارائه نمی دهند، بلکه نصر با پایان فرمانروایی طاهریان خود را عملاً مستقل دید و فرمانروایی مناطق بزرگی از ماوراءالنهر را به دست آورد.⁽²⁾ به همین دلیل، دیگر او چندان تمایلی در همراهی با طاهریان از خود نشان نداد. چون حسین بن طاهر در سال 263/هـ/876م از جانب برادر خویش محمدبن طاهر به نیشابور وارد شد، کوشادبن شاه مردان از سرداران خود را به نزد نصر بن احمد فرستاد تا از وی یاری بخواهد «اما او نه به مال یاری داد و نه به مردان».⁽³⁾ نه تنها بعد از این، میان سامانیان با خجستانی و رافع بن

هرثمه در حمایت ظاهری از طاهریان نیز اتحادی صورت نگرفت، بلکه نرخی از وقوع جنگ میان امیراسماعیل با حسین بن طاهر که بعد از سقوط حکومت برادرش همچنان برای احیای حکومت طاهری در خراسان تلاش می کرد گزارش می دهد که در این نبرد حسین بن طاهر با لشکریانش شکست می خورد. همراهی قبلی خاندان سامانی با امرای طاهری

ص: 342

1- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص 120.

2- عصر زرین فرهنگ ایران، ص 217.

3- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 205.

سبب شد تا بعد از سقوط حکومت طاهری، فرمان حکومت ماوراءالنهر از سوی معتمد برای نصر در سال 261ه/875م فرستاده شود. به دنبال این فرمان سامانیان حکمرانان مستقلی به شمار رفتند که پس از آن مستقیماً از جانب خلفا مشروعیت حکومت قانونی را برای سالهای متمادی در خراسان به دست آوردند.

روابط طاهریان با صفاریان

موقعیت مناسبی که اوضاع جغرافیایی سیستان برای فعالیتهای ضد خلافت به وجود آورده بود، سبب می شد که خوارج از این موقعیت کمال استفاده را ببرند، این تحركات فضای سیاسی، نظامی و اجتماعی این منطقه را در بحرانهای شدید و دامنه دار فرو می برد که اداره آن جا را برای کارگزاران خلیفه و سپس طاهریان دشوار می ساخت. همگام با شورشهای خوارج، فعالیتهای مطوعه برای مبارزه با آنان نیز شکل گرفته بود. یکی از رؤسای مطوعه، غسان بن نصر بود که اولین بار قیام خود را آغاز کرد. اما بعد از

کشته شدن برادرش صالح بن نصر در سال 237ه/851م به بهانه دفع خوارج، مطوعه و عیاران سیستان از جمله یعقوب و یارانش را به دور خود جمع کرد و بر بُست غلبه یافت. برخوردهای او با ابراهیم بن حصین، آخرین ولایتدار طاهری در سیستان (1) و حمایتهای مردم سرانجام باعث افزایش قدرت و شوکت او در سیستان گردید. اما اقدامات و عملکرد نامناسب صالح چنان نبود که پشتیبانی عیاران را به همراه داشته باشد. بنابراین،

پس از هفت سال عیاران وی را برکنار کرده و درهم بن نصر را به رهبری گروه خود

انتخاب کردند. وجود اختلاف میان درهم بن نصر با یعقوب، سرانجام به حاکمیت سه ساله درهم پایان داد و مردم سیستان در

ص: 343

یعقوب تمام همت خود را برای سرکوبی و جلب حمایت گروههای ناسازگار خوارج به رهبری عمار خارجی به کار گرفت (2) و بعد از حذف مقاومت آنان در مقابل خود، به جذب نیروهای کار آمد خوارج در سپاه خویش پرداخت و سپاهی از آنان به نام جیش الشراة تشکیل داد. (3) سلطه یعقوب بر بُست و حمله به کابل که به بهانه دفع خوارج و جنگ با مخالفان اسلام انجام گرفت، هیچ واکنشی را از جانب خلفای عباسی در پی نداشت، اما برای دولت نوپای صفاری که بیش از هر چیز به حفظ موقعیت و توسعه نفوذ قدرت خود می اندیشید، برخورد با طاهریان اجتناب ناپذیر بود.

درگیری یعقوب با طاهریان، اصلی ترین مسأله دولت صفاری بود. یعقوب به خوبی می دانست هر گونه توسعه نفوذ در سرزمینهای اطراف سیستان با ماندگاری طاهریان سازگاری ندارد. از طرفی یعقوب به این امر واقف بود که هرگاه طاهریان قدرت یابند، موقعیت وی را حتی در سیستان تهدید خواهند کرد. همین واقعیت، او را بر آن داشت تا از سستی کار طاهریان بهره گرفته، با حمله خود به هرات علاوه بر آزمایش قدرت طاهریان، راه عبور خود به خراسان را نیز هموار کند. حمله یعقوب به هرات در شعبان سال 253ه/ 867م انجام گرفت و حاکم طاهری هرات حسین بن عبدالله، اگر چه مدتی در مقابل وی ایستادگی ورزید، اما یعقوب عاقبت هرات را تسخیر و حسین بن عبدالله را

که عم محمدبن طاهر حاکم خراسان بود، اسیر کرد. چون خبر فتح هرات به محمدبن طاهر رسید، ابراهیم بن الیاس بن اسد را با سپاهی بزرگ و اسلحه خوب

ص: 344

1- تاریخ سیستان، ص 200.

2- همان، ص 207.

3- تاریخ سیستان از برآمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ص 245.

برای مقابله یعقوب به پوشنگ فرستاد. (1) اما ابراهیم در جنگ با یعقوب شکست خورد و بسیاری از سپاهیان‌ش کشته شدند و محمدبن طاهر ناگزیر شد حکومت سیستان، کرمان و فارس را به یعقوب واگذار کند.

علت واگذاری حکومت کرمان به یعقوب را تلاش محمدبن طاهر برای بازیافتن فرصتی مناسب جهت شکست یعقوب می دانند. ولی واقعیت این است که هر دو حریف در نبرد آغازین احتیاط کردند. یعقوب بعد از دریافت نامه محمد بن طاهر به سیستان آمد و عده ای از وابستگان خاندان طاهری را به عنوان اسیر با خود آورد و به درخواست محمدبن طاهر برای آزادی آنها توجهی نکرد. (2) خلیفه معتز که از شکست طاهریان در هرات آگاه شده بود و پذیرش این امر برایش ناگوار بود، ابن بلعم را با نامه ای

به نزد یعقوب فرستاد و خواستار آزادی اسرای طاهری شد. (3) یعقوب که هنوز قصد مخالفت با خلیفه را نداشت، دستور خلیفه را اطاعت و اسرا را آزاد کرد. او چند سال دیگر برای تصرف نیشابور شکیبایی ورزید. وی در این مدت کرمان و فارس را به تصرف خویش در آورد، سرانجام یعقوب در سال 259ه/873م بهانه و توان لازم را برای حمله به نیشابور به دست آورد. عبدالله بن محمدبن صالح سگزی به کمک برادرانش به جان یعقوب سوء قصد کردند و بعد از زخم زدن به وی نزد محمدبن طاهر حاکم خراسان گریختند. (4) عدم توجه محمد بن طاهر به درخواست یعقوب مبنی بر تحویل پناهندگان، خشم او را برانگیخت. این امر، بهانه لازم را به دست یعقوب داد تا در شعبان سال 259ه/ژوئن 873م از طریق قهستان به نیشابور حمله کند. ظاهراً حرکت

ص: 345

1- تاریخ سیستان، ص 208.

2- تاریخ کامل، ج 12، ص 107؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 479.

3- وفیات الاعیان، الجزء 6، صص 403-404.

4- تاریخ گردیزی، ص 308.

یعقوب به سمت نیشابور بدون اعلام جنگ با محمدبن طاهر بوده است. یعقوب به او نوشت که وی قصد فرو گرفتن حسن بن زید در طبرستان را دارد و در همه اعمال خراسان به چیزی آسیب نخواهد رساند.⁽¹⁾ اما به احتمال زیاد قصد وی از انجام این کار جلوگیری از مقاومت محمدبن طاهر در نیشابور بوده است. به گزارش بیهقی برخی از اعیان طاهری برای تقرب جستن به یعقوب در نامه های خود از او تقاضای تصرف نیشابور را کرده

بودند.⁽²⁾ به همین علت، یعقوب پس از پیروزی بر طاهریان، سفیری به نزد خلیفه فرستاد تا به او اطلاع دهد که وی طبق درخواست مردم خراسان به قلمرو طاهریان لشکر کشی کرده است.⁽³⁾ اما به واقع این امر بهانه ای بیش نبود و حمله وی به خراسان از همان آغاز اجتناب ناپذیر می نمود. یعقوب قبل از هرگونه واکنشی از سوی طاهریان به سرعت خود را به نیشابور رساند. محمدبن طاهر که توان مقابله با یعقوب را نداشت، به یارانش گفت:

«ما با او به حرب برنیاییم و چون حرب کنیم، او ظفر یابد و ما را به جان آسیب رسد».⁽⁴⁾ بنابراین،

سرهنگان و خویشاوندان خود را برای اظهار اطاعت به نزد یعقوب فرستاد. یعقوب آنها را سخت توبیخ و سرزنش کرد و غلبه حسن بن زید بر طبرستان را نشانه ضعف آنها دانست.⁽⁵⁾ محمد بن طاهر که تصمیم یعقوب را برای فتح نیشابور بسیار جدی یافت سفیری را به نزد یعقوب فرستاد تا وی عهد و منشور خلیفه را برای گرفتن حکومت خراسان عرضه کند و یعقوب عهد و لوای خود را که همان شمشیر خویش بود، به مردم نشان داد. وی رسالت خود

ص: 346

1- تاریخ ابن خلدون، ص 480؛ تاریخ کامل، ج 12، ص 119-120.

2- تاریخ بیهقی، ص 4-323.

3- تاریخ کامل، ج 12، ص 119؛ تجارب الامم، ص 437؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 480.

4- تاریخ سیستان، ص 219.

5- تاریخ ابن خلدون، ص 480؛ الدیارات، ص 128.

را به مردم نیشابور این چنین بازگو کرد: «من داد را بر خاسته ام بر خلق خدای تبارک و تعالی و بر گرفتن اهل فسق و فساد را واگر نه چنین است ایزد تعالی مرا تا کنون چنین نصرتها ندادی»⁽¹⁾. بعد از آن یعقوب به شادیاخ آمد و تمامی بزرگان و خویشاوندان حاکم طاهری را محبوس کرد.⁽²⁾ ورود یعقوب به نیشابور بدون هیچ برخوردی⁽³⁾ در دوم شوال سال 259/873 م صورت گرفت. با فتح نیشابور عملاً بساط قدرت طاهریان در خراسان فرو ریخت و یعقوب در محرم سال 260/874 م به دنبال اطلاع از پیوستن عبدالله بن محمد بن صالح سگزی به حسن بن زید علوی راهی جرجان شد. در حالی که همراه او محمد بن طاهر و بیش از نود تن از بزرگان و خاندان طاهری در

غل و زنجیر بودند.⁽⁴⁾ لشکر کشی او به طبرستان بر ضد حسن بن زید - دشمن خلیفه - علی رغم توسعه نفوذ خود، بیشتر برای بر سر مهر آوردن خلیفه از اقدام خود سرانه اش در حمله به نیشابور صورت گرفت. اما موفق برادر خلیفه به فرستادگان یعقوب گفت که رفتار او با خاندان طاهری را نمی پسندید و یعقوب باید به همان سرزمینی که حکومت آن جا به او سپرده شده بازگردد و کلیه اسرای طاهری را آزاد کند.⁽⁵⁾ اما یعقوب بی توجه به این فرمان عصیان خود را بر ضد خلیفه آشکارا اعلام کرد.

تیرگی روابط یعقوب با خلیفه سرانجام به نبرد دیرالعاقول در سال 262 ه منجر شد. این جنگ که به شکست یعقوب انجامید باعث فرار محمد بن طاهر حاکم خراسان از اردوگاه یعقوب شد. موفق پس از فرار امیر طاهری از جمع سپاهیان

ص: 347

1- تاریخ سیستان، ص 223.

2- همان، صص 219-220.

3- M.Sirriye, "Muhammad Ibn Tahir" The Encyclopedia of Islam, VoulumeII, P.410-1

4- وفیات الاعیان، ج 6، ص 411.

5- تاریخ طبری، ج 15، ص 6445.

یعقوب، بند از وی بگشود و او را خلعت داد و آماده فرستادن به خراسان کرد.⁽¹⁾ اما محمدبن طاهر هرگز جرأت نکرد به خراسان بازگردد و به مقام ریاست شرطه بغداد که متعلق به خاندان او در بغداد بود، بسنده کرد.⁽²⁾ وی تا سال 296ه/908م در میان خویشاوندان خود در بغداد زیست.⁽³⁾

مرگ یعقوب هیچ منفعتی برای طاهریان به همراه نداشت. اگر چه مدعیان نو ظهور خراسان چون احمدبن عبدالله خجستانی و رافع بن هرثمه، خود را نماینده محمدبن طاهر در خراسان معرفی می کردند، اما در عمل هرگز طرفداری از طاهریان نشان نمی دادند. به همین دلیل، چون عمرولیث نسبت به خلیفه اظهار اطاعت کرد، وارث تمامی قدرت و مناصب طاهریان در خراسان و عراق شد. عمرو نیز از جانب خود تصدی شرطه بغداد و سامرا را که پیش از آن به طاهریان تعلق داشت، به عبیدالله بن

عبدالله بن طاهر داد. وی کوشید تا تحریک و ناخرسندی طاهریان را در آنچه به دعوی آنها به امارت خراسان تعلق می یافت، متوقف کند، ولی سرانجام پس از شکست و اسیر شدن عمرو به وسیله امیر اسماعیل سامانی در سال 287ه/900م آخرین نشانه های ارتباط طاهریان با صفاریان نیز از میان رفت.

روابط طاهریان با خاندان عَجلی ری

کرج ابودلف، جزو ولایات عراق عجم در غرب اصفهان و شرق همدان قرار داشت. این کرج را جغرافی دانان مسلمان به ابودلف قاسم بن عیسی عَجلی (226ه/840م) منسوب داشته اند. ابن حوقل می نویسد: «کرج شهری پراکنده است و آن را کرج ابی دلف گویند، زیرا مسکن وی و خاندان و فرزندانش بود».⁽⁴⁾ به دنبال مهاجرت قبایل عرب به ایران قوم بنی عجل در ناحیه جبال سکونت یافتند. برخی از مورخان، این خاندان را از

ص: 348

-
- 1- مروج الذهب، ج 2، ص 600.
 - 2- تاریخ کامل، ج 12، ص 144؛ وفيات الاعیان، ص 417.
 - 3- عریب بن سعد قرطبی، دنباله تاریخ طبری، ج 16، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، 1363، ص 6811؛ تاریخ بیهق، ص 202.
 - 4- سفرنامه ابن حوقل، ص 111؛ حدود العالم، ص 31.

خزاعه دانسته اند. (1) شاید انتسابی که از طریق «ولاء» خاندان طاهری نسبت به خزاعه پیدا کرده بودند، در روابط میان آنان با خاندان عجللی نیز مؤثر بوده است. روابط و همبستگی میان ابومسلم و خاندان عجللی (2) همراهی عجللیان با خلافت عباسی را از همان آغاز موجب گشته بود، چنان که به پاس خدمت خود به عباسیان، ناحیه کرج را از آن خود کردند. در میان افراد این خاندان، ابودلف قاسم بن عیسی عجللی در دستگاه خلافت اعتباری برای خویش به هم زد و علاوه بر آبادانی کرج، روابط دوستانه ای با امین برقرار کرد.

منابع در جنگ امین و مأمون اشاره به همراهی ابودلف عجللی با علی بن عیسی داشته اند، به گونه ای که ابودلف با پنج هزار مرد در همدان به علی بن عیسی پیوست. (3) اما

به دنبال شکست علی بن عیسی ابودلف به کرج بازگشت و چون طاهر او را به همراهی

خویش و بیعت با مأمون فراخواند، اعلام بی طرفی کرد. ظاهراً بی طرفی او با نوعی حمایت از مأمون همراه بوده است. مأمون در سال 198/813م امارت عراق عجم را دوباره به ابودلف واگذاشت. (4)

شاید مهم ترین عاملی که باعث پیوند و ارتباط میان خاندان طاهری با عجللیان کرج شده بود، علاقه و اشتیاق ابودلف به شعر و موسیقی بوده است. به قول ابن ندیم، او از ادبا و شعرای معروف عصر خود بود، که در آواز و موسیقی نیز شهرتی تمام داشت. (5) این امر، زمینه ارتباط فرهنگی میان این دو خاندان را فراهم می آورد چنان، که در علاقه ابودلف به خاندان طاهری، ابوالفرج اصفهانی آورده است که مأمون از ابودلف پرسید خزاعیان چه کسانی را از میان خودشان

ص: 349

1- تاریخ بغداد، الجزء 12، ص 416.

2- اخبار الطوال، ص 379.

3- تاریخ طبری، ج 12، ص 5432.

4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 426.

5- الفهرست، ص 191.

شاعر می دانند؟ ابودلف گفت: از خودشان ابوشیص دعبل بن ابی شیص و از میان موالیان آنها طاهر و پسرش عبدالله را. (1)

در زمان عبدالله، روابط وی با ابودلف بسیار نزدیک و دوستانه بوده است، حتی گزارش شده است که یک بار معتصم بر ابودلف خشم گرفت و خواست اموالش را مصادره کند، اما به پایمردی عبدالله بن طاهر از این کار چشم پوشید (2). میان عبدالله بن طاهر و ابودلف نامه های بسیار رد و بدل می شده است. (3) ابن قتیبه دینوری گزارشی در مورد نامه عبدالله به ابودلف آورده که در آن نامه معلوم نیست چه کسی از خاندان ابودلف مرده است و عبدالله بن طاهر تعزیت نامه ای بدین مضمون برایش نوشت: چاره ای در برابر سختی ها نیست و خداوند با لطف خویش به انسان صبر و شکیبایی می دهد. ابودلف نیز سخن زیبای امیر را در نامه اش پذیرفت. (4)

بیشترین آگاهی ما از روابط میان طاهریان با خاندان عجلی در زمینه مناسبات

فرهنگی و مبادله شعرا بوده است. شعرای معروف این زمان چون ابوتمام به مدح هردوی این خاندان پرداخته اند. همچنین عکوک که قصیده معروف «انما الدنيا ابودلف» (5) را خوانده بود، به دربار عبدالله بن طاهر نیز بار یافت. عبدالله بخششهای زیادی به وی کرد تا دنیا در نظر او فقط ابودلف نباشد. (6) ابن جوزی روایتی را آورده است که مطابق آن ابودلف از عبدالله بن طاهر تقاضا کرده بود تا ابوعبیدقاسم بن سلام، قاضی و ادیب معروف خراسان را برای چند ماه نزد وی بفرستد. عبدالله بن طاهر نیز تقاضای او را اجابت کرد. هنگامی که ابوعبید قصد بازگشت از جانب ابودلف به سوی عبدالله بن طاهر را داشت، ابودلف سی هزار درهم به وی بخشید، ولی ابوعبید

ص: 350

1- - الاغانی، الجزء 18، ص 44.

2- - عنایت الله فاتحی نژاد «ابودلف عجلی» دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره المعارف اسلامی، 1372، ص 466.

3- - شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص 172.

4- - عیون الاخبار، الجزء السابع، کتاب الاخوان، ص 55.

5- - وی ابوالحسن علی بن جبلة نام داشت 160-213ه. ق شاعر نابینای خراسانی نژاد بود که در مدح ابودلف آن چنان پیش رفت که خشم مأمون را برانگیخت و به دستور مأمون زبان شاعر را از پشت سرش بیرون کشیدند. تجرید الاغانی، ج 1، ص 972، به نقل از پرویز اذکانی، فرمانروایان گمنام، ص 57.

6- - احمد شوقی، الموسوعة الشوقیة، المجلد 1، جمع و ترتیب و شرح ابراهیم الایاری، بیروت: دارالکتاب العربی، 1415ه/1995م، ص 340.

نپذیرفت و گفت: «من در کنار مردی هستم که محتاج نمی‌گذارد مرا به بخشش هیچ کس». چون نزد عبدالله بازگشت وی همان مبلغ را به ابوعبید بخشید. (1) روابط خاندان عجلی با طاهریان تا پایان حکومت طاهری هم چنان مطلوب و حسنه بوده است. هنگامی که حسین بن طاهر بعد از سقوط حکومت طاهری از جانب برادرش محمد در بغداد فرمان حکومت خراسان را به دست آورد، برای سفر به خراسان از کمکهای این خاندان بی‌نصیب نماند. به گزارش حمزه اصفهانی:

«حسین بی‌مال و مردان روی به نیشابور نهاد و به اصفهان که حاکم آن دلف بن عبدالعزیز بود آمده و در کار خود در ماند که آیا با وجود پریشانی حال حرکت کند یا بازگردد در این

هنگام کوشاد بن شاه مردان به یاری او برخاست و دلف را وادار کرد که به حسین بن طاهر

کمک کند تا آن که حسین به همراهی کوشاد بیرون شد و روز دوشنبه هفت ماه مانده از

صفر سال 263/877م به نیشابور رسید». (2)

دلف بن عبدالعزیز بن ابی دلف که در فاصله 260/874م تا 265/879م حاکم اصفهان بود، آخرین فرد از خاندان عجلی است که ارتباط خود را هم چنان با طاهریان حفظ کرده بود.

فهرست منابع

الف: منابع فارسی

- 1- آملی، اولیاءالله، تاریخ رویان، به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1348.
- 2- ابن اثیر، عز الدین، تاریخ کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، 12 ج، ترجمه عباس خلیلی، تهران: علمی، 1351.
- 3- -----، تاریخ کامل، جلد 4 و 5، ترجمه، حسین روحانی، تهران: اساطیر، 1370.

- 4

ص: 351

1- المنتظم، ص 235.

2- تاریخ پیامبران و شاهان، ص 210.

ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور، 1366.

5- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انقلاب اسلامی 1372.

6- ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، جلد 2، ترجمه حمید رضا مستفید، علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، 1373.

7- ابن بلخی، فارسنامه، به اهتمام گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، 1363.

8- ابن حوقل، ایران در صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیر کبیر، 1366.

9- ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: چاپخانه مهارت، 1370.

10- ابن خلدون، عبدالرحمان، العبر (تاریخ ابن خلدون)، جلد 2، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1366.

11- -----، مقدمه، جلد 1، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی، 1369.

12- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: امیر کبیر، 1365.

13- ابن طقطقی، محمدبن علی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: علمی و فرهنگی، 1367.

14- ابن عبری، غریغوریوس بن هارون، تاریخ مختصر الدول، ترجمه حشمت الله ریاضی، تهران: اطلاعات، 1363.

15- -----، تاریخ مختصر الدول، ترجمه عبدالمجید آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، 1377.

16- ابن فقیه، ابوبکر احمدبن احمد، ترجمه مختصر البلدان، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگی ایران، 1349.

17- ابن فندق، (علی بن زید بیهقی)، تاریخ بیهق، به تصحیح و تعلیقات احمد بهمینیار، با مقدمه عبدالوهاب قزوینی، تهران: کتابفروشی فروغی، 1361.

18- ابن قفطی، تاریخ الحكماء، به کوشش بهین دارایی،

- 19 - ابن مسکویه رازی، تجارب الامم، جلد 1، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، 1369.
- 20 - ابن ندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، تهران: امیر کبیر، 1366.
- 21 - ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1349.
- 22 - اسعد گرگانی، فخر الدین، ویس و رامین، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران: بنگاه نشر اندیشه، 1337.
- 23 - اسفزاری، محی الدین محمد، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، با تصحیح سید محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، 1338.
- 24 - اسفندیار، کیخسرو، دبستان المذاهب، جلد 2، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران: کتابخانه طهوری، 1362.
- 25 - اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامین و اختلاف المصلین، ترجمه محسن مؤیدی، تهران: امیر کبیر، 1362.
- 26 - اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالک و الممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی، 1368.
- 27 - اصفهانی، ابوالفرج، برگزیده اغانی، جلد 2، ترجمه و تلخیص مشایخ فریدنی، تهران: علمی و فرهنگی، 1374.
- 28 - ----، برگزیده اغانی، جلد 1، ترجمه و تلخیص و شرح محمد حسین مشایخ فریدنی، تهران: علمی و فرهنگی، 1368.
- 29 - ----، مقاتل الطالبیین، ترجمه رسولی محلاتی، مقدمه و تصحیح اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، 1349.
- 30 - اصفهانی، حمزه بن حسن، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیر کبیر، 1367.
- 31 - الحاسب الکرجی، محمدبن حسین، استخراج آبهای پنهانی، ترجمه حسین خدیوچم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، 1373.
- 32 - بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه

حمد جواد مشکور، تهران: کتابفروشی اشراقی، 1367.

33 - بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1346.

34 - بلعمی، ابوعلی، تاریخنامه طبری، جلد 2، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: نشر نو، 1366.

35 - بناکتی، سلیمان بن داود، تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی، 1348.

36 - بیرونی، ابوریحان، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: ابن سینا، 1352.

37 - بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: دنیای کتاب، 1371.

38 - تتوی، احمد بن نصرالله دیبلی، تاریخ الفی، (نسخه خطی)، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ثبت 1291

39 - ثعالبی نیشابوری، محمد بن اسماعیل، تاریخ ثعالبی، با مقدمه مجتبی مینوی، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نشر نقره، 1368.

40 - ثعالبی، ابومنصور، ثماره القلوب فی المضاف و المنسوب، پارسی گردان انزابی نژاد، مشهد: دانشگاه فردوسی، 1376.

41 - ----، لطائف المعارف، ترجمه علی اکبر شهابی، مشهد: آستان قدس رضوی، 1368.

42 - جاحظ، عمر بن بحر، تاج، ترجمه محمد علی خلیلی، تهران: ابن سینا، 1343.

43 - جرفادقانی، ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1345.

44 - جعفری، جعفر بن محمد بن حسن، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و

نشر کتاب، 1343.

45 - جوزجانی، منهج السراج، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: اطلاعات، 1364.

46 - جوینی، عبدالملک، تسلیة الاخوان، تصحیح عباس ماهیار، تهران: سعید نو، 1361.

47 - جهشیاری، محمد بن عبدوس، کتاب الوزراء و الکتاب، با

- تحقیقات مصطفی السقا، ابراهیم الیاری، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: بی نا، 1347.
- 48 - چلبی، حاجی خلیفه، ترجمه تقویم التواریخ، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: احیاء کتب، 1376.
- 49 - حافظ ابرو، مجمع التواریخ السلطانیه (نسخه خطی) آستان قدس رضوی، به شماره ثبت 1485.
- 50 - حافظ ابرو، جغرافیایی تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، تصحیح غلامرضا ورهرام، تهران: اطلاعات، 1370.
- 51 - حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، تاریخ نیشابور، ترجمه خلیفه نیشابوری، به اهتمام شفیعی کدکنی، تهران: آگه، 1375.
- 52 - حموی، یاقوت، معجم البلدان، برگزیده مشترک یاقوت، ترجمه پروین گنابادی، تهران: ابن سینا، 1347.
- 53 - خوارزمی، احمد بن یوسف، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی، 1362.
- 54 - خوافی، احمد بن جلال الدین محمد، مجمل فصیحی، جلد 1، تصحیح و تحشیه محمود فرخ، مشهد: چاپ توس، 1361.
- 55 - خوافی، مجد، روضه خلد، تحقیق محمود فرخ، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: کتابفروشی زوار، 1345.
- 56 - خواند میر، غیاث الدین، حبیب السیر، جلد 2، زیر نظر دبیر سیاقی، تهران: خیام، 1353.
- 57 - -----، مآثر الملوک، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: خدمات فرهنگی رسا، 1372.
- 58 - دهستانی، حسین بن اسعد، ترجمه فرج بعد از شدت، ج 1، تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1355.
- 59 - دینوری، احمد بن داوود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، 1366.
- 60 - رامی تبریزی، حسین بن محمد، حقایق الحدائق، تصحیح سید کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، 1341.
- 61 - سید رضی (گردآورنده) نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: انقلاب اسلامی،

- 62 - سمرقندی، دولتشاه، تذکره دولتشاه، تصحیح محمد عباسی، تهران: کتابفروشی بارانی، بی تا.
- 63 - شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، توضیح الملل، ترجمه کتاب الملل و النحل، جلد 1، تحریر مصطفی خالد هاشمی، تعلیقات محمد رضا جلالی نائینی، تهران: شرکت افست، 1358.
- 64 - صابی، هلال بن حسن، رسوم دارالخلافة، تصحیح میخائیل عواد، ترجمه شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1346.
- 65 - طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، 16 جلد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، 1369.
- 66 - طوسی، خواجه نصیر الدین، اخلاق ناصری، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات خوارزمی، 1356.
- 67 - ظهیری، محمدبن علی، اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة، تصحیح و اهتمام جعفر شعار، تهران: دانشگاه تهران، 1349.
- 68 - عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران: نشر زوار، 1356.
- 69 - عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام، آثار الوزراء، به تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی محدث، تهران: دانشگاه تهران، 1337.
- 70 - عوفی، سدیدالدین محمد، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: علمی، 1324.
- 71 - -----، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، تصحیح و اهتمام دکتر محمد معین، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1355.
- 72 - -----، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به اهتمام محمد رمضانی، تهران: چاپخانه خاور، 1335.
- 73 - -----، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، تاریخ ایران اسلام، تصحیح و توضیح دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات سخن، 1374.
- 74 - -----، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، جزو دوم از قسم سوم، با مقابله و

تصحیح امیر بانو مصفا، مظاهر مصفا، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1353.

75 - -----، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، جزء اول از قسم چهارم، با مقابله و تصحیح و تحشیه مظاهر مصفا، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1370.

76 - -----، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، جزء اول از قسم دوم، با مقابله و تصحیح امیر بانو مصفا (کریمی)، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1359.

77 - -----، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، جزء دوم از قسم دوم، مقابله و تصحیح امیر بانو مصفا، مظاهر مصفا، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1362.

78 - -----، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، باب پنجم از قسم اول در ذکر تاریخ خلفا، به تصحیح جعفر شعار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1366.

79 - عوفی، محمد، لباب الالباب، به اهتمام ادوارد براون، انگلستان: دارالفنون کمبریج، 1903.

80 - غزالی، محمدبن محمد، نصیحة الملوك، تصحیح استاد علامه جلال الدین همایی، تهران: نشر هما، 1367.

81 - فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح محمد روشن و مهدی قریب، تهران: فاخته، 1374.

82 - فرنبرگ دادگی، بندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس، 1369.

83 - قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1352.

84 - قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ترجمه و تحقیق حسین قره چانلو، تهران: نشر البرز، 1370.

85 - قرطبی، عریب بن سعد، دنباله تاریخ طبری، جلد 16، تهران: اساطیر، 1363.

86 - قزوینی، عثمان بن محمد، ترجمه جاویدان خرد، به اهتمام محمد تقی دانش

پژوه، تهران: دانشگاه تهران، 1359.

87 - قزوینی، محمد، ترجمه آثار البلاد و اخبار العباد، جلد 2، ترجمه مراد بن عبدالرحمان، تصحیح محمد شاهرودی، تهران: دانشگاه تهران، 1373.

88 - قزوینی، یحیی بن عبدالله، لب التواریخ، تهران: بنیاد، 1363.

89 - قشیری، ابوالقاسم، ترجمه رساله قشیریه، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزان فر، تهران: علمی و فرهنگی 1361.

90 - قمی، محمدبن حسن، تاریخ قم، تصحیح و تحشیه سید جلال الدین تهرانی، تهران: قومس، 1361.

91 - کاشانی، محمد تقی، بحرال فوائد، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران: بنگاه و ترجمه و نشر کتاب، 1345.

92 - گردیزی، ضحاک بن محمود، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، 1363.

93 - گمنام، تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، به همت محمد رمضان، تهران: کلاله خاور، 1366.

94 - گمنام، تاریخ سیستان، ویرایش متن جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز، 1373.

95 - گمنام، تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، تصحیح رضا انزابی نژاد، یحیی کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی، 1373.

96 - گمنام، حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری، 1362 - .

97 - گمنام، مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، به همت محمد رمضان،

تهران: کلاله خاور، 1318.

98 - گمنام، هفت کشور یا صور الاقالیم، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1353.

99 - گمنام، یواقیت العلوم و دراری النجوم، به تصحیح محمد تقی دانش پژوه، تهران: اطلاعات،

1364.

100 - محمد حسینی، مجدالدین، زینت المجالس،

ص: 358

101 - مرعشی، ظهیر الدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، مقدمه محمد جواد مشکور، به کوشش حسین تسییحی، تهران: انتشارات شرق، 1368.

102 - مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیر کبیر، 1362.

103 - -----، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقتی، تهران: کتابخانه طهوری، 1336.

104 - مسعودی، علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و

فرهنگی، 1365.

105 - -----، مروج الذهب، جلد 2، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، 1370.

106 - مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، جلد 2، با ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی، بی جا: انتشارات علمیه، بی تا.

107 - مقدسی، محمدبن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، جلد 2، ترجمه علینقی منزوی، تهران: کاویان، 1361.

108 - مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، مجلد چهارم تا ششم، ترجمه و تعلیقات شفیعی کدکنی، تهران: نشر آگه، 1374.

109 - منشی کرمانی، ناصرالدین، نسایم الاسحار من لطائف الاخبار، به تصحیح و مقدمه میر جلال الدین حسینی، تهران: اطلاعات، 1364.

110 - میرخواند، روضة الصفا، جلد 3، تهران: قیام، بی تا.

111 -، روضة الصفا، جلد 1، تهذیب و تلخیص زریاب خویی، تهران: علمی، 1375.

112 - نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، به اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابخانه طهوری، 1344.

113 - نرشخی، محمدبن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصرالقبایوی، تلخیص محمد بن زفر بن محمد، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس، 1363.

114 - نظام الملک توسی، سیر الملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران:

115 - نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی، شرح لغات محمدمعین، تهران: دیبا، 1372.

116 - نویری، شهاب الدین احمد، نهاية الارب في فنون الادب، جلد 5، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: امیر کبیر، 1364.

117 - واعظ بلخی، محمد بن داود، فضائل بلخ، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1350.

118 - یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، جلد 2، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، 1371.

119 - ----، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343.

منابع عربی:

120 - ابن ابی اصیبعه، عیون الانباء فی طبقات اطباء، شرح و تحقیق نزار رضا، بیروت: دارالفکر، بی تا.

121 - ابن ابی الفداء، المختصر فی اخبار البشر، المجلد الاول، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.

122 - ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، الجزء الثامن، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، 1414هـ/1991م.

123 - ابن الابار، اعتاب الکتاب، حققه و علق علیه صالح الاشر، بیروت: دارالاوزاعی، 1406هـ/1986م.

124 - ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، الجزء 2، قاهره: المؤسسة المصریه، 1383هـ/1963م.

125 - ابن جوزی، اخبار الحمقى و المغفلین، صححه و قدم له کاظم المظفر، نجف: منشورات المكتبة، 1386هـ/1966م.

126 - ----، الاذکیاء، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.

127 - ----، المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم، الجزء السادس، حققه سهیل زکار، بیروت:

دارالفکر، 1415هـ/1995م.

128 - ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، 6 مجلد، حققه الدكتور

احسان عباس، بيروت: دارصادر، 1398هـ/1978م.

129 - ابن طيفور، بغداد فى تاريخ الخلافة العباسية، بغداد: مكتبة المثنى، 1388هـ/1968م.

130 - ابن عبدربه الاندلسى، العقد الفريد، شرحه و ضبطه احمد امين، قاهره: دارالكتب العلميه، 1384هـ/1965م.

131 - ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، الجزء التاسع و العشرون، دراسة و تحقيق عبدالله سالم، بيروت: دارالفكر، 1415هـ/1995م.

132 - ابن عماد حنبلى، شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، اشرف على تحقيقه عبدالقادر الارناووط، بيروت: دار ابن كثير، 1408هـ/1988م.

133 - ابن كازرونى، مختصر التاريخ، حققه و علق عليه مصطفى جواد، بغداد: بي نا، 1390.

134 - ابن كثير، البداية و النهاية، الجزء السابع، تحقيق على يوسف شيخ محمد البقاعى، بيروت: دارالفكر، 1418هـ/1997م.

135 - ابن مسكويه، ابوعلی، تجارب الامم، الجزء الرابع، حققه و قدم له الدكتور ابوالقاسم امامى، طهران: دار سروش، 1418ق/1997م.

136 - ابن معتز، طبقات الشعراء، تحقيق عبدالستار احمد فراج، مصر: دارالمعارف، 1375هـ/1956م.

137 - ابن منظور، مختصر تاريخ دمشق، جلد 12، تحقيق روحيه النحاس، دمشق: دارالفكر، 1408هـ/1987م.

138 - ابن وكيع، اخبار القضاة، بيروت: عام الكتب، بي تا.

139 - ابى يوسف قاسم بن ابراهيم، كتاب الخراج، بيروت: دارالمعرفة، 1399.

140 - اصفهانى، ابوالفرج، الاغانى، تحقيق على النجدى ناصف، اشرف محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: مؤسسة جمال للطباعة، 1392هـ/1972م.

141 - بصرى، قاسم بن على، مقامات حريرى، الجزء الخامس، بيروت: دارالكتب العلمية، 1418.

142 - بغدادى، اسماعيل پاشا، هديه العارفين، الجزء الخامس، بيروت: دارالكتب العلمية، 1413هـ/1992م.

143 - بغدادى، صفى الدين،

- مراصد الاطلاع على اسماء الامكنة و البقاع، الجزء الثانى، تحقيق على محمد البجاوى، بيروت: دارالمعرفة، 1373هـ/1954م.
- 144 - تبريزى، خطيب، شرح ديوان ابى تمام، الجزء الاول، بيروت: دارالكتب العربى، 1414 هـ/1994م.
- 145 - توحيدى، ابى حيان، البصائر و الذخائر، الجزء الاول، تصحيح عبدالرزاق محى الدين، بغداد: مطبعة النجاة، 1954 ميلادى.
- 146 - ---- ، البصائر و الذخائر، تحقيق و داد القاضى، بيروت: دارالصادر، 1419 هـ/1999م.
- 147 - ثعالبي، ابو منصور، احسن ما سمعت، صححه و شرح محمد افندى ، مصر: مكتبة المحموديه، بى تا.
- 148 - ---- ، المنتحل، تصحيح احمد ابو على، اسكندريه: مطبعة التجاريه، 1319هـ/1901م.
- 149 - ---- ، تحسين القبيح و تقبيح الحسن، تحقيق شاكرا العاشور، بغداد: وزارة الاوقاف، 1401هـ/1981م.
- 150 - ثعالبي، محمد بن اسماعيل، خاص النخاص، شرح محى الدين جنان، بيروت: دارالكتب العلميه، 1414هـ/1994م.
- 151 - ---- ، المحاسن و الاضداد، به تصحيح محمد امين، قاهره: دارالكتب، 1324.
- 152 - ---- ، كتاب الحيوان، الجزء الثالث، تحقيق و شرح عبدالسلام محمد هارون، بيروت: احياء التراث، 1388هـ/1969م.
- 153 - حموى، ياقوت، معجم الادباء، الجزء الثامن عشر، بيروت: دارالاحياء العربى، 1408هـ/1988م.
- 154 - خطيب بغدادى، تاريخ بغداد او مدينة السلام، بيروت: دارالكتب العلميه، 1988م.
- 155 - دعبل بن على الخزاعى، شعر دعبل، صنعة عبدالكريم الاشر، مصر: مطبوعات المجمع العلمى، 1964.
- 156 - دينورى، ابن قتيبه، المعارف، حققه و قدم له ثروت عكاشه، مصر: دارالكتب، 1379هـ/1960.
- 157 - ---- ، عيون الاخبار، الجزء الاول، كتاب السلطان، بيروت: مكتب الحياة، 1915م.
- 158 - ---- ، الشعر و الشعراء، الجزء

2، تحقيق احمد محمد شاكر، مصر: دارالمعارف، 1387هـ/1969م.

159 - ذهبى، شمس الدين محمد، تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير و الاعلام، تحقيق عبدالسلام

تدمرى، بيروت: دارالكتب العربى، 1411هـ/1991م.

160 - ذهبى، محمد بن احمد بن عثمان، سير اعلام النبلاء، الجزء العاشر، اشرف على تحقيق الكتاب شعيب الارنؤوط، محمد نعيم

العرقسوسى، بيروت: مؤسسة الرسالة، 1410هـ/1990م.

161 - راغب اصفهانى، محمد، محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء، قم: مكتبة الحيدريه، 1416 هجرى.

162 - زركلى، خيرالدين، الاعلام، الجزء الثالث.

163 - زمخشرى، محمود بن عمر، ربيع الابرار و نصوص الاخبار، تحقيق عبدالامير مهنا، بيروت: مؤسسة الاعلمى، 1412هـ/1992م.

164 - سمعانى، عبدالكريم، الانساب، الجزء الرابع، تعليق عبدالله عمر البارودى، بيروت: دارالكتب، 1408هـ/1988م.

165 - سهامى، يوسف ابن ابراهيم، تاريخ جرجان، دكن: بى نا، 1369هـ/1950م.

166 - سيوطى، جلال الدين، تاريخ الخلفاء، تحقيق محمد محى الدين عبدالحميد، مصر: مطبعة السعادة، 1371هـ/1952م.

167 - شابشتى، على بن محمد، الديارات، تحقيق كوركيس عواد، بغداد: مكتبة المثنى، 1386هـ/1966م.

168 - صفدى، صلاح الدين، امراء دمشق فى الاسلام، بيروت: دارصادر، 1411ق/1991م.

169 - صولى، محمد بن يحيى، اشعار اولاد الخلفاء، مصر: الناشره هيورث دن، 1355هـ/1936م.

170 - طوسى، حسن بن على، اختيار معرفة الرجال المعروف به رجال الكشى، صححه و علق حسن المصطفوى، مشهد: دانشكده

الهيأت 1348.

171 - عبدالحكم، عبدالرحمان بن عبدالله، فتوح مصر و اخبارها، بغداد: مكتبة المثنى، 1920.

172 - قدامة بن جعفر، كتاب الخراج و صنعة الكتابة، حققه و قدم له حسين خديو جم، تهران: انتشارات بنياد فرهنگ

173 - قفطی، علی بن یوسف، انباه الرواة، الجزء الثالث، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: مطبعة دارالکتب، 1374ه/ 1955م.

174 - کندی، محمد بن یوسف، ولایة مصر، تحقیق حسین نصار، بیروت: دار صادر، بی تا.

175 - ----، العیون و الحدائق فی اخبار الحقایق، الجزء الرابع، تحقیق عمر السعیدی، دمشق: المهدالفرنس، 1972 م.

176 - ماوردی، محمد بن حبیب، الاحکام السلطانیة، صححه و علق علیه محمد حامد الفقیه، مکتب الاعلام الاسلامی، 1406.

177 - مبرد، محمد بن یزید، الکامل، الجزء الثانی، حققه محمد احمد الدالی، بیروت: مؤسسه الرسالة 1413ه/ 1993م.

178 - نسفی، محمد بن احمد، القند فی ذکر علماء سمرقند، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب 1378ه/ 1998م.

179 - نویری، شهاب الدین احمد، نهایه الارب فی فنون الادب، الجزء الرابع، مصر: دارالکتب 1344ه/ 1925م.

180 - یافعی، عبداللہ بن اسعد، مرآة الجنان، الجزء 2، 3، وضع حواشیه خلیل المنصور، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1417 ه/ 1997م.

181 - یمنی صنعانی، یوسف بن یحیی، نسمة السحر، الجزء الاول، تحقیق کامل سلمان الجبوری، بیروت: دارالمورخ العربی، 1420 ه/ 1999م.

تحقیقات فارسی و عربی

182 - احمد شهابی، حیدر، تاریخ الامیر، الجزء الاول، اشراف نظیر عبود، مصر: دارالنظیر، 1993م.

183 - اذکائی، پرویز، فرمانروایان گمنام، تهران: موقوفات دکتر افشار، 1367.

184 - اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، جلد 2، ترجمه مریم میر احمدی، تهران: علمی و فرهنگی، 1373.

185 - ----، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، جلد 1، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی، 1369.

186 - ----، جهان اسلام، ترجمه

قمر آریان، تهران: امیر کبیر، 1354.

187 - اشراق، شمس، نخستین سکه های امپراتوری اسلام، اصفهان: دفتر خدمات فرهنگی استاک، 1363.

188 - اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، التدوین فی احوال جبال شروین، تصحیح مصطفی احمد زاده، تهران: فکروز، 1373.

189 - اکبری، امیر، تاریخ اجتماعی ایران در عصر ساسانیان، مشهد: محقق، 1382.

190 - الفاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: قومس، 1361.

191 - انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران: کتابخانه طهوری، 1355.

192 - بارتولد، و. تذکره جغرافیایی تاریخ ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران: توس، 1372.

193 - -----، ترکستان نامه، جلد 1، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1352.

194 - -----، خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیر کبیر، 1358.

195 - باسورث، ادموند کلیفورت، تاریخ سیستان از بر آمدن تازیان تا بر آمدن دولت

صفاریان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر، 1377.

196 - -----، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، 1372.

197 - بولت، ریچارد، گروهش به اسلام در قرون میانه، ترجمه محمد حسین وقار، تهران: نشر تاریخ، 1364.

198 - بوهو، ژان، تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1346.

199 - بویس، مری، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: توس، 1374.

200 - بویل، جی. آ. (گرد آورنده)، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، جلد 3،

قسمت اول، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر، 1368.

201 - پیرنیا، حسن،

- 202 - پیکولوسکایا، ن. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی، 1372.
- 203 - ترابی، سیدجمال، سکه های اسلامی ایران، تبریز: انتشارات مهد آزادی، 1373.
- 204 - ثابتی، مؤید، نیشابور، تهران: انجمن آثار ملی، 1355.
- 205 - حبیب الهی، محمد، ارمغان نوید، اصفهان: میثم تمار، 1363.
- 206 - حتی، فلیپ، تاریخ عرب، جلد 1، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: حقیقت، 1344.
- 207 - حکیمیان، ابوالفتح، علویان طبرستان، تهران: انتشارات الهام، 1368 چاپ دوم.
- 208 - خزایلی، عذری، سیر عقاید و اندیشه های سیاسی از عرب تا چنگیز، تهران: نشر اندیشه، 1350.
- 209 - خطیب، مهدی، حکومت بنی امیه در خراسان، ترجمه، باقر موسوی، تهران: توکا، 1357.
- 210 - خضری بک، محمد، محاضرات التاریخ الامم الاسلامیه الدولة العباسیه، مصر: مطبعة الاستقامة، 1382.
- 211 - دزی، ر.پ، فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه حسینعلی هروی، تهران: دانشگاه تهران، 1345.
- 212 - دنیل، التون، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی، 1367.
- 213 - دوانی، علی، مفاخر اسلام، جلد 1، تهران: امیرکبیر 1363.
- 214 - دوری، عبدالعزیز، «تاریخ بغداد» مجموعه مقالات، ترجمه اسماعیل دولت شاهی، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی، 1375.
- 215 - رفاعی، احمد فرید، عصر المأمون، المجلد الثانی، مصر: مطبعة الدارالکتب، 1346ه/ 1927م.
- 216 - زامباور، نسب نامه خلفا و شهریاران، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران: خیام، 1356.
- 217 - زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیر کبیر، 1371.
- 218

- ، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران: امیر کبیر 1371.
- 219 - زکی صفوت ، احمد، جمهرة رسائل العرب فی عصور العربیة الزاهرة، بیروت: مكتبة العلمیة، 1357 هـ / 1938 م.
- 220 - زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، تهران: امیر کبیر، 1373.
- 221 - سایکس، سر پرسی، تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب، 1377.
- 222 - سعید الشیخی، صباح ابراهیم، اصناف در عصر عباسی، ترجمه هادی عالم زاده، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1362.
- 223 - شجاعی صائین، علی، تاریخ تکوین دولت صفاری، تهران: قلم، 1376.
- 224 - شلبی، احمد، تاریخ آموزش در اسلام، پارسی کرده ی محمد حسین ساکت، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، 1370.
- 225 - شوقی، احمد، الموسوعة الشوقیة، المجلد الاول، جمع و ترتیب و شرح، ابراهیم الابیاری
بیروت: دارالکتب العربی، 1415 هـ / 1995 م.
- 226 - صدیقی، غلامحسین، جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری، تهران: پاژنگ،
1375.
- 227 - صفا، ذبیح الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، جلد 1، تهران: دانشگاه تهران، 1371.
- 228 - -----، حماسه سرایی در ایران، تهران: امیر کبیر، 1363.
- 229 - عقیلی، جواد، دارالضرب های ایران در دوره اسلامی، تهران: بنیاد موقوفات محمد افشار، 1377.
- 230 - عنان، محمد عبدالله، تاریخ دولت اسلامی در اندلس، جلد 1، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه کیهان، 1366.
- 231 - غنیمه، عبدالرحیم، تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی، ترجمه نورالله کسایی، تهران: دانشگاه تهران، 1372.
- 232 - فاتحی نژاد، عنایت الله، «ابودلف عجلی»، دایرة المعارف بزرگ

اسلامی، زیر نظر موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره المعارف اسلامی، 1372.

233 - فرای، ریچارد، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی، 1365.

234 - -----، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات صداوسیما

، 1363.

235 - -----، (ویراستار)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، جلد 4، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر، 1363.

236 - کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، 1370.

237 - گلدزیهر، شعوبیه، ترجمه محمد حسین عضدانلو، ویرایش محمود افتخارزاده، تهران: نشر میراث‌های تاریخی، 1371.

238 - گوهری، محمد جواد، دعبل بن علی خزاعی، تهران: امیر کبیر، 1368.

239 - لسترنج، گ. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، 1367.

240 - لمبتون، آن. س. تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه احمد آرام، تهران: امیر کبیر، 1371.

241 - -----، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی 1377.

242 - لین پول، استانلی، بارتولد، ادهم خلیل، تاریخ دولتهای اسلامی و حکومتگر، ترجمه سید صادق سجادی، تهران: نشر تاریخ ایران، 1363، ج 1.

243 - مارکوارت، یوزف، ایران شهر به روایت موسی خورنی، ترجمه مریم میر احمدی، تهران: انتشارات اطلاعات، 1373.

244 - متز، آدام، تمدن اسلام در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگوزلو، تهران: امیر کبیر، 1364.

245 - محمدی، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران، جلد سوم، تهران: توس، 1379.

246 - مشحون، حسن، تاریخ موسیقی ایران، جلد 1، تهران: شرکت قلم،

ص: 368

- 247 - مظفر، محمدحسین، تاریخ شیعه ترجمه سید محمد باقر حجتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1368.
- 248 - مغنیه، جواد، تاریخ بنی امیه و بنی عباس، ترجمه مصطفی زمانی، مشهد: کتابفروشی جعفری، 1348.
- 249 - ممتحن، حسینعلی، نهضت شعوبیه، تهران: باوردان، 1368.
- 250 - مناظر احسن، محمد، زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی، 1370.
- 251 - مورگان، دیوید، ایران در قرون وسطی، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، 1373.
- 252 - مهدی خطیب، عبدالله، حکومت بنی امیه در خراسان، ترجمه محمد رضا افتخارزاده، تهران: رسالت، 1378.
- 253 - مینوی، مجتبی، نامه تنسر به گشنسب، تهران: خوارزمی، 1354.
- 254 - نجم آبادی، محمود، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، تهران: دانشگاه تهران، 1366.
- 255 - نفیسی، سعید، تاریخ خاندان طاهری، تهران: اقبال، 1335.
- 256 - -----، تعلیقات تاریخ بیهقی، جلد 2، تهران: کتابخانه سنایی، بی تا.
- 257 - -----، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران: امیر کبیر، 1336.
- 258 - نلده، تئودور، تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، 1378.
- 259 - هینتس، والتر، اوزان و مقیاس ها در اسلام، ترجمه و حواشی غلامرضا ورهرام، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1368.

مجلات

260 - اشرف صادقی، علی، «نخستین شاعر فارسی سرای و آغاز شعر عروضی فارسی»، مجله معارف، دوره اول، شماره 2، مرداد و آبان 1363.

261 - بیانی، ملک زاده، «تاریخ سکه در اسلام»

مجله معارف اسلام، شماره اول، دوره جدید، زمستان 1352.

262 - پاپلی یزدی، محمدحسین، «آسیابهایی که با آب قنات کار می کنند»، مجله دانشکده ادبیات علوم انسانی مشهد، شماره اول، بهار 1364، سال 18.

263 - حبیب الهی، ابوالقاسم، «ابوتمام در نیشابور» مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره 2 و 3، سال اول.

264 - زمردیان، رضا، «منشاء پارسی دری»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره سوم و چهارم، سال بیست و ششم، پائیز و زمستان 1372.

265 - صادقی، علی اشرف، «نخستین شاعر فارسی سرای و آغاز شعر عروضی فارسی»، مجله معارف، دوره اول، شماره 2، مرداد و آبان 1363.

266 - غبار، محمد، «طاهر خراسانی» آریانا، شماره هفتم، سال سوم.

267 - فیروزی، بدیع الله، «شیوه و استخراج آبهای زیر زمینی در ایران باستان»، نشریه دانشکده ادبیات اصفهان، سال هشتم، شماره نهم، 1352.

268 - نلده، تئودور، «یعقوب لیث» ترجمه مهرین، هوخت، شماره 7، دوره 26.

269 - یادگاری، عبدالمهدی، «تحقیق در نسب طاهریان»، مجله مقالات و بررسی ها، شماره 16 سال 1350.

تحقیقات لاتین

1. Bosworth, C.E. "The Tahirids and Persian Literature", Iran Studis, vol VII, 1969.

2. Bosworth, C.E. "Abdallahe Ibn Taher", Encyclopaedia Iranica, vol I, Colombia University, New York, 1990.

3. Bosworth, C.E. "The Heritage Of Rulership In Early Islamic Iran and The Search for Dynastic Connections with the Past", Iran Studies, vol XI, 1973.

4. Bosworth, C.E. "Muhammad Ibn Abdallah", The Encyclopaedia of Islam, vol VII.

5. Bulliet, Richard W. "Medieval Nishapur", Studia Iranica, Leiden, 1976.

6. Farmer, Henry.

George. A History of Arabian Music , London , 1967

.Holt, P.M."AL_Mamun", The Encyclopaedia of Islam, vol VI .7

.Lapidus , M. A History of Islamic Societies , Cambridge University Press .8

. Lewis ,Bernard. The Arab in History, London , 1970 .9

Lewis ,Bernard; Islam From The Prophet Muhammad to The Capture of Constantinople;vol II;London . 10
.,1974

.Lery ,Reuben .The Social Structure of Islam, Cambridge,1969 .11

.Marin ,E."Abdallah Ibn Tahir" The Encyclopaedia of Islam,vol I .12

. Rekaya,M."Mazyar";Iranica; Tom 2 ,Leiden,1973 .13

. Sirriyeh; M."Muhammad Ibn Tahir",The Encyclopaedia of Islam , vol VII .14

.Siraiyeh, Elizabeth M."Muhammad Ibn Tahir",The Encyclopaedia of Islame, vol; VII .15

.Sykes,Mark. The Caliphate Last Heritage, NewYork,1973 .16

.Yalon ,A."Djami",The Encyclopaedia of Islam, vol II .17

نمایه

آ

آملی ، 344

ا

ابراهیم امام، 25، 67، 75، 117

ابراهیم بن احمد، 229

ابراهیم بن اغلب، 37

ابراهیم بن الیاس بن اسد، 226، 353

ابراهیم بن حصین قوسی، 191، 218، 219، 352

ابراهیم بن صالح مروزی، 228

ابراهیم بن عباس، 167

ابراهیم بن محمد بن طلحه، 238

ابراهیم بن موسی جعفر، 116، 120

ابراهیم بن مهدی، 117، 118، 123، 126، 128، 131، 275

ابن اثیر، 19، 164، 184، 276، 350

ابن اسفندیار، 198، 289، 318، 322

ابن اعثم کوفی، 49

ابن بلعم، 227، 354

ابن تغری بردی، 179

ابن جامع، 68

ابن جوزی، 359

ابن حوقل، 186، 290، 302، 303، 309، 311

ص: 371

357, 318, 317

ابن خرداد به، 263، 280، 294، 295، 303

ابن خلدون، 221، 294، 321، 346

ابن خلکان، 158، 205، 211، 255، 273

ابن رسته، 290

ابن سری، 177، 180

ابن سکیت، 205

ابن طباطبا، 114، 115، 120

ابن طقطقی، 55، 132، 215، 277

ابن طیفور، 74، 146، 147، 148، 169، 170، 231، 272، 273، 315، 324، 329

ابن عبدربه، 189

ابن عساکر، 177، 212

ابن فندق، 169

ابن قتیبہ دینوری، 358

ابن مسکویه، 153

ابن ندیم، 31، 151، 209، 211، 222، 252، 273، 358

ابو احمد قاضی، 195، 196

ابو احمد موفق، 251

ابوالحسن عامری، 326

ابوالخصیب وهیب بن عبداللہ نسائی، 28، 42

ابوالسرایا، 114، 115، 116، 120، 125

ابوالصلت هروى ، 248

ابوالعباس عبدالعزيز، 211

ابوالعباس نوفلى، 238

ابوالعتاهيه، 68

ابوالعميثل ، 272، 324

ابوالعميثل اعرابى، 208

ابوالفرج اصفهانى، 64، 84، 115، 194، 223، 246، 256، 257، 310، 334، 358

ابوالفضل بن محمد بن طاهر، 242

ابوبكر، 18

ابوتمام طائى، 63، 68، 207، 208، 210، 246، 330

ابودلف قاسم بن عيسى عجلى، 86، 120، 333، 357، 358، 359، 360

ابوزكريا، 206

ابوزيد، 273

ابوسعيد ضرير، 208

ابوشيص دعبل بن ابى شيص، 358

ابوطلحه منصور بن شرك، 236، 237، 239، 240

ابوطيب طاهر بن محمد، 242

ابوعبدالله مروزي، 151

ابو عبيد قاسم بن سالم، 150، 270، 325، 349، 359، 360

ابوعثمان سهل بن شربن منجم، 150، 325

ابوعثمان يحيى بن مرزوق، 206

ابوعوف بن عبدالرحمان، 189

ابوعيسى بن رشيد، 275

ابومسلم، 24، 25، 26، 28، 29، 30، 31، 32، 33، 34، 75، 139، 146، 311، 328، 357

ابومنصور طلحه بن رزيق، 75

ابومنصوري، 72

ابويحيى جرجاني، 272

احمدبن ابي داوود، 214، 246، 333

احمدبن ابي خالد، 136، 139، 142، 143، 157، 158، 159، 161، 162، 163، 164، 166، 167، 169، 336، 337، 349

احمدبن اسد، 348، 349، 350، 351

احمدبن حنبل، 244، 246

احمدبن خطاب ريبيعي، 120

احمدبن سلام، 106

احمدبن سهل، 74

احمدبن عبدالله خجستاني، 212، 235، 236، 237، 238، 239، 240، 330، 331، 351، 356

احمدبن عبدالله طاهري، 211، 235

احمدبن مزيد، 94

احمدبن محمدبن طاهر، 238، 346

احمدبن مصعب، 159

احمدبن هشام، 90

احمدبن يحيى ابوالعباس، 252

احمد بن يحيى مكي، 333

احمد حاج، 172

احمد قولی، 218

احمد مالکی، 332

اردشير، 203

اردشير بابکان، 152، 153

اردشير دوم، 63

استادسيس، 31

اسحاق بن ابراهيم بن مصعب، 175، 183، 184، 211، 214، 215، 216، 218، 223، 244، 245، 247، 248، 273، 278،

299، 310، 314، 315، 338، 343

اسحاق بن راهويه، 326

اسحاق بن موسى هادي، 116

اسحاق ترك، 31

اسحاق شاري، 237

اسد بن سامان، 146، 348، 349، 351

اسد بن عبدالله، 23، 71

اسد بن يزيد بن مزيد، 94

اسكافي، 273

اسماعيل بن جرير البجلي، 149

اشرس، 22، 23

اصطخري، 317

افشين، 166، 196،

ص: 373

197، 198، 199، 279، 285، 299، 340

الياس بن اسد، 168، 189، 190، 348، 351

امام حسين (ع)، 193، 249

امام رضا(ع)، 118، 121، 129، 139، 140، 149، 156، 159، 173، 209

امير اسماعيل، 237، 238، 240، 284، 291، 317، 352، 357

امين ، 35، 36، 38، 39، 51، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 65، 81، 82، 84، 85، 86، 91، 92، 93، 95، 96، 97، 98، 99،
100، 101، 102، 103، 104، 105، 106، 107، 108، 109، 110، 112، 113، 119، 121، 135، 136، 137، 138، 144،

175، 275، 278، 281، 357

اميه، 21

انوشيروان ، 152، 276

ب

بابک خرم دين، 33، 165، 170، 171، 183، 196، 197، 199، 243، 319، 355

باسورث، 188

بارتولد، 166، 210

باغر، 250

بحترى، 246

بحيربن ورقاء، 21

برامكه، 52

برمكيان، 43، 51، 54

بشاربن برد طخارستاني، 64، 65، 68، 84

بشربن ليث، 50

بطین، 64، 181

بغا، 250، 254، 273، 274

بغدادی، 46

بکربن معتمر، 51، 52

بکیربن ماهان، 62

بکیربن وشاح، 21

بلعمی، 30، 95

بهرام گور، 70، 74

بیرونی، 32

بیهقی، 40، 41، 42، 110، 119، 149، 228، 319، 354

پ

پوران، 129، 316

ت

تهماسب، 45

ث

ثعالبی، 75، 182، 186، 242، 303

ج

جابرین هارون، 224، 250، 345

جاحظ، 248

جدیع کرمانی، 23، 24

جریربن یزید، 45

جعفر بن حنضلہ، 29

جعفر بن محمد، 304

ص: 374

جعفر بن يحيى، 38

جنيد بن عبدالله بن مري، 23

جهشيارى، 83، 112، 123

جهور بن مرار عجلي، 30

ح

حارث بن سريج، 23، 24

حافظ ابرو، 201

حجاج، 21، 71

حكيم بن هشام، 180

حرشى، 33

حراقة بن العين، 149

حريث بن قطبه، 21

حسن بن افشين، 340، 350

حسن بن حسين، 162، 163، 197، 340، 343

حسن بن زيد، 224، 228، 229، 231، 237، 321، 346، 347، 348، 354، 355، 356

حسن بن سهل، 108، 111، 112، 114، 115، 116، 117، 125، 128، 129، 136، 142، 285

حسن بن على، 116

حسن بن على بن فضال، 319

حسن بن قحطبه، 27

حسين بن احمد، 226، 347

حسين بن اسماعيل بن مصعب، 248

حسین بن خالد، 123

حسین بن زید، 229

حسین بن ضحاک، 137

حسین بن طاهر، 233، 235، 236، 237، 238، 240، 284، 351، 359

حسین بن عبداللہ، 211، 221، 353

حسین بن علی بن سیاری، 168، 190

حسین بن علی بن طاهر، 252، 360

حسین بن علی بن عیسیٰ، 96

حسین بن عیسیٰ، 151

حسین بن محمد نصر آبادی، 302

حسین بن مصعب، 41، 73، 76، 77، 79، 83، 110، 114

حسین بن نوح، 193

حسین خادم، 135، 136

حصین، 45، 46، 188، 189

حمزہ اصفہانی، 183، 187، 236، 359

حمزہ بن آذرک خارجی، 37، 42، 44، 45

46، 47، 48، 50، 63، 144، 165، 167، 169، 170، 231

حمزہ بن

ص: 375

عفيف بن حسن ، 273

حميد بن قحطبه، 32

حنظله بادغيسي، 330، 331

حيان بن جبله، 197

خ

خادم ياسر، 118

خازم بن خزيمه، 31

خالد بن عبدالله، 23

خالد درويش، 117

خسرو پرويز، 18

خشتج ، 230، 286

خلف خارجي، 46

خوارزمي ، 237، 313، 334

خيذر، 166

د

دادويه، 62

داريوش، 16

داود بن عيسي، 96

داود ظاهري ، 326

داود سياه، 90، 91

درهم بن نصر، 219، 352

دعبل بن علی، 65، 122، 209، 308، 312، 321

دلف بن عبدالعزیز، 236، 359، 360

دولت‌شاه سمرقندی، 326، 327، 328، 329

دندان، قریش، 106

دیلمی، فرخ، 127

دینوری، 38، 84، 95

ذ

ذوالریاستین 85

ذهبی، 211

ر

رافع بن لیث، 42، 43، 49، 50، 54، 56، 80، 81، 83، 144، 281، 348

رافع بن هرثمه، 235، 239، 240، 242، 351، 356

رتبیل، 226

رجاء بن ابی ضحاک، 118، 127، 130، 138

رزیق بن ماهان، 61، 62، 63، 66، 68، 73

رستم، 61، 63، 65، 69، 224

رشید، 38، 54، 77، 78

رویان منجم، 81، 82

ز

زادان، 62

زبیده، 39، 52، 86، 137

زكريا بن دلويه ، 212

زرتشت، 16، 34

زهير بن المسيب، 99، 115

زياد بن ابيه، 20، 72

زياره نقيب ، 323

زيد، 25

زيد بن موسى بن جعفر، 120

س

سييل المطران، 150

سعيد بن العاص، 19

ص: 376

سعيدبن جنيد، 147، 280

سعيدبن عاص، 19

سعيدبن عبدالعزيز، 22

سعيدبن عثمان، 20، 24، 66

سعيدبن موسى بن فضل، 280

سفاح، 27، 97

سكري مروزي، 276

سلام ايرش، 161

سلم بن زياد، 21

سليمان، 22

سليمان بن حمير، 49

سليمان بن كثير، 26، 27، 67، 75

سليمان بن عبدالله، 211، 218، 222، 223، 225، 232، 253، 254، 256، 288، 321، 343، 344، 345، 346، 347

سليمان بن عبدالملك، 21

سليمان بن علي بن عبدالله بن عباس، 132

سليمان بن منصور، 103

سليمان بن يحيى بن معاذ، 273

سمعاني، 238

سندی، 54

سندی بن شاهک، 103

سوخر، 194

سیاه قسطنطنی روحی، 128

سیویه، 169

سیدبن انس، 120

ش

شاهشتی، 149، 154، 161، 167، 174، 184، 187، 211، 214، 215، 254، 313

شاپوربن شهریاری، 194

شاجی، 334

شاهپور اول، 17، 185

شریک بن شیخ المهری، 318

شهریاربن شروین، 194، 195، 343

شیخ صدوق، 128

ص

صالح بن نصر، 218، 352

ض

ضحاک، 84، 104

ط

طاہرین ابراہیم، 170، 183، 245

طاہرین حسین، 38، 41، 57، 61، 63، 65، 73، 74، 75، 76، 79، 80، 81، 82، 83، 85، 86، 87، 88، 89، 90، 91، 92، 94، 97، 98، 99، 100، 102، 103، 104، 106، 107، 108، 109، 110، 112، 114، 118، 124، 125، 130، 131، 132، 133، 134، 135، 136، 138، 140، 141، 143، 144، 146، 147، 148، 149، 150، 151، 152، 153، 154، 155

ص: 377

278 ، 275 ، 274 ، 273 ، 270 ، 269 ، 266 ، 263 ، 243 ، 242 ، 232 ، 207 ، 205 ، 203 ، 185 ، 171 ، 164 ، 160 ، 159 ، 158
324 ، 322 ، 321 ، 320 ، 319 ، 314 ، 312 ، 305 ، 304 ، 293 ، 290 ، 288 ، 287 ، 286 ، 285 ، 284 ، 283 ، 281 ، 280 ، 279
358 ، 348 ، 339 ، 337 ، 335 ، 334 ، 332 ، 331 ، 325

طاهر بن عبدالله، 211 ، 213 ، 214 ، 215 ، 217 ، 218 ، 219 ، 220 ، 221 ، 223 ، 232 ، 233 ، 247 ، 248 ، 249 ، 267 ،

268 ، 303 ، 309 ، 310 ، 338 ، 339 ، 341 ، 344 ، 350 ، 351 ، 359 ،

طاهر بن نوح بن اسد، 349

طاهر ذواليمينين - طاهر بن حسين

طبرى، 19 ، 43 ، 71 ، 83 ، 84 ، 88 ، 95 ، 106 ، 107 ، 137 ، 157 ، 161 ، 164 ، 196 ، 197 ، 237 ، 238 ، 247 ، 299 ، 319 ، 350 ،

طلحه الطلحات، 62 ، 66

طلحه بن رزيق ، 75

طلحه بن طاهر، 62 ، 66 ، 73 ، 75 ، 143 ، 146 ، 157 ، 161 ، 162 ، 164 ، 166 ، 167 ، 168 ، 169 ، 170 ، 171 ، 183 ، 185 ، 278 ،

349

طلحة بن عبدالله، 211

ع

عاصم بن عبدالله، 23

عامر بن عماره، 36

عباس بن عبدالله بن حميد بن زريق، 147

عباس بن مأمون، 182

عباس بن موسى ، 97 ، 133 ، 148 ، 280

عباس بن هيثم، 128

عبدالرحمن بن جبلة انباوى، 93 ، 94

عبدالرحمان بن مسلم، 25

عبدالرحمان بن نعيم، 22

عبدالرحمن بن يزيق، 171

عبدالرحمن خليل بن احمد، 324

عبدالرحمن مطوعى، 139، 144، 145، 189

عبدالرحمان نيشابورى، 143

عبدالعزيز بن ابى دلف، 360

عبدالعزيز بن عبدالله، 254

عبدالله بن اسحاق، 248

عبدالله بن بديل بن ورقاخزاعى، 19

عبدالله بن جعفر بغوى، 147

عبدالله بن حميد بن قحطبه، 94

عبدالله بن خازم، 20، 21

ص: 378

بدالله بن زبير، 21

عبدالله بن سعيد بن الحرشي، 194

عبدالله بن طاهر، 63، 64، 65، 94، 108، 113، 122، 146، 163، 164، 165، 167، 170، 171، 172، 173، 174، 175،
176، 177، 178، 179، 180، 181، 182، 183، 184، 185، 186، 188، 189، 190، 191، 192، 193، 194، 196، 197،
198، 199، 200، 201، 202، 203، 205، 206، 207، 208، 209، 210، 211، 212، 213، 214، 215، 216، 224، 242،
243، 245، 253، 254، 256، 263، 267، 269، 270، 271، 273، 274، 276، 277، 278، 281، 282، 283، 284، 285،
286، 288، 290، 292، 293، 294، 298، 299، 300، 302، 303، 308، 309، 310، 312، 314، 315، 318، 320، 321،
324، 325، 327، 328، 331، 332، 333، 338، 340، 342، 348، 350، 351، 358، 359، 360

عبدالله بن عامر، 19، 20

عبدالله بن علي، 27، 28، 35

عبدالله بن عزيز بن نوح، 184

عبدالله بن قسري، 71

عبدالله بن مأمون، 37

عبدالله بن محمد بن صالح سگزي، 227، 229، 239، 354، 355، 356

عبدالله خليلد، 273

عبدالمملك بن حجاف سلمى، 120

عبدالمملك بن زياد، 245

عبدالمملك بن صالح، 38، 54

38، 53، 95، 96

عبدالمملك بن مروان، 21

عبدالمملك بن يزيد خراساني، 32، 304

عبدوس بن محمد، 115، 190

عثمان بن عماره، 45

عبيدالله بن زياد، 24

عبيدالله بن سرى، 178،

179، 181، 282

عبيدالله بن عبدالله بن طاهر، 65، 209، 211، 230، 253، 254، 255، 256، 257، 258، 332، 333، 339، 357

عتابى، 206، 324

عثمان، 19

عروضى سمرقندى، 330

عزيز بن نوح، 188

عزيزه، 220

عصمه بن

ص: 379

ابی عصمه سیعی ، 81

علان شعوبی، 65، 328

علی (ع) ، 44، 121، 126، 171

علی بن ابی سعید، 111

علی بن جهم ، 215، 216، 217، 339

علی بن حسین مرورودی، 240

علی بن طاهر، 171، 183،

184، 186، 187

علی بن عبداللہ بن طاهر، 178، 212، 323

علی بن عیسیٰ، 37، 39، 40، 41، 42، 43، 47، 49، 54، 56، 62، 63، 76، 77، 79، 80، 81، 83، 84، 85، 86، 87، 88، 89،

90، 91، 92، 93، 109، 124، 144، 145، 149، 200، 269، 275، 279، 281، 284، 286، 287، 288، 294، 304، 358

علی بن عیسیٰ بن منکدر، 270

علی بن لیث ، 235

علی بن محمد بن عیسیٰ ، 97

علی بن مصعب، 159

علی بن موسیٰ (امام رضاع)، 117، 120، 122، 126، 130، 248، 319، 321، 344

علی بن هشام، 116، 124

علی بن ہیثم، 135

عمار خارجی ، 219، 226، 353

عمر، 19

عمر بن جراح بن عبداللہ، 22

عمر بن عبدالعزيز، 22

عمر بن هبيرة، 22

عمر بن يزيد ازدى، 46

عمرو بن ابي مقاتل، 349

عمرو بن ليث، 238، 239، 240، 241، 255، 256، 356

عمرو بن مروان، 188

عمرو وراق، 100

عنز بن اسديعه، 68

عوف بن محلم خزاعي، 149، 176، 207

عوفى، 93، 36، 202، 326

عيسى بن عبدالرحمن، 112، 147

عيسى بن على بن عيسى، 46

عيسى بن ماهان، 87

عيسى بن موسى، 35

عيسى بن يزيد جلودى، 182

غ

غسان بن عباد، 130، 136، 138، 139، 144،

ص: 380

348، 157

غسان بن نصر، 352

غطريف بن عطا، 304

ف

فخرالدین اسعدگرگانی، 15

فرخ دیلمی، 128

فردوسی، 72، 217

فرعون، 181

فضل بن ربیع، 51، 52، 53، 54، 57، 93، 94، 99، 134، 278،

فضل بن سهل، 51، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 82، 83، 84، 85، 86، 91، 92، 107، 108، 109، 110، 111، 112، 114،

120، 121، 122، 123، 124، 126، 127، 128، 129، 132، 139، 140، 142، 261، 275، 288، 312

فضل بن شاذان علوی، 320

فضل بن یحیی، 41، 280، 283

ق

قارن، 20

قاسم، 37، 39، 54

قاسم بن علی، 156، 278، 279، 284،

قاضی ابو یوسف، 291

قتیبہ بن مسلم باہلی، 21، 22، 24، 71

قدامہ بن جعفر، 271، 277، 278، 280، 283، 285، 294، 295، 298

قحطبه طائی، 26، 27

قطری بن الفجاءه ، 46

قطریف بن عطاءکندی، 45

قیس بن هیثم، 19

ک

کاوس، 166

کرجی، 292

کلثوم بن ثابت، 164، 278

کوثر خادم، 92

کوسج مروی ، 326

کوشادبن شاه مردان ، 236، 351، 359

کوکبی، 226، 347

کوهیار، 197

گ

گردیزی، 74، 169، 171، 202، 203، 204، 222، 227، 292، 338

م

مازیار، 193، 194، 195، 196، 197، 198، 223، 231، 299، 340، 343

مأمون، 29، 36، 38، 39، 40، 48، 49، 51، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 65، 81، 82، 83، 84، 86، 90، 91، 94.

95، 96، 101، 103.

ص: 381

،106،105،104

،132،131،130،129،128،126،125،124،123،122،121،119،118،117،116،114،113،111،109،107
،159،158،157،155،154،153،152،150،149،147،144،142،141،140،139،138،137،136،135،134
،183،181،180،179،177،176،174،173،172،171،170،169،167،166،165،164،163،162،161،160
،334،332،320،319،316،295،289،282،281،274،270،266،263،244،211،195،194،192،191،184
357،348،342،341،338،337،336

ماوردی، 265

مبرد، 147، 252

متوکل، 215، 217، 244، 247، 248، 251، 339

مثنی بن حارث شیبانی، 18

محمد امین، 37، 51، 84

محمد بن ابراهیم، 114، 197، 211، 215، 248، 345

محمد بن ابی العباس، 135، 319

محمد بن احوص، 168، 188، 189، 284

محمد بن اسحاق، 168، 215، 248

محمد بن اسلم طوسی، 169، 205، 321

محمد بن اوس بلخی، 218، 223، 225، 232، 255، 288، 318، 344، 345، 346

محمد بن جعفر طالبی، 120، 225، 347

محمد بن حسن بن مصعب، 107، 177، 205

محمد بن حسین اسماعیل، 249

محمد بن حنین قوسی، 146، 168

محمد بن حمید طاهری، 106، 171، 172، 184، 187، 200

محمدين حميد طوسي، 170، 183

محمدين زبيده، 35

محمدين زيد علوي، 241

محمدين سري، 178

محمدين سليمان، 120

محمدين شيب، 168

محمدين طاهر، 221، 222، 223، 225، 226، 227، 228، 229، 230، 231، 232، 233، 235، 236، 238، 239، 240، 242،
255

ص: 382

256, 267, 268, 271, 286, 289, 310, 331, 339, 347, 351, 353, 354, 355, 356, 357

محمدبن عبدالله بن طاهر 211, 218, 220, 222, 223, 224, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 289, 313, 322,
325, 339, 343, 346, 347, 348

محمدبن عبدالله بن منصور، 212

محمدبن عبدالملك، 214

محمدبن على، 24، 75

محمدبن عيسى، 343

محمدبن عيسى بن نهيك، 103

محمدبن فرخ، 158

محمدبن قاسم بن على، 193، 194، 320، 321، 338، 340

محمدبن محمد، 115، 116

محمدبن محمدبن زيد، 115

محمدبن ميكال، 226، 347

محمدبن وصيف، 329، 330، 331

محمدبن يوسف فريابى، 325

محمدبن يزيد اموى، 113، 177

محمدبن يزيد مهلبى، 96

محمد رسول الله، 304، 305

محمود وراق مروى، 331

مروان، 27

مزدك، 32

مزید شیبانی، 76

مستعین، 215، 220، 253، 267، 289، 339، 341، 345

مستوفی، حمداللہ، 226

مسعودی، 36، 72، 84، 103، 107، 118، 128، 246

مسلم بن زیاد، 66

مسلم بن ولید، 129

مسلم نیشابوری، 326

مصعب بن رزیق، 73، 75، 76، 79

مصعب بن عبداللہ، 211، 233

معاذبن مسلم رازی، 33

معاویہ، 20

معتز، 227، 251، 254، 341، 354

معتصم، 174، 182، 191، 192، 196، 202، 211، 214، 232، 244، 245، 247، 267، 288، 315، 338، 340، 342، 358

معتضد، 241، 256، 258، 316، 334

معتمد، 222، 230، 255، 257، 289، 339، 352

معدل، 168

معلی طائی، 181

معن بن زائد شیبانی، 44، 45

مقنع، 31، 32

ص: 383

منصور، 26، 27، 28، 29، 32، 35، 44، 76، 79، 97، 280، 282

منصور بن طلحه، 205، 221، 324

منصور بن مهدی، 116

منصور بن یزید حمیری، 40

منوچهر، 61، 62، 63، 69

موسی بلخی، 238

موسی بن جعفر، 38

موسی بن مبارک شکری، 120

موسی خورنی، 15

موفق صفلابی، 128

مهدی، 32، 35، 40، 76، 97، 315

مهزم بن فزر، 312

مهلب بن ابی صفره، 21

میرخواند، 121

میکائیل، 90

ن

نصرین احمد بن اسد، 236، 240، 351

نصرین زیاد، 269

نصرین سیار، 23، 24، 27، 49

نصرین سیار بن شبت عقیلی، 108، 110، 112، 113، 114، 115، 137، 142، 151، 163، 164، 165، 174، 175، 176، 178،

نظام الملك طوسی، 212

نعیم بن حازم، 124، 126

نقیسی، سعید، 211، 259

نُدكِه، 218

نوح بن اسد، 340، 348، 350، 351

نوح بن حیان جبله، 193

و

واثق، 205، 213، 244، 245، 246، 267، 338، 342

وصیف، 250، 254

وكیع بن اسود، 21

ولیدبن طریف حوری، 36

ونداد هرمز، 194، 343

وهرام اول، 17

وهرام دوم، 17

ه

هادی، 35، 294

هارون الرشید، 35، 36، 37، 38، 39، 41، 42، 43، 45، 47، 48، 49، 50، 52، 54، 68، 76، 77، 81، 82، 85، 90، 97، 123،

140، 188، 289، 291، 309، 343

هارون بن جیغویه، 135

هاشم بن حکیم، 31

هرثمه بن اعين، 43، 50، 80، 81، 82، 92، 95، 97،

ص: 384

126 ،115 ،114 ،111 ،107 ،106 ،105 ،104 ،102 ،101 ،100 ،99 ،98

هرش ، 105

هرمز اول، 17

هشام ، 23، 56

هشام پسر فرخسرو، 76

هلال بن عبدالله حضرمی، 86

ی

یاقوت حموی، 16

یزگرد، 19، 20، 70، 206، 74، 324

یزید، 21

یزیدبن عبدالملک، 22

یزیدبن مزید شیبانی، 33، 76

یزیدبن مهلب، 22

یحیی بن اسد، 348

یحیی بن اکثم، 184، 195، 243

یحیی بن سلیم، 55

یحیی بن خالد برمکی، 25، 40، 42، 43، 93، 123، 299، 332

یحیی بن عمر طالبی، 224، 249، 250، 322، 345

یعقوب بن لیث صفار، 218، 219، 223، 226، 227، 228، 229، 230، 231، 232، 233، 235، 236، 239، 255، 268، 286،

309، 329، 330، 339، 340، 342، 351، 352، 353، 354، 355، 356، 357

یعقوبی، 40، 43، 44، 45، 127، 128، 138، 141، 157، 159، 179، 188،

210، 219، 254، 298، 299، 301، 339

یوحنا بن ماسویه، 206

یوسف بن ابراهیم، 33، 76

یونس بن عبدالاعلی، 177

نام جایها

آ

آذربایجان، 37، 165، 182، 184

آفریقا، 37

آمل، 195، 196، 225، 264، 297، 346

ا

ایبورد، 200، 264، 295

اتزار، 57

اخرون، 264، 297

ارمنستان، 120

اسبیجاب، 350، 351، 264

استرآباد، 346

اسدآباد، 200، 290

اسفزار، 245، 264، 296

اسفیدنچ، 296

اسکندریه، 180

اشروسنه، 166، 198، 241، 264، 285، 297، 340، 348، 350

اصفهان، 25، 236، 359، 360

اقريطش، 180

اندلس، 180

ص: 385

اهواز، 18، 95، 96، 108، 114، 116، 119، 120، 230

ب

بادغیس، 20، 31، 44، 45، 46، 80، 167، 211، 239، 264، 296، 330، 331

بامیان، 264، 296

بتم، 264، 297

بحرین، 96، 247

بخارا، 23، 220، 264، 297، 301، 304، 305، 311، 318

بدخشان، 16

برمغان، 264، 296

بُست، 169، 217، 218، 305، 311، 352، 353

بصره، 19، 20، 96، 97، 115، 119، 120

بغداد، 32، 37، 47، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 65، 66، 76، 79، 86، 93، 94، 95، 96، 97، 98، 99، 100، 101، 102، 103، 104، 105، 108، 109، 110، 111، 114، 116، 117، 118، 119، 121، 123، 125، 126، 127، 128، 129، 130، 131، 132، 133، 134، 135، 136، 141، 142، 143، 144، 148، 157، 158، 163، 164، 167، 169، 170، 171، 174، 175، 176، 177، 182، 183، 192، 194، 195، 197، 198، 210، 211، 212

214، 215، 216، 221، 222، 223، 225، 230، 231، 233، 241، 242، 244، 245، 246، 247، 248، 249، 250، 251، 252، 253، 255، 256، 266، 267، 268، 275، 277، 281، 282، 289، 299، 301، 308، 314، 315، 316، 320، 321، 322، 324، 332، 335، 336، 339، 340، 341، 343، 344، 347، 356

بلخ، 19، 23، 43، 50، 170، 264، 288، 296، 301، 304، 305

بنجار، 264، 296

بوشنج، 47، 264

بیستون، 16

بیزانس، 37، 39، 317

بین النهرین، 18، 311، 314

بینقان، 264، 296

بیہق، 167، 320

پ

پارس،

ص: 386

301، 226، 49

پوشنج، 141، 226، 281، 350، 354

پوشنگ، 33، 45، 75، 77، 79، 80، 81، 144، 146، 296، 353

ت

تبت، 124

ترکستان، 186، 308

ترمذ، 264، 296

ترمس، 197

توس، 48، 50، 51، 72، 130، 264

تیسفون، 18

ج

جاوان، 264

جبال، 30، 93، 182، 357

جرجان، 130، 211، 223، 295، 344، 347، 355

جزیره، 36، 37، 39، 44، 54، 102، 115، 182

جلولاء، 116

جندی شاپور، 18

جومدین، 264

جوزجان، 76، 222، 239، 264، 296

جیحون، 16، 19، 166

جیرنج، 74

چ

چاچ، 298، 348، 351

چالوس، 224، 250، 344، 345

چغانیان، 264

چین، 300

ح

حجاز، 21، 39، 44، 108، 114، 115، 120، 125

حران، 112

حلب، 112

حلوان، 94، 95، 136، 143، 243

حمراء، 171

حمص، 181

حیره، 18، 285

خ

ختلان، 264، 296

خجند، 264، 298

خراسان، 15، 16، 17، 19، 20، 21، 22، 23، 24، 25، 26، 27، 28، 29، 30، 31، 33، 34، 35، 37، 39، 40، 41، 43، 47، 48، 49، 50، 51، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 62، 66، 67، 69، 70، 71، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 78، 79، 81، 84، 85، 86، 87، 88، 90، 99، 100، 101، 102، 111، 116، 123، 124، 127، 130، 135، 136، 137، 138، 139، 140، 141، 142، 143، 144، 145، 147، 149، 150، 152، 156، 157، 158، 161

ص: 387

.199 ،193 ،192 ،191 ،187 ،185 ،184 ،183 ،174 ،173 ،172 ،171 ،169 ،168 ،167 ،166 ،165 ،164 ،163 ،162
.232 ،231 ،230 ،229 ،228 ،226 ،223 ،222 ،221 ،220 ،215 ،214 ،213 ،212 ،211 ،207 ،294 ،203 ،202 ،200
.267 ،266 ،263 ،258 ،255 ،254 ،253 ،250 ،249 ،248 ،247 ،245 ،243 ،242 ،240 ،239 ،238 ،236 ،235 ،233
.300 ،299 ،298 ،295 ،294 ،293 ،292 ،291 ،290 ،289 ،287 ،284 ،282 ،281 ،280 ،278 ،274 ،271 ،270 ،268
.322 ،321 ،320 ،319 ،318 ،317 ،316 ،315 ،314 ،313 ،312 ،311 ،310 ،309 ،308 ،307 ،305 ،304 ،303 ،301
.354 ،353 ،352 ،350 ،349 ،348 ،347 ،343 ،342 ،340 ،339 ،338 ،337 ،336 ،335 ،334 ،330 ،327 ،325 ،323
360 ،359 ،357 ،356 ،355

خلم، 264، 296

خوارزم، 15، 16، 90، 186، 200، 221، 241، 264، 287، 290، 303، 311

خوزستان، 18

د

دامغان، 207

دجله، 96، 247

دمشق، 36، 177، 207، 244

دهستان، 200، 264

دوانیق، 296

دیلم، 86، 124، 223، 224، 345

دینور، 170، 183، 184، 243

ذ

ذوقار، 18

ر

رخج، 264

رقه، 95، 108، 109، 110، 112، 113، 114، 119، 130، 132، 134، 174، 175، 177، 178، 244، 285

روب، 264

روم، 47، 244، 267، 317

رويان، 143، 187، 195، 196، 264، 344، 345، 346

ريوشاران، 264، 296

رى، 15، 30، 40، 47، 84، 85، 86، 87، 88، 91، 92، 93، 130، 143، 194، 207، 223، 224، 264، 295،

ص: 388

،300

357، 344، 311

ز

زابلستان، 264

زرنج، 219

زم، 264

زمثال، 264

زنجان، 225، 347

س

ساری، 225، 346

سامراء، 198، 217، 245، 250، 254، 255، 356

ساوه، 169

سجستان، 130، 305

سرخس، 54، 128، 221، 264، 296، 301

سرشک، 317، 318

سعد خره، 264

سغد، 23، 222، 264، 297

سفیدنچ، 26

سمرقند، 42، 49، 66، 147، 242، 301، 303، 304، 305، 348، 349، 350، 351، 352

سمنگان، 264، 296

سمیساط، 112

سناباد، 30، 31، 48

سنام، 32

سند، 186

سواد، 73، 133، 243، 244، 247، 280

سوريه، 100

سيستان، 19، 20، 31، 34، 40، 44، 45، 46، 47، 48، 49، 66، 80، 143، 145، 146، 167، 168، 186، 188، 189، 190،
191، 200، 218، 219، 226، 225، 226، 231، 232، 235، 264، 267، 284، 287، 295، 301، 331، 350، 351، 352،
353، 354

ش

شاديخ، 215، 216، 229، 355

شاش، 264، 305

شام، 28، 37، 96، 96، 102، 112، 113، 125، 133، 141، 141، 151، 165، 174، 182، 199، 205، 282، 325

شلاشان، 94

شماسيه، 100

ص

صرصر، 96

صفين، 44

ط

طالقان، 25، 33، 76، 193، 222، 264، 296، 340

طبرستان، 30، 86، 130، 143، 187، 194، 195، 196، 197، 213، 218، 222، 223، 224، 225، 228، 229، 230، 231،
232، 248، 250، 253، 255، 267، 287، 289، 299، 318، 339، 340، 343، 344، 345، 347، 348

ص: 389

355، 354

طبس، 19، 20، 264

طبسین، 295

طنخارستان، 16، 23، 264، 296

طراز، 317

طرسوس، 244

طوس، 295

ع

عراق، 17، 27، 28، 30، 37، 39، 44، 96، 108، 114، 116، 117، 118، 120، 123، 125، 151، 182، 247، 255، 286،

298، 340، 348، 356

عربستان، 102

عرفات، 252

عمان، 264

عندمین، 264

غ

غرشستان، 264، 296

غزان، 300

غزنه، 16

غور، 213

ف

فارس، 19، 44، 48، 96، 108، 114، 120، 124، 215، 227، 230، 235، 247، 248، 301، 311، 334، 353، 354

فاریاب، 20، 264، 296

فرات، 112، 175

فرغانه، 348، 349، 350، 351

فراوه، 200، 290، 300

فسطاط، 179، 180

ق

قادیسیه، 18

قبرونمش، 264، 296

قرطبه، 180

قزوین، 94، 217، 223، 225، 347

قسطنانه، 88

قلوصه، 88

قومس، 19، 30، 54، 143، 220، 264، 295، 298

قهستان، 15، 20، 44، 167، 227، 264، 295، 355

ک

کابل، 57، 82، 222، 226، 227، 264، 286، 297، 353

کاشغر، 15

کاشمر، 217

کامان، 350

کجور، 346

کران، 264، 297

کرت، 180

کرج، 357، 358

کرمان، 19، 44، 47، 49، 96، 130، 143، 162، 163، 167، 226، 231، 264، 295، 298، 353، 354

کست، 297

کش، 32

کروخ، 46

کعبه، 37، 38

کلار، 224، 250، 344

کوشان، 17

کوفه، 19، 23، 25، 96، 115،

ص: 390

322، 249، 224، 193، 148، 133

کیسوم، 113، 177

گ

گرگان، 16، 48، 124، 130، 229، 264،

295، 298، 339، 345

م

مازندران، 200

ماوراءالنهر، 15، 22، 23، 31، 33، 40، 42، 48، 49، 50، 57، 146، 147، 166، 188، 196، 197، 198، 202، 210، 211،

236، 284، 289، 290، 292، 301، 303، 310، 311، 349، 348، 350، 351، 352

مداین، 97، 116، 120

مدینه، 96، 97، 118، 252، 319

مرو، 17، 19، 20، 24، 26، 32، 37، 49، 50، 51، 52، 53، 55، 74، 92، 96، 106، 108، 110، 111، 112، 118، 119،

121، 122، 123، 126، 137، 139، 142، 143، 146، 154، 159، 161، 169، 173، 185، 186، 187، 188، 193، 206،

221، 238، 239، 240، 241، 249، 279، 296، 301، 304، 312، 319، 320، 324، 326، 328

مروالروء، 25، 33، 264، 296

مصر، 27، 28، 64، 151، 165، 174، 175، 177، 178، 179، 180، 181، 182، 247، 269، 286، 303، 320

مغرب، 37، 112

مکه، 37، 77، 96، 97، 116، 120، 252

مندجان، 264

موصل، 112، 120

میافارقین، 120

ن

نحور، 16

نسا، 193، 194، 200، 264، 278، 279، 295

نسف، 264

نشقان، 264

نصرآباد، 302

نصیبین، 120

نھاوند، 18، 19

نھروان، 44، 95، 97، 114، 130، 131، 255

نیسان، 309

نیشابور، 19، 25، 30، 47، 49، 54، 139، 144، 145، 167، 169، 171، 184، 185، 186، 187، 188، 190، 194، 198،
200، 201، 202، 206، 207، 208

ص: 391

.290 ،289 ،288 ،269 ،264 ،242 ،241 ،239 ،238 ،236 ،235 ،231 ،229 ،228 ،227 ،226 ،223 ،220 ،217 ،213
.355 ،354 ،351 ،340 ،330 ،326 ،325 ،324 ،322 ،321 ،312 ،310 ،305 ،303 ،302 ،301 ،300 ،299 ،295 ،291
359

و

واسط، 96، 115، 116

واشجرد، 264، 297

وخان، 264، 297

ه

هرات، 20، 33، 45، 46، 57، 80، 167، 191، 211، 219، 222، 226، 227،

228، 239، 264، 271، 288، 296، 300، 304، 305، 317، 318، 348، 350، 353، 354

هرمز، 289

همدان، 30، 86، 93، 94، 124، 208، 245، 301، 357، 358

هند، 15، 16، 186

هیرمند، 190

ی

یمامه، 96، 247

یمن، 36، 39، 97، 108، 114، 115، 116، 120

یهودیہ، 317

یہودان، 318

ص: 392

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

